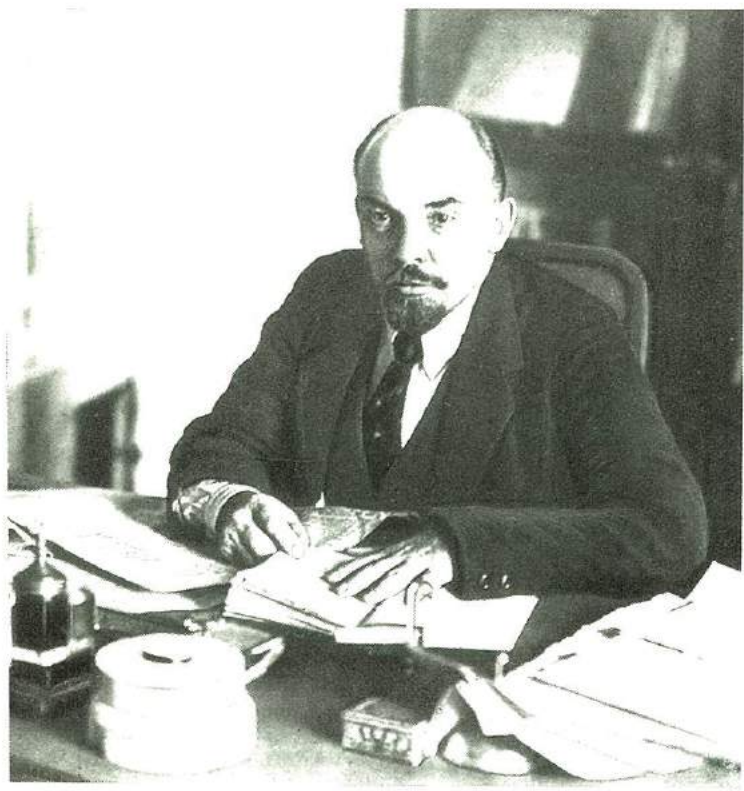




پروژه‌های همه کشورها، متحد شوید!



تصویر و. ای. لنین. اکتبر سال ۱۹۱۸

لنیں

آثار منتخب

در
دوازده جلد

۹



بنگہ نشریات پروگرس
مسکو

ترجمه از م. پورهرمزان و ع. بیات

В. И. Ленин

ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ

Том 9

На персидском языке

© ترجمه به زبان فارسی، بنگاه نشریات پروگرس، ۱۹۸۶

چاپ اتحاد شوروی

Л $\frac{0101020000-291}{014(01)-86}$ 245-86

انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد

پیشگفتار

رساله "کائوتسکی بنام «دیکتاتوری پرولتاریا» که چندی پیش در وین منتشر شد (Wien, 1918, Ignaz Brand, ص ۶۳) بارزترین نمونه آن ورشکستگی مطلق و بسیار ننگین انترناسیونال دوم (۱) است که تمام سوسیالیستهای شرافتمند همه کشورهای مدهاست درباره آن سخن میگویند. مسئله انقلاب پرولتری اکنون از لحاظ عملی در دستور روز یکسلسله از کشورها قرار میگیرد. بدین سبب تحلیل سفسطه‌جوییهای مرتدانه کائوتسکی و دست‌کشیدن کامل وی از مارکسیسم امریست ضروری.

ولی در آغاز باید خاطر نشان ساخت که نویسنده این سطور از همان آغاز جنگ بکرات گسست کائوتسکی را از مارکسیسم متذکر گردیده است. یک سلسله از مقالات سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۶ مندرجه در «سوسیال‌دمکرات» (۲) و «کمونیست» (۳) منتشره در خارجه بدین مطلب اختصاص داده شده بود. این مقالات در مجموعه "نشریه" شورای پتروگراد بقلم گ. زینویف و ن. لنین تحت عنوان «برخلاف جریان»، پتروگراد، سال ۱۹۱۸ (۵۵۰ صفحه) گردآوری شده است. من در رساله‌ایکه در سال ۱۹۱۵ در ژنو منتشر شد و همانزمان بزبانهای آلمانی و فرانسه (۴) ترجمه گردید، درباره "کائوتسکیسم" چنین نوشته بودم:

«کائوتسکی بزرگترین اوتوریته انترناسیونال دوم، نمونه فوق‌العاده تپپیک و برجسته‌ایست از اینکه چگونه تصدیق لفظی مارکسیسم

در عمل کار را به آنجا کشانده است که مارکسیسم به «استروویسم» یا به «برنتانیسم» (یعنی آموزش بورژوا-لیبرالی که مبارزه «طبقاتی» غیرانقلابی پرولتاریا را تصدیق دارد. این آموزش با وضوح خاصی بتوسط استرووه نویسنده روس و برنتانو اقتصاددان آلمانی بیان شده است) تبدیل گردد. ما این موضوع را در نمونه پلخانف هم مشاهده مینمائیم. بکمک سفسطه‌های آشکار مارکسیسم را از روح زنده انقلابی آن تهی میسازند، همه چیز را در مارکسیسم تصدیق میکنند، بجز طرق انقلابی مبارزه، تبلیغ و تدارک آن و تربیت توده‌ها در این جهت بخصوص. کائوتسکی از روی بی‌مسئولیتی اندیشه اصلی سوسیال-شوینیسم یعنی تصدیق دفاع از میهن در جنگ کنونی را با گذشت دیپلماتیک و ظاهری نسبت به چپ‌ها که بصورت امتناع از دادن رأی به اعتبارات و اپوزیسیون لفظی خود و غیره انجام گرفته است، «آشتی میدهد». کائوتسکی که در سال ۱۹۰۹ یک کتاب کامل درباره نزدیک شدن عصر انقلاب‌ها و رابطه جنگ با انقلاب نوشته بود، کائوتسکی که در سال ۱۹۱۲ بیانیه بال را (۵) درباره استفاده انقلابی از جنگ آینده امضاء کرده بود، اکنون بانحاء مختلف سوسیال-شوینیسم را تبرئه میکند و آنرا می‌آراید و مانند پلخانف به بورژوازی می‌پیوندد تا هر اندیشه‌ای را درباره انقلاب و هر گامی را بسوی مبارزه مستقیماً انقلابی، مورد استهزاء قرار دهد.

طبقه کارگر، بدون جنگ بی‌امان علیه این ارتداد، سست عنصری، خوش‌خدمتی در قبال اپورتونیسم و ابتدال‌تئوریک بی‌نظیر مارکسیسم، نمیتواند هدف جهانی-انقلابی خود را عملی سازد. کائوتسکیسم پدیده تصادفی نبوده، بلکه محصول اجتماعی تضادهای انترناسیونال دوم است که آمیزه‌ای از وفاداری لفظی نسبت به مارکسیسم و تبعیت عملی از اپورتونیسم است» (گ. زینوویف و ن. لنین: «سوسیالیسم و جنگ»، ژنو، ۱۹۱۵، ص ۱۳-۱۴).

و اما بعد. من در کتاب: «امپریالیسم بمثابه مرحله نوین سرمایه‌داری» که در سال ۱۹۱۶ برشته تحریر در آمد (در سال ۱۹۱۷ در پتروگراد منتشر شد) کذب‌تئوریک تمام استدلالات

کائوتسکی را دربارهٔ امپریالیسم مفصلاً مورد تحلیل قرار داده‌ام. من تعریف کائوتسکی را دربارهٔ امپریالیسم نقل کردم: «امپریالیسم محصول سرمایه‌داری صنعتی دارای تکامل عالیست. امپریالیسم عبارت است از تمایل هر یک از دول سرمایه‌دار صنعتی به الحاق مناطق زراعتی (تکیه روی کلمه از کائوتسکی است) هرچه بیشتر، یا تابع نمودن آنها بخود بدون توجه باینکه چه ملت‌هایی در این مناطق سکونت دارند». من نادرستی مطلق این تعریف و «دسمازی» آن با پرده‌پوشی عمیق‌ترین تضادهای امپریالیسم و سپس با آشتی با اپورتونیسم را ثابت نمودم. و خود امپریالیسم را چنین تعریف نمودم: «امپریالیسم آن مرحله‌ای از تکامل سرمایه‌داریست که در آن انحصارها و سرمایه‌های مالی سیادت بدست آورده، صدور سرمایه اهمیت فوق‌العاده‌ای کسب نموده، تقسیم جهان از طرف تراست‌های بین‌المللی آغاز گردیده و تقسیم تمام اراضی جهان از طرف بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری پایان رسیده است». من نشان دادم که انتقاد کائوتسکی از امپریالیسم حتی از انتقاد بورژوائی و خرده‌بورژوائی هم پائین‌تر است.

سر انجام در اوت و سپتامبر سال ۱۹۱۷ یعنی قبل از انقلاب پرولتری در روسیه (۲۵ اکتبر - ۷ نوامبر سال ۱۹۱۷) من رسالهٔ «دولت و انقلاب، آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت و وظایف پرولتاریا در انقلاب» را نگاشتم که در آغاز سال ۱۹۱۸ در پتروگراد منتشر گردید و در فصل ششم آن تحت عنوان «ابتدال مارکسیسم بتوسط اپورتونیست‌ها»، توجه خاصی به کائوتسکی معطوف داشتم و ثابت کردم که او آموزش مارکس را کاملاً تحریف و آنرا با روح اپورتونیسم دسماز نموده و «در عین قبول انقلاب در گفتار، در کردار از آن دست کشیده است».

اشتباه اساسی تئوریک کائوتسکی در رسالهٔ وی راجع به دیکتاتوری پرولتاریا در واقع همان تحریفات اپورتونیستی آموزش مارکس دربارهٔ دولت است که در رسالهٔ «دولت و انقلاب» من مفصلاً افشاء گردیده است.

این تذکرات قبلی ضروری بود، زیرا ثابت میکند که من مدتها

قبل از آنکه بلشویک‌ها قدرت دولتی را بدست آورند و بخاطر این امر از طرف کائوتسکی نقیض شوند، کائوتسکی را آشکارا به ارتداد متهم نموده‌ام.

چگونه کائوتسکی مارکس را به یگ لیبرال متعارفی تبدیل کرده است

مسئله اصلی مورد بحث کائوتسکی در رساله‌اش، مسئلهٔ مضمون اساسی انقلاب پرولتری یعنی دیکتاتوری پرولتاریاست. این مسئله‌ایست دارای بزرگترین اهمیت برای کلیه کشورهای، بویژه برای کشورهای پیشرو، بویژه برای کشورهای متحارب و بویژه در حال حاضر. بدون مبالغه میتوان گفت که این مسئله عمده‌ترین مسئله تمام مبارزهٔ طبقاتی پرولتریست. بدینجهت لازست روی آن بدقت مکت گردد.

کائوتسکی مسئله را بدین نحو مطرح میسازد که «تناقض دو خطبشی سوسیالیستی» (یعنی بلشویک‌ها و غیربلشویک‌ها) «تناقض دو اسلوب از بیخ و بن متفاوتست: اسلوب دموکراتیک و اسلوب دیکتاتوری» (ص ۳).

ضمناً متذکر میشویم که وقتی کائوتسکی غیربلشویک‌های روسیه یعنی منشویک‌ها (۶) و اس‌ارها (۷) را سوسیالیست مینامد، ملاکش همان عنوان آنها یعنی کلمه است، نه آن جای واقعی که آنها در مبارزهٔ پرولتاریا علیه بورژوازی اشغال مینمایند. اینست نمونه درک شگرف مارکسیسم و انطباق درخشان آن! ولی در این پاره پائین‌تر بتفصیل صحبت خواهیم کرد.

اکنون باید نکته عمده را بررسی نمود و آن کشف عظیم کائوتسکی دربارهٔ «تناقض اساسی» بین «اسلوب دموکراتیک و اسلوب دیکتاتوری» است. کنه مطلب در اینجااست. تمام ماهیت رسالهٔ کائوتسکی در این نکته مستتر است. و این آنچنان آشفتنه فکری دهشتناک تئوریک

و آنچه‌ان دست کشیدن کاملی از مارکسیسم است که باید اذعان نمود کائوتسکی در این رشته بسی بر برنشتین سبقت جسته است. مسئلهٔ دیکتاتوری پرولتاریا مسئله‌ایست مربوط به روش دولت پرولتری نسبت به دولت بورژوائی، روش دمکراسی پرولتری نسبت به دمکراسی بورژوائی. بنظر می‌رسد که این مطلب مثل روز روشن باشد؟ ولی کائوتسکی نظیر معلم مدرسه‌ای که تکرار مکرر کتب درس تاریخ مغزش را متجمد کرده باشد، با سماجت به قرن بیستم پشت کرده بسوی قرن هجدهم روی می‌آورد و برای صدمین بار بطرزی فوق‌العاده ملالت‌آور ضمن یکسلسله مواد گوناگون مطالب کهنه را دربارهٔ روش دمکراسی بورژوائی نسبت به حکومت مطلقه و نظامات قرون وسطائی می‌جوید و نشخوار میکنند!

در واقع گوئی در خواب مشغول نشخوار است!

آخر این معنایش آنستکه انسان بهیچ وجه نفهمد سرشته مطلب کجاست. تلاش کائوتسکی برای اینکه قضیه را چنین وانمود سازد که گویا افرادی هستند که «نفرت نسبت به دمکراسی» (ص - ۱۱) را موعظه میکنند و غیره فقط موجب تسم می‌گردد. بکمک چنین یاوه‌هاییست که کائوتسکی مطلب را پرده‌پوشی و خلط می‌کند، زیرا او مسئله را بشیوهٔ لیبرالی مطرح میکند و دمکراسی را بطور کلی در نظر می‌گیرد نه دمکراسی بورژوائی را، او از این مفهوم طبقاتی دقیق حتی احتراز دارد و میکوشد از دمکراسی «ماقبل سوسیالیستی» سخن گوید. یاوه‌گوی ما تقریباً یک سوم رسالهٔ خود یعنی ۲۰ صفحه از ۶۳ صفحه را به یاوه‌هایی اختصاص داده است که برای بورژوازی بسی مطبوع است، زیرا برابر است با آرایش دمکراسی بورژوائی، او روی مسئلهٔ انقلاب پرولتری سایه می‌افکند.

ولی با همه این احوال عنوان رسالهٔ کائوتسکی «دیکتاتوری پرولتاریا» است. اینکه کنه آموزش مارکس در همین مطلب است، موضوعیست بر همگان معلوم. کائوتسکی پس از یکسلسله یاوه‌سرانی‌هاییکه ربطی بمطلب ندارد، مجبور شده است سخنان مارکس را دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا نقل نماید.

اینکه کائوتسکی «مارکسیست» این عمل را چگونه انجام داده است، یک کمدی واقعی است! گوش کنید:

در صفحه ۲۰ رساله عینا چنین نوشته شده است: «آن نظریه متکی بیک کلمه از کارل مارکس است». (همان نظریه‌ایکه کائوتسکی آنرا نفرت از دمکراسی می‌نامد). و اما در صفحه ۶۰ این عبارت حتی بدین صورت تکرار شده است که (بلشویک‌ها) «بموقع لفظ» (درست همین طور نوشته شده!! des Wörtchens) «دیکتاتوری پرولتاریا را که مارکس در سال ۱۸۷۵ یکبار در نامه‌ای بکار برده است، بیاد آوردند».

اینک آن «لفظ» مارکس:

«بین جامعه سرمایه‌داری و کمونیستی دوران تبدیل انقلابی جامعه اول به جامعه دوم قرار دارد. متناسب با این دوران یک دوران انتقالی سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمیتواند باشد» (۸).

اولا این مبحث مشهور مارکس را که تلخیصی است از تمام آموزش انقلابی وی، «کلمه» و یا از آنهم بدتر «لفظ» نامیدن معنایش استهزاء مارکسیسم و دست کشیدن کامل از آنست. نباید فراموش کرد که کائوتسکی آثار مارکس را تقریباً از بر میداند و بطوریکه از مجموع نوشته‌های کائوتسکی برمی‌آید، در میز تحریر او یا در مغز او کسوهای چندی وجود دارد که در آنها تمام نوشته‌های مارکس به مرتب‌ترین و راحت‌ترین طرز برای نقل قول کردن، تقسیم‌بندی شده است. کائوتسکی نمیتواند نداند که هم مارکس و هم انگلس، خواه در نامه‌ها و خواه در آثار چاپی خود، چه قبل و چه بویژه بعد از کمون (۹) بارها از دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفته‌اند. کائوتسکی نمیتواند نداند که فرمول «دیکتاتوری پرولتاریا» فقط بیان تاریخاً مشخصتر و علماً دقیقتر آن وظیفه پرولتاریا در مورد «در هم شکستن» ماشین دولتی بورژوازیست که هم مارکس و هم انگلس، با در نظر گرفتن تجربه انقلاب سال ۱۸۴۸ و از آنهم

بیشتر انقلاب ۱۸۷۱، از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۹۱ یعنی در جریان ۴۰ سال راجع به آن (وظیفه) سخن می‌گفتند.

این تحریف دهشتناک مارکسیسم را که بتوسط کائوتسکی، این ملانقطی در مارکسیسم انجام گرفته است، به چه چیز باید تعبیر نمود؟ اگر بخواهیم از پایه‌های فلسفی پدیده مزبور سخن گفته باشیم، آنوقت مطلب عبارت میشود از جازدن اکتیسم و سفسطه‌جویی بعوض دیالکتیک. و کائوتسکی هم در این عمل استاد بزرگست. اگر بخواهیم از نظر پراتیک-سیاسی سخن گفته باشیم، آنگاه مطلب عبارت میشود از چاکری در آستان اپورتونیستها یعنی سرانجام در آستان بورژوازی. کائوتسکی که از آغاز جنگ با سرعتی هرچه بیشتر پیش رفته است، در امر مارکسیست بودن در گفتار و چاکری بورژوازی در کردار، بمرحله استادی رسیده است.

باینموضوع وقتی یقین بیشتر حاصل میکنیم که به بینیم کائوتسکی با چه طرز شگرفی «لفظ» مارکس را درباره دیکتاتوری پرولتاریا «تفسیر نموده است». گوش کنید:

«متأسفانه، مارکس غفلت کرد از اینکه با تفصیل بیشتری چگونگی تصور خود را درباره این دیکتاتوری توضیح دهد...» (این گفته سراپا کاذبانه یکتفر مرتد است زیرا مارکس و انگلس در این باره مفصلی‌ترین توضیحات را داده‌اند، ولی کائوتسکی، این ملانقطی در مارکسیسم عمداً آنرا نادیده میگیرد)... «معنای تحت‌اللفظی دیکتاتوری عبارتست از محو دموکراسی. ولی بدیهیست که در عین حال معنای تحت‌اللفظی این کلمه قدرت واحده یک فرد که بهیچ قانونی وابسته نیست نیز میباشد. این قدرت واحده فرقی با استبداد اینستکه مفهوم یک مؤسسه دولتی دائمی را نداشته، بلکه به مفهوم یک اقدام افراطی گذرنده است.

لذا اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» که دیکتاتوری یک فرد نبوده، بلکه دیکتاتوری یک طبقه است، مؤید آنست که منظور مارکس در اینجا مفهوم تحت‌اللفظی کلمه دیکتاتوری نبوده است. سخن مارکس در اینجا بر سر شکل کشورداری نبوده، بلکه

بر سر حالتی است که هر جا پرولتاریا قدرت سیاسی را بدست آورد ناگزیر باید پدید آید. اثبات اینکه منظور مارکس در اینجا شکل کشورداری نبوده اینستکه مارکس معتقد بوده است که در انگلستان و آمریکا انتقال ممکن است از طریق صلح آمیز و لذا از طریق دموکراتیک انجام گیرد» (ص - ۲۰).

ما عمداً این چون و چرا را تماماً نقل کردیم تا خواننده بتواند بروشنی ببیند که کائوتسکی «تئورسین» بچه شیوه‌هایی متکی میشود. کائوتسکی خواسته است طوری به مطلب برخورد نماید که آنرا از تعریف «کلمه» دیکتاتوری آغاز نماید.

بسیار خوب. آزادی در شیوه برخورد به مطلب - حق مقدس هر فردیست. فقط باید برخورد جدی و شرافتمندانه بمطلب را با برخورد ناشرافتمندانه فرق گذاشت. کسیکه میخواهد با این طرز برخورد به مطلب، قضیه را جدی بگیرد، میبایست تعریف خود را درباره «کلمه» بیان کند. آنوقت مسئله واضح و صریح مطرح می‌شود. کائوتسکی این کار را نمیکند. او مینویسد: «معنای تحت‌اللفظی دیکتاتوری عبارتست از محو دموکراسی».

اولاً این تعریف نیست. اگر کائوتسکی میخواهد از بیان تعریف برای مفهوم دیکتاتوری طفره رود، دیگر چه لزومی داشت این طرز برخورد به مطلب را برگزیند؟

ثانیاً این بکلی نادرست است. برای لیبرال صحبت از «دموکراسی» بطور اعم امری طبیعی است. ولی مارکسیست هرگز این سؤال را فراموش نخواهد کرد که: «برای چه طبقه‌ای؟» مثلاً هر کس میداند - و کائوتسکی «مورخ» هم اینرا میداند - که قیام‌ها یا حتی تک جوش‌های شدید بردگان در دوران باستان فی‌الغور ماهیت دولت باستان را بعنوان دیکتاتوری برده‌داران آشکار می‌ساخت. آیا این دیکتاتوری، دموکراسی را در بین برده‌داران و برای آنان محو میکرد؟ همه میدانند که نمیکرد.

کائوتسکی «مارکسیست» ترهات و خلاف حقیقت عجیبی گفته است، زیرا مبارز طبقاتی را «فراموش کرده است»...

برای اینکه ادعای لیبرال‌مآبانه و کاذبانه کائوتسکی به یک ادعای مارکسیستی و حقیقی بدل گردد، باید گفته شود: دیکتاتوری معنایش حتماً معنو دسکراسی برای آن طبقه‌ای نیست که این دیکتاتوری را نسبت به دیگری عملی سینماید، ولی معنای آن حتماً معنو (یا محدودیت بسیار زیاد که ایضاً یکی از انواع معنو است) دسکراسی برای طبقه‌ایست که دیکتاتوری نسبت به آن یا علیه آن عملی می‌کرد. ولی هر قدر هم این ادعا حقیقی باشد باز تعریف دیکتاتوری را بیان نمی‌کند.

عبارت بعدی کائوتسکی را بررسی کنیم:

... «ولی بدیهی است که معنای تحت‌اللفظی این کلمه قدرت واحدهٔ یک فرد که بهیچ قانونی وابسته نیست، نیز میباشد...»
 کائوتسکی نظیر توله‌سگ کوری که پوزهٔ خود را بطور غیرارادی گاه باینسو و گاه بسوی دیگر می‌برد، در اینجا سهواً بیک فکر صحیح برخورد نموده است (و آن اینکه دیکتاتوری قدرتیست که بهیچ قانونی وابسته نیست)، ولی با اینوصف تعریفی برای دیکتاتوری نکرده است و از این گذشته این یک خلاف حقیقت تاریخی آشکار است که گویا دیکتاتوری قدرت یک فرد واحد است. این ادعا حتی از لحاظ لغوی هم نادرست است، زیرا مثنی از افراد و یا الیگارش‌ی و یا طبقه و غیره هم میتوانند دیکتاتوری کنند.

سپس کائوتسکی فرق بین دیکتاتوری و استبداد را بیان سینماید، ولی با اینکه اظهارات او در این باره بکلی نادرست است، باز ما روی آن مکث نمی‌کنیم، زیرا این موضوع هیچ ارتباطی با مسئلهٔ مورد نظر ما ندارد. تمایل کائوتسکی باینکه از قرن بیستم به قرن ۱۸ و از قرن ۱۸ بدوران باستان روی نماید بر همه معلوم است و ما امیدواریم که پرولتاریای آلمان پس از نیل به دیکتاتوری این تمایل را در نظر گیرد و کائوتسکی را برای تدریس تاریخ باستان در مدرسه به معلمی منصوب نماید. شانه خالی کردن از بیان تعریف دیکتاتوری پرولتاریا بکمک فضل‌فروشی دربارهٔ استبداد معنایش یا حماقت مفرط است و یا شیادی بسیار ناشایانه.

نتیجهٔ حاصله اینکه کائوتسکی که قصد داشت دربارهٔ دیکتاتوری سخن گوید نادرستیهای عیان بسیار گفته، ولی هیچگونه تعریفی نکرده است! او میتوانست، بدون استظهار باستعدادهای عقلانی خود، بحفاظلهٔ خود متوسل گردد و تمام مواد پیرا که مارکس از دیکتاتوری سخن گفته است، از «کشوها» بیرون کشد. اگر او چنین میکرد یقیناً یا تعریف زیرین و یا تعریف دیگری را که در ماهیت امر با آن تطبیق مینمود بدست می‌آورد:

دیکتاتوری قدرتیست که مستقیماً متکی به اعمال قهر است و به هیچ قانونی وابسته نیست.

دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتیست که با اعمال قهر پرولتاریا علیه بورژوازی بدست آمده و پشتیبانی می‌گردد و قدرتیست که بهیچ قانونی وابسته نیست.

ولی این حقیقت ساده، حقیقتی که برای هر کارگر آگاه (یعنی نماینده توده‌ها، نه اینکه نماینده قشر فوقانی رذل پیشگاه خرده‌بورژوا که از طرف سرمایه‌داران خریده شده‌اند و سوسیال‌امپریالیست‌های تمام کشورها از آنجمله‌اند) مثل روز روشن است، این حقیقتی که برای هر نمایندهٔ استثمارشوندگانی که در راه رهائی خود مبارزه میکنند عیانست، این حقیقتی را که برای هر مارکسیستی مسلمست باید «با جنگ» از جنگ دانشمند بزرگ آقای کائوتسکی «بیرون کشید»! علت این امر چیست؟ علتش آن روح چاکرپیشگی است که بر سراپای پیشوایان انترناسیونال دوم، یعنی بر سراپای کسانی که به جاسوسان منفور خادم بورژوازی بدل شده‌اند، مستولی است.

کائوتسکی ابتدا خدعه‌ای بکار برد و مهملات صرفی بهم بافت که بنا بر آن گویا معنای لغوی کلمه دیکتاتوری عبارتست از دیکتاتوری فرد واحد و سپس — بر اساس همین واژگون سازی! — اظهار داشت که «بنا بر این» منظور مارکس از کلام دیکتاتوری طبقه معنای تحت اللفظی آن نیست (بلکه معنائیست که بموجب آن دیکتاتوری اعمال قهر انقلابی نبوده، بلکه بدست آوردن اکثریت از راه «مسالمت» در شرایط «دمکراسی» — این نکته را متوجه باشید — بورژوائیست).

معلوم میشود که باید بین «حالت» و «شکل کشورداری» فرق گذاشت. عجب فرق ژرف اندیشانه‌ای، کاملاً مثل آنکه ما بین «حالت» حماقت فردیکه نابخردانه قضاوت مینماید و «شکل» حماقت وی فرق بگذاریم.

کائوتسکی لازم می‌شورد دیکتاتوری را بمثابه «حالت سیادت» تفسیر نماید (او در صفحه^۱ بعد، یعنی در صفحه ۲۱، عین همین اصطلاح را بکار میبرد)، زیرا در اینصورت اعمال قهر انقلابی محو می‌گردد و انقلاب قهری ناپدید میشود. «حالت سیادت» حالتی است که هر اکثریتی در شرایط... «دمکراسی» در آن قرار دارد! با چنین نیرنگ شیادانه‌ای انقلاب بدون هیچ درِ دسر ناپدید می‌گردد! ولی این شیادی بسیار ناشیانه است و نمیتواند کائوتسکی را نجات بخشد. اینکه دیکتاتوری بمفهوم و معنای آن «حالتی» از اعمال قهر انقلابی طبقه‌ای علیه طبقه^۲ دیگر است که مطبوع طبع مرتدین نمی‌باشد، حقیقتی است همانند «چشمه^۳ خورشید که با گل نمیتوان آنرا اندود». پوچی فرق قائل شدن بین «حالت» و «شکل کشورداری» عیان و آشکار است. سخن گفتن درباره^۴ شکل کشورداری در اینجا سفاقت به قوه ۳ است، زیرا هر پسر بچه‌ای میداند که سلطنت و جمهوری اشکال متفاوتی از کشورداری هستند. باید به آقای کائوتسکی ثابت کرد که هر دوی این شکلهای کشورداری مانند تمام «شکلهای» گذشته^۵ «کشورداری» در دوران سرمایه‌داری، تنها نوعی از دولت بورژوازی یعنی دیکتاتوری بورژوازی هستند.

سرانجام صحبت از شکل کشورداری نه تنها تحریف سفیهانه بلکه تحریف ناشیانه^۶ گفته^۷ مارکس است که با وضوح تمام در اینجا از شکل یا تیپ دولت سخن میگوید، نه اینکه از شکل کشورداری. انقلاب پرولتری بدون انهدام قهری ماشین دولتی بورژوازی و تعویض آن با ماشین جدیدی که بقول انگلس «دیگر دولت بمعنای اخص کلمه نیست» (۱۰)، محالست.

کائوتسکی لازم می‌شورد تمام اینها را ماستمالی کند و تحریف نماید، زیرا خط‌ششی مرتدانه وی این اسر را ایجاب میکنند.

اخذ رأی همگانی یعنی بدون محروم ساختن بورژوازی از حق انتخابات یعنی «از طریق دموکراتیک» انتخاب گردید. کائوتسکی در اینجا ظفرنمائی میکند: «...دیکناتوری پرولتاریا از نظر مارکس (یا: بگفته مارکس) «حالتی بود که در صورت اکثریت داشتن پرولتاریا (bei überwiegendem Proletariat, S. 21) ضرورتاً از دموکراسی خالص ناشی میشود».

این برهان کائوتسکی بحدی خنده‌آور است که در حقیقت انسانرا به *embarras de richesses* واقعی (از فرط وفور... ایراد... در ضمیقه بودن) دچار میسازد. اولاً میدانیم که گل سرسبد و ستاد و صدرنشینان بورژوازی از پاریس به ورسای گریختند. لوئی بلان «سوسیالیست» هم در ورسای بود که همین موضوع ضمناً کذب ادعای کائوتسکی را مبنی بر اینکه «تمام خطمشی‌های» سوسیالیسم در کمون شرکت داشتند، به ثبوت میرساند. آیا این مضحک نیست که تقسیم‌بندی ساکنین پاریس به دو اردوگاه متحارب که یکی از آنها تمام بورژوازی پیکارجو و از لحاظ سیاسی فعال را متمرکز نموده است، بعنوان «دموکراسی خالص» با «اخذ رأی همگانی» وانمود گردد؟ ثانیاً، پیکار کمون علیه ورسای بعنوان پیکار دولت کارگری فرانسه علیه دولت بورژوازی بود. وقتی که پاریس باید سرنوشت فرانسه را تعیین کند، دیگر صحبت از «دموکراسی خالص» و «اخذ رأی همگانی» چه معنائی دارد؟ هنگامیکه مارکس بر آن بود که کمون، بعلم ضبط نکردن بانکی که متعلق بتمام فرانسه بود (۱۱)، مرتکب اشتباه گردید، آیا مأخذش اصول و مهارت «دموکراسی خالص» بود؟ حقیقتاً پیداست که کائوتسکی در کشوری چیز مینویسد که پلیس آن خنده «دستجمعی» را برای افراد ممنوع کرده است و الا شلیک خنده، کائوتسکی را میکشت.

ثالثاً. بخود اجازه میدهم محترماً به آقای کائوتسکی که آثار مارکس و انگلس را ازبر میداند، قضاوت زیرین را که انگلس از نقطه نظر... «دموکراسی خالص» درباره کمون نموده است، یادآوری کنم: «آیا این آقایان» (آنتی‌اوتوریتاریستها) «هیچگاه انقلاب دیده‌اند؟

پیشک انقلاب با اتوریته‌ترین پدیده‌های ممکنه است. انقلاب عملی است که در آن بخشی از اهالی اراده خود را با بکار بردن تفنگ، سرنیزه و توپ یعنی با وسائل فوق‌العاده با اتوریته به بخش دیگر تحمیل میکنند. و حزب پیروزمند ضرورتاً ناچار است سیادت خود را از طریق رعب و هراسی که سلاح وی در دلهای مرتجعین ایجاد میکند حفاظت نماید. اگر کمون پاریس به اتوریته مردم مسلح علیه بورژوازی متکی نبود، مگر ممکن بود بیش از یک روز دوام آورد؟ بالعکس مگر ما محق نیستیم کمون را، بعلت اینکه از این اتوریته خیلی کم استفاده کرده است، سرزنش نمائیم؟» (۱۲).

بفرمائید اینهم «دمکراسی خالص»! اگر یک خرده بورژوازی پست یا یک «سوسیال‌دمکرات» (بمفهوم فرانسوی آن در سالهای چهل و به مفهوم سراسر اروپائی آن در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸) اصولاً فکر سخن گفتن درباره «دمکراسی خالص» را در جامعه منقسم به طبقات بمنز خود خطور میداد، چقدر مورد استهزاء و تمسخر انگلس قرار میگرفت!

ولی بس است. ذکر تماسی یاوه‌هایی که کائوتسکی رشته سخن را بدانها کشانده محالست، زیرا هر عبارت او ورطه بی‌انتهائی از ارتداد است.

مارکس و انگلس با تفصیلی هرچه بیشتر کمون پاریس را تجزیه و تحلیل نموده ثابت کردند که خدمت کمون کوششی بود که برای خورد کردن و درهم شکستن «ماشین دولتی حاضر و آماده» (۱۳) بعمل آورد. مارکس و انگلس این نتیجه‌گیری را بقدری مهم می‌شمردند که در سال ۱۸۷۲ تنها همین یک اصلاح را در برنامه (جزئاً) «کهنه شده» «مانیفست کمونیست» (۱۴) وارد کردند. مارکس و انگلس نشان دادند که کمون به نابودی ارتش و دستگاه اداری و پارلمانتاریسم پرداخت و به در هم کوفتن «غده انگل یعنی دولت» و غیره دست زد، ولی کائوتسکی فرزانه که دیده بصیرتش کور شده است، آنچه‌ی را که پروفیسورهای لیبرال هزار بار گفته‌اند یعنی افسانه‌های مربوط به «دمکراسی خالص» را تکرار میکند.

بیهوده نیست که روزا لوکزامبورگ در ۴ اوت سال ۱۹۱۴ گفت سوسیال دموکراسی آلمان اکنون لاشه متعفن است (۱۵).
 حیلۀ سوم. «اگر دیکتاتوری را به مفهوم شکل کشورداری در نظر گیریم، آنوقت نمیتوانیم از دیکتاتوری طبقه سخن گوئیم. زیرا همانطور که متذکر شدیم طبقه فقط میتواند سیادت نماید، نه کشورداری...» کشورداری کار «سازمانها» یا «احزاب» است. شما مغلطه میکنید و بیحد هم مغلطه میکنید، آقای «مستشار امور مغلطه کاری!» دیکتاتوری «شکل کشورداری» نیست، اینها چرندیات خنده آور است. و مارکس هم از «شکل کشورداری» سخن نگفته، بلکه از شکل یا تیپ دولت سخن میگوید. اینها بکلی با هم فرق دارند، بکلی متفاوتند. و نیز بکلی نادرست است که طبقه نمیتواند کشورداری نماید: چنین مهملی را فقط یک «سقیه پارلمانی» ممکن بود بر زبان راند که جز پارلمان بورژوازی چیزی نه بیند و جز «احزاب حاکمه» چیزی مشاهده نکند. هر کشور اروپائی نمونه هائی از کشورداری طبقه حاکمه را به کائوتسکی نشان میدهد، مثلاً کشورداری ملاکین در قرون وسطی، با وجود اینکه در آنزمان بحد کافی متشکل هم نبودند گواه این امر است.
 نتیجه: کائوتسکی به ناشنوده ترین طرزی مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را تحریف نموده و مارکس را بیک لیبرال متعارفی بدل کرده است، یعنی خودش بمرحله لیبرالی سقوط کرده است که عبارات مبتدلی درباره «دموکراسی خالص» بهم میبافد و مضمون طبقاتی دموکراسی بورژوازی را زیب و آرایش میدهد و روی آن سایه سیزند و بیش از هر چیز از اعمال قهر انقلابی طبقه ستمکش حذر دارد. هنگامیکه کائوتسکی مفهوم «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» را بنحوی «تفسیر کرد» که اعمال قهر انقلابی طبقه ستمکش علیه ستمگران ناپدید شد، آنوقت رکورد جهانی تحریف لیبرالی در گفته های مارکس شکسته شد. برنشتین مرتد در مقایسه با کائوتسکی مرتد حکم توله سگی را پیدا کرده است.

دمکراسی بورژوائی و دمکراسی پرولتری

مسئله‌ایکه بمنتها درجه توسط کائوتسکی خلط شده است در واقع بدینقرار است.

اگر فکر سلیم و تاریخ را مورد تمسخر قرار ندهیم آنگاه روشن است که تا زمانیکه طبقات گوناگون وجود دارند، نمیتوان از «دمکراسی خالص» سخن بمیان آورد، بلکه فقط میتوان از دمکراسی طبقاتی سخن گفت. (ضمناً ناگفته نماند که «دمکراسی خالص» نه تنها عبارت ابلهانه‌ایست که عدم درک مطلب را خواه در مورد مبارزه طبقات و خواه در مورد ماهیت دولت آشکار میسازد، بلکه عبارتست بسیار پوچ و توخالی، زیرا در شرایط جامعه کمونیستی، دمکراسی ضمن تغییر ماهیت جزو عادت گردیده زوال خواهد یافت، ولی هرگز دمکراسی «خالص» نخواهد بود.)

«دمکراسی خالص» عبارت کاذبانه فرد لیبرالیست که کارگران را تحمیق مینماید. آنچه در تاریخ سابقه دارد دمکراسی بورژوائی است که جایگزین فئودالیسم میگردد و دمکراسی پرولتری است که جایگزین دمکراسی بورژوائی میگردد.

اگر کائوتسکی دهها صفحه را به «اثبات» این حقیقت تخصیص میدهد که دمکراسی بورژوائی نسبت به اصول قرون وسطائی مترقیست و پرولتاریا حتماً باید در مبارزه خود علیه بورژوازی از آن استفاده نماید، معنای آن فقط پرگوئی لیبرال‌مآبانه کسی است که کارگران را تحمیق میکند. نه تنها در آلمان متمدن، بلکه در روسیه غیر متمدن نیز این حرف از بدیهیات مقدماتیست. کائوتسکی که موقرانه هم از ویتلینگ و هم از ژزوئیت‌های پاراگوئه و هم درباره بسیاری مطالب دیگر سخن میگوید تا ماهیت بورژوائی دمکراسی معاصر یعنی دمکراسی سرمایه‌داری را مسکوت گذارد، فقط «دانشمندانه» خاک به چشم کارگران می‌پاشد.

کائوتسکی از مارکسیسم آنچیزی را برمیکزیند که برای لیبرالها، برای بورژوازی پذیرفتنی است (انتقاد از قرون وسطی، نقش مترقی تاریخی

سرمایه‌داری بطور اعم و دمکراسی سرمایه‌داری بطور اخص، ولی آنچه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است (یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی برای نابودی آن) بدور میاندازد، مسکوت میگذارد و روی آن سایه میزند. باینجهت است که کائوتسکی ناگزیر و بحکم وضع عینی خود، اعم از اینکه دارای هر نوع اعتقاد سوبژکتیف (ذهنی - م.) هم باشد، چاکر بورژوازی از آب درسی آید. دمکراسی بورژوائی در عین اینکه نسبت به نظامات قرون وسطائی پیشرفت تاریخی عظیمی بشمار میرود، همواره دمکراسی محدود، سر و دم بریده، جعلی و سالوسانه‌ای باقی میماند (و در شرایط سرمایه‌داری نمیتواند باقی نماند) که برای توانگران در حکم بهشت برین و برای استثمارشوندگان و تهیدستان در حکم دام و فریب است. همین حقیقت را که مهمترین جزء ترکیبی آموزش مارکسیستی است، کائوتسکی «مارکسیست» درک نکرده است. در مورد همین مسئله اساسی است که کائوتسکی بجای انتقاد علمی از آن شرایطی، که هر دمکراسی بورژوائی را به دمکراسی برای توانگران بدل مینماید، «مطالب خوش‌آیندی» به بورژوازی تقدیم میکند.

ما نخست به آقای کائوتسکی علامه آن اظهارات تئوریک مارکس و انگلس را یادآور می‌شویم که ملائطی ما بطرز ننگینی آنرا (برای خوش‌آیند بورژوازی) «فراموش کرده است» و سپس مطلب را با زبانی هرچه ساده‌تر توضیح میدهم.

نه تنها دولت باستانی و فئودالی، بلکه «دولت انتخابی معاصر هم آلتی است برای استثمار کار مزدوری بتوسط سرمایه» (اثر انگلس درباره دولت) (۱۶). «از آنجا که دولت فقط مؤسسه گذرنده‌ایست که در مبارزه و انقلاب باید از آن استفاده کرد تا دشمنان خود را قهراً سرکوب ساخت، لذا سخن گفتن درباره دولت خلقی آزاد خام‌فکری مطلق است: مادامیکه پرولتاریا هنوز به دولت نیازمند است، این نیازمندی از لحاظ مصالح آزادی نبوده، بلکه بمنظور سرکوب دشمنان خویش است و هنگامیکه سخن گفتن درباره آزادی ممکن میگردد، آنگاه دولت بمعنای اخص کلمه دیگر موجودیت خود را از دست

میدهد» (از نامه انگلس به بیل مورخه ۲۸ مارس ۱۸۷۵). «دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوبی یک طبقه توسط طبقه دیگر و در جمهوری دموکراتیک هم این نقش وی بهیچوجه کمتر از نقش آن در رژیم سلطنتی نیست (از پیشگفتار انگلس برای کتاب مارکس بنام «جنگ داخلی»). حق انتخاب همگانی «نمودار نضج طبقه» کارگر است. چنین حتی پیش از این نمیتواند چیزی بدهد و با وجود دولت کنونی هرگز نخواهد داد» (اثر انگلس درباره دولت (۱۶)).

آقای کائوتسکی بخش اول این حکم را که برای بورژوازی پذیرفتنی است بنحو فوق العاده ملالت آوری نشخوار میکند. ولی بخش دوم را که ما روی آن تکیه کرده ایم و برای بورژوازی ناپذیرفتنی است، کائوتسکی مرتد بسکوت میگذارد!) «کمون میبایست مؤسسه پارلمانی نبوده بلکه مؤسسه فعال یعنی در عین حال هم قانونگذار و هم مجری قانون باشد... به جای اینکه در هر سه و یا شش سال یکبار تصمیم گرفته شود که کدامیک از اعضاء طبقه حاکمه باید در پارلمان نماینده مردم و یا سرکوب کننده (ver-und zertreten) آنان باشد، حق انتخاب همگانی میبایست از این لحاظ مورد استفاده مردم مشکل در کمونها قرار گیرد که آنها بتوانند برای بنگاه خود کارگر، سرکارگر و حسابدار پیدا کنند، همانگونه که حق فردی انتخاباتی برای همین منظور مورد استفاده هر کارفرمای دیگریست» (اثر مارکس درباره کمون پاریس بنام «جنگ داخلی در فرانسه»). هر یک از این احکام که آقای کائوتسکی علامه بخوبی از آنها آگاهست، همچون کشیده ای به صورت وی میخورد و تمام ارتدادش را فاش میسازد. در سراسر رساله او اثری از درک این حقایق دیده نمیشود. تمام مضمون رساله او استهزای مارکسیسم است! قوانین اساسی دولت های معاصر را بردارید، اداره امور آنها، آزادی اجتماعات یا مطبوعات و «برابری افراد در برابر قانون» را در نظر گیرید و به بینید که چگونه در هر گام با سالوسی دموکراسی بورژوائی که هر کارگر شریف و آگاه از آن مطلع است، روبرو هستید. حتی یک دولت دموکراتیک، ولو دموکراتیک ترین دولتها

هم، وجود ندارد که در قوانین اساسی آنها روزنه یا قیدی یافت نشود که امکان بکار بردن ارتش علیه کارگران و برقراری حکومت نظامی و غیره را، «در صورت برهم زدن نظم» و در واقع در صورتیکه طبقه استعمارشونده وضع برده‌وار خود را «برهم زند» و بکوشد خود را از حالت بردگی خارج سازد، برای بورژوازی تأمین نکند. کائوتسکی بیش‌رمانه دسکراسی بورژوائی را آرایش میدهد و مثلاً اعمالی را که دسکرات‌ترین و جمهوریه‌خواه‌ترین بورژواها در آمریکا یا سوئیس علیه کارگران اعتصابی مرتکب میشوند، سکوت می‌گذارد.

آری، کائوتسکی فاضل و فرزانه در این باره سکوت می‌کند! این رجل سیاسی دانشمند نمی‌فهمد که سکوت در این باره رذالت است. او ترجیح میدهد برای کارگران قصه‌های کودکانه‌ای نظیر اینکه معنای دسکراسی «مصون داشتن اقلیت» است، بگوید. گرچه باور نکردنیست، ولی واقعیت دارد! در تاپستان هزار و نهصد و هیجدهمین سال میلاد مسیح، در پنجمین سال کشتار جهانی امپریالیستی و اختناق اقلیت‌های انترناسیونالیست (یعنی کسانیکه مانند رنودل‌ها و لونگه‌ها، شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها، هندرسون‌ها و وب‌ها و غیره رذیلانه به سوسیالیسم خیانت نکرده‌اند) در همه «دسکراسی‌های» جهان، آقای کائوتسکی دانشمند با صدای شیرین و ملیحی درباره «مصون داشتن اقلیت» نغمه‌سرائی میکند. هرکس بخواند میتواند این مطلب را در صفحه ۱۵ رساله کائوتسکی بخواند ولی در صفحه ۱۶ این حضرت دانشمند... از ویگ‌ها و توری‌های انگلستان (۱۷) در قرن ۱۸ برای شما سخن می‌گوید!

چه فرزانی شگرفی! چه چاکری ظریفی در درگاه بورژوازی! چه شیوه مؤدبانه‌ای در سجده آستان سرمایه‌داران و پابوسی آنان! اگر من کروپ یا شایدمان بودم، کمانسو یا رنودل بودم ملیونها به آقای کائوتسکی می‌پرداختم و بوسه‌های یهودائی نثارش میکردم، در برابر کارگران او را نیستودم و «وحدت سوسیالیسم» را با افراد «محترمی» نظیر کائوتسکی توصیه نمی‌مودم. رساله‌نویسی علیه دیکتاتوری پرولتاریا، سخن گفتن درباره ویگ‌ها و توری‌های انگلستان در قرن

۱۸، کوشش برای متقاعد ساختن باینکه دمکراسی معنایش «مصون داشتن اقلیت» است و سکوت در باره تالانگری‌هایی که در جمهوری «دمکراتیک» آمریکا علیه انترناسیونالیست‌ها بعمل می‌آید - مگر اینها خدمتگزاری چا کرانه در آستان بورژوازی نیست؟

آقای کائوتسکی دانشمند یک نکته... «بی اهمیت» را «فراموش کرده» لابد بر حسب تصادف فراموش کرده است - و آن اینکه: حزب حاکمه دمکراسی بورژوائی مصون داشتن اقلیت را فقط برای حزب بورژوائی دیگر واگذار میکنند ولی برای پرولتاریا در مورد هر مسئله جدی، عمیق و اساسی بجای «مصون داشتن اقلیت» حکومت نظامی یا تالانگری حاصل می‌گردد. هرچه دمکراسی کامل‌تر باشد بهمان نسبت هم بهنگام پیش آمدن هر اختلاف سیاسی عمیقی که برای بورژوازی خطرناک باشد، به تالانگری یا به جنگ داخلی نزدیکتر خواهد بود. این «قانون» دمکراسی بورژوائی را آقای کائوتسکی دانشمند میتوانست در مورد حادثه دریفوس (۱۸) در فرانسه، جمهوری، در مورد زجر و شکنجه سیاهان و انترناسیونالیست‌ها در جمهوری دمکراتیک آمریکا، در نمونه ایرلند و اولستر در انگلستان دمکراتیک (۱۹) و در مورد پیگرد بلشویک‌ها و تالانگری علیه آنان در آوریل سال ۱۹۱۷ در جمهوری دمکراتیک روسیه مشاهده نماید. من عمداً مثالهایی را ذکر میکنم که تنها بدوران جنگ مربوط نبوده، بلکه بدوران صلح‌آمیز قبل از جنگ نیز مربوط است. میل آقای کائوتسکی چربزبان بر اینستکه در برابر این واقعیات قرن بیستم دیده فرو بندد و در عوض برای کارگران مطالب فوق‌العاده تازه و بسیار جالب و بی‌اندازه آموزنده و بینهایت مهمی درباره ویگ‌ها و توری‌های قرن هیجدهم تعریف نماید.

پارلمان بورژوازی را در نظر گیرید. آیا میتوان تصور کرد که کائوتسکی دانشمند هیچگاه اینموضوع را نشنیده است که هر قدر دمکراسی تکامل بیشتری یافته باشد، به همان نسبت بورس و بانکداران، پارلمانهای بورژوازی را بیشتر بخود تابع می‌سازند؟ از اینجا چنین نتیجه نمیشود که نباید از پارلمانتاریسم بورژوائی استفاده کرد (و بلشویکها

با احراز چنان موفقیتی از آن استفاده کرده‌اند که میتوان گفت هیچ حزبی در جهان از این لحاظ بپای آنان نمیرسد، زیرا در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۴ ما تمام کرسی‌های کارگری را در دومی چهارم (۲۰) بدست آوردیم). ولی از اینجا نتیجه میشود که فقط لیبرال میتواند محدودیت تاریخی و مشروط بودن پارلمانتاریسم بورژوائی را فراموش نماید، همانگونه که کائوتسکی این مطلب را فراموش میکند. توده‌های ستمکش در دمکراتیک‌ترین کشور بورژوائی هم در هر گام باتضاد فاحشی بین برابری ظاهری که «دمکراسی» سرمایه‌داران اعلام میدارد و هزاران محدودیت واقعی و حیل و نیرنگی که پرولترها را به بردگان مزدوری بدل مینماید، روبرو هستند. همین تضاد است که چشم توده‌ها را در مورد پوسیدگی و کذب و سالوسی سرمایه‌داری می‌گشاید. همین تضاد است که ببلغین و سروجین سوسیالیسم، آنرا در برابر توده‌ها فاش می‌سازد، تا آنرا برای انقلاب حاضر نمایند! ولی هنگامیکه عصر انقلابها آغاز شد، کائوتسکی بدان پشت نمود و به نغمه‌سرایی درباره فضايل و مناقب دمکراسی محتضر بورژوائی پرداخت.

دمکراسی پرولتری که یکی از اشکال آن حکومت شورویست، به دمکراسی متعلق به اکثریت عظیم اهالی یعنی استثمارشوندگان و زحمتکشان چنان تکامل و توسعه‌ای داده که نظیر آن در جهان دیده نشده است. نوشتن یک کتاب کامل درباره دمکراسی، یعنی کاریکه کائوتسکی کرده و در آن دو صفحه درباره دیکتاتوری و دهها صفحه درباره «دمکراسی خالص» نوشته است، و در عین حال نادیدن اینموضوع، معنایش تحریف کامل مطلب بشیوه لیبرالیست، سیاست خارجی را در نظر گیرید. در هیچ کشور بورژوازی حتی در دمکراتیک‌ترین آنها، این سیاست آشکارا نیست. همه‌جا توده‌ها را فریب میدهند، در فرانسه دمکراتیک، در سوئیس، در آمریکا و انگلستان این عمل با دامنه‌ای صمدبار وسیعتر و ماهرانه‌تر از سایر کشورها انجام میگردد. حکومت شوروی پرده اسرار سیاست خارجی را بشیوه انقلابی از هم درید. کائوتسکی این موضوع را

متوجه نشده و در این باره سکوت اختیار مینماید و حال آنکه در دوران جنگهای غارتگرانه و قراردادهای سری راجع به «تقسیم مناطق نفوذ» (یعنی راجع به تقسیم جهان توسط سرمایه‌داران یغماگر) این امر دارای اهمیت اصلی است، زیرا مسئله صلح، مسئله حیات و سمات دهها میلیون افراد منوط بدانست.

ساختمان دولت را در نظر گیرید. کائوتسکی به «نکات بی اهمیت» و حتی به انتخابات «غیرمستقیم» (در قانون اساسی شوروی) میچسبید، ولی ماهیت مطلب را متوجه نمیشود. او متوجه ماهیت طبقاتی دستگاه دولتی، ماشین دولتی نیست. سرمایه‌داران در دسکراسی بورژوائی با هزاران دوز و کلکی که هرچه دسکراسی «خالص» تکامل یافته‌تر باشد دوز و کلکها هم ماهرانه‌تر و صائب‌تر است، توده‌ها را از شرکت در کشورداری و آزادی اجتماعات و مطبوعات و غیره دور میسازند. حکومت شوروی در جهان نخستین حکومتی است (و اگر بخواهیم دقیقتر گفته باشیم، دومین حکومت است، زیرا همین کار را هم کمون پاریس آغاز نموده بود) که توده‌ها یعنی استثمار-شوندگان را به کشورداری جلب مینماید. راه شرکت در پارلمان بورژوائی (که هیچگاه مسائل بسیار جدی را در دسکراسی بورژوائی حل نمیکند: بورس و بانکها این مسائل را حل میکنند) بوسیله هزاران مانع و رادع بروی توده‌های زحمتکشان مسدود است، و کارگران به احسن وجهی میدانند و احساس میکنند، می‌بینند که پارلمان بورژوائی مؤسسه غریبه و آلت ستمگری بورژوازی علیه پرولترها، مؤسسه طبقه دشمن و اقلیت استثمارگراست.

شوراها - سازمان بلاواسطه خود توده‌های زحمتکش و استثمارشونده هستند، سازمانی هستند که این امر را برای آنان تسهیل مینمایند که خودشان دولت را بپا دارند و بهر نحوی بتوانند کشورداری کنند. در این جریان بویژه پیشاهنگ زحمتکشان و استثمارشوندگان یعنی پرولتریای شهر دارای این مزیت است که بوسیله بنگاههای بزرگ به بهترین نحوی متحد شده است؛ انتخاب کردن و نظارت بر انتخاب‌شدگان برای وی از هر چیز آسانتر است. سازمان شوروی

بطور اتوماتیک اتحاد کلیه زحمتکشان و استثمارشوندگان را پیرامون پیشاهنگ آنان یعنی پرولتاریا تسهیل مینماید. دستگاه دولتی کهنه بورژوازی یعنی دستگاه بوروکراسی، امتیازات ثروت و امتیازات تحصیلی بورژوائی و پارتی‌بازی و غیره (که هر قدر دمکراسی بورژوائی تکامل یافته‌تر باشد، این امتیازات بالفعل هم متنوع‌تر است) — همه اینها در سازمان شوروی از بین می‌رود. آزادی مطبوعات جنبه سالوسانه خود را از دست میدهد، زیرا چاپخانه‌ها و کاغذ از بورژوازی گرفته میشود. بهمینگونه هم در مورد بهترین ابدیه، کاخ‌ها، عمارات و خانه‌های ملاکین رفتار می‌گردد. حکومت شوروی هزاران عمارت از این بهترین عمارات را بلافاصله از استثمارگران گرفت و بدینطریق حق اجتماعات توده‌ها را که بدون آن دمکراسی چیزی جز فریب نیست، یک میلیون بار «دمکراتیک‌تر» نمود. انتخابات غیرمستقیم شوراهای غیرمحلّی تشکیل کنگره‌های شوراها را تسهیل میکند و تمامی دستگاه دولتی را ارزانتر و متحرک‌تر می‌سازد و در دورانیکه زندگی در جوش و خروش است و باید هرچه زودتر بتوان نماینده محلّی خود را احضار و یا ویرا به کنگره عمومی شوراها اعزام نمود، این دستگاه را برای کارگران و دهقانان سهل‌الوصول‌تر میکند.

دمکراسی پرولتری یکمليون بار دمکراتیک‌تر از هر دمکراسی بورژوائی است؛ حکومت شوروی یکمليون بار دمکراتیک‌تر از دمکراتیک‌ترین جمهوری بورژوازی است.

تنها کسی ممکن بود این موضوع را متوجه نگردد که یا خادم آگاه بورژوازی باشد و یا از لحاظ سیاسی کاملاً سرده باشد و حیات واقعی را از خلال گرد و غبار کتب بورژوائی نه‌بیند و خرافات بورژوادمکراتیک در تاروپود وجودش رسوخ کرده باشد و بدینطریق خود را بطور عینی به چاکر بورژوازی بدل نموده باشد.

تنها کسی ممکن بود این موضوع را متوجه نگردد که قادر نباشد از نقطه نظر طبقات متمککش مسئله را طرح نماید:

آیا در جهان هیچ کشوری از زمره دمکراتیک‌ترین کشورهای بورژوائی وجود دارد که در آن کارگر میانه‌حال توده‌ای و برزگر

مزدور میان‌حال توده‌ای یا بطور کلی نیمه‌پرولتر روستائی (یعنی نماینده توده‌های ستمکشی که اکثریت عظیم اهالی را تشکیل می‌دهند) حتی بطور تقریب هم شده باشد مانند روسیه شوروی از یک چنین آزادی تشکیل اجتماعات در بهترین عمارات برخوردار باشد و برای بیان اندیشه‌های خود و دفاع از منافع خود بزرگترین چاپخانه‌ها و بهترین انبارهای کاغذ را با چنین آزادی در اختیار داشته باشد و با چنین آزادی افراد طبقه خود را برای کشورداری و «رتق و فتق» امور کشور بالا بکشد؟

حتی فکر اینموضوع هم خنده‌آور است که آقای کائوتسکی بتواند در هر کشوری ولو از هزار کارگر و برزگر مطلع یکنفر را بیابد که در دادن پاسخ بدین سؤال تردید نمایند. کارگران سراسر جهان که از روزنامه‌های بورژوائی دسته‌گریخته‌ی اعتراضاتی دربارهٔ حقیقت می‌شنوند، بطور غریزی از جمهوری شوروی هواداری میکنند، زیرا در آن دمکراسی پرولتری یعنی دمکراسی برای تهیدستان را می‌بینند، نه دمکراسی برای ثروتمندان که هر دمکراسی بورژوائی، حتی بهترین آن، عملاً چنانست.

کشورداری ما (و «رتق و فتق» امور کشور ما) در دست منصبداران بورژوازی، پارلمان‌نشینان بورژوازی و دادرسان بورژوازیست. — این است آن حقیقت ساده، بدیهی و مسلمی که دهها و صدها میلیون نفر از افراد طبقه ستمکش در همه کشورهای بورژوازی و از آنجمله در دمکراتیک‌ترین کشورها، با تجربه زندگی خود از آن آگاهند و همه روزه آنرا احساس می‌نمایند و درک میکنند.

ولی در روسیه دستگاه بوروکراسی را بکلی درهم شکسته و سنگ روی سنگ آن باقی نگذاشته‌اند، تمام دادرسان قدیمی را بیرون ریخته و بساط پارلمان بورژوائی را برچیده‌اند — و مؤسسه نمایندگی بمراتب دسترس‌تری را در اختیار کارگران و دهقانان گذارده و شوراهای آنانرا جایگزین منصبداران نموده یا بعبارت دیگر شوراهای آنانرا بالای سر منصبداران گذاشته‌اند و شوراهای آنانرا انتخاب‌کننده دادرسان کرده‌اند. همین یک واقعیت کفایت برای اینکه حکومت

شوروی یعنی این شکل دیکتاتوری پرولتاریا که یکمليون بار دمکراتیک‌تر از دمکراتیک‌ترین جمهوری بورژوائی است، مورد قبول تمام طبقات ستمکش قرار گیرد.

کائوتسکی این حقیقت را که برای هر کارگری مفهوم و بدیهیست نمی‌فهمد، زیرا او «فراموش کرده» و «از یاد برده است» این سؤال را مطرح نماید که: دمکراسی برای چه طبقه‌ای؟ او از نقطه نظر دمکراسی «خالص» (یعنی بدون طبقات؟ یا خارج از طبقات؟) قضاوت میکند. او مانند شیلوک (۲۱) قضاوت مینماید: «یک من گوشت یک من گوشت است» — همین و بس. برابر همه افراد — و الا دمکراسی وجود ندارد.

بر ما لازم می‌آید از کائوتسکی دانشمند، از کائوتسکی «مارکسیست» و «سوسیالیست» این سؤال را بکنیم: آیا بین استمارشونده و استمارگر میتواند برابری وجود داشته باشد؟

این دهشتناک و تصورناپذیر است که ما مجبوریم بهنگام بحث در اطراف کتاب پیشوای مسلکی انترناسیونال دوم چنین سئوالی بکنیم. ولی «چون به کاری دشوار دست زنی، از ناملایمات آن منال». کسیکه میخواهد درباره کائوتسکی چیز بنویسد، باید باین مرد دانشمند توضیح دهد که چرا بین استمارشونده و استمارگر نمیتواند برابری وجود داشته باشد.

آیا بین استمارشونده و استمارگر میتواند برابری وجود داشته باشد؟

کائوتسکی چنین استدلال مینماید: (۱) «استمارگران همواره فقط اقلیت کوچکی از اهالی را تشکیل داده‌اند» (ص ۱۴ رساله کائوتسکی).

این یک حقیقت بیچون و چرا است. با مأخذ قرار دادن این حقیقت چگونه باید استدلال نمود؟ میتوان بشیوه مارکسیستی، بشیوه سوسیالیستی قضاوت کرد؛ آنگاه باید مناسبات استثمارشوندگان را با استثمارگران مأخذ قرار داد. و نیز میتوان بشیوه لیبرالی، بشیوه بورژوا-دمکراتیک قضاوت نمود؛ آنگاه باید مناسبات اکثریت را با اقلیت مأخذ قرار داد.

هرگاه بشیوه مارکسیستی قضاوت نمائیم، باید بگوئیم: استثمارگران حتماً دولت را (صحبت هم بر سر دمکراسی یعنی یکی از اشکال دولت است) به آلت سیادت طبقه خود، یعنی استثمارگران بر استثمارشوندگان، تبدیل میکنند. از اینجهت هم دولت دمکراتیک، تا زمانیکه استثمارگران مسلط بر اکثریت استثمارشوندگان وجود دارند، ناگزیر دمکراسی مخصوص استثمارگران خواهد بود. دولت استثمارشوندگان باید از بیخ و بن با چنین دولتی فرق داشته باشد، باید دمکراسی مخصوص استثمارشوندگان و وسیله سرکوب استثمارگران باشد و سرکوب طبقه هم معنایش نابرابری این طبقه و مستثنی نمودن وی از «دمکراسی» است.

هرگاه بشیوه لیبرالی استدلال نمائیم، باید بگوئیم: اکثریت تصمیم میگیرد، اقلیت تبعیت می کند. کسانیرا که تبعیت نمایند بکیفر میروانند. همین و بس. دیگر درباره هر گونه خصلت طبقاتی دولت بطور اعم و «دمکراسی خالص» بطور اخص استدلال کردن بی ربط است؛ این امر بمطلب ربطی ندارد، زیرا اکثریت اکثریت است و اقلیت هم اقلیت. یک من گوشت یک من گوشت است، نه چیز دیگر.

کائوتسکی عیناً چنین استدلال مینماید:

(۲) «بچه علتی سیادت پرولتاریا می بایست و ضروری بود چنان شکلی را بخود بگیرد که با دمکراسی همساز نباشد؟» (ص. ۲۱). سپس توضیح داده میشود که پرولتاریا اکثریت را بجانب خود دارد، این توضیح بسیار مشروح و پرطول و تفصیل است و ضمناً در آن هم از مارکس نقل قول شده و هم تعداد آراء کمون پاریس ذکر

این حقیقت، هر اندازه هم که برای کائوتسکی ناسطبوع باشد،
 مهم‌ترین مضمون سوسیالیسم را تشکیل میدهد.
 حقیقت دیگر: مادامیکه هر گونه امکان استعمار یک طبقه
 توسط طبقه دیگر بکلی از بین نرفته است، برابری واقعی و عملی
 هم نمیتواند وجود داشته باشد.

استثمارگران را میتوان در صورت قیام توفیق‌آمیز در مرکز یا
 برآشفتگی ارتش فی‌الغور درهم شکست. ولی بااستثناء موارد بکلی نادر
 و مخصوص نمیتوان استثمارگران را فی‌الغور نابود نمود. نمیتوان از
 تمام ملاکین و سرمایه‌داران یک کشور نسبتاً بزرگ فی‌الغور سلب
 مالکیت کرد. بعلاوه تنها سلب مالکیت بعنوان یک اقدام قضائی
 یا سیاسی بهیچوجه موضوع را حل نمی‌کند، زیرا باید ملاکین و
 سرمایه‌داران را عملاً خلع‌ید کرد و شیوه اداره دیگر یعنی شیوه
 اداره کارگری فابریک‌ها و املاک را عملاً جایگزین آنان نمود.
 بین استثمارگران که در جریان نسلهای طولانی هم از لحاظ معلومات
 و هم از لحاظ رفاه زندگی و هم از لحاظ ورزیدگی - مشخص بوده‌اند،
 و استثمارشوندگان که توده آنان حتی در پیشروترین و دمکراتیک‌ترین
 جمهوری‌های بورژوازی ذلیل و نادان و جاهل و سرعوب و
 متفرق‌اند، نمیتواند برابری وجود داشته باشد. استثمارگران تا مدتهای
 مدیدی پس از انقلاب یکسلسله برتری‌های عملی عظیمی را ناگزیر
 حفظ میکنند: پول در دست آنها باقی میماند رپول را یکبارہ نمیتوان
 از بین برد، مقداری از اموال منقول که غالباً مقدار قابل ملاحظه‌ایست
 در دست آنها باقی میماند، ارتباط آنها، ورزیدگی آنان در امر
 سازمان دادن و اداره کردن، وقوف آنان به کلیه «رسوم» (عادات،
 شیوه‌ها، وسائل و امکانات) کشورداری، معلومات عالیتر آنان، نزدیکی
 آنان با کادر عالی فنی (که بشیوه بورژوازی زندگی و فکر میکنند)،
 ورزیدگی بمراتب بیشتر آنان در امور نظامی (که موضوع بسیار
 مهمی است) و غیره و غیره باقی میماند.

اگر استثمارگران فقط در یک کشور شکست خورده‌اند (و
 البته این یک مورد معمولی است زیرا انقلاب همزمان در یک سلسله

از کشورها استثناء نادرست)، باز هم از استشارشوندگان نیرومندترند، زیرا ارتباطات بین‌المللی استشارگران دامنۀ عظیمی دارد. اینکه بخشی از استشارشوندگان از بین کم‌رشدترین توده‌های دهقانان میان‌حال و پیشه‌وران و غیره از دنبال استشارگران می‌روند و می‌توانند بروند موضوعیست که تا کنون تمام انقلابها و از آنجمله کمون آنرا نشان داده است (زیرا در بین ارتش ورسای (۲۴)، پرولترها هم بودند، مطلبی که کائوتسکی عملاً آنرا «فراموش کرده است»).

با چنین اوضاع و احوالی این پندار که در یک انقلاب نسبتاً عمیق و جدی موضوع را فقط و فقط مناسبات اکثریت با اقلیت حل میکند، بزرگترین کندذهنی، سفیهانه‌ترین خرافات یک لیبرال متعارفی، فریب‌نوده‌ها و مکتوم داشتن یک حقیقت تاریخی عیان از آنانست. این حقیقت تاریخی عبارت از آنستکه در هر انقلاب عمیقی مقاومت طولانی، سرسخت و مذبوحانه استشارگران که سالها برتریهای عملی زیاد خود را بر استشارشوندگان حفظ می‌کنند، در حکم قانون است. استشارگران هیچگاه — مگر در تحلیلات شیرین کائوتسکی سقیه شیرین — زبان — بدون آنکه برتری خود را در نبرد نهائی و مذبوحانه و در جریان یکسلسله نبرد بمعرض آزمایش گذارند، تابع تصمیم اکثریت استشارشوندگان نخواهند شد.

گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم یک دوران تاریخی تام و تمام است. سادامیکه این دوران بسر نرسیده است، برای استشارگران ناگزیر امید اعاده قدرت باقی میماند و این امید هم به تلاشهایی برای اعاده قدرت مبدل میشود. استشارگران سرنگون شده که انتظار سرنگونی خود را نداشتند، آنرا باور نمی‌کردند، فکر آنرا هم به مخیله خود خطور نمیدادند، پس از نخستین شکست جدی با انرژی ده بار شدیدتر و با سبعیت و کین و نفرتی صد بار فزونتر برای عودت «بهشت» از دست رفته، برای خاطر خانواده‌های خود که انسان خوش و راحت میزیستند و اکنون «عوام الناس پست» اینسان آنها را به خانه خرابی و فقر (یا به کار «ساده»...) محکوم میسازند، به نبرد دست میزنند. و اما از دنبال استشارگران سرمایه‌دار، توده وسیع

خرده‌بورژوازی کشیده میشود که تجربه^۱ تاریخی دهها ساله تمام کشورها در باره^۲ وی نشان میدهد که چگونه این توده سرد و متزلزل است، امروز از دنبال پرولتاریا می‌رود و فردا از دشواری‌های انقلاب می‌هراسد و از نخستین شکست یا نیمه‌شکست کارگران دچار سراسیمگی میشود، اعصابش به رعشه می‌افتد، خود را باینسو و آنسو می‌زند، ندبه و زاری میکند، از اردوگاهی به اردوگاه دیگر می‌گریزد... مانند منشویک‌ها و اس‌ارهای ما.

و با چنین اوضاع و احوالی، در دوران جنگ حاد و مذبحخانه، هنگامیکه تاریخ مسئله وجود یا عدم امتیازات صدها ساله و هزار ساله را در دستور روز می‌گذارد، — از اکثریت و اقلیت، از دمکراسی خالص، از عدم لزوم دیکتاتوری و از برابری استثمارگر با استثمارشونده دم می‌سینند! چه کندذهنی بی‌پایان و چه کوتاه‌فکری بی‌انتهائی برای اینکار لازم است!

ولی دوران دهها ساله سرمایه‌داری نسبتاً «صلح‌آمیز»، از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴، در داخل احزاب سوسیالیست که با اپورتونیسیم سازگارند از کوتاه‌فکری و تنگ‌نظری و ارتداد یک اصطبل‌های اژیاس (۲۵) گرد آورده است...

* * *

خواننده لابد متوجه شده است که کائوتسکی در قسمتی که فوقاً از کتاب وی نقل‌قول شد از سوء‌قصد نسبت به حق انتخاب همگانی سخن می‌گوید (در حاشیه متذکر می‌شویم که کائوتسکی این حق را منبع عمیق اوتوریتته معنوی نیرومند مینامد و حال آنکه انگلس در مورد همان کمون پاریس و در مورد همان مسئله دیکتاتوری از اوتوریتته مردم مسلح علیه بورژوازی سخن می‌گوید؛ مقایسه نظریه یک کوتاه‌فکر و یک فرد انقلابی درباره^۳ «اوتوریتته» جالب توجه است...).

باید متذکر شد که مسئله محروم ساختن استثمارگران از حق انتخاب یک مسئله^۴ صرفاً روسی است، نه مسئله دیکتاتوری پرولتاریا بطور اعم. هر آینه اگر کائوتسکی سالوسی نمیکرد و برساله^۵ خود

عنوان «علیه بلشویک‌ها» میداد، آنوقت این عنوان با مضمون رساله تطبیق میکرد و آنوقت کائوتسکی حق داشت مستقیماً از حق انتخاب سخن گوید. ولی کائوتسکی خواست مقدم بر هر چیز بعنوان یک «تئوریسین» بمیدان آید. او عنوان رساله خود را «دیکتاتوری پرولتاریا» بطور اعم قرار داده است. او از شوراها و روسیه فقط در بخش دوم رساله، از پاراگراف ششم به بعد، بطور خاص سخن میگوید. ولی در بخش اول (که من از همانجا نقل قول کرده‌ام) از دسکراسی و دیکتاتوری بطور اعم صحبت میشود. کائوتسکی با بمیان کشیدن حق انتخاب، خود را بعنوان پلیستی علیه بلشویکها فاش ساخته است که برای تئوری بقدر پول سیاهی ارزش قائل نیست. زیرا تئوری یعنی استدلال درباره پایه‌های طبقاتی عمومی (نه خصوصی ملی) دسکراسی و دیکتاتوری، باید از یک مسئله خاص نظیر حق انتخاب سخن نگفته، بلکه از مسئله عمومی سخن گوید و آن اینکه: آیا در دوران تاریخی سرنگونی استثمارگران و تعویض دولت آنان با دولت استثمارشوندگان، میتوان دسکراسی را هم برای ثروتمندان و هم برای استثمارگران محفوظ داشت؟

تئوریسین باید مسئله را اینطور و فقط اینطور مطرح سازد. ما از نمونه کمون مطلعیم، ما از تمام استدلالات بنیادگذاران سارکسیسم در مورد آن و بمناسبت آن مطلعیم. بر اساس این مدارک بود که من مثلاً مسئله دسکراسی و دیکتاتوری را در رساله خود «دولت و انقلاب» که قبل از انقلاب اکسیر نوشته شده است، مورد تحلیل قرار دادم. درباره محدودیت حق انتخاب من کلمه‌ای نگفته‌ام. و حالا باید گفت که موضوع محدودیت حق انتخاب مسئله خصوصی ملی است نه مسئله عمومی دیکتاتوری. مسئله محدودیت حق انتخاب را باید ضمن بررسی شرایط خاص انقلاب روس و راه خاص تکامل آن مورد تحقیق قرار داد. در شرح آتی بهمینسان هم رفتار خواهد شد. ولی اشتباه است اگر از پیش تاکید شود که انقلابهای پرولتری آینده اروپا، همه یا اکثر آنها، در مورد حق انتخاب حتماً برای بورژوازی محدودیت قائل خواهند شد. ممکنست اینطور بشود. پس

از جنگ و پس از تجربه انقلاب روس لابد اینطور خواهد شد، ولی برای عملی نمودن دیکتاتوری این امر حتمی نیست و علامت ضروری مفهوم منطقی دیکتاتوری را تشکیل نمیدهد و به عنوان شرط ضروری در مفهوم تاریخی و طبقاتی دیکتاتوری وارد نمیشود.

علامت ضروری و شرط حتمی دیکتاتوری سرکوب قهری استثمارگران بعنوان یک طبقه و بنابر این نقض «دمکراسی خالص» یعنی نقض برابری و آزادی در سورد این طبقه است.

از نظر تئوریک مسئله باید اینطور و فقط اینطور مطرح گردد. و کائوتسکی که مسئله را چنین مطرح نکرده ثابت نموده است که بعنوان یکتفر تئورسین برضد پلشویکها بمیدان نیامده، بلکه بعنوان عامل اپورتونیستها و بورژوازی بمیدان می‌آید.

اینکه فلان یا بهمان محدودیت و نقض دمکراسی در سورد استثمارگران در کدام کشورها و با وجود چه خصوصیات ملی فلان یا بهمان سرمایه‌داری بکار خواهد رفت (بطور استثنائی یا بطور عمده)، — مسئله‌ایست مربوط به خصوصیات ملی فلان یا بهمان سرمایه‌داری، فلان یا بهمان انقلاب. از نظر تئوریک طرح مسئله طور دیگر یعنی بدینسان است: آیا بدون نقض دمکراسی در سورد طبقه استثمارگران دیکتاتوری پرولتاریا امکان‌پذیر هست؟

کائوتسکی همین مسئله را که از نظر تئوریک یگانه مسئله^۱ مهم و اساسی است مسکوت گذارده است. کائوتسکی هر نوع مطالبی را از مارکس و انگلس نقل قول نموده، بجز آن مطالبی که بمسئله سورد بحث مربوطست و من آنها را در بالا نقل کردم.

کائوتسکی درباره هر چه خواسته باشید، درباره هر چه برای لیبرالها و دمکراتهای بورژوا پذیرفتنی است و از دایره اندیشه‌های آنان خارج نیست، سخن گفته، بجز نکته عمده یعنی بجز این نکته که پرولتاریا بدون درهم شکستن مقاومت بورژوازی، بدون سرکوب قهری مخالفین خود نمیتواند پیروز گردد و هر جا که «سرکوب قهری» در میان باشد و «آزادی» نباشد، البته، دمکراسی هم نیست. کائوتسکی این نکته را نفهمیده است.

* * *

حال به تجربه* انقلاب روس و به آن اختلاف نظر بین شوراهاى نمایندگان و مجلس مؤسسان بپردازیم که موجب انحلال مجلس مؤسسان و محرومیت (۲۶) بورژوازی از حق انتخاب گردید.

شوراها حق ندارند به سازمانهای دولتی مبدل گردند

شوراها - شکل روسی دیکتاتوری پرولتری هستند. اگر یکنفر تئوریسین مارکسیست هنگام نوشتن رساله دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا، این پدیده را بطور واقعی بررسی میکرد (و نظیر کائوتسکی به جزع و فزع خرده بورژوا ماابانه برضد دیکتاتوری نمی پرداخت و نغمه های منشیویکی را از سر نمیگرفت) آنگاه چنین تئوریسینی یک تعریف عمومی برای دیکتاتوری بیان میداشت و سپس شکل خاص، شکل ملی آن یعنی شوراها را بررسی مینمود و شوراها را بمشابه یکی از اشکال دیکتاتوری پرولتاریا مورد انتقاد قرار میداد.

روشن است که از کائوتسکی، پس از «اصلاحات» لیبرال ماابانه وی در آموزش مارکس راجع به دیکتاتوری، نباید انتظار یک کار جدی داشت. ولی بررسی اینکه او به چه نحوی مسئله چگونگی شوراها را مورد تحقیق قرار داده و به چه نحوی از عهدۀ آن برآمده است بینهایت جالب توجه است.

او چگونگی پیدایش شوراها را در سال ۱۹۰۵ بیاد می آورد و مینویسد شوراها آنچنان «شکلی از سازمان پرولتری را بوجود آوردند که از تمام اشکال دیگر جامع (umfassendste) بود، زیرا همه کارگران مزدور را دربر میگرفت» (ص - ۳۱). در سال ۱۹۰۵ شوراها فقط مؤسسات محلی بودند ولی در سال ۱۹۱۷ اتحاد سراسر روسیه شدند.

کائوتسکی چنین ادامه می‌دهد: «هم اکنون دیگر سازمان شوراها تاریخچه با عظمت و پر افتخاری در پشت سر خود دارد. ولی آنچه را در پیش دارد از اینهم پرتوان‌تر است و ضمناً منحصراً بروسیه تنها هم نیست. همه‌جا معلوم می‌گردد که علیه نیروهای عظیمی که سرمایه‌های مالی از لحاظ اقتصادی و سیاسی در اختیار دارد، اسلوبهای پیشین مبارزه اقتصادی و سیاسی پرولتاریا کافی نیست» (versagen؛ این کلمه آلمانی کمی از «کافی نیست» تندتر و اندکی از «ناتوان است» سست‌تر است). «از این اسلوبها نمیتوان صرف‌نظر کرد و لزوم آنها برای مواقع عادی کماکان باقی میماند، ولی گاه گاه در برابر آنها وظائفی قرار می‌گیرد که قادر بانجام آن نیستند و موفقیت در انجام آنها فقط در صورت در آمیختن کلیه سلاحهای سیاسی و اقتصادی نیروی طبقه کارگر امکان‌پذیر است» (ص ۳۲).

استدلال بعدی مربوطست به اعتصاب توده‌ای و اینکه «بوروکراسی اتحادیه‌های کارگری» که بهمان درجه اتحادیه‌های کارگری ضرورت دارد «بدرد رهبری نبردهای توده‌ای پرتوانی که بیش از پیش به شاخص زبان بدل می‌گردند، نمی‌خورد...»

کائوتسکی در خاتمه می‌گوید: «...بدین طریق سازمان شوراها یکی از مهمترین پدیده‌های زمان ماست. این سازمان نوید آن میدهد که در نبردهای قطعی عظیم بین سرمایه و کار که ما به استقبال آن می‌شتابیم، اهمیت قاطع کسب نماید.

ولی آیا ما حق داریم از شوراها توقعی بیش از این داشته باشیم؟ بلشویکها که پس از انقلاب نوامبر (طبق تقویم جدید یعنی طبق تقویم ما: انقلاب اکتبر) سال ۱۹۱۷ با توافق سوسیالیست-رولوسیونرهای چپ (۲۷) در شوراها

نمایندگان کارگران روسیه اکثریت بدست آوردند، پس از برانداختن مجلس مؤسسان دست بکار آن شدند که شورا را که تا آنزمان سازمان پیکارجوی یک طبقه بود، به سازمان دولتی بدل نمایند. آنها دمکراسی را که خلق روس در انقلاب مارس (طبق تقویم جدید و فوریه طبق تقویم ما) (۲۸) بچنگ آورده بود، نابود کردند. طبق همین هم، بلشویکها دیگر خود را سوسیالدمکرات نخواندند. و اکنون خود را کمونیست مینامند» (ص ۳۳ - تکیه روی کلمات از کائوتسکی است).

هرکس با نوشته‌های منشویکهای روس آشنا باشد، فوراً متوجه میشود که چگونه کائوتسکی برده‌وار گفته‌های مارتف، آکسلرود، اشتین و شرکاء را رونویس میکند. همانا «برده‌وار»، زیرا کائوتسکی تا حد خنده‌آوری واقعیات را بسود خرافات منشویکی تحریف مینماید. کائوتسکی این زحمت را بر خود هموار نکرده است که از خبرآوران خود نظیر اشتین برلنی یا آکسلرود استکھلمی کسب اطلاع نماید که مسئله تغییر عنوان بلشویکها به کمونیست و مسئله اهمیت شوراها بعنوان سازمانهای دولتی چه زمانی مطرح شده بود. اگر او این اطلاع ساده را کسب کرده بود، این مطلب خنده‌آور را نمی‌نوشت، زیرا هر دو این مسائل را بلشویکها در آوریل سال ۱۹۱۷ مثلاً در «تزه‌های» مورخ ۴ آوریل ۱۹۱۷ من یعنی مدت‌ها قبل از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ (و بطریق اولی قبل از برهم زدن مجلس مؤسسان در ۵ ژانویه سال ۱۹۱۸) مطرح کرده بودند.

ولی این استدلال کائوتسکی که من تمام وکمال آنرا نقل کرده‌ام، جان کلام تمام مسئله مربوط به شوراهاست. جان کلام همانا در اینستکه آیا شوراها باید بکوشند تا سازمانهای دولتی شوند (بلشویکها در آوریل ۱۹۱۷ شعار «تمام قدرت بدست شوراها» را دادند و در کنفرانس حزب بلشویکها در همان آوریل سال ۱۹۱۷ بلشویکها اظهار داشتند که به جمهوری پارلمانی بورژوائی قناعت نمی‌ورزند و

خواستار جمهوری کارگری-دهقانی از تیپ کمون یا شوراها هستند)؛ — یا اینکه شوراها نباید در این راه بکوشند، نباید قدرت را بدست گیرند، نباید سازمان‌های دولتی شوند، بلکه باید بعنوان «سازمان‌های پیکارجوی» یک «طبقه» باقی مانند (این همان اصطلاحی است که مارتف بکار برده و با آرزوهای ساده‌لوحانه خود، این واقعیت را که شوراها بهنگام رهبری منشیویکی آلت تبعیت کارگران از بورژوازی بودند، با ظاهر آراسته‌ای پرده‌پوشی نموده است).

کائوتسکی سخنان مارتف را کورکوزانه تکرار کرده است بدینمعنی که قطعاتی از سباحته تئوریک بلشویک‌ها با منشیویک‌ها را برداشته و این قطعات را بدون انتقاد و بطرزی بی‌معنا بر مسائل عمومی تئوریک مربوط به سراسر اروپا منطبق نموده است. در نتیجه چنان آشی از کار در آمده است که هر کارگر آگاه روس را که با استدالات نقل‌شده کائوتسکی آشنا شود، از خنده روده بر خواهد کرد.

و هنگامیکه ما به کارگران اروپا توضیح دهیم در اینمورد مطلب از چه قرار است، همه آنها نیز (بجز یکمشت سوسیال‌امپریالیست ریشه‌دار) کائوتسکی را باهمین خنده استقبال خواهند کرد.

کائوتسکی در حق مارتف دوستی خاله خرسه کرده و اشتباه مارتف را با وضوحی فوق‌العاده به مهملات رسانده است. در حقیقت هم به بینید از گفته‌های کائوتسکی چه حاصل آمده است.

شوراها تمام کارگران مزدور را دربرمیگیرند. اسلوب‌های پیشین مبارزه اقتصادی و سیاسی پرولتاریا علیه سرمایه مالی کافی نیست. شوراها نقش عظیمی را درپیش دارند که منحصر بروسیه نیست. آنها نقش قاطعی را در نبردهای قاطع عظیم بین سرمایه و کار در اروپا بازی خواهند کرد. اینست گفته‌های کائوتسکی.

بسیار خوب. «نبردهای قاطع بین سرمایه و کار» — آیا این نبردها این مسئله را که کدامیک از این طبقات قدرت دولتی را بدست خواهد گرفت، حل نخواهند کرد؟

اصلاً و ابداً. پناه بر خدا.

شوراها که تمام کارگران مزدور را دربرمیگیرند در نبردهای «قاطع» نباید سازمان دولتی شوند!
پس دولت چیست؟

دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوب یک طبقه بدست طبقه دیگر.

بنابر این طبقه^۴ ستمکش، پیشاهنگ تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان در جامعه معاصر، باید برای «نبردهای قاطع بین سرمایه و کار» بکوشد، ولی نباید به این ماشین که سرمایه بتوسط آن کار را سرکوب بینماید، دست بزند! — نباید این ماشین را درهم شکنند! — نباید از سازمان جامع خود برای سرکوب استثمارگران استفاده کنند!
به‌به، احسنت، آقای کائوتسکی! «ما» مبارزه طبقاتی را همانطور قبول داریم که تمام لیبرالها قبول دارند، یعنی بدون سرنگون ساختن بورژوازی...

اینجاست که دست کشیدن کامل کائوتسکی هم از مارکسیسم و هم از سوسیالیسم آشکار می‌گردد. این در واقع پیوستن به بورژوازیست که آماده است هر چه را خواسته باشید جایز شمرد، مگر تبدیل سازمانهای طبقه^۴ ستمدیده خود به سازمانهای دولتی. اینجا دیگر کائوتسکی بهیچوجه نمیتواند خطبشی خود را که همه چیز را با هم آشتی میدهد و در برابر تمام تضادهای عمیق با عبارت‌پردازی گریبان خلاص میکند، نجات بخشد.

یا کائوتسکی از قبول هر گونه انتقال قدرت دولتی بدست طبقه^۴ کارگر امتناع می‌ورزد، یا اینکه جایز می‌شمارد که طبقه^۴ کارگر ماشین قدیمی دولتی بورژوائی را بدست گیرد ولی بهیچوجه جایز نمی‌شمارد که این ماشین را درهم شکنند، خورد کند و ماشین نوین، ماشین پرولتری را جایگزین آن سازد. بهر یک از این دو شقی که استدلالات کائوتسکی «تفسیر گردد» و «مورد توضیح قرار گیرد»، در هر دو مورد دست کشیدن او از مارکسیسم و پیوستنش به بورژوازی عیانست.

مارکس در «مانیفست کمونیست» ضمن توضیح اینکه، چه دولتی برای طبقه^۴ کارگر پیروزمند لازمست نوشته است: «دولت یعنی پرولتاریائی

که بصورت طبقه^۲ حاکمه متشکل شده باشد». اکنون شخصی پیدا شده که مدعیست کماکان مارکسیست است و اظهار میدارد که پرولتاریائیکه یکسره متشکل است و به «مبارزه قاطع» علیه سرمایه مشغولست، نماید سازمان طبقاتی خود را به سازمان دولتی بدل کند. «ایمان خرافی نسبت بدولت» که انگس در سال ۱۸۹۱ درباره آن نوشته است: این ایمان «در آلمان به شعور عمومی بورژوازی و حتی بسیاری از کارگران مبدل شده است» (۲۹) - اینست آنچه که کائوتسکی در اینجا از خود بروز داده است. کارگران مبارزه کنید - کوتاه نظر ما با این موضوع «موافقت» (بورژوا هم با این امر «موافق است»، زیرا کارگران بهر حال مبارزه میکنند و فقط باید در این اندیشه بود که چگونه شمشیر تیز آنانرا درهم شکست) - مبارزه کنید، ولی حق ندارید پیروز شوید! ماشین دولتی بورژوازی را منهدم نسازید و «سازمان دولتی» پرولتاری را جایگزین «سازمان دولتی» بورژوائی ننمائید!

کسیکه بنحو جدی با این نظر مارکسیستی موافق است که دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوب یک طبقه بدست طبقه^۳ دیگر، کسی که اندک تفکری در این حقیقت کرده است، هیچگاه نمیتواند رشته سخن را به اینچنین خام فکری بکشد که بنا بر آن سازمانهای پرولتاری قادر به پیروزی بر سرمایه مالی نباید به سازمانهای دولتی بدل گردند. در همین نکته است که خرده بورژوا که دولت برایش «بهرحال» یک چیز خارج از طبقات یا مافوق طبقات است، خود را متظاهر ساخته است. در واقع هم چرا باید پرولتاریا که «یک طبقه» است، مجاز باشد با سرمایه ایکه نه تنها بر پرولتاریا، بلکه بر تمام مردم، بر تمام خرده بورژوازی، بر تمام دهقانان حکومت مینماید به جنگ قاطع بپردازد، ولی پرولتاریا، این «یک طبقه»، مجاز نباشد سازمان خود را به سازمان دولتی مبدل سازد؟ زیرا خرده بورژوا از مبارزه طبقاتی سیترسد و آنرا تا پایان، تا عمده ترین نکته نمیرساند.

کائوتسکی کاملاً سر رشته را گم کرده و خود را بکلی لو داده است. دقت کنید: او خود تصدیق نمود که اروپا باستقبال نبردهای قاطع بین سرمایه و کار می شتابد و اسلوبهای پیشین مبارزه اقتصادی و

سیاسی پرولتاریا کافی نیست. و این اسلوب‌ها اتفاقاً عبارت بود از استفاده از دسکراسی بورژوائی. پس نتیجه کداست؟..

کائوتسکی ترسید رشته تفکر را به نتیجه حاصله از اینجا برساند. ... نتیجه آنستکه فقط سرترجیح، دشمن طبقه کارگر و خادم بورژوازی میتواند اکنون محسنات دسکراسی بورژوائی را رنگ‌آمیزی کند و درباره دسکراسی خالص یاوه سرائی نماید و بسوی گذشته سپری شده روی برگرداند. دسکراسی بورژوائی نسبت به نظام قرون وسطائی مترقی بود و سیبایست از آن استفاده کرد. ولی اکنون دیگر برای طبقه کارگر کافی نیست. اکنون باید نه به قهقرا، بلکه بجلو، بسوی تعویض دسکراسی بورژوائی با دسکراسی پرولتری نگریست. و اگر کار تدارک انقلاب پرولتری، تعلیم و تشکل ارتش پرولتری در چارچوب دولت بورژوا دمکراتیک ممکن (و ضروری) بود، آنگاه حالا که کار به مرحله «نبردهای قاطع» رسیده است، محدود نمودن پرولتاریا در این چارچوب معنایش خیانت به آرمان پرولتاریا و ارتداد است.

کائوتسکی به محضه بسیار مضحکی افتاده است، زیرا برهان مارتف را تکرار کرده، بدون اینکه متوجه شود که مارتف این برهان را بر برهان دیگری متکی میکند که کائوتسکی آنرا در دست ندارد! مارتف میگوید (و کائوتسکی از دنبال وی تکرار میکند) که روسیه هنوز تا مرحله سوسیالیسم نضج نیافته است و از اینجا طبعاً چنین نتیجه میشود که: هنوز زود است شوراها از ارگانهای مبارزه به سازمان‌های دولتی تبدیل گردند (بخوان: بجا است که شوراها، بکمک سران منشویک، به ارگان‌های تبعیت کارگران از بورژوازی امپریالیست تبدیل گردند).

ولی کائوتسکی نمیتواند مستقیماً بگوید که اروپا تا مرحله سوسیالیسم نضج نیافته است. کائوتسکی در سال ۱۹۰۹، هنگامیکه هنوز مرتد نشده بود، نوشت که اکنون از انقلاب قبل از موقع نباید ترسید و کسیکه از انقلاب از ترس شکست امتناع ورزد حائن است. کائوتسکی جرئت ندارد این حکم را مستقیماً منکر شود. و لذا آنچنان خام فکری حاصل می‌آید که تمام سفاقت و جبن خرده‌بورژوا را تا آخر فاش میسازد: از یکطرف اروپا برای سوسیالیسم نضج یافته است و بسوی نبردهای

قاطع کار علیه سرمایه می‌شتابد و از طرف دیگر سازمان پیکارجو (یعنی سازمانیکه در مبارزه پدید آمده، رشد نموده و استحکام می‌پذیرد)، سازمان پرولتاریا، پیشاهنگ و سازمانده، سازمان پیشوای ستمکشان را نمیتوان به سازمان دولتی بدل نمود!

* * *

این اندیشه که شوراها بعنوان یک سازمان پیکارجو ضروری هستند ولی نباید به سازمان‌های دولتی بدل گردند، از لحاظ عملی-سیاسی بینهایت سفیهانه‌تر است تا از لحاظ تئوریک. حتی در دوران صلح هم که وضع انقلابی وجود ندارد، مبارزه توده‌ای کارگران علیه سرمایه‌داران، مثلاً اعتصاب توده‌ای غیظ و بغض شدیدی را از هر دو طرف و نیز شور فوق‌العاده‌ای را برای مبارزه موجب می‌گردد و در آن بورژوازی دائماً باینموضوع استناد می‌ورزد که «در خانه صاحب اختیار» است و می‌خواهد چنین باقی ماند و غیره. و اما در زمان انقلاب، هنگامیکه زندگی سیاسی در جوش و خروش است، سازمانی نظیر شوراها که کلیه کارگران کلیه رشته‌های صنایع و سپس کلیه سربازان و کلیه زحمتکشان و تهیدستان روستا را در برمیگیرد، — چنین سازمانی بخودی خود در جریان مبارزه و بر اثر «منطق» ساده هجوم و دفع هجوم، ناگزیر میشود مسئله را بطور قطعی مطرح سازد. سعی در اتخاذ یک خطمشی بینابینی یعنی «آشتی دادن» پرولتاریا با بورژوازی کندذهنی است و با ورشکستگی رقتباری مواجه میگردد: در مورد موعظهٔ «مارتف و سایر منشویک‌ها در روسیه چنین شد و هر آینه اگر شوراها با دامنه کم و بیش وسیعی تکامل یابند و فرصت اتحاد و استحکام را پیدا کنند در آلمان و سایر کشورها نیز ناگزیر چنین خواهد شد. اینکه به شوراها گفته میشود: مبارزه کنید ولی خود تمام قدرت دولتی را بدست نگیرید و به سازمانهای دولتی سبدل نگردید، — معنایش موعظه همکاری طبقات و «صلح اجتماعی» پرولتاریا با بورژوازیست. حتی فکر اینموضوع هم خنده‌آور است که چنین خطمشی در یک مبارزهٔ شدید بتواند به چیز دیگری جز ورشکستگی ننگین مواجه گردد. نشستن بین دو صندلی — شیوهٔ همیشگی کائوتسکی

است. او چنین وانمود میسازد که در هیچ‌جا با اپورتونیست‌ها در تئوری موافق نیست، ولی در واقع در تمام نکات اساسی (یعنی در تماسی آنچه که با انقلاب مربوط می‌شود) عملاً با آنان موافق است.

مجلس مؤسسان و جمهوری شوروی

موضوع مجلس مؤسسان و برهم زدن آن از طرف بلشویک‌ها جان کلام تماسی رساله کائوتسکی است. او دائماً باین مسئله برسی‌گردد. تمام اثر پیشوای مسلکی انترناسیونال دوم پراست از اشارات و کنایاتی درباره این‌که چگونه بلشویک‌ها «دسکراسی را سحو کرده‌اند» (رجوع شود بیکى از قسمت‌هایی که فوقاً از کائوتسکی نقل قول شده است). مسئله واقعاً هم جالب و مهم است، زیرا در این‌مورد موضوع تناسب بین دسکراسی بورژوائی و دسکراسی پرولتری عملاً در مقابل انقلاب مطرح شده است. حال ببنیم «تئوریسین مارکسیست» ما چگونه این مسئله را بررسی می‌کند.

او «تزه‌های مربوط به مجلس مؤسسان» را که من نوشته‌ام و در «پراودای» (۳۰) مورخه ۲۶ دسامبر سال ۱۹۱۷ درج شده است نقل می‌کند. بنظر میرسید با در دست بودن اسناد لازم برهان بهتری را برای اثبات برخورد جدی وی نسبت به مسئله مورد بحث نمیشد هم انتظار داشت. ولی ببینید کائوتسکی چگونه نقل قول می‌کند. او نمی‌گوید که تعداد این تزه‌ها ۱۹ بود، او نمی‌گوید که در این تزه‌ها هم مسئله تناسب بین جمهوری معمولی بورژوائی دارای مجلس مؤسسان و جمهوری شوراها مطرح شده است و هم تاریخچه اختلاف مجلس مؤسسان با دیکتاتوری پرولتاریا در انقلاب ما. کائوتسکی همه اینها را مسکوت می‌گذارد و تنها به خواننده اظهار میدهد که «در بین آنها (در بین تزه‌های مزبور) دو تزه بویژه مهم است». یکی اینکه اسارها پس از انتخابات مجلس مؤسسان، ولی قبل از تشکیل آن انشعاب کردند (کائوتسکی این نکته را مسکوت می‌گذارد که تزه مزبور پنجمین تزه است)، تزه دیگر اینکه

و شرکاء می نگارم؟ کائوتسکی می خواهد با ادعای بی طرف بودن نقش خود را که خدمتگزاری به بلشویک ها نیست که در اثر شکست خود رنجیده اند مستور دارد.

ولی این ها همه فقط شکوفه است. سیوه های آن بعداً می آید. فرض کنیم که کائوتسکی نمی خواست یا نمی توانست (؟؟) از خبرآوران خود ترجمه قطعنامه ها و اظهارات بلشویک ها را در این باره که آیا آنها به جمهوری دمکراتیک پارلمانی بورژوائی قناعت میورزند یا نه، دریافت دارد. ما حتی آن را با وجود غیرقابل تصور بودنش فرض میکنیم. ولی کائوتسکی ترهای مورخ ۲۶ دسامبر سال ۱۹۱۷ را در صفحه ۳۰ کتاب خود مستقیماً ذکر مینماید.

آیا کائوتسکی تمام این ترها را میداند یا اینکه تنها آنچه را می بیند که اشتین، آکسلرود و شرکاء برای او ترجمه کرده اند؟ کائوتسکی تز سوم را نقل مینماید که مربوطست به مسئله ای اساسی درباره اینکه آیا بلشویک ها قبل از انتخابات مجلس مؤسسان می فهمیدند که جمهوری شوراها عالیتتر از جمهوری بورژوائیست و این موضوع را به مردم میگفتند یا نه. ولی کائوتسکی درباره تز دوم سکوت می کند.

در تز دوم گفته میشود:

«سوسیال دمکراسی انقلابی که خواستار دعوت مجلس مؤسسان بود، از همان آغاز انقلاب سال ۱۹۱۷ مکرر خاطرنشان ساخته است که جمهوری شوراها شکل عالیتتری از دمکراتیسم است تا جمهوری معمولی بورژوائی دارای مجلس مؤسسان» (تکیه روی کلمات از من است).
 آقای کائوتسکی برای آنکه بلشویک ها را افراد بی پرنسیپ و اپورتونیست های انقلابی» (بخاطرم نیست کائوتسکی بچه مناسبتی در جایی از کتاب خود این اصطلاح را بکار می برد) وانمود سازد، این موضوع را از خوانندگان آلمانی پنهان داشته است که در ترها استناد مستقیمی به اظهارات «مکرر» میشود!

اینهاست آن شیوه های بیمقدار و رذیلانه و نفرت انگیزی که آقای کائوتسکی بدانها متوسل میشود. او بدینسان از مسئله تئوریک طفره رفته است.

آیا اینکه جمهوری پارامانی بورژوادمکراتیک پائین تر از جمهوری نوع کمون یا شوراهاست صحیح است یا نه؟ کنه مطلب در اینست، ولی کائوتسکی آنرا نادیده گرفته است. تمام آنچه را که مارکس ضمن تحلیل کمون پاریس بیان داشته است، کائوتسکی «فراموش کرده است». او نامهٔ مورخهٔ ۲۸ مارس ۱۸۷۵ انگلس به ببل را نیز «فراموش نموده است» که در آن با وضوح و روشنی خاصی همان فکر مارکس بیان شده است: «کمون، دیگر دولت بمعنای اخص کلمه نبود».

اینست آن مبرزترین تئوریسین انترناسیونال دوم که در رسالهٔ مخصوصی راجع به «دیکتاتوری پرولتاریا»، ضمن بحث خاصی دربارهٔ روسیه که در آن مسئله مربوط به شکل دولتی عالیترا از جمهوری دمکراتیک بورژوائی صریحاً و مکرراً مطرح شده است، این مسئله را مسکوت میگذارد. آیا این عمل در واقع چه فرقی با گرویدن به بورژوازی دارد؟

(در حاشیه متذکر میشویم که کائوتسکی در اینجا هم از دنبال منشویک‌های روس گام بر میدارد. در بین آنها افرادی که «تمام گفته‌های» مارکس و انگلس را میدانند، هر قدر بخواهید هست، ولی یک منشویک حتی از آوریل سال ۱۹۱۷ تا اکتبر سال ۱۹۱۷ و از اکتبر سال ۱۹۱۷ تا اکتبر سال ۱۹۱۸ حتی یک بار در صدد تحلیل مسئله مربوط به دولت نوع کمون بر نیامد. پلخائف هم این مسئله را نادیده گرفت. لابد ناچار به سکوت شده است).

پرواضح است که گفتگو دربارهٔ برهم زدن مجلس مؤسسان با کسانیکه خود را سوسیالیست و مارکسیست مینامند، ولی عملاً در مسئله عمده یعنی دولت طراز کمون به بورژوازی سیگروند، معنایش یاسین خواندن بگوش خر است. کافیسست متن تزه‌های بن دربارهٔ مجلس مؤسسان تمام و کمال بضمیمه این رساله درج گردد. خواننده از این تزه‌ها خواهد دید که مسئله مزبور در ۲۶ دسامبر سال ۱۹۱۷ هم از نظر تئوریک، هم از نظر تاریخی و هم از نظر عملی-سیاسی مطرح شده بود.

اگر کائوتسکی بعنوان یک تئوریسین کاملاً از مارکسیسم دست

کشیده است، لاقلاً بعنوان یک مورخ که میتواند جریان مبارزه شوراه را با مجلس مؤسسان بررسی نماید. ما از روی بسیاری از آثار کائوتسکی میدانیم که او میتواند سورخ مارکسیست باشد و این نوع آثار او، با وجود ارتداد بعدی وی، جزو ذخائر استوار پرولتاریا باقی خواهد ماند. ولی در مسئله مورد بحث کائوتسکی حتی بعنوان مورخ هم از حقیقت روی بر میگرداند و واقعیات بر همه معلوم را نادیده می‌انگارد و مثل یک جاسوس بورژوازی رفتار میکند. او می‌خواهد بلشویک‌ها را بی‌پرنسیپ وانمود سازد و لذا تعریف میکند که چگونه بلشویک‌ها در صدد بودند قبل از برهم زدن بساط مجلس مؤسسان از شدت تصادم با آن بکاهند. در اینجا مطلقاً هیچ چیز ناپسندی وجود ندارد و ما حاجتی به سر باز زدن از آن نداریم؛ من تزه‌ها را تماماً بچاپ میرسانم، در آنها با وضوح تمام گفته شده است، آقایان خرده‌بورژواهای متزلزلی که در مجلس مؤسسان جا گرفته‌اید، یا با دیکتاتوری پرولتاریا سازگار شوید یا اینکه ما «به شیوه انقلابی» بر شما غلبه خواهیم کرد (تزه‌های ۱۸ و ۱۹).

رفتار پرولتاریای واقعاً انقلابی نسبت به خرده‌بورژوازی متزلزل همواره چنین بوده و چنین نیز خواهد بود. کائوتسکی در مورد مجلس مؤسسان دارای نظریه صوری است. در تزه‌های من صریح و مکرر گفته شده است که مصالح انقلاب بالاتر از حقوق صوری مجلس مؤسسان است (رجوع شود به تزه‌های ۱۶ و ۱۷). نظریه دمکراتیک صوری همان نظریهٔ دمکراتیک بورژواست که بالاتر بودن مصالح پرولتاریا و مبارزهٔ طبقاتی پرولتری را قبول ندارد. کائوتسکی بعنوان سورخ نمیتوانست این موضوع را قبول نداشته باشد که پارلمانهای بورژوائی ارگانهای این یا آن طبقه‌اند. ولی اکنون بر کائوتسکی لازم آمده است (برای عمل پلید دست کشیدن از انقلاب) مارکسیسم را فراموش نماید و لذا این مسئله را مطرح نمیکند که مجلس مؤسسان در روسیه ارگان چه طبقه‌ای بوده است. کائوتسکی شرایط مشخص را مورد تحلیل قرار نمیدهد، نمی‌خواهد به چهرهٔ واقعیت بنگرد، او به خوانندگان آلمانی کلمه‌ای هم در این باره نمی‌گوید که در تزه‌های مزبور نه تنها

مسئله محدودیت دمکراسی بورژوازی از نظر تئوریک روشن شده است (تزه‌های شماره ۱-۳) و نه تنها شرایط مشخصی که معرف عدم تطابق فهرستهای حزبی نیمه اکتبر سال ۱۹۱۷ با واقعیت دسامبر سال ۱۹۱۷ است، ذکر شده است (تزه‌های شماره ۴-۶) بلکه تاریخچه مبارزه طبقاتی و جنگ داخلی در اکتبر - دسامبر سال ۱۹۱۷ نیز بیان گردیده است (تزه‌های شماره ۷-۱۵). از این تاریخچه مشخص ما نتیجه‌گیری کردیم (تزه شماره ۱۴) که شعار «تمام قدرت بدست مجلس مؤسسان» در عمل به شعار کادت‌ها (۳۳)، کالدینست‌ها و دستیاران آنان بدل شده است.

کائوتسکی مورخ متوجه این امر نیست. کائوتسکی مورخ هیچگاه نشنیده است که حق انتخاب همگانی گاهی پارلمانهای خرده‌بورژوائی ببار می‌آورد و گاهی هم پارلمان‌های ارتجاعی و ضدانقلابی. کائوتسکی مورخ مارکسیست نشنیده است که شکل انتخابات و شکل دمکراسی یک مطلب و مضمون طبقاتی مؤسسه مورد بحث مطلب دیگر است. این موضوع یعنی مضمون طبقاتی مجلس مؤسسان، در تزه‌های من صریحاً مطرح و حل شده است. ممکنست راه حل من درست نباشد. برای ما هیچ چیز مطلوب‌تر از انتقاد مارکسیستی دیگران از تحلیل ما نیست. کائوتسکی بجای اینکه عبارات بکلی سفیهانه‌ای (کائوتسکی از این عبارات بسیار دارد) درباره اینکه گویا کسانی مانع انتقاد از بلشویسم هستند، بنویسد، سیبایست به چنین انتقادی بپردازد. ولی مطلب در همین است که او انتقادی نکرده است. او حتی مسئله تجزیه و تحلیل طبقاتی شوراها از یکسو و مجلس مؤسسان از سوی دیگر را مطرح هم نمیکند. اذا امکانی برای مشاجره و مباحثه با کائوتسکی وجود ندارد و تنها این باقی میماند که به خواننده نشان داده شود، چرا به کائوتسکی نام دیگری جز مرتد نمیتوان داد.

اختلاف شوراها با مجلس مؤسسان، خود دارای تاریخچه‌ایست که حتی مورخی هم که از نقطه نظر مبارزه طبقاتی به قضایا نمی‌نگرد نمیتواند آنرا نادیده انگارد. کائوتسکی نخواست حتی با این تاریخچه واقعی تماس بگیرد. کائوتسکی از خوانندگان آلمانی این واقعیت بر همه

معلوم را پنهان داشته است که شوراها حتی بهنگام تسلط منشویک‌ها یعنی از پایان فوریه تا اکتبر سال ۱۹۱۷ نیز با مؤسسات «دولتی عمومی» (یعنی بورژوائی) مخالفت داشتند (این واقعیت را اکنون فقط منشویک‌های بدخواه پنهان میدارند). کائوتسکی در ماهیت امر نظرش آشتی و توافق و همکاری پرولتاریا با بورژوازی است؛ هر اندازه کائوتسکی این نکته را نمی‌کند باز پیروی او از چنین نظری واقعیتی است که سراسر رساله‌اش مؤید آنست. گفتن اینکه نمی‌بایست بساط مجلس مؤسسان را برچید، معنایش اینست که نمی‌بایست مبارزه با بورژوازی را به سرانجام خود رساند، نمی‌بایست ویرا سرنگون ساخت، بلکه می‌بایست پرولتاریا با بورژوازی آشتی نماید.

چرا کائوتسکی نمی‌گوید که منشویک‌ها از فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ باینکار کم افتخار مشغول بودند و به هیچ نتیجه‌ای نرسیدند؟ اگر آشتی دادن بورژوازی با پرولتاریا امکان داشت پس چرا در دوران منشویک‌ها آشتی امکان‌پذیر نشد و بورژوازی خود را از شوراها کنار کشیده بود و شوراها را (منشویک‌ها) «دمکراسی انقلابی» مینامیدند، ولی بورژوازی را «عناصر واجد شرایط»؟

کائوتسکی از خوانندگان آلمانی پنهان داشته است که همانا منشویک‌ها در «دوران» سیادت خود (فوریه - اکتبر سال ۱۹۱۷) شوراها را دمکراسی انقلابی مینامیدند و بدین ترتیب برتری شوراها را بر کلیه مؤسسات دیگر تصدیق میکردند. فقط در سایه کتمان این حقیقت از نوشته کائوتسکی مورخ این نتیجه حاصل آمده است که اختلاف شوراها با بورژوازی از خود تاریخچه‌ای ندارد و این اختلاف بطور آنی، ناگهانی بدون علت و در اثر رفتار ناپسند بلشویک‌ها پدید آمد. ولی در حقیقت امر اتفاقاً همان تجربه بیش از ۶ ماه (برای انقلاب این مدت بسیار زیاد است) سازشکاری منشویک‌ها و تلاشهای آشتی دادن پرولتاریا با بورژوازی بود که خلق را به بی‌ثمری این تلاشها متقاعد ساخت و پرولتاریا را از منشویک‌ها دور نمود.

کائوتسکی تصدیق دارد که شوراها سازمان عالی پیکارجوی پرولتاریا هستند و آینده بزرگی دارند. با چنین تصدیقی تمام موضع کائوتسکی مثل

یک خانه^۴ پوشالی یا آرزوی یک فرد خرده‌بورژوا درباره آنکه کار بدون مبارزه حاد پرولتاریا علیه بورژوازی از پیش برود، درهم فرو میریزد. زیرا سراسر انقلاب مبارزه و آنهم مبارزه تاپای جان است و پرولتاریا طبقه^۵ پیشرو تمام ستمکشان و کانون و مرکز تمام مجاهدات همگی ستمکشان در راه رهائی خویش است. شوراها یعنی ارگان مبارزه توده‌های ستمکش، طبعاً روحیات و تغییر نظریات این توده‌ها را با سرعتی بمراتب بیشتر و بنحوی کاملتر و صحیحتر از هر مؤسسه^۶ دیگری منعکس و متجلی میساختند (و این ضمناً یکی از علل آنستکه چرا دمکراسی شوروی عالیترین طراز دمکراسی است).

شوراها موفق شدند از ۲۸ فوریه (مطابق تقویم قدیم) تا ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دو کنگره^۷ کشوری از اکثریت اهالی روسیه یعنی تمام کارگران و سربازان و از هفت یا هشت دهم دهقانان، بدون در نظر گرفتن تعداد کثیر کنگره‌های محلی، ولایتی، شهری، ایالتی و منطقه‌ای تشکیل دهند. طی این مدت بورژوازی موفق نشد حتی یک مجلس تشکیل دهد که نماینده اکثریت باشد (بجز یک «جلسه^۸ مشاوره^۹ دمکراتیک» (۳۴) که بکلی ساختگی و مسخره بود و موجب خشم پرولتاریا گردید). مجلس مؤسسان همان روحیات توده‌ها و همان گروه‌بندی سیاسی را که در نخستین کنگره^{۱۰} کشوری شوراهای روسیه (در ماه ژوئن) وجود داشت منعکس ساخت. مقارن تشکیل مجلس مؤسسان (ژانویه سال ۱۹۱۸) کنگره^{۱۱} دوم شوراها (اکتبر سال ۱۹۱۷) و کنگره^{۱۲} سوم (ژانویه سال ۱۹۱۸) تشکیل گردید که ضمناً هر دوی این کنگره‌ها با وضوح تمام نشان دادند که توده‌ها بچپ گرائیده‌اند، انقلابی شده‌اند، از بلشویکها و اسارها روی برگردانده و به بلشویکها پیوسته‌اند یعنی از رهبری خرده‌بورژوائی و از پندار سازشکاری با بورژوازی روی برگردانده و بمبارزه انقلابی پرولتری در راه سرنگونی بورژوازی پیوسته‌اند.

بنابر این تنها همان تاریخچه^{۱۳} ظاهری شوراها ناگزیری برچیدن بساط مجلس مؤسسان و خصیلت ارتجاعی آنرا نشان میدهد. ولی کائوتسکی محکم بر سر «شعار» خود ایستاده است: بگذار انقلاب فنا گردد، بگذار

بورژوازی بر پرولتاریا ظفر یابد، فقط همینقدر باشد که «دمکراسی خالص» به شکوفائی برسد! * *Fiat justitia, pereat mundus!*
اینک خلاصه‌ای از نتایج کنگره‌های کشوری شوراها در تاریخ انقلاب روسیه:

نسبت بلشویکها	تعداد بلشویکها	تعداد کل نمایندگان	کنگره‌های کشوری شوراها روسیه
۱۳ درصد	۱۰۳	۷۹۰	اول (۳ ژوئن ۱۹۱۷)
۵۱ درصد	۳۴۳	۶۷۵	دوم (۲۵ اکتبر ۱۹۱۷)
۶۱ درصد	۴۳۴	۷۱۰	سوم (۱۰ ژانویه ۱۹۱۸)
۶۴ درصد	۷۹۵	۱۲۳۲	چهارم (۱۴ مارس ۱۹۱۸)
۶۶ درصد	۷۷۳	۱۱۶۴	پنجم (۴ ژوئیه ۱۹۱۸)

کافیست باین پیکره‌ها نظری افکنده شود تا این نکته درک گردد که چرا دفاع از مجلس مؤسسان یا سخنرانی‌هایی (نظایر سخنرانی‌های کائوتسکی) درباره اینکه بلشویک‌ها اکثریت اهالی را در پشت خود ندارند، در نزد ما فقط با تبسم تلقی میشود.

قانون اساسی شوروی

همانگونه که متذکر شدم محروم ساختن بورژوازی از حقوق انتخاباتی علامت حتمی و ضروری دیکتاتوری پرولتاریا نیست. در روسیه هم بلشویک‌ها که قبل از اکتبر شعار یک چنین دیکتاتوری را بمیان کشیده بودند، از پیش راجع به محروم نمودن استشارگران از حقوق انتخاباتی سخنی نمیگفتند. این جزء ترکیبی دیکتاتوری «طبق نقشه» حزب سعینی پدید نیامده، بلکه بخودی خود در جریان مبارزه بوجود آمده است. کائوتسکی مورخ البته متوجه این امر نشده است. او نفهمیده است که بورژوازی

* بگذار معدلت گستری انجام گیرد، ولو به بهای فنای جهان!
(مترجم).

در همان دوران تسلط منشویک‌ها (سازشکاران با بورژوازی) در شوراهای خود را از شوراهای دور ساخت، شوراهای را تحریم نمود، خود را در نقطه مقابل آنها قرار داد و علیه آنها به دسیسه پرداخت. شوراهای بدون هیچگونه قانون اساسی پدید آمدند و بیش از یکسال (از بهار ۱۹۱۷ تا تابستان سال ۱۹۱۸) بدون هیچگونه قانون اساسی زندگی میکردند. خشم بورژوازی نسبت به سازمان مستقل و همه‌توان (زیرا همه را دربر میگیرد) ستمکشان، مبارزه و آنهم بی‌پرده‌ترین و پلیدترین مبارزه بورژوازی علیه شوراهای، سرانجام شرکت آشکار بورژوازی (از کادتها گرفته تا اسرارهای راستگرا، از میلیوکف گرفته تا کرنسکی) در غائله کورنیلف (۳۵)، — همه اینها موجبات طرد رسمی بورژوازی را از شوراهای فراهم ساخت.

کائوتسکی غائله کورنیلف را شنیده است، ولی او بزرگوارانه به واقعیات تاریخی و جریان و شکل‌های مبارزه که تعیین‌کننده شکل‌های دیکتاتوریت پوزخند میزند: در واقع هم وقتی صحبت بر سر دسکراسی «خالص» است، واقعیات چه معنائی دارد؟ لذا «انتقاد» کائوتسکی از سلب حق انتخاب از بورژوازی آنچنان ساده‌لوحی... متظاهرانه‌ای است که هر آینه اگر از کودکی برمیخواست بس خوشایند بود و وقتی از فردی برمیخیزد که هنوز رسماً ناقص العقل شناخته نشده موجب اشمئزاز میگردد. «... اگر سرمایه‌داران با وجود حق انتخاب همگانی در اقلیت ناچیزی می‌ماندند خیلی زودتر با سرنوشت خود سازگار میشدند»... مگر این خوشایند نیست؟ کائوتسکی خردمند از این قبیله ملاکین و سرمایه‌دارانی که اراده اکثریت ستمکشان را بحساب می‌آورند، در تاریخ بسیار دیده و بطور کلی از روی مشاهدات زندگی واقعی خیلی خوب آنها را میشناسد. کائوتسکی خردمند مصرانه روی نظریه «اپوزیسیون» یعنی نظریه مبارزه داخلی پارلمانی ایستادگی میکند. او عیناً همینطور هم مینویسد: «اپوزیسیون» (ص ۳۴ و در بسیاری صفحات دیگر).

ای مورخ و سیاستمدار دانشمند! چه خوب بود اگر شما میدانستید که «اپوزیسیون» مفهوم مبارزه صلح‌آمیز و فقط پارلمانی یعنی مفهومیست مربوط به وضع غیرانقلابی، مربوط بدورانیکه انقلاب وجود ندارد. در

انقلاب سروکار ما با دشمن بیرحم در جنگ داخلی است و هیچگونه ضجه و زاری مرتجعانه خرده‌بورژوائی که همانند کائوتسکی از چنین جنگی هراس دارد، این واقعیت را تغییر نخواهد داد. به مسائل جنگ داخلی بی‌امانی که در آن بورژوازی به هرگونه جنایتی دست می‌زنند (نمونه‌ورسائی‌ها و بندوبست آنها با بیسمارک به هر فردی که به تاریخ مانند پتروشکای گوگول (۳۶) نمی‌نگرد، چیزها می‌آموزد) و دولتهای خارجی را بکمک می‌طلبند و باتفاق آنان علیه انقلاب بدسیسه می‌پردازد، — از نظرگاه «اپوزیسیون» نگرستن — مضحک است. پرولتاریای انقلابی باید نظیر کائوتسکی «سشاور امور آشفته فکری» دیده بصیرت خود را کور کند و به بورژوازی که عصیانهای ضدانقلابی دوتف، کراسنف و چک‌ها را برپا می‌کند (۳۷) و به خرابکاران ملیون‌ها می‌پردازد، — بعنوان «اپوزیسیون» قانونی بنگرد. چه اندیشه ژرفی!

کائوتسکی فقط به جنبه صوری قضائی مسئله علاقمند است، بقسمیکه با خواندن استدالات او دربارهٔ قانون اساسی شوروی بی‌اختیار سخنان بی‌بیل بیاد می‌آید که می‌گوید: حقوق دانان افراد سراپا مرتجع می‌هستند. کائوتسکی مینویسد: «در واقعیت امر تنها سرمایه‌داران را نمیتوان از حقوق خود محروم ساخت. سرمایه‌دار از نظر حقوقی کیست؟ آیا صاحب دارائی است؟ حتی در کشوری نظیر آلمان که در راه پیشرفت اقتصادی بسی فرا رفته است و پرولتاریای آن اینقدر کثیرالعده است استقرار جمهوری شوروی توده‌های بسیاری را از حقوق سیاسی محروم می‌ساخت. در سال ۱۹۰۷ در امپراتوری آلمان تعداد کسانیکه در سه رشته بزرگ — کشاورزی، صنعت و بازرگانی — به کسب مشغول بودند با خانواده‌هایشان عبارت بود از ۳۵ ملیون نفر کارمند و کارگر مزدبگیر و ۱۷ ملیون نفر مستقل. بنابراین این حزب در بین کارگران مزدبگیر میتواند کاملاً اکثریت داشته باشد ولی در بین اهالی در اقلیت خواهد بود» (ص ۳۳).

این یکی از نمونه‌های استدلال کائوتسکی است. خوب مگر این ندبه و زاری ضدانقلابی یک فرد بورژوا نیست؟ آقای کائوتسکی چرا شما همه «مستقل‌ها» را جزو افراد محروم از حقوق قلمداد کردید و

حال آنکه بخوبی میدانید اکثریت عظیم دهقانان روس کارگر مزدبگیر نگاه نمی‌دارند و لذا از حقوق محروم نمی‌گردند؟ مگر این واژگون‌سازی نیست؟

اقتصاددان دانشمند، چرا شما پیکره‌های مربوط به کار مزدوری در کشاورزی را برحسب گروه‌بندی اقتصادیات آن که بخوبی بر شما معلوم است و در همان آمار سال ۱۹۰۷ آلمان مندرج است، ذکر نکرده‌اید؟ چرا شما این آمار آلمانی را که نشان میداد عده استثمارگران چقدر است و نسبت به عده کل «کشاورزان» تا چه اندازه اندک است برای کارگران آلمانی، برای خوانندگان رساله خود ذکر نموده‌اید؟ زیرا ارتدادتان شما را به عامل صرف بورژوازی مبدل کرده است. ملاحظه میکنید که سرمایه‌دار مفهوم قضائی نامعینی است و کائوتسکی طی چند صفحه به «فعال مایشائی» قانون اساسی شوروی میتازد. این «دانشمند جدی» به بورژوازی انگلستان اجازه میدهد قرن‌ها برای تهیه و تدوین قانون اساسی نوین (نوین نسبت به نظامات قرون وسطی) بورژوائی وقت صرف نماید، ولی این نماینده علم چاکرمابانده، به ما کارگران و دهقانان روسیه، هیچ مهلتی نمیدهد و خواستار آنستکه ما طی چند ماه یک قانون اساسی از هر جهت تدقیق شده تدوین نماییم... «فعال مایشائی»! ببینید با چنین سرزنشی چه ژرفائی از رذیلانه‌ترین چاکری در آستان بورژوازی و خشکمغزانه‌ترین فضل فروشی‌ها آشکار میگردد. وقتی حقوقدانهای سراپا بورژوا و اکثراً مرتجع کشورهای سرمایه‌داری طی قرن‌ها یا دهها سال جزئی‌ترین مقررات را تدوین میکردند و دهها و صدها جلد کتاب درباره قوانین و توضیح قوانینی مینوشتند که کارگر را مورد تضییق قرار میداد و دست و پای تهیدست را در زنجیر می‌نهاد و از هر فرد ساده زحمتکش از میان خلق هزاران ایراد میگرفت و هزاران محظور در برابر وی قرار میداد، — آری در چنین مواردی لیبرالهای بورژوا و آقای کائوتسکی هیچگونه «فعال مایشائی» مشاهده نمیکنند! اینجا «نظم» و «قانون» حکمفرماست! اینجا همه چیز درباره اینکه چگونه میتوان از تهیدست «رمق کشید» سنجیده‌شده و به ثبت رسیده است. اینجا هزاران وکیل مدافع بورژوا و منصب‌دار (کائوتسکی

درباره آنها اصولاً سکوت میکنند و لابد علتش اینستکه مارکس برای درهم شکستن ماشین بوروکراسی اهمیت عظیمی قائل بوده است... وجود دارد که میتوانند قوانین را چنان تفسیر نمایند که کارگر و دهقان میانه حال هیچگاه نتوانند از حصار سیم خاردار این قوانین رخنه‌ای به خارج بیابند. این «فعال مایشائی» بورژوازی نیست، این دیکتاتوری استعمارگران آزمند و پلیدیکه از خون خلق سیراب شده‌اند، نیست، حاشا و کلا. این «دمکراسی خالصی» است که روز بروز خالص‌تر و خالص‌تر میشود.

ولی هنگامیکه زحمتکشان و طبقات استثمارشونده‌ایکه در اثر جنگ امپریالیستی رابطه‌شان با برادران خارجی خود قطع شده بود، برای نخستین بار در تاریخ شوراهاى خود را تشکیل دادند و آن توده‌ها ئیرا که تحت ستم بورژوازی بودند و بورژوازی بر مغز آنان میکوفت و تحمیتشان مینمود، به ساختمان سیاسی دعوت کردند و خود به برپا داشتن دولت نوین، پرولتری پرداختند و در بحبوحه مبارزه خشم‌آگین و در آتش جنگ داخلی به طرح احکام اساسی مربوط به دولت بدون استعمارگران آغاز نهادند، — آنگاه تمام دون فطرتان بورژوازی و تمام خیل خون آشامان باتفاق کائوتسکی پا سبری خوان خود به جنجال درباره «فعال مایشائی» پرداختند! واقعاً هم این کارگران و دهقانان بیسواد، این «جماعت عوام» از کجا میتوانند قوانین خود را تفسیر کنند؟ این زحمتکشان ساده‌ای که از مشورتهای وکلای مدافع تحصیل کرده و نویسندگان بورژوا و کائوتسکی‌ها و منصبداران خردمند قدیمی بر خوردار نیستند، از کجا میتوانند حس عدالت داشته باشند؟

آقای کائوتسکی از نطق مورخ ۲۸ آوریل ۱۹۱۸ (۳۸) من این سخنان را نقل قول مینماید: «... توده‌ها ترتیب و موعده انتخابات را خود معین میکنند...» و سپس کائوتسکی «دمکرات خالص» از اینجا چنین نتیجه‌گیری مینماید:

«... بنابراین از این قرار معلوم مطلب بدینقرار است که هر یک از مجامع انتخاب‌کنندگان بنابه صلاحدید خود ترتیب

انتخابات را تعیین مینماید. بدین طریق فعال مایشائی و اسکان خلاص نمودن گریبان خود از چنگ عناصر ناسازاپوزیسیون در داخل خود پرولتاریا بحد اعلا میرسد» (ص ۳۷).

خوب این با سخنان نویسنده مزدوری که از طرف سرمایه‌داران اجیر شده و بهنگام اعتصاب آه و فغان دربارهٔ ستمگری توده بر کارگران جدی «مایل به کار کردن» راه میاندازد، چه تفاوتی دارد؟ چرا ترتیبی که منصف‌داران بورژوا در دسکراسی بورژوائی «خالص» برای انتخابات تعیین مینمایند فعال مایشائی نیست؟ چرا حس عدالت در نزد توده‌هائیکه به مبارزه علیه استثمارگران دیرین خود برخاسته‌اند و در جریان مبارزهٔ حیاتی و سماتی اذهانشان روشن میشود و خود آبدیده میگردند، باید کمتر از یکمشت منصف‌دار و روشنفکر و وکیل مدافعی باشد که با خرافات بورژوائی تربیت شده‌اند؟

کائوتسکی سوسیالیست حقیقی است و شما حق ندارید نسبت به صداقت این پدر عالیشان خانواده، این پاکدامن‌ترین فرد سوئدن داشته باشید. او طرفدار آتشین و با ایمان پیروزی کارگران و انقلاب پرولتریست. فقط دلش میخواست که روشنفکران چربزبان خرد، بورژوا و فیلیسترها که دیدهٔ بصیرتشان کور است ابتدا، قبل از جنبش توده‌ها و قبل از مبارزهٔ شدید آنان علیه استثمارگران و حتماً بدون جنگ داخلی آئین‌نامهٔ معتدل و مرتبی برای تکامل انقلاب تنظیم نمایند...

ایودوشکا گولوبویوف (۳۹) علامهٔ ما با برآشتگی اخلاقی عمیقی برای کارگران آلمانی تعریف میکند که در ۱۴ ژوئن سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ اجراییهٔ مرکزی شوراهای سراسر روسیه مقرر داشت که نمایندگان حزب سارهای راستگرا و منشویک‌ها از شوراهای اخراج گردند. ایودوشکا کائوتسکی در حالیکه سراپا در آتش خشم جوانمردانه میسوزد مینویسد: «این اقدام متوجه اشخاص معینی نیست که مرتکب اعمال معین مستوجب کیفر شده باشند... در قانون اساسی جمهوری شوروی کلمه‌ای هم راجع به مصونیت نمایندگان یعنی اعضاء شوراهای ذکر نشده است.

کسانیکه در اینجا از شوراها اخراج میگردند افراد معین نبوده، بلکه احزاب معینی هستند» (ص - ۳۷).

آری، برآستی هم این بس دهشتناک و عدول تحمل ناپذیرست از دمکراسی خالصی که ایودوشکا کائوتسکی انقلابی ما طبق قواعد آن انقلاب خواهد کرد. ما بلشویک‌های روس میبایست ابتدا به ساوینکف‌ها و شرکاء، به لیبردانها (۴۰) و پوترسوف‌ها (۴۱) («آکتیویست‌ها») و شرکاء وعده مصونیت بدهیم و سپس مجموعه قوانین جزائی برشته تحریر در آوریم که در آن شرکت در جنگ ضدانقلابی واحدهای چکوسلواکی یا اتحاد با امپریالیستهای آلمانی در اوکرائین یا گرجستان پرضد کارگران کشور خود «مستوجب کیفر» اعلام گردد و فقط پس از این و بر اساس این مجموعه قوانین جزائی، حق داشته باشیم بروفق «دمکراسی خالص» «افراد معینی» را از شوراها اخراج نمائیم. اینموضوع بخودی خود واضح است که چکوسلواک‌ها که بتوسط ساوینکف‌ها، پوترسوف‌ها و لیبردان‌ها (یا بکمک تبلیغات آنان) از سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه پول میگیرند و بهمینسان هم کراسن‌ها که بکمک منشویک‌های اوکرائین و تفلیس از آلمانها مهمات گرفته‌اند، مطیع و آرام سر جای خود می‌نشینند و تا زمانیکه ما برایشان یک مجموعه قوانین جزائی صحیح تدوین نمائیم بعنوان دسکراتهای صد در صد خالص بایفای نقش «اپوزیسیون» اکتفا میورزند...

اینموضوع نیز که قانون اساسی شوروی حق انتخاب را از کسانیکه «بمنظور تحصیل سود کارگر مزدبگیر نگاه میدارند» سلب می‌نمایند، بهمین اندازه در کائوتسکی خشم اخلاقی شدید تولید میکند. او مینویسد: «کسیکه در خانه کار میکند یا کارفرمای کوچکی که یک شاگرد دارد زندگی و احساساتش کاملاً پرولتریست ولی از حق انتخاب محرومست» (ص ۳۶).

چه عدولی از «دمکراسی خالص»! چه بیعدالتی شدیدی! حقیقت اینستکه تا کنون همه مارکسیست‌ها بر آن بوده‌اند و بوسیله هزاران فاکت ثابت کرده‌اند که کارفرمایان کوچک بیوجدان‌ترین و حریصترین استثمارکننده کارگران مزدبگیر هستند، ولی بدهیست که ایودوشکا

کائوتسکی طبقه کارفرمایان کوچک را در نظر نگرفته (و اصولاً چه کسی این تئوری مضر مبارزه طبقاتی را اختراع کرد؟)، بلکه افراد جداگانه و استثمارگرانی را در نظر میگیرد که «زندگی و احساساتشان کاملاً پرولتریست». «آگنس صرفهجوی» مشهوری که می پنداشتند مدتهاست مرده است، در پرتوقلم کائوتسکی دوباره زنده شده است. این آگنس صرفهجو را دهها سال قبل دسکرات «خالص» اوژن ریختر بورژوا اختراع کرد و وارد ادبیات آلمان نمود. او پیشینی میگرد که دیکتاتوری پرولتاریا و ضبط سرمایه استثمارگران بلایا و سخن ناشنوده‌ای بهار خواهد آورد و با قیافه معصومانه‌ای می پرسید که آخر از نظر قضائی سرمایه دار کیست و بعنوان نمونه، دوزنده تهیدست صرفهجویی («آگنس صرفهجو») را در نظر می گرفت که «دیکتاتورهای» بدخوی «پرولتاریا» آخرین داروندارش را ضبط کرده اند. زمانی بود که تمام سوسیال دسکراسی آلمان این «آگنس صرفهجوی» اوژن ریختر دسکرات خالص را بیاد استهزاء می گرفت. ولی این مربوط به گذشته دور بود، مربوط به آن گذشته دوری که هنوز ببل در قید حیات بود و آشکار و صریح حقیقت را میگفت و اظهار میداشت که آری در حزب ما ناسیونال لیبرالها (۴۲) بسیارند، این مربوط به آن گذشته دوریست که کائوتسکی هنوز راه ارتداد در پیش نگرفته بود.

اکنون «آگنس صرفهجو» در وجود «کارفرمای کوچکی که یک شاگرد دارد و زندگی و احساساتش کاملاً پرولتریست» دوباره زنده شده است. بلشویکهای بدخوی او را می آزارند و حق انتخاب را از وی سلب میکنند. راست است که، چنانچه خود کائوتسکی میگوید، «هر جلسه انتخاباتی» در جمهوری شوروی میتواند استادکار تهیدستی را که فرضاً با کارخانه معینی مربوط است، چنانچه استثنائاً استثمارگر نباشد و واقعاً «زندگی و احساساتش کاملاً پرولتری باشد» بخود راه دهد. ولی مگر میتوان به معلومات زندگی و حس عدالت جلسه بیسر و سامان کارگران ساده کارخانه که بدون آئین نامه کار میکنند (اوه، وامصیبتا!) امید بست؟ مگر روشن نیست که واگذاری حق انتخاب بتمام استثمارگران، بتمام کسانی که کارگر مزدبگیر اجبر میکنند بهتر از آنستکه خود را

در معرض این خطر قرار دهیم که «آگس صرفه‌جو» و «استادکاری که زندگی و احساساتش پرولتریست» مورد آزار کارگران قرار گیرند؟

* * *

بگذار دون فطرتان متفوریکه راه ارتداد در پیش گرفته‌اند و بورژوازی و سوسیال‌شوینیست‌ها به آنان تهنیت می‌گویند * بر قانون اساسی شوروی ما بسبب آنکه حق انتخاب را از استثمارگران سلب می‌کند بتازند. این خوبست، زیرا جدائی کارگران انقلابی اروپا را از شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها، از رنودل‌ها و لونگه‌ها، از هندرسون‌ها و رامزی ما کدونالدها، از این پیشوایان قدیمی و خائنین قدیمی سوسیالیسم، تسریع و عمیق مینماید.

توده‌های طبقات ستمکش و پیشوایان آگه و پاکدانی که از بین پرولترهای انقلابی برخاسته‌اند با ما خواهند بود. کفایت این پرولترها و این توده‌ها را با قانون اساسی شوروی خود آشنا کنیم تا فوراً بگویند: کسان حقیقی ما آنجا هستند، حزب کارگری حقیقی ما و دولت حقیقی کارگری ما آنجاست. زیرا این دولت، بر خلاف تمام پیشوایان نامبرده که ما را فریب میدادند، کارگران را با یاهوسرائی دربارهٔ رفرم فریب نمیدهد، بلکه جداً علیه استثمارگران مبارزه میکند، انقلاب را جداً عملی می‌سازد و در راه رهائی کامل کارگران عملاً پیکار میکند.

اگر استثمارگران پس از «پراتیک» یکساله شوراهای طرف شوراهای

* هم اکنون من سرمقاله‌ای را از «روزنامه فرانکفورت» (۴۳) (۲۲) اکتبر سال ۱۹۱۸، شماره ۲۹۳) خواندم که در آن مطالب رساله کائوتسکی با وجد و شغف تکرار شده است. این روزنامه صاحبان بورس راضی و خرسند است. چرا نباشد! رفیقی هم از برلین بمن مینویسد که «فوروتس» (۴۴)، روزنامه شایدمانها، در مقاله خاصی اظهار داشته است که تقریباً زیر هر سطر رساله کائوتسکی را (۴۵) امضا میکنند. تبریک، تبریک!

از حق انتخاب محروم شده‌اند، معنایش آنستکه این شوراها واقعاً سازمان توده‌های ستمکش‌اند، نه سازمان سوسیال‌امپریالیست‌ها و سوسیال‌پامیفیست‌ها که خود را به بورژوازی فروخته‌اند. اگر این شوراها حق انتخاب را از استثمارگران سلب کرده‌اند، معنایش آنستکه شوراها ارگانهای سازشکاری خرده‌بورژوائی با سرمایه‌داران و ارگانهای یابوسرائی پارلمانی (کائوتسکی‌ها، لونگه‌ها و ماکدونالدها) نبوده، بلکه ارگانهای پرولتریای واقعاً انقلابی هستند که علیه استثمارگران به مبارزه حیات و سمات مشغولست.

چند روز پیش (امروز ۳۰ اکتبر است) یکی از رفقای بسیار مطلع از برلن بمن نوشت که: «اینجا تقریباً کسی از رساله کائوتسکی خبر ندارد». من میخواهم به سفرای خودمان در آلمان و سوئیس توصیه کنم که برای خرید این کتاب و بخش سجانی آن بین کارگران آگاه از صرف هزارها روبل دریغ نکنند تا آن سوسیال‌دمکراسی «اروپائی» — بخوان: امپریالیستی و رفرمیستی — را که مدتهاست به «لاشه متعفن» بدل شده است، لجن مال سازند.

* * *

آقای کائوتسکی در پایان کتاب خود، در صفحه ۶۱ و ۶۳، سخت می‌نالد از اینکه «تئوری جدید» (او بلشویسم را چنین مینامد زیرا می‌ترسد به تحلیلی که مارکس و انگلس از کمون پاریس نموده‌اند دست بزنند) «حتی در بین دمکراسی‌های قدیمی نظیر سوئیس هم طرفدارانی پیدا میکنند». این برای کائوتسکی «نامفهوم است» که «سوسیال‌دمکرات‌های آلمانی این تئوری را می‌پذیرند».

خیر، این کاملاً مفهوم است، زیرا پس از درسهای جدی جنگ، هم شایدمان‌ها و هم کائوتسکی‌ها دارند برای توده‌های انقلابی نفرت‌انگیز میشوند.

کائوتسکی مینویسد: «ما» همیشه طرفدار دمکراسی بوده‌ایم، چطور میشود که ناگهان خودمان از آن استنکف ورزیم!

«ما» اپورتونیست‌های سوسیال‌دمکراسی، همیشه مخالف دیکتاتوری

پرولتاریا بوده‌ایم و کلب‌ها و شرکاء سدتها پیش آشکارا اینرا اظهار داشته‌اند. کائوتسکی اینرا میدانند و بیهوده تصور میکنند که میتواند واقعیت عیان «بازگشت خود به آغوش» برنشتین‌ها و کلب‌ها را از خوانندگان مکتوم دارد.

«ما» مارکسیست‌های انقلابی، هرگز از دمکراسی «خالص» (بورژوائی) برای خود بت نساخته‌ایم. پلخانیف چنانکه میدانیم در سال ۱۹۰۳ موقعیت شایده‌سان روسی دچار ساخت. وی در آنزمان در کنگره حزب که برنامه را تصویب میکرد، گفت پرولتاریا هنگام انقلاب در صورت ضرورت حق انتخاب را از سرمایه‌داران سلب خواهد کرد و هر پارلمانی را، چنانچه ضدانقلابی (۴۶) از کار درآید، برهم خواهد زد. اینکه نظریه مزبور یگانه نظریه‌ایست که با مارکسیسم وفق میدهد، موضوعیست که هر کسی میتواند لااقل آنرا در اظهاراتی که فوقاً من از مارکس و انگلس نقل نموده‌ام، مشاهده نماید. این موضوع بعیان از تمام مبانی مارکسیسم ناشی میشود.

«ما» مارکسیست‌های انقلابی بمردم از آن حرفها نمیزدیم که مورد پسند کائوتسکی‌های کلیه ملل یعنی کسانی بود که بدانوسیله در آستان بورژوازی چاکری بنمودند و خود را با پارلمانناریسم بورژوائی دساز میکردند و خصلت بورژوائی دمکراسی معاصر را مسکوت میگذاشتند و فقط توسعه آن و تکمیل نهائی آنرا خواستار بودند.

«ما» به بورژوازی میگفتیم: شما استثمارگر و سالوس هستید، از دمکراسی دم میزنید و در عین حال در هر گام هزاران مانع در سر راه شرکت توده‌های ستمکش در سیاست ایجاد میکنید. ما حرف شما را مدرک قرار میدهیم و بخاطر منافع این توده‌ها، توسعه دمکراسی بورژوائی شما را طلب میکنیم تا توده‌ها را برای انقلاب بمنظور سرنگون ساختن شما استثمارگران آماده سازیم. و اگر شما استثمارگران در صدد مقاومت در برابر انقلاب پرولتری ما برآید ما شما را بیرحمانه سرکوب خواهیم ساخت، شما را از حقوق محروم خواهیم نمود و از این گذشته: شما

نان نخواهیم داد، زیرا در جمهوری پرولتری ما استثمارگران از حقوق و از آتش و آب محروم خواهند بود، زیرا ما جداً سوسیالیست هستیم نه بشیوه شایدمان و کائوتسکی.

اینست آنچه که «ما» مارکسیست‌های انقلابی می‌گفتیم و خواهیم گفت و بدینجهت است که توده‌های ستمکش طرفدار ما و با ما خواهند بود ولی شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها در زباله‌دان مرتدین جای خواهند گرفت.

معنای انترناسیونالیسم چیست ؟

کائوتسکی با اعتقاد تمام خود را انترناسیونالیست می‌شمارد و می‌نامد. شایدمان‌ها را او «سوسیالیستهای دولتی» می‌خواند. کائوتسکی ضمن دفاع از منشویک‌ها (او صریحاً نمی‌گوید که با آنها همبستگی دارد، ولی تماماً نظریات آنها را عملی می‌سازد) با وضوح آشگرفی نشان داد که «انترناسیونالیسم» او از چه قماش است. و چون کائوتسکی تنها نبوده، بلکه نماینده جریان است که بطور ناگزیر در شرایط انترناسیونال دوم پدید آمده است (لونگه در فرانسه، توارتی در ایتالیا، نوپس و گریم، گرابر و نن در سوئیس، رامسی ماکدونالد در انگلستان و غیره) لذا مکتب روی «انترناسیونالیسم» کائوتسکی آموخته است.

کائوتسکی ضمن تکیه روی اینموضوع که منشویک‌ها هم در تسیمروالد (۴۷) شرکت داشته‌اند (بیشک این گواهینامه‌ایست ولی... گواهینامه پوسیده)، نظریات منشویک‌ها را که خود با آن موافقت دارد بطرز زیر توصیف می‌کند:

«... منشویک‌ها خواستار صلح همگانی بودند. آنها خواستار آن بودند که همه محاربین شعار بدون الحاق‌طلبی و غرامات را بپذیرند. بر وفق این نظریه، تا زمانیکه این هدف حاصل نیامده است، ارتش روس میبایست در حالت آمادگی جنگ باشد. ولی بلشویک‌ها طلب می‌کردند که بهر قیمتی شده صلح فوری منعقد گردد، آنها حاضر بودند در صورت لزوم صلح جداگانه‌ای منعقد گردد و با تشدید بی‌نظمی ارتش که بدون

آنهم بی‌نظمی شدید بود، میکوشیدند بزور آنرا بچنگ آورند (ص ۲۷).
بعقیده کائوتسکی بلشویک‌ها نمی‌بایست قدرت را بدست گیرند و می‌بایست
به مجلس مؤسسان بسنده کنند.

بنابر این انترناسیونالیسم کائوتسکی و منشویک‌ها عبارت از
آنستکه: از دولت امپریالیستی بورژوازی مطالبه رفرم شود، ولی از
آن کماکان پشتیبانی بعمل آید و ساداسیکه تمام سحارین شعار بدون
الحاق‌طلبی و غرامات را نپذیرفته‌اند به پشتیبانی از جنگی که به دست
این دولت انجام میشود ادامه داده شود. چنین نظریه‌ایرا هم توراتی
و هم کائوتسکیست‌ها (هاآزه و غیره) و هم لونگه و شرکاء بکرات
اظهار داشته و گفته‌اند که ما طرفدار «دفاع از میهن» هستیم.

از نظر تئوریک این‌موضوع بمعنای ناتوانی کامل جدا شدن از
سوسیال‌شونیستها و آشفته‌فکری کامل در مسئله «دفاع از میهن
است. از نظر سیاسی بمعنای جا زدن ناسیونالیسم خرده‌بورژوائی
به عوض انترناسیونالیسم و پیوستن به رفرمیسم و دست کشیدن از
انقلاب است.

از نظر پرولتاریا تصدیق «دفاع از میهن» بمعنای سوجه ساختن
جنگ کنونی و تصدیق مشروع بودن آنست. و چون جنگ، اعم از
اینکه نیروهای خصم در لحظه فعلی در هر کجا، خواه در کشور
من و خواه در کشور بیگانه باشد، کماکان یک جنگ امپریالیستی
باقی میماند (خواه در شرایط سلطنت و خواه در شرایط جمهوری)،
لذا تصدیق دفاع از میهن عملاً در حکم پشتیبانی از بورژوازی
امپریالیستی غارتگر و خیانت کامل به سوسیالیسم است. در روسیه،
در دوران کرنسکی یعنی در دوران جمهوری بورژوازمکراتیک، نیز
جنگ کماکان امپریالیستی باقی‌مانده بود، زیرا اداره آن در دست بورژوازی
بود که طبقه حاکم محسوب میشد (و جنگ هم «ادامه سیاست» است)؛
بازرترین مظهر خصمت امپریالیستی جنگ قراردادهای سری مربوط به
تقسیم جهان و غارت کشورهای دیگر بود که تزار سابق با سرمایه‌داران
انگلیس و فرانسه منعقد نموده بود.

منشویک‌ها که چنین جنگی را جنگ تدافعی یا انقلابی مینامیدند،

بطرز پلیدی خلق را میفریفتند و کائوتسکی که سیاست منشویکها را تأیید می‌کند، فریب خلق را تأیید میکند، نقش خرده‌بورژواهایی را تأیید میکند که با اغوای کارگران و بستم دست و پای آنان به ارابهٔ امپریالیست‌ها به سرمایه خدمت می‌کردند. کائوتسکی از سیاست خرده‌بورژواآبانه و فیلسترمنشانه نمونه‌واری پیروی می‌کند به این خیال (و این خیال پوچ را به توده‌ها تلقین مینماید) که گویا با شعار دادن موضوع تغییر میکند. تمام تاریخ دسکراسی بورژوائی این توهم را فاش می‌سازد: دسکراتهای بورژوا برای فریب خلق همواره هرگونه «شعاری» را که خواسته باشید داده‌اند و همواره هم خواهند داد. ولی مطلب در اینست که صادقانه بودن آنان تحقیق گردد، گفتار با کردار مقابله شود و به عبارت‌پردازی ایده‌آلیستی یا شیادانه قناعت نگردد، بلکه واقعیت طبقاتی مورد تفحص قرار گیرد. جنگ امپریالیستی خصلت امپریالیستی خود را آنوقت از دست نمیدهد که شیادان یا عبارت‌پردازان و یا فیلسترهای خرده‌بورژوا یک «شعار» دهن‌شیرین کن بدهند، بلکه تنها زمانی این خصلت را از دست میدهد که طبقه‌ایکه جنگ امپریالیستی بدست وی انجام میشود و بوسیله میلیون‌ها رشته (و چه بسا طناب) اقتصادی باین جنگ وابسته است، عملاً سرنگون شود و حکومت طبقه واقعاً انقلابی یعنی پرولتاریا جایگزین حکومت وی گردد. جز این، راه خلاص دیگری از جنگ امپریالیستی و ایضاً از صلح امپریالیستی غارتگرانه وجود ندارد.

کائوتسکی با تأیید سیاست خارجی منشویکها و اعلام آن بعنوان سیاست انترناسیونالیستی و تسیمروالدی، اولاً تمام پوسیدگی اکثریت تسیمروالد یا اکثریت اپورتونیستی را نشان میدهد (بیهوده نبود که ما یعنی جناح چپ تسیمروالد (۴۸)، فوراً از چنین اکثریتی فاصله گرفتیم!) و ثانیاً (این مهمترین نکته است) از موضع پرولتاریا به موضع خرده‌بورژوازی، از موضع انقلابی به موضع رفرمیستی می‌پیوندد. پرولتاریا در راه سرنگونی انقلابی بورژوازی امپریالیستی مبارزه میکند، ولی خرده‌بورژوازی در راه «تکمیل» رفرمیستی امپریالیسم و در راه دمساز شدن با آن در عین تبعیت از آن. هنگامیکه کائوتسکی هنوز

مارکسیست بود، مثلاً در سال ۱۹۰۹ که رساله «راه رسیدن بقدرت» را مینوشت، بویژه از اندیشه ناگزیری انقلاب ناشی از جنگ دفاع میکرد و از نزدیک شدن عصرانقلابها سخن میگفت. بیانیه بال سال ۱۹۱۲ مستقیماً و صریحاً از انقلاب پرولتری ناشی از همان جنگ امپریالیستی بین گروهبندی آلمان و گروهبندی انگلستان سخن میگوید که نائره‌اش در سال ۱۹۱۴ بر افروخته شد. در سال ۱۹۱۸ هم که انقلاب‌های ناشی از جنگ آغاز گردید، کائوتسکی بجای آنکه ناگزیری آنها را توضیح دهد، بجای آنکه درباره یک تاکتیک انقلابی و وسایل و شیوه‌های تدارک انقلاب دقیقاً بیاندیشد و در آن غور نماید، تاکتیک رفرمیستی منشویک‌ها را انترناسیونالیسم نامید. مگر این ارتداد نیست؟

کائوتسکی منشویک‌ها را بخاطر آنکه روی حفظ آمادگی جنگی ارتش اصرار می‌ورزیدند، میستاید و بلشویک‌ها را بخاطر آنکه «بی‌نظمی ارتش» را که بدون آنها شدید بود شدت میدادند، نکوهش مینماید. معنای این سخن ستودن رفرمیست و تبعیت از بورژوازی امپریالیستی و تقبیح انقلاب و دست کشیدن از آنست. زیرا حفظ آمادگی جنگی در دوران کرنسکی معنایش این بود که ارتش با فرماندهی بورژوائی آن (ولو اینکه جمهوریخواه باشد) حفظ گردد و چنین هم بود. همه میدانیم، و جریان حوادث هم بعین تأیید کرد که این ارتش جمهوریخواه روح کورنیلفی را بواسطه وجود کادر فرماندهی کورنیلفی حفظ میکرد.

افسران بورژوازی نمیتوانستند کورنیلوویست نباشند و نمیتوانستند بسوی امپریالیسم و سرکوب قهری پرولتاریا گرایش نداشته باشند. باقی گذاردن تمام مبانی جنگی امپریالیستی و تمام مبانی دیکتاتوری بورژوائی بشیوه سابق، ترسیم جزئیات و رنگ‌آمیزی چیزهای پوچ («رفرم») — اینست آنچه که تاکتیک منشویکی عملاً بدان خلاصه میشد.

بالعکس. بدون ایجاد «بی‌نظمی» در ارتش هیچ انقلاب کبیری کار خود را از پیش نبرده و نمیتواند از پیش ببرد. زیرا ارتش متحجرت‌ترین آلت پشتیبانی از نظام کهنه، سفت و سخت‌ترین تکیه‌گاه انضباط بورژوائی و پشتیبان سلطه سرمایه و وسیله حفظ و تربیت روح انقیاد برده‌وار در

زحمتکشان و تابع نمودن آنان باین سلطه است. ضدانقلاب هیچگاه وجود کارگران مسلح را در کنار ارتش تحمل نکرده و نمیتواند تحمل کند. انگلس مینویسد: در فرانسه پس از هر انقلاب کارگران مسلح بوده‌اند؛ «بدینجهت نخستین اصل مسلم برای بورژواهایی که بر مسند قدرت قرار داشتند، خلع سلاح کارگران بوده است» (۹۹). کارگران مسلح هسته ارتش نوین و سلول تشکیلاتی نظام اجتماعی نوین بودند. درهم کوفتن این سلول و جلوگیری از نمو آن - نخستین اصل مسلم بورژوازی بوده است. نخستین اصل مسلم هر انقلاب پیروزند - که مارکس و انگلس بکرات خاطر نشان ساخته‌اند - عبارت بوده است از: درهم شکستن ارتش سابق، انحلال آن و تعویض آن با ارتش نوین (۵۰). طبقه اجتماعی نوین هنگام قیام برای بدست آوردن سلطه هرگز نمیتوانست و اکنونهم نمیتواند بنحو دیگری باین سلطه نائل آید و پایه‌های آنرا تحکیم نماید، مگر از این راه که ارتش سابق را کاملاً درهم شکند (خرده‌بورژواهای مرتجع یا صرفاً ترسو در اینمورد فریاد میکشند که این «بی‌نظمی» است)؛ مگر از این راه که بدون هیچگونه ارتش دوران بس دشوار و بس دردناکی را بگذرانند (انقلاب کبیر فرانسه هم این دوران دردناک را گذراند)؛ مگر از این راه که بتدریج و در جریان یک جنگ داخلی دشوار ارتش نوین، انضباط نوین و سازمان جنگی نوینی برای طبقه نوین بوجود آورد. کائوتسکی مورخ سابقاً اینرا میفهمید. کائوتسکی مرتد اینرا فراموش کرده است.

وقتی کائوتسکی تاکتیک منشیویکها را در انقلاب روس تصدیق مینماید، دیگر چه حقی دارد شایدمان‌ها را، «سوسیالیست‌های دولتی» بنامند؟ منشیویک‌ها هم با پشتیبانی از کرنسکی و شرکت در کابینه او بهمینسان سوسیالیستهای دولتی بودند. کافیسیت کائوتسکی همینقدر مسئله طبقه حاکمه‌ایرا که جنگ امپریالیستی بدست وی انجام میشد، مطرح سازد، تا بهیچوجه نتواند از این نتیجه‌گیری شانه خالی کند. ولی کائوتسکی از طرح مسئله طبقه حاکمه اجتناب دارد، مسئله‌ایکه طرحش برای مارکسیست حتمی است، زیرا همینکه چنین مسئله‌ای طرح شد مرتد رسوا میگردد.

کائونسکیست‌ها در آلمان، طرفداران لونگه در فرانسه، توراتی و شرکا، در ایتالیا چنین استدلال مینمایند: سوسیالیسم برابری و آزادی ملل و حق آنان را در تعیین سرنوشت خویش در نظر دارد؛ بدینجهت هنگامیکه بکشور ما هجوم آور میشوند یا هنگامیکه نیروهای خصم به سرزمین ما تهاجم نمودند، سوسیالیست‌ها حق دارند و سوظفند از سپهن دفاع کنند. ولی این استدلال از نظر تئوریک یا ریشخند کامل سوسیالیسم است و یا نیرنگ شیادانه و از نظر پراتیک‌سیاسی هم مطابق است با استدلال عامی بکلی نادانی که حتی فکر خصلت اجتماعی و طبقاتی جنگ و وظایف حزب انقلابی در دوران جنگ ارتجاعی را بذهن خود خطور هم نمیتواند بدهد.

سوسیالیسم با اعمال قهر نسبت به ملل مخالف است. این مطلب بلاتردید است. ولی سوسیالیسم اصولاً با اعمال قهر برضد افراد مخالف است. معهدا بجز آنارشئیستهای مسیحی و تولستویست‌ها (۵۱) هیچکس از اینجا چنین نتیجه نگرفته است که سوسیالیسم با اعمال قهر انقلابی مخالف است. پس صحبت از «اعمال قهر» بطور کلی یعنی بدون تحلیل شرایطی که اعمال قهر ارتجاعی را از انقلابی متمایز میسازد، معنایش تنزل تا مرحله خرده‌بورژوائیست که از انقلاب دست کشیده باشد یا اینکه معنایش اینستکه انسان با توسل به سفسطه خود و دیگران را فریب دهد.

عین همین مطلب درباره اعمال قهر نسبت به ملل صدق میکند. هر جنگی عبارتست از اعمال قهر نسبت به ملل، ولی این امر مانع آن نمیشود که سوسیالیست‌ها طرفدار جنگ انقلابی باشند. خصلت طبقاتی جنگ — اینست آن مسئله اساسی که در برابر فرد سوسیالیست (چنانچه مرتد نباشد) قرار دارد. جنگ اسپریالیستی ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ جنگی است بین دو گروهبندی بورژوازی اسپریالیست بخاطر تقسیم جهان، بخاطر تقسیم غنائم، بخاطر غارت و اختناق ملل کوچک و ضعیف. بیانیه سال ۱۹۱۲ بال جنگ را چنین ارزیابی نمود و واقعیات نیز این ارزیابی را تأیید نموده‌اند. کسیکه از این نظریه درباره جنگ عدول میورزد، سوسیالیست نیست.

اگر یک آلمانی در دوره ویلهلم یا یک فرانسوی در دوره کمانسو بگوید: من حق دارم و موظفم بعنوان یک سوسیالیست در صورت تهاجم خصم بکشورم از میهن خود دفاع نمایم، چنین استدلالی استدلال فرد سوسیالیست، انترناسیونالیست و پرولتر انقلابی نبوده، بلکه استدلال یک ناسیونالیست خرده‌بورژوا است. زیرا در این استدلال مبارزه طبقاتی انقلابی کارگر برضد سرمایه و ارزیابی تمامی جنگ من حیث المجموع از نقطه نظر بورژوازی جهانی و پرولتاریای جهانی مغفود میگردد، یعنی انترناسیونالیسم مغفود میگردد و ناسیونالیسم بیمقدار، زیر و زسخت برجای میماند. کشور مرا می‌آزارند، چیزهای دیگر بمن مربوط نیست، — اینست خلاصه کلام این استدلال و اینست محدودیت خرده‌بورژوا ناسیونالیستی آن. این بدان ماند که کسی در مورد اعمال قهر نسبت به فرد واحد چنین استدلال نماید: سوسیالیسم با اعمال قهر مخالف است، بدینجهت بهتر است که من راه خیانت را در پیش گیرم و به زندان نیفتم.

آن فرانسوی، آلمانی یا ایتالیائی که میگوید: سوسیالیسم با اعمال قهر نسبت به ملل مخالف است و بنابر این وقتی دشمن به خاک کشور من هجوم آورد، دفاع خواهم کرد، به سوسیالیسم و انترناسیونالیسم خیانت می‌ورزد. زیرا این شخص فقط «کشور» خود را می‌بیند و بورژوازی... «خود» را مافوق همه چیز قرار میدهد، در حالیکه راجع به روابط بین‌المللی که جنگ را امپریالیستی میکند و بورژوازی ویرا به حلقه‌ای از زنجیر غارت امپریالیستی بدل میسازد، نمیاندیشد.

تمام خرده‌بورژواها و تمام افراد عامی کودن و نادان درست همانطوری استدلال میکنند که مرتدینی از قبیل کائوتسکیست‌ها، طرفداران لونگه و توراتی و شرکاء استدلال سینمایند و آن چنین است: در کشور من دشمن هست، دیگر مرا با هیچ چیز کاری نیست. *

* سوسیالیست‌های (شایدان‌ها، رنودل‌ها، هندرسون‌ها، هومپرس‌ها و شرکاء) از هر گونه صحبتی درباره «انترناسیونال» بهنگام جنگ امتناع می‌ورزند. اینان دشمنان بورژوازی «خود» را «خائن»...

سوسیالیست، پرولتر انقلابی و انترناسیونالیست طور دیگری استدلال میکنند: خصلت جنگ (که آیا این جنگ ارتجاعی است یا انقلابی) منوط بدان نیست که چه کسی هجوم کرده و «دشمن» در کشور چه کسی قرار دارد، بلکه منوط بدانست که چه طبقه‌ای اداره امور جنگ را بدست دارد و چه سیاستی بوسیله این جنگ ادامه داده میشود. اگر این جنگ یک جنگ ارتجاعی امپریالیستی است یعنی بدست دو گروهبندی جهانی بورژوازی مرتجع امپریالیست، جبار و غارتگر اداره میشود، آنگاه هر بورژوازی (حتی بورژوازی کشور کوچک) به شریک غارتگری تبدیل میشود، و وظیفه من، وظیفه نماینده پرولتاریای انقلابی عبارتست از آماده نمودن انقلاب جهانی پرولتری که راه نجات منحصراً بفرديست از دهشتهای کشتار جهانی. استدلال من نباید از نقطه نظر کشور «خود» باشد (زیرا این استدلال یک کودن بی‌مقدار و خرده‌بورژوازی ناسیونالیستی است که نمیفهمد عروسی است در دست بورژوازی امپریالیست)، بلکه باید از نقطه نظر شرکت من در تدارک، در تبلیغات و در نزدیک ساختن انقلاب جهانی پرولتری باشد.

اینست معنای انترناسیونالیسم و اینست وظیفه انترناسیونالیست، کارگر انقلابی، سوسیالیست واقعی. همین القبا است که کائوتسکی مرتد «فراموش کرده است». ارتداد او هنگامی بیش از پیش عیان میگردد که از تأیید تاکتیک ناسیونالیستهای خرده‌بورژوا (منشویک‌ها در روسیه، لونگیست‌ها (۵۲) در فرانسه، توراتی در ایتالیا، هازه و شرکاه در آلمان) به انتقاد از تاکتیک بلشویکی می‌پردازد. اینک انتقاد مزبور:

به سوسیالیسم می‌شمرند. آنها طرفدار سیاست استیلاگرانه بورژوازی خود هستند. سوسیال‌پاسیفیست‌ها (یعنی سوسیالیست‌های در گفتار و پاسیفیستهای خرده‌بورژوا در کردار) هر گونه احساسات «انترناسیونالیستی» ابراز میدارند، علیه الحاق‌طلبی و غیره بپا می‌خیزند، ولی در کردار به پشتیبانی از بورژوازی امپریالیست خود ادامه میدهند. فرق بین این دو تیم فرق جدی نیست و نظیر فرق بین سرمایه‌دار بدزبان و سرمایه‌دار شیرین‌زبان است.

«انقلاب بلشویکی بر اساس این فرضیه پایه گذاری شده بود که مبداء انقلاب همگانی اروپا است و ابتکار متهورانه روسیه پرولترهای سراسر اروپا را به قیام بر می انگیزد.

با چنین فرضیه ای البته علی السویه بود که صلح جداگانه روسیه چه شکلهائی بخود خواهد گرفت و این صلح چه مصائب و چه خسران ارضی (یا بطور تحت اللفظی: چه زیان جسمانی یا معلولیتی: Verstümmelungen) برای خلق روس بهار خواهد آورد و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را بچه سان تفسیر خواهد نمود. آنگاه این موضوع نیز علی السویه بود، آیا روسیه قادر به دفاع خود هست یا نه. بر وفق این نظریه انقلاب اروپا بهترین دفاع از انقلاب روس بشمار میرفت و میبایست بتمام ملل ساکن سرزمین سابق روسیه حق کامل و حقیقی برای تعیین سرنوشت خویش ارزانی دارد.

انقلاب اروپا که در نتیجه آن سوسیالیسم در آنجا مستقر میگشت و تحکیم مییافت، میبایست همچنین وسیله ای برای رفع موانعی گردد که در روسیه بعلت عقب ماندگی اقتصادی کشور در سر راه عملی نمودن تولید سوسیالیستی قرار گرفته است.

اینها همه بسیار منطقی و کاملاً مستدل بود، هر آینه اگر فرضیه اصلی امکان پذیر میشد یعنی هر آینه اگر انقلاب روس حتماً موجب بر پا شدن انقلاب اروپا میگشت. ولی اگر چنین اسری اتفاق نیفتد آنگاه تکلیف چیست؟

تا کنون که این فرضیه به تحقق نپیوسته است. و آنوقت اکنون پرولترهای اروپا را متهم بدان مینمایند که انقلاب روس را ترک گفته و به آن خیانت ورزیده اند. این اتهام متوجه افراد نامعلومیست، زیرا آخر چه کسی را میتوان مسئول رفتار پرولتاریای اروپا نمود؟» (ص - ۲۸).

کائوتسکی در تکمیل این مطالب بطور خستگی آوری تکرار مینماید

که مارکس، انگلس و بیل بارها دربارهٔ فرا رسیدن انقلابی که انتظار آنرا داشتند، اشتباه کردند، ولی هرگز تاکتیک خود را بر «موعده معین» (ص - ۲۹) فرا رسیدن انقلاب مبتنی نمودند و حال آنکه بلشویک‌ها، بقول او، «باید انقلاب همگانی اروپا هست و نیست خود را در معرض برد و باخت قرار دادند».

ما عمداً این قطعهٔ بلند بالا را استنساخ نمودیم تا برای العین بخواننده نشان دهیم که کائوتسکی با چه «زبردستی» در مارکسیسم جعل میکند و نظریه مبتدل ارتجاعی خرده‌بورژوازی را جایگزین آن میسازد. اولاً نسبت دادن یک سفاقت عیان به مخالف خود و سپس رد آن شیوهٔ فردیست که چندان عقل درستی ندارند. اگر بلشویک‌ها تاکتیک خود را بر موعده معین فرا رسیدن انقلاب در کشورهای دیگر مبتنی میساختند، آنگاه این یک سفاقت بیچون و چرا بود. ولی حزب بلشویک چنین سفاقتی نکرد: من در نامهٔ خود به کارگران آمریکا (مورخ ۲۰ اوت ۱۹۱۸) صریحاً از این نظریه سفیهانه دوری میجویم و میگویم که ما روی فرا رسیدن انقلاب آمریکا حساب میکنیم ولی نه برای یک موعده معین. من در مباحثهٔ خود با اس‌ارهای چپ (۵۳) و «کمونیستهای چپ» (۵۴) (ژانویه - مارس ۱۹۱۸) بارها همان فکر را مبسوطاً بیان داشته‌ام. کائوتسکی مرتکب یک نیرنگ کوچک... بسیار کوچک شده و انتقاد خود را از بلشویسم مبتنی بر همان نموده است. او تاکتیکی را که روی فرا رسیدن انقلاب اروپا در یک موعده کمابیش نزدیک، ولی نه در یک موعده معین، حساب میکند، با تاکتیکی که روی فرارسیدن انقلاب اروپا در یک موعده معین حساب میکند، با هم مخلوط نموده است. یک تقلب کوچولو، بسیار کوچولو!

تاکتیک دوم سفاقت است. تاکتیک اول برای مارکسیست، برای هر پرولتر انقلابی و انترناسیونالیست حتمی است، - حتمی است، زیرا تنها این تاکتیک است که از نظر مارکسیستی آن وضع عینی موجود در تمام کشورهای اروپا را که در اثر جنگ پدید آمده است، بدرستی در نظر میگیرد و تنها این تاکتیک است که بوظایف انترناسیونالیستی پرولتاریا پاسخ میگوید.

کائوتسکی مسئلهٔ عمده مربوط به مبانی تاکتیک انقلابی بطور اعم را با مسئله‌ای جزئی دربارهٔ اشتباهی که ممکن بود انقلابیون بلشویک مرتکب شوند، ولی مرتکب نشده‌اند، خلط نموده و با این عمل بدون درد سر از تاکتیک انقلابی بطور اعم دست کشیده است!

او که در سیاست راه ارتداد در پیش گرفته است، در رشته تئوری حتی نمیتواند مسئلهٔ مربوط به مقدمات عینی تاکتیک انقلابی را مطرح سازد.

اینجاست که ما به نکتهٔ دوم میرسیم.

ثانیاً. حساب روی انقلاب اروپا در صورتی برای مارکسیست حتمی است که وضع انقلابی موجود باشد. این یک اصل ابتدائی مارکسیسم است که تاکتیک پرولتاریای سوسیالیستی نمیتواند در آنگهنگامیکه وضع انقلابی موجود است و در آنگهنگامیکه چنین وضعی وجود ندارد یکسان باشد.

اگر کائوتسکی این مسئله را که برای مارکسیست حتمی است مطرح میساخت، میدید که پاسخ حاصله بیشک علیه وی حکم میکنند. مدتها قبل از جنگ تمام مارکسیست‌ها و تمام سوسیالیست‌ها در این نکته موافقت داشتند که جنگ اروپا وضع انقلابی بوجود خواهد آورد. هنگامیکه کائوتسکی هنوز مرتد نبود، این نکته را روشن و صریح تصدیق میکرد: خواه در سال ۱۹۰۲ («انقلاب اجتماعی») و خواه در سال ۱۹۰۹ («راه رسیدن بقدرت»). بیانیهٔ بال از طرف تمام انترناسیونال دوم این موضوع را تصدیق نمود: بیهوده نیست که سوسیالیست‌ها و کائوتسکیست‌ها («ستریست‌ها» یا افرادی که بین انقلابیون و اپورتونیست‌ها متزلزلند) در تمام کشورها از اظهارات بیانیهٔ بال در این باره مثل آتش جهنم میترسند!

بنابر این انتظار فرا رسیدن وضع انقلابی در اروپا، هوسناکی بلشویک‌ها نبود، بلکه عقیدهٔ عمومی تمام مارکسیست‌ها بود. اگر کائوتسکی با توسل به عبارت پردازی‌هایی از قبیل اینکه گویا بلشویک‌ها «همیشه به همه توانی اعمال قهر و اراده ایمان داشته‌اند» گریبان خود را از این

حقیقت مسلم خلاص میکند در مقابل آن باید گفت که اینها عبارت پردازی پوچیست که گریز و آنهم گریز ننگین کائوتسکی را از طرح مسئله^۴ مربوط به وضع انقلابی پرده‌پوشی مینماید.

و اما بعد. آیا وضع انقلابی عملاً فرا رسیده یا نه؟ این مسئله را هم کائوتسکی نتوانست مطرح نماید. بدین مسئله فاکت‌های اقتصادی پاسخ میگویند: گرسنگی و ویرانی که بر اثر جنگ در همه‌جا بوجود آمده است، دال بر وجود وضع انقلابیست. فاکت‌های سیاسی نیز بدین مسئله پاسخ میگویند: از سال ۱۹۱۵ به بعد دیگر در کلیه کشورها پروسه^۵ اشعاب احزاب سوسیالیست قدیمی پوسیده، پروسه دور شدن توده‌های پرولتاریا از سران سوسیالیست و پیوستن آنان بچپ یعنی بانداشدها و روحیات انقلابی و به پیشوایان انقلابی بروشنی آشکار گردید.

پنجم اوت سال ۱۹۱۸، هنگامیکه کائوتسکی رساله^۶ خود را مینوشت، فقط کسی ممکن بود این فاکت‌ها را نهند که از انقلاب بترسد و بدان خیانت ورزد. ولی اکنون که پایان اکتبر سال ۱۹۱۸ است، انقلاب در یکسلسله از کشورهای اروپا در برابر انظار همه و بسرعت بسیار در حال رشد است. کائوتسکی «انقلابی» که مایلست کمافی‌السابق او را مارکسیست بشمارند، چنان فیلستر کوتاه‌بینی از کار درآمد نظیر فیلسترهای سال ۱۸۴۷، یعنی همان کسانی که مورد استهزاء مارکس بودند، — انقلاب قریب‌الوقوع را نمدیدند!!

ما به نکته^۷ سوم رسیدیم.

ثالثاً. خصوصیات تاکتیک انقلابی در شرایط وجود وضع انقلابی در اروپا کدامست؟ کائوتسکی پس از اینکه راه ارتداد در پیش گرفت از طرح این مسئله که برای مارکسیست حتمی است، ترسید. کائوتسکی مانند یک فیلیستر خرده‌بورژوای تیپیک یا دهقان نادان چنین استدلال مینماید: «انقلاب همگانی اروپا» فرا رسیده است یا نه؟ اگر فرا رسیده است پس او هم حاضر است انقلابی شود! ما هم از جانب خود میگوئیم که در چنین صورتی هر دون فطرتی (نظیر آن رذالت‌پیشگانی که اکنون گاهی خود را به بلشویک‌های پیروزنند می‌چسبانند) خود را انقلابی خواهد نامید!

اگر فرا نرسیده است پس کائوتسکی از انقلاب روی بر میگرداند! در گفته‌های کائوتسکی اثری هم از درک این حقیقت وجود ندارد که انقلابی مارکسیست فرقی با عامی و خرده‌بورژوا در اینستکه میتواند ضرورت انقلاب نضج‌یابنده را بتوده‌های نادان تبلیغ نماید، ناگزیری آنرا به ثبوت رساند، نفعی را که برای مردم دارد توضیح دهد و پرولتاریا و تمام زحمتکشان و توده‌های استثمارشونده را برای آن آماده کند. کائوتسکی فکر خامی را به بلشویک‌ها نسبت داده‌است حاکی از این که گویا آنها باسید اینکه انقلاب اروپا در رأس یک موعد معین فرا خواهد رسید تمام هستی خود را در معرض برد و باخت گذاردند. این فکر خام بضرر خود کائوتسکی تمام شد، زیرا از گفته خود او چنین برآمد که: تاکتیک بلشویک‌ها در صورتی صحیح بود که انقلاب اروپا برای ۵ اوت سال ۱۹۱۸ فرا میرسید! درست همین تاریخ را کائوتسکی بعنوان تاریخ نگارش رساله خود ذکر مینماید. و هنگامیکه چند هفته پس از این ۵ اوت معلوم شد که انقلاب در یکسلسله از کشورهای اروپائی فرا میرسد، آنگاه تمام ارتداد کائوتسکی، تمام جعل او در مارکسیسم و تمام ناتوانی او در استدلال بشیوه انقلابی و حتی در طرح مسائل بشیوه انقلابی، با تمام لطف آن بروز نمود!

کائوتسکی مینویسد - وقتی پرولترهای اروپا را به خیانت متهم میکنند، این اتهام متوجه اشخاص نامعلومی است. اشتباه مینکنید، آقای کائوتسکی! به آئینه بنگرید تا آن اشخاص «نامعلومی» را که این اتهام متوجه آنانست، ببینید. کائوتسکی خود را به ساده‌لوحی میزند و چنین وانمود میسازد که نمیفهمد چه کسی این اتهام را اقامه مینمود و این اتهام چه معنائی دارد. و حال آنکه در حقیقت امر کائوتسکی بخوبی میداند که این اتهام را «چپهای» آلمان یعنی اسپارتاکیست‌ها (ه ه)، لیبکنخت و یارانش اقامه مینمودند و مینمایند. این اتهام نشانه‌ایست از درک روشن اینموضوع که پرولتاریای آلمان بهنگام اختناق فنلاند، اوکرائین، لتونی و استونی نسبت به انقلاب روس (و انقلاب بین‌المللی) مرتکب خیانت میگردید. این اتهام مقدم بر همه و بیش از همه متوجه توده‌ها که همواره در مدلتند، نبوده بلکه متوجه

آن پیشوایان نیست که همانند شایدمان و کائوتسکی وظیفه خود را در امر تبلیغ انقلابی، ترویج انقلابی و فعالیت انقلابی در بین توده‌ها علیه کهنه‌پرستی آنان انجام نمیدادند و عملاً علیرغم غرائز و تمایلات انقلابی که همواره در اعماق توده طبقه^۱ متمکش نهفته است، رفتار میکردند. شایدمانها آشکارا و بنحو ناهنجار و وقیحانه و چه بسا آزمندانه به پرولتاریا خیانت کرده و به بورژوازی پیوسته‌اند. کائوتسکیستها و طرفداران لئونگه نیز با تزلزل و تردید خود و با نگاههای خایفانه خود به اقویای روز، همین عمل را مرتکب شده‌اند. کائوتسکی هنگام جنگ با تمام نوشته‌های خود بجای آنکه روح انقلابی را تقویت نماید و بسط دهد، آنرا خاموش میساخت.

اینکه کائوتسکی این نکته را درک نمیکند که «ستهم نمودن» پرولترهای اروپا به خیانت نسبت به انقلاب روس دارای چه اهمیت تئوریک عظیم و چه اهمیت تبلیغی و ترویجی از آنهم بیشتر است حقیقتاً بعنوان یادگاری تاریخی از کودنی خرده‌بورژوازمآبانه^۲ پیشوای «میان‌حال» سوسیال‌دمکراسی رسمی آلمان برجای خواهد ماند! کائوتسکی نمیفهمد که این «اتهام» در شرایط سانسور «امپراطوری» آلمان تقریباً یگانه شکلی است که آن سوسیالیستهای آلمان که به سوسیالیسم خیانت نورزیده‌اند یعنی لیکنخ و یارانش، بوسیله آن از کارگران آلمان دعوت میکنند شایدمانها و کائوتسکیها را بکنار اندازند، این قبیل «پیشوایان» را از خود دور سازند، خود را از قید موعظه^۳ خرفت‌کننده و مبتذل‌کننده آنان رها نمایند و علیرغم آنان و بدون توجه به آنان برای انقلاب بپا خیزند و با انقلاب دست زنند!

کائوتسکی این نکته را درک نمیکند. اصولاً از کجا او میتواند تاکتیک بلشویکها را درک کند؟ آیا میتوان از کسیکه اصولاً از انقلاب دست کشیده است انتظار داشت شرایط تکامل انقلاب را در یکی از «دشوار»ترین موارد آن مورد سنجش و ارزیابی قرار دهد؟ تاکتیک بلشویکها صحیح و یگانه تاکتیک انترناسیونالیستی بود، زیرا بر خوف و هراس از انقلاب جهانی و «بی‌ایمانی» خرده‌بورژوا-مآبانه نسبت به آن و تمایل تنگنظرانه ناسیونالیستی به دفاع از مبنی

«خود» (یعنی میهن بورژوازی خودی) و «به هیچ انگاشتن» بقیه چیزها مبتنی نبوده، بلکه بنای آن بر محاسبه صحیح وضع انقلابی اروپا (محاسبه‌ای که در دوران قبل از جنگ یعنی قبل از ارتداد سوسیال‌شونیست‌ها و سوسیال‌پاسیفیست‌ها مورد قبول عامه بود) قرار داشت. این تاکتیک یگانه تاکتیک انترناسیونالیستی بود، زیرا منتها حد آنچه را که در یک کشور برای تکامل و پشتیبانی و بیداری انقلاب در کلیه کشورها قابل اجرا بود، عملی میساخت. صحت این تاکتیک با احراز موفقیت عظیمی به ثبوت رسید، زیرا بلشویسم به بلشویسم جهانی مبدل شد (بهیچوجه نه بسبب خدمات بلشویک‌های روس، بلکه بسبب آنکه توده‌ها همه‌جا از تاکتیک عملاً انقلابی عمیقاً هواداری میکردند) و اندیشه و تئوری و برنامه و تاکتیک را فراهم آورد که مشخصاً و عملاً از سوسیال‌شونیسم و سوسیال‌پاسیفیسم متمایز است. بلشویسم انترناسیونال کهنه و پوسیده شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها، زنودل‌ها و لونگه‌ها، هندرسون‌ها و ماکدونالد‌ها را که اکنون در آرزوی «وحدت» و در تلاش احیای لاشهٔ مرده بدست و پای یکدیگر خواهند پیچید، بکلی درهم کوفت. بلشویسم برای انترناسیونال سوم، انترناسیونالی که واقعاً پرولتری و کمونیستی باشد و در عین حال، هم دستاوردهای دوران صلح‌آمیز و هم تجربه عصر آغاز شدهٔ انقلاب‌ها را در نظر گیرد، مبانی مسلکی و تاکتیکی بوجود آورده است.

بلشویسم اندیشه «دیکتاتوری پرولتاریا» را در سراسر جهان تعمیم داد و این کلمات را از زبان لاتین ابتدا بروسی و سپس بتمام السنه جهان ترجمه نمود و در نمونه حکومت شوروی نشان داد که حتی کارگران و دهقانان تهیدست در یک کشور عقب‌مانده و حتی بی‌تجربه‌ترین، بی‌معلومات‌ترین و از لحاظ تشکیلاتی کم‌عادت‌ترین آنان، قادر بودند یکسال تمام با وجود دشواری‌های عظیم، ضمن مبارزه علیه استثمارگران (که بورژوازی!) تمام جهان آنانرا پشتیبانی میکرد) حکومت زحمتکشانشان را حفظ نمایند و آنچنان دمکراسی بوجود آورند که از تمام دمکراسی‌های پیشین جهان عالیت‌ر و دامنه‌دارتر باشد و نیز

قادر بودند فعالیت خلاقه دهها ملیون کارگر و دهقان را در رشتهٔ اجرای عملی سوسیالیسم آغاز نمایند.

بلشویسم در عمل بتکامل انقلاب پرولتری در اروپا و آمریکا با چنان شدتی کمک نمود که برای هیچ حزبی در هیچ کشوری تا کنون چنین کمکی میسر نشده است. در همان حال که برای کارگران سراسر جهان هر روز روشنتر میگردد که تاکتیک شایدمانها و کائوتسکیها آنها را از جنگ امپریالیستی و از بردگی مزدوری در خدمت بورژوازی امپریالیستی رها نساخته و این تاکتیک بعنوان نمونه بدرد همهٔ کشورها نمیخورد — برای توده‌های پرولتر همهٔ کشورها هر روز روشنتر میشود که بلشویسم راه صحیحی را برای نجات از دهشتهای جنگ و امپریالیسم نشان داده است و بلشویسم، بعنوان نمونهٔ تاکتیک، بدرد همهٔ میخورد.

نه تنها انقلاب عمومی اروپا، بلکه انقلاب پرولتری جهانی نیز در برابر انظار همه نضج میگیرد و آنچه باین انقلاب کمک کرده، آنرا تسریع نموده و از آن پشتیبانی کرده است پیروزی پرولتاریا در روسیه بوده است. آیا همه اینها برای پیروزی کامل سوسیالیسم کم است؟ البته که کم است. ولی یک کشور واحد بیش از اینهم نمیتواند انجام دهد. این یک کشور، در پرتو حکومت شوروی، با تمام این احوال آنقدر کار انجام داده است که حتی اگر فردا امپریالیسم جهانی حکومت شوروی روسیه را فرضاً از راه سازش امپریالیسم آلمان با امپریالیسم انگلیس و فرانسه خورد نماید، حتی در چنین موردی هم که در حکم بدترین موارد است، تاکتیک بلشویکی تاکتیکی خواهد بود که فوائد عظیمی برای سوسیالیسم ببار آورده و به رشد انقلاب غلبه‌ناپذیر جهانی کمک نموده است.

خدمتگزاری در آستان بورژوازی به بهانه «تحلیل اقتصادی»

چنانکه گفته شد کتاب کائوتسکی—در صورتیکه قرار باشد عنوانی برای آن انتخاب گردد که مضمون را بدرستی منعکس سازد—میبایست نه «دیکتاتوری پرولتاریا» بلکه «تکرار حملات بورژوائی علیه بلشویکها» نامیده میشد.

«تئوری‌های» قدیمی منشویکها دربارهٔ خصلت بورژوائی انقلاب روس یعنی تحریف قدیمی منشویکها در مارکسیسم (تحریفی که در سال ۱۹۰۵ از طرف کائوتسکی رد شده بود!) اکنون دوباره بتوسط تئوریسین ما علم شده است. هر اندازه هم که این مسئله برای مارکسیست‌های روس ملال‌آور باشد، باز ناچاریم روی آن سکت نمائیم.

تمام مارکسیست‌های روسیه قبل از سال ۱۹۰۵ میگفتند—انقلاب روس انقلاب بورژوائی است. منشویکها که لیبرالیسم را جایگزین مارکسیسم میکردند، از اینجا چنین نتیجه میگرفتند که: بنابراین پرولتاریا نباید از آنحدودی که برای بورژوازی پذیرفتنی است فراتر رود و باید سیاست سازش با بورژوازی را پیشه خود سازد. بلشویکها میگفتند که این تئوری یک تئوری لیبرال-بورژوائی است. بورژوازی میکوشد کشور را بشیوه بورژوائی، بشیوه رفرمیستی اصلاح نماید، نه اینکه بشیوه انقلابی و میکوشد تا حد امکان هم سلطنت را محفوظ دارد و هم زمینداری اربابی و غیره را. پرولتاریا باید انقلاب بورژوادمکراتیک را به سرانجام آن برساند و امکان ندهد که او را بوسیله رفرمیسم بورژوازی «دست بسته» بگذارند. بلشویکها تناسب طبقاتی قوا را بهنگام انقلاب بورژوائی چنین فرمولبندی میکردند: پرولتاریا از این راه که دهقانان را بخود ملحق میسازد، بورژوازی لیبرال را بیطرف می‌کند و سلطنت و نظامات قرون وسطائی و زمینداری اربابی را از بیخ و بن برسیاندازد.

همانا در اتحاد پرولتاریا با دهقانان بطور عمومی است که خصلت بورژوائی انقلاب ظاهر میگردد، زیرا دهقانان بطور اعم مولدین خرده‌پا هستند که بر زمینۀ تولید کالائی استوار است. سپس بلشویک‌ها در همانزمان اضافه میکردند که پرولتاریا از این راه که تمامی نیمه پرولتاریا (همه استثمارشوندگان و زحمتکشان) را بخود ملحق میسازد، دهقانان میانه‌حال را بیطرف نموده و بورژوازی را سرنگون می‌کند: فرق انقلاب سوسیالیستی با انقلاب بورژوادمکراتیک در همین است. (رجوع شود به رساله سال ۱۹۰۵ من: «دو تاکتیک» که در مجموعه‌ای بنام «طی ۱۲ سال»، منتشره در پتربورگ، سال ۱۹۰۷، داخل شده است).

کائوتسکی در سال ۱۹۰۵ (۵۶) در این مباحثه بطور غیر مستقیم شرکت ورزید و در پاسخ استفسار پلخائف منشویک آنزمان، در ماهیت امر، علیه پلخائف اظهار نظر نمود و اینموضوع در آهنگام مورد استهزاء مخصوص مطبوعات بلشویکی قرار گرفت. اکنون کائوتسکی کلمه‌ای هم از مباحثات آنزمان بیاد نمی‌آورد (زیرا میترسد که خود در اثر اظهارات خود رسوا گردد!) و بدینسان هر گونه امکانی را برای پی بردن به کهنه مطلب از خواننده آلمانی سلب میکند. آقای کائوتسکی در سال ۱۹۱۸ نمیتوانست برای کارگران آلمانی تعریف کند که چگونه او در سال ۱۹۰۵ طرفدار اتحاد کارگران با دهقانان بوده است، نه طرفدار اتحاد با بورژوازی لیبرال و با چه شرایطی از این اتحاد دفاع میکرد و چه برنامه‌ایرا برای این اتحاد طرح مینمود.

اکنون کائوتسکی سیر قهقرائی در پیش گرفته و به بهانه «تحلیل اقتصادی» با عبارت‌پردازی مغرورانه‌ای درباره «ماتریالیسم تاریخی» از تبعیت کارگران از بورژوازی دفاع میکند و بکمک نقل قولهایی از ماسلف منشویک نظریات کهنه لیبرالی منشویک‌ها را بطور خستگی‌آوری تکرار مینماید؛ ضمناً بکمک این نقل قولها میکوشد اندیشه جدیدی را درباره عقب‌ماندگی روسیه به ثبوت رساند ولی نتیجه‌ای که از این اندیشه جدید میگیرد کهنه و حاکی از آنستکه آری بهنگام انقلاب بورژوازی نباید از بورژوازی فراتر رفت!

و اینها همه علی‌رغم تمامی آنچیزبست که مارکس و انگلس، بهنگام مقایسه انقلاب بورژوائی سالهای ۱۷۸۹-۱۷۹۳ فرانسه با انقلاب بورژوائی سال ۱۸۴۸ آلمان گفته‌اند! (ص ۵۷).

قبل از آنکه به «برهان» اصلی و مضمون اصلی «تحلیل اقتصادی» کائوتسکی بپردازیم، متذکر میشویم که همان نخستین عبارات آن آشفته‌فکری عجیب یا ناسنجیدگی افکار نویسنده را آشکار میسازد: «تئوریسین» ما اعلام میدارد: «پایه اقتصادی روسیه هنوز کشاورزی و آنهم بویژه تولید دهقانی کوچک است. قریب ۴۰ پنجم و حتی شاید ۵۰ ششم اهالی به این تولید اشتغال دارند» (ص ۵۰). اولاً آقای تئوریسین گرامی، آیا شما هیچ فکر کرده‌اید که در بین این مولدین کوچک چقدر استثمارگر ممکن است وجود داشته باشد؟ بدیهیست که از یک دهم تمامی عده آنها تجاوز نمیکند و در شهرها از اینهم کمتر است، زیرا در آنجا تولید بزرگ رشد بیشتری نموده است. ولی شما حتی رقم بزرگ تصورناپذیری را در نظر گیرید و فرض کنید یک پنجم مولدین کوچک استثمارگرانی هستند که از حق انتخاب محروم شده‌اند. در چنین صورتی هم باز نتیجه میشود که ۶۶ درصدی که بلشویک‌ها در پنجمین کنگره شوراها داشتند نماینده اکثریت اهالی بود. و تازه باین رقم باید اینهم افزوده شود که در بین اسارهای چپ همواره بخش مؤثری طرفدار حکومت شوروی بودند، بعبارت دیگر تمام اسارهای چپ از لحاظ اصولی طرفدار حکومت شوروی بودند و زمانی هم که قسمتی از اسارهای چپ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ به شورش ماجراجویانه تن در دادند، آنوقت از بین آنها، یعنی از حزب سابق دو حزب جدید بوجود آمد: «نارودنیکهای کمونیست» و «کمونیست‌های انقلابی» (ص ۵۸) (مرکب از اسارهای چپ مشهور که همان حزب سابق آنها را برای مهمترین مقامات دولتی پیشنهاد میکرد: از آنها زاکس متعلق به حزب اول و کولگایف متعلق به حزب دوم بود). بنابر این کائوتسکی خودش — من غیر عمد! — افسانه 'خنده‌آور خود را حاکی از اینکه بلشویک‌ها متکی به اقلیت اهالی هستند، رد کرده است.

ثانیاً، آقای تئوریسین گراسی، آیا شما هیچ فکر کرده‌اید که دهقان مولد خرده‌پا ناگزیر بین پرولتاریا و بورژوازی نوسان میکنند؟ کائوتسکی این حقیقت مارکسیستی را که تمام تاریخ معاصر اروپا آن را تأیید میکند، خیلی بموقع «فراموش کرده است»، زیرا این حقیقت تمام «تئوری» منشویکی را که او تکرار مینماید، باطل میسازد! اگر کائوتسکی این حقیقت را «فراموش نمی‌کرد» نمیتوانست لزوم دیکتاتوری پرولتری را در کشوری که دهقانان مولد خرده‌پا در آن تفوق دارند، نفی نماید. — — —

حال مضمون اصلی «تحلیل اقتصادی» تئوریسین خودمانرا بررسی نمائیم.

کائوتسکی میگوید در اینکه حکومت شوروی دیکتاتوریست، تردیدی وجود ندارد. «ولی آیا این دیکتاتوری، دیکتاتوری پرولتاریاست؟» (ص ۳۴).

«بموجب قانون اساسی شوروی دهقانان اکثریت اهالی را تشکیل میدهند که حق دارند در قانونگذاری و کشور-داری شرکت ورزند. آنچه را که بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا بما معرفی میکنند، هر آینه اگر بطور پیگیر عملی میشد و هر آینه اگر اصولاً یک طبقه واحد میتوانست مستقیماً دیکتاتوری را عملی سازد (کاری که عملی نمودن آن تنها از عهده حزب ساخته است)، دیکتاتوری دهقانان از کار در می‌آید» (ص ۳۵).

کائوتسکی نیکنفس که از این استدلال بس ژرف‌اندیشانه و هوشمندانه خود فوق‌العاده خرسند است، میکوشد بذله‌گویی کند: «نتیجه میشود که گویا بیدردسرتترین راه اجرای سوسیالیسم زمانی تأمین است که این عمل پدهقانان واگذار شود» (ص ۳۵).

تئوریسین ما بکمک یکسلسله نقل قول‌های فوق‌العاده دانشورانه از ماسلاف نیمه‌لیبرال، با تفصیلی هرچه تماسر میکوشد اندیشه جدیدی را دربارهٔ علاقمندی دهقانان به نرخهای گزاف غله و به پرداخت دستمزد نازل به کارگران شهری و غیره و غیره ثابت کند.

ضمناً ناگفته نماند که طرز بیان این اندیشه‌های جدید، هر اندازه که در آنها به پدیده‌های واقعاً جدید دوران پس از جنگ، مثلاً به این نکته که دهقانان در برابر عله پول مطالبه نکرده بلکه کالا می‌خواهند و دهقانان ابزار کافی ندارند و این ابزار را بمقدار لازم در مقابل هیچ پولی نمیتوان بدست آورد، کمتر توجه شده است، ملال‌آورتر است. ما در این باره ذیلاً علیحده سخن خواهیم گفت.

پس کائوتسکی بلشویک‌ها، یعنی حزب پرولتاریا را متهم بدان میکنند که دیکتاتوری و امر اجرای سوسیالیسم را بدهقانان خرده‌بورژوا واگذار نموده‌اند. بسیار خوب آقای کائوتسکی! ولی بعقیده دانشورانه شما مناسبات حزب پرولتاریا با دهقانان خرده‌بورژوا چگونه میبایست باشد؟

تئوریسین ما در این باره سکوت را ترجیح داده است — لابد این ضرب‌المثل بیادش آمده است که: «گر سخن از نیکوئی چون زر بود، آن سخن ناگفته اولیتر بود». ولی کائوتسکی با استدلال زیرین خود را لو داده است:

«در آغاز جمهوری شوروی شوراها دهقانان سازمان‌هایی بشمار می‌رفتند متعلق به دهقانان بطور اعم. ولی اکنون این جمهوری اعلام میدارد که شوراها سازمان پرولترها و دهقانان تهیدست هستند. دهقانان سرفه حق انتخاب شوراها را از دست میدهند. دهقان تهیدست اینجا محصول دائمی و توده‌ای رقم ارضی سوسیالیستی بهنگام «دیکتاتوری پرولتاریا» شناخته میشود» (ص ۴۸).

چه تمسخر مهلکی! این تمسخر را در روسیه از هر بورژوائی میتوان شنید: اینان همه از اینکه جمهوری شوروی آشکارا بوجود دهقانان تهیدست اعتراف مینماید، مودیان شادی میکنند و پوزخند میزنند. آنها به سوسیالیسم پوزخند میزنند. این حق آنان است. ولی «سوسیالیستی» که باین موضوع که پس از خانمانسوزترین جنگ

چهار ساله در کشور ما دهقانان تهیدست باقیمانده‌اند — و مدتها باقی خواهند ماند — پوزخند میزند، چنین «سوسیالیستی» فقط در محیط ارتداد عمومی می‌توانست بوجود آید.
بقیه‌اش را گوش کنید:

«... جمهوری شوروی در مناسبات بین دهقانان غنی و تهیدست دخالت می‌کند، ولی نه از طریق تقسیم‌بندی مجدد زمین. برای رفع نیازسندی شهریان از لحاظ نان دسته‌هائی از کارگران مسلح به ده اعزام می‌گردند و این دسته‌ها مازاد غله را از دهقانان غنی می‌ستانند. بخشی از این غله به اهالی شهر و بخش دیگر به دهقانان تهیدست داده میشود» (ص ۸۸).

بدیهی است که کائوتسکی سوسیالیست و مارکسیست از فکر اینکه دامنه چنین اقدامی از حوالی شهرهای بزرگ فراتر رفته (دامنه این اقدام در کشور ما سراسر آنرا فرا گرفته است) عمیقاً بر آشفته است. کائوتسکی سوسیالیست و مارکسیست با خونسردی (یا کودنی) شگرف بینظیر و قیاس‌ناپذیر یک فیلم‌ساز معلم‌وار اظهار میدارد: «... این عمل (سلب مالکیت از دهقانان سرفه) عنصر جدیدی از ناراحتی و جنگ داخلی در پروسه تولید وارد می‌کند...» (جنگ داخلی که در «پروسه» تولید داخل میشود. نه، این دیگر ماوراء الطبیعه است!) «... و حال آنکه این تولید برای شقای خود احتیاج مبرمی به آرامش و امنیت دارد» (ص ۹۹).

آری، آری، کائوتسکی مارکسیست و سوسیالیست البته باید در خصوص آرامش و امنیت برای استثمارگران و محترکین غله که مازاد غله را پنهان می‌کنند، قانون انحصار غله را عقیم می‌گذارند و اهالی شهرها را به قحطی میکشانند، آه بکشند و سرشک حسرت جاری سازند. حضرات کائوتسکی‌ها، هنریخ ویرها (وین)، لونگه‌ها (پاریس)، ساکد-ونالدها (لندن) و غیره و غیره هم آواز فریاد میکشند که ما همه

سوسیالیسمت و مارکسیسمت و انترناسیونالیسمت هستیم، ما همه هوادار انقلاب طبقه کارگر هستیم، فقط... فقط بقسمیکه آرامش و امنیت محترکین غله مختل نگردد! و این خدمتگزاری پلید در آستان سرمایه داران را ما با استناد «مارکسیستی» به «پروسه تولید» پرده پوشی مینمائیم... اگر این مارکسیسم است پس چه چیزی چاکری در آستان بورژوازی نامیده میشود؟

ببینید از گفته های تئوریسین ما چه حاصل آمده است. او بلشویکها را بدان متهم میسازد که دیکتاتوری دهقانان را بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا وانمود میسازند. و درعین حال ما را متهم میسازد که جنگ داخلی را در ده وارد میسازیم (ما اینرا از خدمات خود میشماریم) و دسته های کارگران مسلح به ده اعزام میداریم که آشکارا اعلام میدارند که «دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان تهیدست» را عملی میسازند، باین دهقانان کمک مینمایند و مازاد غله ایرا که محترکین و دهقانان غنی به تحطی از قانون انحصار غله پنهان داشته اند، ضبط میکنند.

تئوریسین مارکسیسمت ما از یکسو طرفدار دمکراسی خالص و تبعیت طبقه انقلابی یعنی پیشوای زحمتکشان و استثمارشوندگان از اکثریت اهالی (و لذا از آنجمله هم از استثمارگران) است و از سوی دیگر علیه ما بتوضیح ناگزیری خصلت بورژوائی انقلاب میپردازد — بورژوائی از آنجهت که دهقانان من حیث المجموع طرفدار مناسبات اجتماعی بورژوائی هستند — و در عین حال مدعیست که مدافع نظریه پرولتری، طبقاتی و مارکسیستی است!

بجای «تحلیل اقتصادی» — آش درهم جوش و آشفته فکری درجه اول حاصل آمده است. بجای مارکسیسم قطعاتی از تعلیمات لیبرالی و موعظه چاکری در آستان بورژوازی و کولاکها حاصل آمده است.

بلشویکها مسئله ایرا که کائوتسکی در آن خلط نموده است، در همان سال ۱۹۰۵ تمام و کمال روشن ساخته بودند. آری، انقلاب ما تا زمانیکه ما با تفاق جملگی دهقانان گام برسیداریم بورژوائیست.

اینرا ما با وضوح کامل درک میکردیم، صدها و هزاران بار از سال ۱۹۰۵ درباره آن سخن گفته و هرگز در این صدد نبوده‌ایم که نه از روی این مرحله ضروری پروسه تاریخی به‌جهیم و نه با بخشنامه آنرا لغو نمائیم. تلاش‌های کائوتسکی برای اینکه ما را در مورد این مطلب «افشا سازد»، فقط درهم برهمی نظریات خود او و ترس او را از یادآوری آن مطالبی فاش می‌سازد که در سال ۱۹۰۵ یعنی قبل از ارتداد خویش، نوشته بود.

ولی ما در سال ۱۹۱۷، از ماه آوریل، مدتی قبل از انقلاب اکتبر، قبل از اینکه زمام حکومت را بدست گرفته باشیم، آشکارا بمردم می‌گفتیم و توضیح میدادیم که: انقلاب اکنون نمیتواند در اینجا متوقف ماند، زیرا کشور به پیش رفته است، سرمایه‌داری به جلو گام برداشته است، و خرابی بمیزان بیسابقه‌ای رسیده است و این امر ایجاب میکند (اعم از اینکه کسی بخواهد یا نه) که گامهایی بجلو، بسوی سوسیالیسم برداشته شود. زیرا در غیر این صورت نمیتوان به پیش رفت و کشورپرا که در اثر جنگ شکنجه و عذاب دیده است، نجات بخشد و دردوالم زحمتکشانش و استثمارشوندگان را تخفیف داد.

درست همانطور شد که ما می‌گفتیم. سیر انقلاب صحت قضاوت ما را تأیید نمود. ابتدا باتفاق «تمامی» دهقانان علیه سلطنت، علیه سلاکین و علیه نظامات قرون وسطائی (تا اینجا انقلاب بورژوائی، بورژوا-دمکراتیک است). سپس باتفاق دهقانان تهیدست، باتفاق نیمه پرولترها، باتفاق همه* استثمارشوندگان، علیه سرمایه‌داری و از آنجمله علیه ثروتمندان روستا، کولاک‌ها، محتکرین — از اینجا دیگر انقلاب به انقلاب سوسیالیستی بدل میگردد. کوشش برای کشیدن یک دیوار چین مصنوعی بین این دو و جدا نمودن آنها بوسیله* چیز دیگری بجز درجه آمادگی پرولتاریا و درجه اتحاد وی با تهیدستان روستا، بزرگترین تحریف مارکسیسم، مبتدل نمودن آن و گذاشتن لیبرالیسم بجای آن است. این بدانمعناست که با استنادات دانشورانه کاذب به سترقی بودن بورژوازی در مقابل نظامات قرون وسطائی،

دفاع ارتجاعی از بورژوازی در مقابل پرولتاریای سوسیالیستی عملی شود.

یکی از علل اینکه شوراهای شکل و نوع بمراتب عالیتر دسکراتیسم هستند اینستکه آنها با متحد ساختن و جلب توده کارگران و دهقانان به سیاست وسیله بسیار حساسی را برای نمایش درجه ارتقاء سطح بلوغ سیاسی و طبقاتی توده‌ها بدست میدهند که بذهن «خلق» (به آن مفهومی که مارکس در سال ۱۸۷۱ در مورد انقلاب واقعاً خلتی بکار میبرد) (۵۹) از همه نزدیکتر است. قانون اساسی شوروی بر طبق فلان یا بهمان «نقشه» نوشته نشده، در کابینه‌ها تدوین نگردیده و بتوسط حقوقدانان بورژوازی بزحمتکشان تحمیل نشده است. نه، این قانون اساسی بر اثر سیر تکامل مبارزه طبقاتی، به نسبت نضج تضادهای طبقاتی پدید آمده است. همان فاکتهائی که کائوتسکی معجور بتصدیق آنهاست، این مطلب را به ثبوت میرساند.

شوراهای ابتدا دهقانان را من حیث المجموع متحد میساختند. پائین بودن سطح رشد، عقب ماندگی و جهل دهقانان تهیدست رهبری را بدست کولاک‌ها، پولداران، سرمایه‌داران و روشنفکران خرده‌بورژوا میداد. این دوره دوران سلطه خرده‌بورژوازی یعنی منشویک‌ها و سوسیالیست رولسیونرها بود (فقط ابلهان یا مرتدینی نظیر کائوتسکی ممکن است این دو را سوسیالیست بشمارند). خرده‌بورژوازی بطور اجتناب‌ناپذیر و ناگزیر بین دیکتاتوری بورژوازی (کرنسکی، کورنیلف، ساوینکف) و دیکتاتوری پرولتاریا مردد بود، زیرا خرده‌بورژوازی بحکم خواص اساسی وضع اقتصادی خود، هیچ کار مستقلی از دستش ساخته نیست. بجاست گفته شود که کائوتسکی بهنگام تجزیه و تحلیل انقلاب روس بکمک مفهوم قضائی و صوری «دمکراسی» یعنی مفهومی که بورژوازی برای پرده‌پوشی سلطه خود و فریب توده‌ها از آن استفاده مینماید، گریبان خود را خلاص میکند و فراموش میکند که «دمکراسی» در عمل گاه مظهر دیکتاتوری بورژوازی و گاه مظهر رفرمیسم زبون خرده‌بورژواهاست که از این دیکتاتوری تبعیت میکنند و غیره و او بدینطریق بالمره از مارکسیسم دست میکشد. از گفته کائوتسکی

چنین برمی آید که در کشور سرمایه‌داری احزاب بورژوائی وجود داشته‌اند و حزب پرولتری که اکثریت پرولتاریا یعنی توده آنرا بدنبال خود میکشد وجود داشته است (بلشویک‌ها)، ولی احزاب خردم بورژوائی وجود نداشته‌اند! پس، منشویک‌ها و اسارها ریشه‌های طبقاتی، ریشه‌های خرده‌بورژوائی، نداشته‌اند!

تزلزلات خرده‌بورژوازی یعنی منشویک‌ها و اسارها، ذهن توده‌ها را روشن ساخت و اکثریت عظیم آنان، همه قشرهای «پائین»، همگی پرولترها و نیمه‌پرولترها را از چنین «پیشوایانی» دور ساخت. بلشویک‌ها در شوراها تفوق حاصل نمودند (در پتروگراد و مسکو در اکتبر سال ۱۹۱۷) و بین اسارها و منشویک‌ها انشعاب قوت یافت.

انقلاب بلشویکی پیروزمند بمعنای پایان تزلزلات و از هم پاشیدگی کامل رژیم سلطنتی و زمینداری اربابی بود (قبل از انقلاب اکتبر این زمینداری ازهم نپاشیده بود). ما انقلاب بورژوائی را بپایان خود رساندیم. دهقانان جملگی با ما بودند. تضاد آشتی‌ناپذیر با پرولتاریای سوسیالیستی نمیتوانست در یک لحظه بروز نماید. شوراها عموم دهقانان را متحد میساختند. تقسیم‌بندی طبقاتی داخل دهقانان هنوز نضح نیافته و هنوز آشکار نشده بود.

این پروسه در تاپستان و پائیز سال ۱۹۱۸ تکامل پذیرفت. شورش ضدانقلابی چکوسلواک‌ها کولاک‌ها را بیدار نمود. موج شورش‌های کولاکی سراسر روسیه را فرا گرفت. دهقانان تهیدست نه از روی کتاب و روزنامه بلکه از خود زندگی می‌آموختند که منافعیان با منافع کولاک‌ها، ثروتمندان، بورژوازی روستا آشتی‌ناپذیر است. «اسارهای چپ»، نظیر هر حزب خرده‌بورژوائی تزلزلات توده‌ها را منعکس میساختند و همانا در تاپستان سال ۱۹۱۸ بود که دچار انشعاب شدند: بخشی از آنها با چکوسلواک‌ها رفتند (شورش مسکو که در آن پروشیان پس از تصرف تلگراف خانه — تصرف یکساعته! — سرنگونی بلشویک‌ها را بروسیه اعلام داشت، سپس خیانت موراووف سرفرمانده ارتش ضد چکوسلواک‌ها و غیره)؛ بخش دیگر آنها که فوقاً ذکر گردید با بلشویک‌ها ماندند.

تشدید نیازمندی به خواربار در شهرها مسئلهٔ انحصار غله را با شدت هر چه بیشتری مطرح می‌ساخت (کائوتسکی تئوریسین در تحلیل اقتصادی خود که تکرار مکرر مطلبی است که دهسال قبل در نوشته‌های ماسلف خوانده است، این انحصار را «فراموش کرده است!).

دوات سلاکی و بورژوائی و حتی دمکراتیک-جمهوری‌خواه سابق دسته‌های مسلحی بدعات اعزام میداشت که عملاً در اختیار بورژوازی بودند. این مطلب را آقای کائوتسکی نمیداند! او اینرا «دیکتاتوری بورژوازی» نمیداند، معاذاله! این «دمکراسی خالص» است، بویژه اگر از طرف پارلمان بورژوائی هم تصویب میشد! در این باره که چگونه آوکسنستیف و س. ماسلف بمعیت کرنسکی‌ها، تسرتلی‌ها و جماعت دیگر اسارها و منشویک‌ها تابستان و پائیز سال ۱۹۱۷ اعضا کمیته‌های ارضی را بازداشت میکردند کائوتسکی «چیزی نشنیده است» و در این باره او ساکت است!

تمام مطلب در اینستکه دولت بورژوائی که دیکتاتوری بورژوازی را بوسیله جمهوری دمکراتیک عملی میسازد نمیتواند در برابر مردم اعتراف نماید که به بورژوازی خدمت میکند، نمیتواند حقیقت را بیان دارد و مجبور است سالوسی کند.

ولی دولت طراز کمون، دولت شوروی حقیقت را آشکار و صریح به مردم میگوید و اظهار میدارد که این دولت دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان تهیدست است و همانا بکمک این حقیقت دهها ملیون افراد جدید کشور را که در هر جمهوری دمکراتیک دیگری در مذلت و خواری بسر میبرند و شوراها آنها را به شرکت در سیاست، دمکراسی و کشورداری برمیانگیزند، بسوی خود جابب مینماید. جمهوری شوروی دسته‌های کارگران مسلح و در نوبهٔ اول پیشروترین آنان را از پایتخت‌ها به دهات اعزام میدارد. این کارگران سوسیالیسم را به ده می‌برند، تهیدستان را بجانب خود میکشند، آنها را متشکل و روشن میسازند و به آنان کمک میکنند تا مقاومت بورژوازی را در هم شکنند.

همه کسانی که از اوضاع با خبرند و در ده بوده‌اند میگویند ده ما فقط از تاپستان و پائیز سال ۱۹۱۸ است که خود انقلاب «اکتبر» (یعنی پرولتری) را میگذرانند. لحظه تحول فرا میرسد. موج شورش‌های کولاکی جای خود را به اعتلای تهیدستان و رشد «کمیته‌های تهیدستان» (۶۰) میدهد. در ارتش شماره کمیسرهای که از میان کارگران برخاسته‌اند، افسرانی که از میان کارگران برخاسته‌اند و فرماندهان لشکر و ارتشی که از میان کارگران برخاسته‌اند، رو به افزایش است. در همان‌هنگام که کائوتسکی ابله که از بحران ژوئیه (سال ۱۹۱۸) (۶۱) و فریادهای بورژوازی بهراس افتاده است، «بدویدو» از دنبال بورژوازی می‌رود و رساله مفصلی مینویسد سراپا مشحون از این اعتقاد که بلشویکها در آستان سرنگونی خود بدست دهقانان هستند، در همان‌هنگام که این ابله جدا شدن اس‌ارهای چپ را بعنوان «تنگ شدن» (ص ۳۷) دایره کسانی که از بلشویکها پشتیبانی میکنند تلقی مینماید، — در همین هنگام دایره واقعی هواداران بلشویسم بی‌انتهای بسط می‌یابد زیرا دهها میلیون تن تهیدست روستا برای شرکت در زندگی مستقل سیاسی از خواب بر میخیزند و خود را از تحت قیمومیت و نفوذ کولاکها و بورژوازی روستا خلاص می‌کنند.

ما صدها تن از اس‌ارهای چپ یعنی روشنفکران سست عنصر و کولاکهای را که از میان دهقانان برخاسته‌اند از دست دادیم ولی میلیون‌ها نماینده تهیدستان را بدست آوردیم*.

یکسال پس از انقلاب پرولتری در پایتخت‌ها، تحت نفوذ آن و یکمک آن در دهات دورافتاده نیز انقلاب پرولتری فرا رسید و این انقلاب حکومت شوروی و بلشویسم را بطور قطعی مستحکم

* در کنگره ششم شوراها (۶ - ۹ نوامبر ۱۹۱۸) ۹۶۷ نماینده با رأی قطعی وجود داشت، از آنها ۹۵۰ نفر بلشویک بودند، ۳۵۱ نماینده هم با رأی مشورتی وجود داشت که از آنها ۳۳۵ نفر بلشویک بودند. جمعاً ۹۷ درصد بلشویک بودند.

ساخت و بطور قطعی ثابت نمود که در داخل کشور قوای بلشویسم وجود ندارد.

پرولتاریای روسیه پس از آنکه انقلاب بورژوا-دمکراتیک را با توافق عموم دهقانان به انجام رساند، بطور قطعی به انقلاب سوسیالیستی پرداخت و در این هنگام موفق شد ده را منسحب سازد و پرولترها و نیمه پرولترهای آنرا بخود ملحق نماید و آنان را علیه کولاکها و بورژوازی و از آنجمله بورژوازی روستا متحد سازد.

و هر آینه اگر پرولتاریای بلشویکی در دو پایتخت و مراکز بزرگ صنعتی کشور موفق نمیشد تهیدستان روستا را علیه دهقانان ثروتمند در پیرامون خود متحد سازد، آنگاه بدینوسیله «عدم بلوغ» روسیه برای انقلاب سوسیالیستی به ثبوت میرسد و آنگاه دهقانان «دست نخورده» باقی میمانند یعنی تحت رهبری اقتصادی و سیاسی و معنوی کولاکها، ثروتمندان، بورژوازی باقی میمانند و انقلاب از حدود انقلاب بورژوا-دمکراتیک فراتر نمیرفت. (ولی ناگفته نماند که حتی در این صورت هم ثابت نمیشد که پرولتاریا نمی‌بایست زمام حکومت را بدست خویش گیرد، زیرا فقط پرولتاریا بود که انقلاب بورژوا-دمکراتیک را واقعاً به سرانجام خود رساند، فقط پرولتاریا بود که برای نزدیک نمودن انقلاب جهانی پرولتری کار جدی انجام داد و فقط پرولتاریا بود که دولت شوروی را بوجود آورد که پس از کمون دومین گام بسوی دولت سوسیالیستی است.)

از سوی دیگر هر آینه اگر پرولتاریای بلشویکی بلافاصله پس از اکتبر - نوامبر سال ۱۹۱۷، بدون آنکه در انتظار قشریندی طبقاتی در ده بنشیند و بدون آنکه بتواند موجبات آنرا فراهم سازد و آنرا عملی نماید، در صدد برمی‌آید که درباره جنگ داخلی یا «معمول داشتن سوسیالیسم» در ده «فرمان صادر کند» و بدون بلوک (اتحاد) موقتی با دهقانان بطور اعم، بدون قائل شدن گذشت‌هایی نسبت بدهقان میان‌حال و غیره کار را از پیش ببرد، - آنگاه این عمل در حکم تحریف بلانکیستی (۶۲) مارکسیسم، کوشش اقلیت برای تحمیل اراده خود بر اکثریت، نابخردی تئوریک و عدم درک

این مطلب بود که انقلاب عمومی دهقانی هنوز یک انقلاب بورژوازی است و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب‌مانده بدون یکسلسله گذارها و طی مراحل انتقالی غیرممکن است.

کائوتسکی در مهمترین مسئله تئوریک و سیاسی همه چیز را با هم خلط نموده و در پراتیک صرفاً به خدمتگزار بورژوازی بدل گردیده است که برضد دیکتاتوری پرولتاریا جار و جنجال می‌کند.

* * *

کائوتسکی در یک مسئله بسیار جالب و مهم دیگر نیز بهمینسان و شاید هم از این بیشتر آشفته‌فکری وارد ساخته است، و آن اینکه آیا قانونگذاری‌های جمهوری شوروی در رشته اصلاحات ارضی که دشوارترین و در عین حال مهمترین اصلاحات سوسیالیستی است، از لحاظ اصولی صحیح بود و سپس آیا این اقدامات بر وفق هدف انجام گرفت یا نه؟ ما از هر مارکسیست اروپای باختری، هر آینه اگر لااقل پس از آشنائی با مهمترین اسناد، نظر انتقادی خود را درباره سیاست ما بیان دارد بینهایت سپاسگزار خواهیم بود، زیرا بدینسان کمک فوق‌العاده‌ای بما خواهد نمود و به انقلاب نضج یابنده در سراسر جهان نیز یاری خواهد کرد. ولی کائوتسکی بجای نظر انتقادی، آشفته‌فکری تئوریک تصورناپذیری را بیان میدارد که مارکسیسم را به لیبرالیسم بدل می‌سازد و در پراتیک هم به حملات میان‌تهی کین‌توزانه خرده‌بورژوازابانه علیه بلشویسم اکتفا می‌ورزد. بگذار خود خواننده قضاوت کند:

«زمینداری بزرگ را نمیشد محفوظ داشت. و این کیفیت از انقلاب ناشی می‌گردد. این موضوع بلافاصله روشن شد. این زمینداری را نمیشد بروستیان واگذار نکرد...» (این نادرست است، آقای کائوتسکی؛ شما مطلبی را که برای خودتان «روشن» است بعنوان روش طبقات گوناگون نسبت باین مسئله جا می‌زنید؛ تاریخ انقلاب ثابت کرد که دولت ائتلاف بورژواها با خرده‌بورژواها، منشویک‌ها و اسارها سیاست

حفظ زمینداری بزرگ را همیشه خود ساخته بود. این موضوع را بخصوص قانون س. ماسلف و بازداشت‌های اعضاء کمیته‌های ارضی (۶۳) به ثبوت رساند. بدون دیکتاتوری پرولتاریا «روستایان» قادر نبودند بر ملاکی که با سرمایه‌دار متحد شده بود، پیروز گردند.)

«... ولی در خصوص اینکه این اقدام بچه شکل‌هایی باید انجام گیرد، وحدت وجود نداشت. راه‌های گوناگونی امکان‌پذیر بود...» (کائوتسکی بیش از هر چیز همش مصروف «وحدت» «سوسیالیست‌ها» است، اعم از اینکه هرکس خود را بدین عنوان بنامد. او فراموش میکند که طبقات اصلی جامعه سرمایه‌داری ناگزیر به راه‌های گوناگونی میرسند.) «... از نقطه نظر سوسیالیستی معقول‌تر از همه این بود که پنگاه‌های بزرگ به تملک دولت در آیند و دهقانانی که تا کنون بعنوان کارگر مزدور در املاک بزرگ کار میکردند، در این املاک بشیوه اشتراکی بزراعت پردازند. ولی این راه حل مستلزم وجود اینقبیل کارگران روستا است که در روسیه یافت نمیشوند. راه حل دیگر عبارت بود از واگذاری املاک بزرگ به تملک دولت در عین تقسیم آن به بخش‌های کوچک و اجاره دادن آنها به دهقانان کم‌زمین. در آنصورت باز هم چیزهایی از سوسیالیسم عملی میشد...»

کائوتسکی مثل همیشه با شیوه معروف گریبان خود را خلاص مینماید: هم نمیشود اقرار نکرد و هم باید اعتراف نمود. او راه‌های گوناگون را در یک‌دیف میگذارد و این اندیشه — یعنی یگانه اندیشه واقعی و مارکسیستی — را مطرح نمیسازد که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در فلان یا بهمان شرایط خاص چگونه باید انجام گیرد. در روسیه کارگران مزدور روستائی وجود دارند، ولی عده آنها زیاد نیست و کائوتسکی هم مسئله مطروحه از طرف حکومت شوروی را مبنی بر اینکه چگونه باید بمرحله زراعت کمونی و اشتراکی زمین گام نهاد، بمیان نکشیده است. ولی از همه مضحک‌تر اینست که کائوتسکی میخواهد در اجاره بخش‌های کوچک زمین «چیزهایی از سوسیالیسم» ببیند. در واقع این یک شعار خرده‌بورژوائی است و «از سوسیالیسم» هیچ چیز در آن یافت نمیشود. اگر «دولت» اجاره

دہندہ زمین، دولت طراز کمون نباشد و جمهوری پارلمانی بورژوائی باشد (فرضیہ ہمیشگی کائوتسکی بویژہ ہمین است)، آنگاہ اجارہ زمین بصورت بخشہای کوچک، یک رقم صرفاً لیبرالی خواهد بود.

کائوتسکی در این بارہ کہ حکومت شوروی ہرگونہ مالکیت بر زمین را ملغی نمودہ است سکوت اختیار مینماید. از اینہم بدتر اینستکہ او بہ نیرنگ تصورناپذیری دست میزند و فرامین حکومت شوروی را بنحوی نقل قول مینماید کہ اساسیترین نکات آن حذف میگردد.

کائوتسکی پس از اظہار اینکہ «تولید کوچک در راہ مالکیت خصوصی کامل بر وسایل تولید میکوشد» و مجلس مؤسسان «یگانہ اوتوریتہ» ای بود کہ میتوانست مانع تقسیم زمین گردد (این ادعا در روسیہ موجب خندہ خواهد گشت زیرا ہمہ میدانند کہ کارگران و دهقانان فقط شوراہا را دارای اوتوریتہ میدانند و مجلس مؤسسان بہ شعار چکوسلواکها و ملاکین تبدیل شدہ بود)، چنین اداہہ میدہد:

«یکی از نخستین فرامین دولت شوروی چنین مقرر داشتہ است: ۱) مالکیت اربابی بر زمین بیدرنگ بدون بازخرید لغو میگردد. ۲) املاک اربابی و نیز تمام زمینهای تیول (۶۴)، موقوفات دیرہا و کلیساہا باتمام دانہا و ابزار کار و ساختمانهای اربابی و تمام متعلقات آنها، تا زمانیکہ مجلس مؤسسان مسئلہ زمین را حل نماید، در اختیار کمیٹہهای ارضی بخش در شوراہای ولایتی نمایندگن دهقانان گذارده میشود.»

کائوتسکی تنہا ہمین دو مادہ را نقل قول نمودہ چنین نتیجہ گیری میکند:

«استناد بہ مجلس مؤسسان فقط روی کاغذ باقی ماند. در عمل دهقانان ہر بخش جداگانہای ہر چہ میخواستند، میتوانستند در مورد زمین انجام دهند» (ص - ۴۷).

بفرمائید اینهم نمونه‌هایی از «انتقاد» کائوتسکی! اینهم کار «دانشمندانه» ایکه بیش از هر چیز به تقلب شباهت دارد. بخواننده آلمانی چنین تلقین میشود که بلشویک‌ها در مورد مسئله مالکیت خصوصی بر زمین در مقابل دهقانان تسلیم شدند! بلشویک‌ها دهقانان را بحال خود گذاشتند تا بطور متفرق («در هر بخش جداگانه») هر چه میخواهند بکنند!

ولی در حقیقت امر فرمانی که کائوتسکی از آن نقل قول می‌کند یعنی نخستین فرمان صادره در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ (مطابق تقویم قدیم) — دو ماده نبوده، بلکه مرکب از ۵ ماده بعلاوه هشت ماده رهنمود (۶۵) است، ضمناً در خصوص رهنمود گفته شده است که «باید رهنمون عمل قرار گیرد».

در ماده سوم فرمان گفته شده است که اقتصادیات زراعتی «به خلق» واگذار میگردد و حتماً باید «از تمام دارائی مشمول ضبط یک صورت دقیق برداشته شود» و «حراست انقلابی هر چه موکدتری» بعمل آید. در رهنمود هم گفته شده است که «حق مالکیت خصوصی بر زمین برای همیشه لغو میشود» و «قطعه زمینهایی که با شیوه فنی عالی زراعت میشوند» «مشمول تقسیم نخواهند بود»، «تمام متعلقات کشاورزی زمینهای ضبط شده، اعم از دامها یا ابزار، بسته بمیزان و اهمیت آنها، بدون بازخرید در اختیار منحصر دولت یا ایشین‌ها گذاشته میشود» و تمام زمین جزو ذخیره ارضی همه خلق میگردد. و اما بعد، همزمان با انحلال مجلس مؤسسان (۵ ژانویه سال ۱۹۱۸)، سومین کنگره شوراها «اعلامیه حقوق زحمتکشان و استشار-شوندگان» را تصویب کرد که اکنون در قانون اساسی جمهوری شوروی داخل شده است. در بند الف ساده ۲ این اعلامیه گفته میشود «مالکیت خصوصی بر زمین لغو میگردد» و «املاک نمونه و بنگاههای کشاورزی دارائی ملی اعلام میگردد».

بنابر این استناد به مجلس مؤسسان روی کاغذ باقی نماند، زیرا مؤسسه انتخابی همه‌خلقی دیگری که در نظر دهقانان بمراتب با اوتوریته‌تر بود حل مسئله ارضی را بعهده خود گرفت.

سپس در ششم فوریه سال ۱۹۱۸ قانون اجتماعی شدن زمین (۶۶) انتشار یافت و در آن بار دیگر لغو هر گونه مالکیت بر زمین تأیید گردید و اداره امور زمین و اختیار کلیه متعلقات کشاورزی زمینداران تحت کنترل حکومت فدراتیو شوروی بمقامات شوروی واگذار شد؛ این قانون یکی از وظایف مربوط به اداره امور زمین را چنین مقرر میدارد:

«اقتصاد دستجمعی در زراعت، بعنوان اقتصادی که از لحاظ صرفه‌جویی در کار و محصولات سودمندتر است، بحساب اقتصادیات سوسیالیستی بسط داده شود» (ماده ۱۱، بند ث).

این قانون ضمن معمول داشتن برابری در استفاده از زمین به این پرسش اساسی که «چه کسی حق استفاده از زمین دارد» چنین پاسخ میدهد:

(ماده ۲۰). «کسانیکه از قطعات زمین میتوانند برای رفع نیازمندی‌های اجتماعی و شخصی در حدود جمهوری شوروی فدراتیو روسیه استفاده نمایند عبارتند از:

آ) بمنظورهای فرهنگی-تربیتی؛ ۱) دولت بتوسط ارگانهای قدرت شوروی (فدرال، ناحیه‌ای، ایالتی، ولایتی، بخش و روستائی).
 ۲) سازمان‌های اجتماعی (تحت کنترل و با اجازه حکومت شوروی محل).
 ب) بمنظور اشتغال به کشاورزی؛ ۳) کمونهای کشاورزی. ۴) شرکتهای کشاورزی. ۵) انجمن‌های روستائی.
 ۶) خانواده‌ها و افراد...»

خواننده می‌بیند که کائوتسکی مطلب را بکلی تحریف کرده و سیاست ارضی و قوانین ارضی دولت پرولتری را در روسیه بصورت کاملاً مجعولی بخواننده آلمانی ارائه نموده است.
 کائوتسکی مسائل مهم و اساسی از لحاظ تئوریک را حتی نتوانسته است مطرح نماید!

این مسائل عبارتند از:

- (۱) برابری در استفاده از زمین و
- (۲) ملی کردن زمین، — رابطه این یا آن اقدام با سوسیالیسم بطور اعم و با انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم بطور اخص.
- (۳) زراعت اجتماعی زمین بمنابۀ انتقال از زراعت کوچک متفرق به زراعت بزرگ اجتماعی؛ و اینکه آیا طرح این مسئله در قوانین شوروی با خواسته‌های سوسیالیسم مطابقت دارد یا نه؟

در مورد مسئله اول باید مقدم بر هر چیز دو مطلب اساسی زیرین را مسجل نمود: (آ) بلشویک‌ها، هم هنگام در نظر گرفتن تجربه سال ۱۹۰۵ (بعنوان مثال به اثر خود راجع به مسئله ارضی در نخستین انقلاب روس استناد می‌جویم) (۶۷) اهمیت دسکراتیک و ترقی‌خواهانه و دسکراتیک-انقلابی شعار برابری را خاطر نشان می‌ساختند و هم در سال ۱۹۱۷، قبل از انقلاب اکثراً با صراحت کامل در این باره سخن می‌گفتند. (ب) بلشویک‌ها هنگام عملی ساختن قانون اجتماعی کردن زمین — قانونی که «روح» آن شعار برابری در استفاده از زمین است، — با نهایت دقت و صراحت اظهار داشتند که: این اندیشه از آن ما نبوده و ما با این شعار موافقت نداریم، ما اجرای آنرا از آنجهت وظیفه خود می‌شمیریم که اکثریت قاطع دهقانان خواهان آنند. و اندیشه و خواسته‌های اکثریت زحمتکشان هم باید بتوسط خود آنان دوران خود را سپری سازد: چنین خواسته‌هایی را نمیشود نه «ملغی نمود» و نه از روی آنها «جهید». ما بلشویک‌ها بدهقانان کمک خواهیم کرد تا دوران شعارهای خرده‌بورژوائی را سپری سازند و با سرعت هر چه بیشتر و با سهولت هر چه بیشتر از این شعارها دست کشیده به شعارهای سوسیالیستی بپردازند.

هر گاه یک تئوریسین مارکسیست می‌خواست با تحلیل علمی خود به انقلاب کارگری کمک نماید، میبایست اولاً باین پرسش پاسخ دهد که آیا صحیح است که اندیشه برابری در استفاده از زمین اهمیت دسکراتیک-انقلابی یعنی اهمیت بیپایان رساندن انقلاب بورژوا-دسکراتیک را دارد یا نه؟ ثانیاً آیا بلشویک‌ها درست عمل کردند

که با رأی دادن خود، قانون خرده‌بورژوائی برابری را گذرانند (و به بیطرفانه‌ترین نحوی آنرا مراعات نمودند)؟

کائوتسکی حتی نتوانست این موضوع را متوجه شود که از لحاظ تئوریک کینه مطلب در کجاست!

کائوتسکی هرگز نمیتوانست این موضوع را رد نماید که در انقلاب بورژوا-دمکراتیک اندیشهٔ برابری دارای اهمیت مترقی و انقلابیست. انقلاب مزبور فراتر از آن نمیتواند برود و هنگامیکه

به پایان خود میرسد با وضوح بیشتر، سرعت بیشتر و سهولت بیشتری عدم کفایت تصمیمات بورژوا-دمکراتیک و لزوم فراتر رفتن از

چارچوب آن و انتقال به سوسیالیسم را در برابر توده‌ها آشکار میسازد. دهقانانی که تزاریسیم و ملاکین را سرنگون ساخته‌اند، آرزوی

برابری را در سر می‌پرورانند و هیچ نیروئی نمیتواند از دهقانانی که هم از قید ملاکین و هم از قید دولت جمهوری‌خواه بورژوا-

پارلمانی خلاص یافته‌اند، سمانعت نماید. پرولترها به دهقانان میگویند: ما بشما کمک خواهیم کرد به سرمایه‌داری «ایده‌آل» برسید، زیرا

برابری در استفاده از زمین بمعنای ایده‌آلیزه کردن سرمایه‌داری از نقطهٔ نظر مولد خرده‌پاست. و در عین حال ما عدم کفایت آن

و لزوم انتقال به زراعت اجتماعی زمین را بشما نشان خواهیم داد. جالب توجه بود میدیدیم که چگونه کائوتسکی از عهده رد

صحت یکچنین رهبری مبارزهٔ دهقانی از طرف پرولتاریا، برمی‌آید! کائوتسکی طفره رفتن از موضوع را ترجیح داد...

از این گذشته کائوتسکی خوانندگان آلمان را صاف و ساده فریب داده است و این موضوع را از آنان پنهان داشته است که

در قانون مربوط به زمین حکومت شوروی برای کمونها و شرکت‌های زراعی برتری مستقیم قائل شده و آنها را در مقام اول قرار داده است.

با دهقانان تا پایان انقلاب بورژوا-دمکراتیک، — با بخش تهیدست، پرولتر و نیمه‌پرولتر دهقانان به پیش بسوی انقلاب سوسیالیستی!

چنین بود سیاست بلشویک‌ها و این یگانه سیاست سارکمیستی بود. ولی کائوتسکی دچار سر درگمی است و حتی یک مسئله را

هم نمیتواند طرح کند! از یکسو او جرئت ندارد بگوید که پرولترها می‌بایست در مسئله برابری از دهقانان جدا شوند، زیرا او نابخردی این جدائی را احساس میکند (و انگهی کائوتسکی در سال ۱۹۰۵، هنگامیکه هنوز مرتد نشده بود، روشن و صریح از اتحاد کارگران و دهقانان به شایه شرط پیروزی انقلاب دفاع میکرد). از سوی دیگر کائوتسکی گفته‌های ردیلانه لیبرال‌مآبانانه ماسلف منشویک را نقل قول سینماید که میکوشد تخیلی بودن و ارتجاعی بودن برابری خرده‌بورژوائی را از نقطه نظر سوسیالیسم «ثابت کند»، و جنبه سترقی و انقلابی مبارزه خرده‌بورژوائی در راه برابری، از نقطه نظر انقلاب بورژوادمکراتیک را مسکوت میگذارد.

کائوتسکی مدام دچار آشفته‌فکری میگردد: متوجه باشید که کائوتسکی اصرار دارد (در سال ۱۹۱۸) که انقلاب روس دارای خصیلت بورژوائی است. کائوتسکی (در سال ۱۹۱۸) خواستار آنستکه: از این چارچوب پا فراتر گذاشته نشود! و همین کائوتسکی در فرم خرده‌بورژوائی اجاره دادن قطعه زمینهای کوچک به دهقانان تهی‌دست (یعنی در امر نزدیک شدن به برابری) «چیزهایی از سوسیالیسم» (برای انقلاب بورژوائی) مشاهده سینماید!!

حالا بیا و بفهم!

علاوه بر آن کائوتسکی در مورد بحساب آوردن سیاست واقعی یک حزب معین عدم قابلیت فیلسترمانابانه‌ای از خود نشان میدهد. او عبارات ماسلف را تکرار میکند بدون آنکه مایل باشد به سیاست واقعی حزب منشویک‌ها در سال ۱۹۱۷، یعنی هنگامیکه این حزب ضمن «ائتلاف» با ملاکین و کادتها عملاً از فرم ارضی لیبرالی و سازش با ملاکین دفاع میکرد (گواه آن: بازداشت اعضاء کمیته ارضی و لایحه قانونی س. ماسلف)، پی برد.

کائوتسکی ملتفت نشده است که عبارات پ. ماسلف درباره ارتجاعی و تخیلی بودن برابری خرده‌بورژوا‌مآبانانه در واقعیت امر سیاست منشویکی سازش دهقانان با ملاکین (یعنی فریب دهقانان از

طرف ملاکین) را، در مقابل سرنگونی انقلابی ملاکین بتوسط دهقانان، پرده پوشی سینماید.

عجبا، کائوتسکی «مارکسیست»!

همانا بلشویکها بودند که وجه تمایز انقلاب بورژوا-دمکراتیک را با انقلاب سوسیالیستی دقیقاً در نظر گرفتند: آنها با پایان رساندن انقلاب اول در را برای انتقال به انقلاب دوم گشودند. این یگانه سیاست انقلابی و مارکسیستی است.

بیهوده کائوتسکی طعنه‌های بی‌نمک لیبرالی را تکرار میکند: «هنوز در هیچ‌جا و هیچ زمانی دهقانان خرده‌پا تحت نفوذ معتقدات تئوریک به تولید دستجمعی نپرداخته‌اند» (ص - ۵۰). بسیار هوشمندانه است!

در هیچ‌جا و هیچ زمانی دهقانان خرده‌پای یک کشور بزرگ تحت نفوذ دولت پرولتری نبوده‌اند.

در هیچ‌جا و هیچ زمانی دهقانان خرده‌پا کار را به مبارزه طبقاتی آشکار دهقانان تهیدست علیه ثروتمندان نکشانده و این مبارزه را، در شرایط پشتیبانی تبلیغاتی، سیاسی، اقتصادی و جنگی قدرت دولتی پرولتری از تهیدستان، به جنگ داخلی بین دهقانان تهیدست و ثروتمندان نرسانده‌اند.

در هیچ‌جا و هیچ زمانی سحتکین و اغنیا بهنگام خانه‌خرابی توده‌های دهقانان اینهمه از جنگ ثروتمند نشده‌اند.

کائوتسکی مطلب کهنه را تکرار و مکررات قدیمی را نشخوار میکند و میترسد از اینکه حتی فکر وظایف نوین دیکتاتوری پرولتری را بمخیله خود خطور دهد.

خوب کائوتسکی گرامی، اگر آمدیم و دهقانان برای تولید کوچک ازارشان کافی نبود و دولت پرولتری به آنان کمک کرد تا برای زراعت دستجمعی زمین ماشین فراهم آورند، آنوقت آیا این «اعتقاد تئوریک» هست؟ — — —

به مسئله ملی کردن زمین می‌پردازیم. نارودنیک‌های (۶۸) ما و از آنجمله تمام اسارهای چپ، منکر آنند که اقدام عملی شده از

طرف ما ملی کردن زمین است. آنها از نظر تئوریک ذیحق نیستند. تا آنجا که ما در چارچوب تولید کالائی و سرمایه‌داری باقی هستیم، الغاء مالکیت خصوصی بر زمین بمعنای ملی کردن زمین است. کلمه «سوسیالیزیسیون» فقط ترجمان تمایل، دلخواه و آمادگی برای انتقال به سوسیالیسم است.

ولی روش مارکسیست‌ها نسبت به ملی کردن زمین باید چگونه باشد؟

کائوتسکی در اینجا هم نمیتواند مسئله تئوریک را مطرح نماید و یا - از آنهم بدتر - عمداً مسئله را مسکوت میگذارد و حال آنکه از روی نشریات روسی پیداست که او از مباحثات دیرین بین مارکسیست‌های روس در مورد مسئله ملی کردن زمین، مونیسیپالیزاسیون (یعنی واگذاری املاک بزرگ در اختیار ارگانهای خود-مختار محلی) و تقسیم اراضی، با خبر است.

ادعای کائوتسکی مبنی بر اینکه واگذاری املاک بزرگ به دولت و اجاره آنها به صورت قطعات کوچک به دهقانان کم‌زمین «چیزهایی از سوسیالیسم» را عملی میسازد، در حکم استهزاء صرف مارکسیسم است. هم اکنون ما متذکر شدیم که در این عمل اثری از سوسیالیسم یافت نمیشود. ولی این کافی نیست: اینجا از انقلاب بورژوا-دمکراتیک هم که پایان خود-رسیده باشد، اثری یافت نمیشود. اعتماد کائوتسکی به منشویک‌ها، بدبختی بزرگی را گریبانگیر او نموده است. در نتیجه کار بجای مضحکی کشید: کائوتسکی اصرار دارد که انقلاب ما دارای جنبه بورژوائی است و در حالیکه بلشویک‌ها را بخاطر اینکه بفکر حرکت بسوی سوسیالیسم افتاده‌اند متهم مینماید، خود یک رفرم لیبرالی را تحت عنوان سوسیالیسم پیشنهاد میکند، بدون آنکه این رفرم را به تصفیه کامل مناسبات زمینداری از کلیه نظامات قرون وسطائی برساند! در نزد کائوتسکی نیز، همانند مستشاران منشویکش، بجای دفاع از انقلاب پیگیر بورژوا-دمکراتیک، دفاع از بورژوازی لیبرال حاصل آمده است که از انقلاب بیم دارد.

در واقع هم چرا تنها املاک بزرگ بتملك دولت در آید نه تمام زمین‌ها؟ بورژوازی لیبرال بدینسان به حفظ حداکثر نظامات کهنه (یعنی حداقل پیگیری در انقلاب) و حداکثر سهولت برای بازگشت به نظام سابق، نائل می‌گردد. بورژوازی رادیکال، یعنی آن بورژوازی که انقلاب بورژوائی را تا پایان خود ادامه می‌دهد، شعار ملی کردن زمین را اعلام می‌دارد.

کائوتسکی که در ازسنة بسیار بسیار پیشین، یعنی تقریباً ۲۰ سال قبل اثر مارکسیستی بسیار خوبی دربارهٔ مسئلهٔ ارضی برشته تحریر در آورده است، نمیتواند نداند که مارکس این نکته را خاطر نشان ساخته است که ملی کردن زمین همانا شعار پیگیر بورژوازی (۶۹) است. کائوتسکی نمیتواند از مباحثه مارکس با رودبرتوس و از توضیحات شگرف مارکس در «تئوری‌های اضافه ارزش» که در آن اهمیت انقلابی ملی کردن زمین به معنای بورژوا-دمکراتیک کلمه، با وضوح خاصی ثابت شده است، بی‌خبر باشد.

پ. ماسلف منشویک که کائوتسکی با چنین عدم موفقیت او را بعنوان مستشار خود انتخاب نموده است، منکر آن بود که دهقانان روس بتوانند به ملی کردن تمام زمینها (و از آنجمله زمینهای دهقانی) تن در دهند. این نظریه ماسلف را ممکن بود تا حدودی با تئوری «بکر» وی (که گفته نقادان بورژوای مارکس را تکرار میکنند) یعنی با نفی رنت مطلق و قبول «قانون» (یا بقول ماسلف: «فاکت») «زوال حاصلخیزی زمین» مرتبط دانست.

در واقع در همان انقلاب ۱۹۰۵ معلوم شد که اکثریت عظیم دهقانان روسیه، خواه دهقانان آبخین‌ها و خواه دهقانان متفرد (۷۰) طرفدار ملی کردن تمام زمینها هستند. انقلاب سال ۱۹۱۷ این نکته را تأیید کرد و پس از افتادن حکومت بدست پرولتاریا این امر را عملی نمود. بلشویک‌ها نسبت به مارکسیسم وفادار ماندند و در صدد «جهش» از روی انقلاب بورژوا-دمکراتیک برنیامدند (علی‌رغم کائوتسکی که بدون کوچکترین مدرکی ما را بدین امر متهم می‌سازد). بلشویک‌ها مقدم بر همه به رادیکال‌ترین و انقلابی‌ترین ایده‌ئولوگ‌های

بورژوا-دمکرات که از همه به پرولتاریا نزدیکتر بودند، یعنی به اسرارهای چپ کمک کردند تا آنچه‌ی را که عملاً ملی کردن زمین بود، بموقع اجرا گذارند. مالکیت خصوصی بر زمین در روسیه از ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ یعنی از همان نخستین روز انقلاب پرولتری، سوسیالیستی، لغو گردیده است.

با این عمل بنیادی نهاده شد که از نقطه نظر تکامل سرمایه-داری بعداً کثرت تکمیل است، (کائوتسکی بدون گسست از مارکس نمیتواند این نکته را انکار نماید) و در عین حال یک نظام ارضی ایجاد گردید که از لحاظ انتقال به سوسیالیسم حداکثر نریش را دارد. از نقطه نظر بورژوا-دمکراتیک، دهقانان انقلابی روسیه فراتر از این جائی ندارند که برونند: از این نقطه نظر هیچ چیز «ایده‌آل‌تر» از ملی کردن زمین و برابری در استفاده از زمین نیست و هیچ چیز (باز هم از همین نقطه نظر) «رادیکال‌تر» از آن نمیتواند باشد. همانا بلشویک‌ها و فقط بلشویک‌ها و فقط در نتیجه پیروزی انقلاب پرولتری، دهقانان کمک کردند تا انقلاب بورژوا-دمکراتیک را واقعاً بپایان خود برسانند. و فقط با این عمل بود که آنها برای تسهیل و تسریع انتقال به انقلاب سوسیالیستی حداکثر کار را انجام دادند.

از اینجا میتوان قضاوت نمود که کائوتسکی چه آشفته‌فکری تصورناپذیری را به خواننده عرضه میدارد، وقتی بلشویک‌ها را به عدم درک خصمت بورژوائی انقلاب متهم میسازد و در عین حال خودش کار عدول از مارکسیسم را بجائی میرساند که درباره ملی کردن زمین سکوت اختیار می‌کند و فرم ارضی لیبرالی دارای حداقل جنبه انقلابی (از نقطه نظر بورژوائی) را بمثابه «چیزهایی از سوسیالیسم» جلوه گر میسازد! —

ما در اینجا به سوئین مسئله مطروحه در فوق رسیدیم و آن اینکه دیکتاتوری پرولتری در روسیه تا چه درجه‌ای لزوم انتقال به زراعت اجتماعی زمین را در نظر گرفته است. کائوتسکی باز هم در اینجا مرتکب عملی بسیار شبیه به تقلب میشود: او تنها «تزه‌ای»

یک بلشویک را که در آنها از وظیفه^۱ انتقال به زراعت دستجمعی زمین صحبت میشود، نقل قول مینماید! «تئوریسین ما پس از نقل قول یکی از این ترزا پیروزمندان بانگ برمی آورد که:

«بصرف اینکه یک چیزی وظیفه نامیده شد، متأسفانه وظیفه عملی نمیگردد. کشاورزی دستجمعی در روسیه عجزاً محکوم به آنستکه روی کاغذ باقی ماند. هنوز در هیچ جا و در هیچ زمانی دهقانان خرده‌پا بر اساس معتقدات تئوریک بتولید دستجمعی نپرداخته‌اند» (ص - ۵).

هنوز در هیچ جا و در هیچ زمانی یک چنین شیادی در نگارش که کائوتسکی تا مرحله^۲ آن سقوط کرده، دیده نشده است. او «ترزا» را نقل قول میکند ولی راجع به قانون حکومت شوروی سکوت اختیار مینماید. او از «اعتقاد تئوریک» سخن میگوید، ولی درباره^۳ قدرت دولتی پرولتری که هم کارخانه‌ها و هم کالاها را در دست دارد، سکوت اختیار میکند! تمام آنچه را که کائوتسکی مارکسیست سال ۱۸۹۹ در رساله «مسئله ارضی» راجع به وسایلی که دولت پرولتری برای سوق تدریجی دهقانان خرده‌پا به سوسیالیسم در دست دارد، نوشته است، کائوتسکی مرتد سال ۱۹۱۸ بطاق نسیمان سپرده است.

البته چند صد کمون کشاورزی و مؤسسات کشاورزی شوروی که مورد پشتیبانی دولت است (یعنی مؤسسات کشاورزی بزرگ که بتوسط شرکت‌های کارگری بحساب دولت اداره میشود) - بسیار کم است. ولی مگر سکوت کائوتسکی را در مورد این حقیقت میتوان «نظر انتقادی» نامید؟

ملی کردن زمین که بتوسط دیکتاتوری پرولتری در روسیه انجام یافته است، امر بپایان رساندن انقلاب بورژوا-دسکراتیک را بحد اکثر تأمین نموده است، - حتی در صورتیکه پیروزی ضدانقلاب کار را از ملی کردن به عقب یعنی به تقسیم باز گرداند (من چنین موردی را در رساله^۴ مربوط به برنامه^۵ ارضی مارکسیستها در انقلاب

سال ۱۹۰۵ در مبحث خاصی مورد تحلیل قرار داده بودم). علاوه بر آن ملی کردن زمین حداکثر امکان را به دولت پرولتری داده است تا زراعت را به مرحله سوسیالیسم انتقال دهد.

نتیجه: کائوتسکی از لحاظ ثئوریک آش درهم جوش تصورناپذیری را بخورد ما داده و خود بکلی از مارکسیسم دست کشیده است و از لحاظ پراتیک هم بچاکری آستان بورژوازی و رفویسم وی کمر بسته است. انصافاً که انتقاد خوبی از آب در آمده است!

* * *

کائوتسکی «تحلیل اقتصادی» صنایع را با استدلال عالی زیرین شروع مینماید:

در روسیه صنایع بزرگ سرمایه داری وجود دارد. آیا نمیتوان بر این اساس تولید سوسیالیستی را بنا نهاد؟ «چنین فکری ممکن بود، هر آینه اگر سوسیالیسم عبارت از آن بود که کارگران هر فابریک و معدن آنها را بتملك خود درسی آوردند» (بعبارت تحت اللفظی: از آن خود میگردند)، «اسور اقتصاد هریک از فابریکها را بطور جداگانه اداره مینمودند» (ص - ۵۲). کائوتسکی بدین مطلب میافزاید که: «درست همین امروز ه اوت که این سطور را مینگارم از مسکو نطق مورخ ۲ اوت نئین را اطلاع میدهند که در آن، طبق همین اطلاع گفته است: «کارگران فابریکها را محکم در دست خود دارند و دهقانان زمین را به ملاکین مسترد نخواهند کرد». شعار فابریک - بکارگران، زمین - بدهقانان - تاکنون شعار سوسیال-دمکراتیک نبوده، بلکه شعار آنارشی-سندیکالیستی بود» (ص - ۵۲ - ۵۳).

ما این استدلال را تماماً نقل قول کردیم تا کارگران روس که سابقاً به کائوتسکی احترام میگذاشتند و بحق هم احترام میگذاشتند، خود شیوههای این فراری بجانب بورژوازی را برای العین ببینند. خوب فکر کنید: ه اوت، هنگامیکه یک پشته فرمان درباره ملی کردن فابریکها در روسیه صادر شده بود و ضمناً کارگران حتی یک فابریک را هم «از آن خود» نکرده بودند، بلکه همه بتملك

جمهوری در می‌آمد، در این روز ه اوت کائوتسکی یا تفسیر آشکارا شیادانه^۱ یک عبارت از نطق من، به خوانندگان آلمانی این اندیشه را تلقین میکند که گویا در روسیه فابریک‌ها به کارگران جداگانه واگذار میشود! و کائوتسکی پس از این موضوع طی دهها سطر مرتباً مکررات را تکرار میکند که آری فابریک‌ها را نمیشود تک تک بکارگران داد!

این انتقاد نبوده، بلکه شیوه چاکر بورژوازیست که از طرف سرمایه‌داران اجیر شده است تا به انقلاب کارگری افترا و تهمت بزند.

کائوتسکی مکرر در مکرر مینویسد که فابریک‌ها را باید به دولت یا به شرکتهای تعاون مصرف داد، و سرانجام اضافه میکند که: «همین راه است که اکنون در روسیه در صدد گام نهادن در آن بر آمده‌اند...» اکنون!! این یعنی چه؟ در ماه اوت؟ مگر کائوتسکی نمیتوانست به اشتین و آکسلرود خود یا بسایر دوستان بورژوازی روس سفارش دهد تا لاقلاً یک فرمان مربوط به فابریک‌ها را برایش ترجمه کنند؟

«...اینکه در این کار چقدر جلو رفته‌اند، هنوز معلوم نیست. این جانب جمهوری شوروی بهر حال برای ما بعد اکثر جالب توجه است، ولی این جانب هنوز تماماً در تیرگی و ابهام باقی مانده است. در تعداد فرمانها کم و کسری نیست...» (بهمین جهت هم کائوتسکی مضمون آنها را نادیده می‌گیرد یا از خوانندگان خود پنهان میدارد!)، «ولی آنچه کم و کسر دارد اطلاعات موثق راجع به عمل کرد این فرامین است. تولید سوسیالیستی بدون آمار همه‌جانبه، مفصل و موثقی که سریعاً همه چیز را اطلاع دهد، ممکن نیست. چنین آماری را جمهوری شوروی تا کنون نتوانسته است تهیه کند. آنچه که ما درباره عملیات اقتصادی آن اطلاع داریم، فوق‌العاده ضد و نقیض است

و نمیتواند مورد هیچگونه واری قرار گیرد. این نیز یکی از نتایج دیکتاتوری و اختناق دمکراسی است. آزادی مطبوعات و بیان وجود ندارد...» (ص - ۵۳).

آری تاریخ بدینسان نوشته میشود! اگر مطبوعات «آزاد» سرمایه داران و دوتغیست‌ها وجود داشت کائوتسکی اطلاعات مربوط به فابریکهائی را که به کارگران واگذار شده است، دریافت میکرد... حقیقتاً که این «دانشمند جدی» مافوق طبقاتی خیلی فرهمند است! کائوتسکی با هیچیک از فاکت‌های بشمارى که گواه آنستکه فابریکهها فقط به جمهوری واگذار میگردد و اداره امور آنها در دست ارگان حکومت شوروی یعنی شورای عالی اقتصاد ملی است که اکثر شرکت کنندگان آنرا کارگرانی تشکیل میدهند که از طرف اتحادیه‌های کارگری انتخاب شده‌اند، تماس هم نمییخواهد بگیرد. او با سرسختی و سماجت آدم توی غلاف (۷۱) مدام از یک چیز دم میزند و آن اینکه: بیایید یک دمکراسی صلح آسبز، بدون جنگ داخلی، بدون دیکتاتوری با آمار خوب بمن بدهید (جمهوری شوروی مؤسسه آمار تأسیس کرده است و بهترین آمارشناسان روسیه را هم تماماً بدان جلب کرده است، ولی بدیهیست که سرعت نمیتوان آمار ایده‌آل بدست آورد). در یک سخن: انقلاب بدون انقلاب، بدون مبارزه خشونت‌بار، بدون اعمال قهر - اینست آنچه کائوتسکی طلب میکند. این درست بدان ماند که کسی خواستار اعتصاباتی باشد بدون حرارت پرشور کارگران و کارفرمایان. فرق یک چنین «سوسیالیستی» را با منصبدار ایبرال متعارفی معین کنید!

کائوتسکی با آنکه بیک چنین «مدارک واقعی» یعنی با مسکوت گذاردن عمدی و بی‌اعتنائی کامل به حقایق بشمار اینطور «نتیجه میگیرد»:

«این مطلب مورد تردید است که آیا پرولتاریای روس در جمهوری شوروی از لحاظ دستاوردهای عملی و واقعی، نه اینکه فراسین، بیش از آنچه‌ی عایدش شده است که

ممکن بود در مجلس مؤسسان یعنی در جائی عایدش گردد که اکثریت آنرا هم، عیناً مانند شوراها، همان سوسیالیست‌ها، منتها با رنگ دیگری، تشکیل میدادند» (ص - ۵۸).

آیا براستی این شاهکار نیست؟ ما به ستایشگران کائوتسکی توصیه میکنیم که این کلمات قصار را با وسعت بیشتری در میان کارگران روس پخش نمایند، زیرا کائوتسکی برای ارزیابی سقوط سیاسی خود مدرکی بهتر از این نمیتوانست بدست بدهد. رفقای کارگر، کرنسکی هم «سوسیالیست» بود، منتهی با «رنگ دیگر»! کائوتسکی مورخ به لقب و عنوانی که اس‌ارهای راست و منشویک‌ها «از آن خود کرده‌اند» قناعت می‌ورزد. کائوتسکی مورخ درباره حقایق حاکی از اینکه منشویک‌ها و اس‌ارهای راست در دوران کرنسکی از سیاست امپریالیستی و غارتگری بورژوازی پشتیبانی میکردند، کلمه‌ای هم نمی‌خواهد بشنود و در این باره که در مجلس مؤسسان اکثریت در دست همین قهرمانان جنگ امپریالیستی و دیکتاتوری بورژوائی افتاده بود، محجوبانه سکوت اختیار مینماید. آنوقت اسم این را «تحلیل اقتصادی» میگذازد!..

در خاتمه یک نمونه دیگر از «تحلیل اقتصادی»:

«... جمهوری شوروی پس از ۹ ماه موجودیت خود، بجای آنکه رفاه همگانی را توسعه دهد، مجبور شده است توضیح دهد که احتیاج همگانی از کجا منشاء می‌گیرد» (ص - ۴۱).

کادت‌ها مارا با اینقبیل استدالات مأنوس کرده‌اند. خدمتگزاران بورژوازی در روسیه همه بدینسان استدلال مینمایند: بیائید دیگر پس از ۹ ماه بما رفاه همگانی بدهید - آری، پس از جنگ خانمانسوز چهارساله و در عین حال کمک همه‌جانبه سرمایه خارجی به

خرابکاری و شورش‌های بورژوازی در روسیه. حقیقتاً که بین کائوتسکی و بورژواهای ضدانقلابی عملاً کوچکترین فرق و اندک تفاوتی باقی نمانده است. با سخنان چرب و نرمی که «به عوض سوسیالیسم» جازده میشود، همانچیزهایی تکرار میگردد که کورنیلفی‌ها و دوتقی‌ها و کراسنفی‌ها در روسیه با خشونت و بدون چم و خم و رنگامیزی میگویند.

* * *

سطور پیشین ۹ نوامبر سال ۱۹۱۸ نوشته شده بود. دهم نوامبر از آلمان اخباری رسید حاکی از آغاز انقلاب پیروزمندانه ابتدا در کیل و سایر شهرهای شمالی و کرانه‌ای که حکومت در آنجا بدست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان افتاده است و سپس در برلن که در آنجا نیز حکومت بدست شورا افتاده است (۷۲). با این ترتیب خاتمه‌ای که من میبایست برای رساله مربوط به کائوتسکی و انقلاب پرولتری بنویسم زائد میگردد.

ن. لنین

۱۰ نوامبر سال ۱۹۱۸

تُرهای مربوط به مجلس مؤسسان

کتاب جدید واندرولده دربارهٔ دولت

من تنها پس از خواندن کتاب کائوتسکی موفق شدم با کتاب واندرولده بنام «سوسیالیسم یرضد دولت» (پاریس، ۱۹۱۸) آشنا شوم. بی‌اختیار این فکر در انسان پیدا میشود که این دو کتاب را با هم مقابله نماید. کائوتسکی رهبر مسلکی انترناسیونال دوم (۱۸۸۹ - ۱۹۱۴) و واندرولده نمایندهٔ رسمی آن یعنی رئیس بوروی سوسیالیستی بین‌المللی است (۷۳). هر دوی آنها معرف و رشکستگی کامل انترناسیونال دوم هستند و هر دو «ساهرانه» و با زرنگی روزنامه‌نگاران مجرب این ورشکستگی و شکست خود و پیوستن به بورژوازی را بکمک الفاظ سارکسیستی پرده‌پوشی می‌کنند. یکی با وضوح خاصی معرف نکات تیپیک اپورتونیسیم آلمانی، این اپورتونیسیم لخت و سنگین وزن و تئوری بافیست که با حذف هر آنچه در سارکسیسم برای بورژوازی ناپذیرفتنی است بطور ناهنجاری در سارکسیسم جعل می‌کند. دیگری برای نوع لاتین اپورتونیسیم حاکم - تا حدود معینی میتوان گفت برای نوع مخصوص اروپای باختری (یعنی کشورهای واقع در باختر آلمان) - جنبهٔ تیپیک دارد. این اپورتونیسیم دارای نرمش بیشتر و لختی کمتر است و با ظرافت بیشتری بهمان وسیله اصلی در سارکسیسم جعل می‌کند.

هر دوی آنها هم آموزش سارکس را دربارهٔ دولت و هم آموزش او را دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا از بیخ و بن تحریف می‌کنند و ضمناً واندرولده بیشتر روی مسئلهٔ اول و کائوتسکی روی مسئله دوم مکتب میکند. هر دوی آنها بر روی ارتباط بسیار نزدیک و ناگسستگی

این دو مسئله سایه میاندازند. هر دو در گفتار انقلابی و مارکسیست و در کردار سردانی هستند که تمام همشان مصروف طفره رفتن از انقلاب است. در گفته‌های هیچیک از آنها کوچکترین اثری هم از آنچیزی که جان کلام تمام آثار مارکس و انگلس است و سوسیالیسم در کردار را از کاریکاتور بورژوائی آن متمایز میسازد، یعنی: روشن ساختن وظایف انقلاب و تمایزش با وظایف رفرم، روشن ساختن تاکتیک انقلابی و تمایزش با تاکتیک رفرمیستی، روشن ساختن نقش پرولتاریا در محو سیستم یا نظام بردگی مزدوری و تمایزش با نقش پرولتاریای دول «معظم» که با بورژوازی در بخش ناچیزی از سود فوق‌العاده و غنائم فوق‌العاده اسپریالیستی وی سهیم است، وجود ندارد.

برای ثبوت صحت این قضاوت چند استدلال از اساسی‌ترین استدلالات واندرولده را در اینجا نقل مینمائیم.

واندرولده هم نظیر کائوتسکی با سعی وافی و کافی از مارکس و انگلس نقل قول مینماید و نظیر کائوتسکی هرچه را خواسته باشید از مارکس و انگلس نقل قول مینماید، بجز آنچه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است و انقلابی را از رفرمیست متمایز میسازد. درباره اینکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بکف آورد، هر چه بخواهید نقل قول مینماید، زیرا این امر هم اکنون در چارچوب صرفاً پارلمانی عملاً بموقع اجرا گذارده شده است، ولی در این باره که مارکس و انگلس پس از تجربه کمون لازم دانستند «مانیفست کمونیست» را که تا اندازه‌ای کهنه شده بود تکمیل نمایند و این حقیقت را روشن سازند که طبقه کارگر نمیتواند ماشین دولتی حاضر و آماده‌ایرا بطور ساده تصاحب کند و باید آنرا درهم شکنند، یک کلمه هم نمی‌گوید! واندرولده هم مانند کائوتسکی، گوئی با قرار قبلی، درست همان نکته‌ای از تجربه انقلاب پرولتری را که از همه اساسی‌تر است و درست همانچیزی را که انقلاب پرولتری را از رفرمهای بورژوازی متمایز میسازد کاملاً بطاق نسبان میسپارد.

واندرولده هم نظیر کائوتسکی بدانجهت از دیکتاتوری پرولتاریا

سخن میگوید که از آن طرفه رود. کائوتسکی این عمل را بوسیله یکسلسله تحریفات ناهنجار انجام داد. و اندرولده همین عمل را ظریفتر انجام میدهد. او در پاراگراف مخصوصی که پاراگراف چهارم است و در آن از «بکف آوردن قدرت سیاسی بتوسط پرولتاریا» صحبت میشود، بند «ب» را به مسئله «دیکتاتوری ککتیو پرولتاریا» اختصاص میدهد و از مارکس و انگلس «نقل قول می کند» (تکرار میکنم که: درست آنچیز را که به مهمترین نکته یعنی به در هم شکستن ماشین کهنه دولتی بورژوا-دمکراتیک مربوطست، حذف میکند) و چنین نتیجه میگیرد:

«... در محافل سوسیالیستی انقلاب اجتماعی را معمولاً بدینسان در نظر خود مجسم میسازند: کمون جدیدی که این بار نه فقط در یک نقطه، بلکه در تمام سراز عمده جهان سرمایه داری پیروزند است.

این یک فرضیه است؛ ولی فرضیه ایست که در این هنگامیکه دیگر مشهود میگردد دوران پس از جنگ در بسیاری از کشورها ناظر تضادهای طبقاتی ناشنوده و تشنجات شدید اجتماعی خواهد بود، هیچ چیز تصورناپذیری در آن وجود ندارد.

فقط اگر بخواهیم برای ناکامی کمون پاریس — و بطریق اولی، برای دشواریهای انقلاب روس — دلیلی ذکر نمائیم، این دلیل همانا اینستکه مادامیکه پرولتاریا برای استفاده از قدرتی که بحکم اوضاع و احوال ممکنست بدست وی افتد خود را بحد کافی حاضر نکرده است، خاتمه دادن به نظام سرمایه داری محالست» (ص — ۷۳).

پیش از این در ماهیت امر چیز دیگری گفته نشده است! آری اینها هستند پیشوایان و نمایندگان انترناسیونال دوم! در سال ۱۹۱۲ اینها بیانیه بال را امضاء میکنند که در آن آشکارا از رابطه همان جنگی که در سال ۱۹۱۴ در گرفت، با انقلاب پرولتری

سخن میگویند و مستقیماً هم با این انقلاب تهدید میکنند. ولی هنگامیکه جنگ در گرفت و وضع انقلابی بوجود آمد، این کائوتسکی‌ها و واندرولدها شروع به طفره رفتن از انقلاب نمودند. ملاحظه میفرمائید که: انقلاب طراز کمون فقط فرضیه‌ایست که تصورناپذیر نمیباشد! این کاملاً همانند استدلال کائوتسکی درباره نقش احتمالی شوراها در اروپاست.

ولی آخر هر لیبرال تحصیل کرده‌ای که بیشک اکنون موافقت دارد که کمون جدید «تصورناپذیر» نیست و شوراها ایفای نقش بزرگی را در پیش دارند و غیره بدینسان استدلال میکند. وجه تمایز پرولتر انقلابی با لیبرال در اینستکه وی بعنوان یک تئوریسین بویژه اهمیت دولتی نوین کمون و شوراها را مورد تحلیل قرار میدهد. واندرولده در مورد تمامی آنچه که مارکس و انگلس، ضمن تحلیل تجربه کمون، در این بحث بتفصیل بیان داشته‌اند سکوت می‌کند. یکنفر مارکسیست بعنوان پراتیسین، بعنوان سیاستمدار میبایست روشن سازد که فقط خائنین نسبت به سوسیالیسم ممکنست اکنون از وظیفه زیرین کناره جویند که عبارت است از: روشن ساختن لزوم انقلاب پرولتری (از طراز کمون، از طراز شوراها یا مثلاً از یک طراز ثالث)، توضیح لزوم آماده شدن برای آن، تبلیغ انقلاب در بین توده‌ها، رد پندارهای خرافی خرده‌بورژوائی برضد انقلاب و غیره.

نه کائوتسکی و نه واندرولده هیچیک چنین وظیفه‌ایرا انجام نمیدهند، زیرا آنها خائینی نسبت به سوسیالیسم هستند که میخواهند شهرت سوسیالیست و مارکسیست بودن خود را در بین کارگران حفظ کنند.

طرح تئوریک مسئله را در نظرگیرید.

دولت حتی در جمهوری دمکراتیک هم چیزی نیست جز ماشین سرکوب یک طبقه بتوسط طبقه دیگر. کائوتسکی این حقیقت را میداند، قبول دارد و با آن موافق است، ولی... ولی اساسی‌ترین مسئله را مسکوت میگذارد و آن اینکه پرولتاریا، پس از بدست آوردن دولت

پرولتری، چه طبقه‌ای را، چرا و با چه وسائلی، باید سرکوب نماید. و اندرولده این حکم اساسی مارکسیسم را میدانند، قبول دارد، با آن موافق است و آنرا نقل قول میکنند (از ص ۷۲ کتاب خودش)، ولی... کلمه‌ای درباره موضوع «نامطبوع» (برای حضرات سرمایه‌داران) در هم شکستن مقاومت استثمارگران نمی‌گوید!!

و اندرولده هم نظیر کائوتسکی این موضوع «نامطبوع» را کلاً مسکوت گذارده است. ارتداد آنها هم در همین است. و اندرولده هم نظیر کائوتسکی در قسمت تعویض دیالکتیک با اکتیسم استاد بزرگیست. از یکسو نمیتوان اقرار نکرد و از سوی دیگر باید اقرار کرد. از یکسو برای دولت میتوان مفهوم «مجموعه ملل» را قائل شد (رجوع شود به فرهنگ لیتره، — اثر دانشمندان ایست، جای حرف ندارد، — ص — ۸۷ کتاب و اندرولده)، از سوی دیگر برای دولت میتوان مفهوم «حکومت» را قائل گردید (همانجا). و اندرولده این مبتذلات دانشمندآبانه را با نظر تأیید و تصدیق در ردیف یکسلسله نقل قول از مارکس استنساخ میکنند.

و اندرولده مینویسد: مفهوم مارکسیستی کلمه «دولت» با مفهوم معمولی آن فرق دارد. بدینجهت ممکنست «سوءتفاهمی» روی دهد. «دولت طبق نظر مارکس و انگلس، دولت بمفهوم وسیع کلمه، دولت بعنوان ارگان اداره‌کننده و نماینده منافع عمومی جامعه (intérêts généraux de la société) نیست، بلکه دولت صاحب قدرت، دولت بمعنای ارگان اوتوریته، دولت بمعنای آلت سلطه، یک طبقه بر طبقه دیگر است» (ص ۷۵ — ۷۶ کتاب و اندرولده).

مارکس و انگلس فقط به مفهوم دوم است که از نابودی دولت سخن میگویند. «... احکام بیش از حد مطلق خطر آنرا دارد که غیر دقیق از کار در آید. بین دولت سرمایه‌داران که مبتنی بر سلطه، یک طبقه، منحصر بفرد است و دولت پرولتری که هدف نابودی طبقات را تعقیب میکند مراحل انتقالی بسیاری وجود دارد» (ص — ۱۵۶). اینهم «شیوه» و اندرولده که فقط اندکی با شیوه کائوتسکی فرق دارد ولی در ماهیت امر با آن همانند است. دیالکتیک حقایق مطلق

را نفی میکند و متغیر بودن تضادها و معنای بحران‌ها را در تاریخ توضیح میدهد. اکلکتیست خواهان احکام «بیش از حد مطلق» نیست تا بدینوسیله بتواند امیال خرده‌بورژوازی و فیلسترمابانه خود را درباره تعویض انقلاب با «سراحل انتقالی» جابزند.

کائوتسکی‌ها و واندرولده‌ها در این باره که مرحله انتقالی بین دولت بمفهوم ارگان سلطه طبقه سرمایه‌داران و دولت بمفهوم ارگان سلطه پرولتاریا همان انقلاب یعنی سرنگون ساختن بورژوازی و خورد کردن و درهم شکستن ماشین دولتی اوست سکوت میکنند.

کائوتسکی‌ها و واندرولده‌ها بر روی این حقیقت که دیکتاتوری بورژوازی باید با دیکتاتوری یک طبقه یعنی پرولتاریا تعویض گردد و بدنبال «سراحل انتقالی» انقلاب «سراحل انتقالی» زوال تدریجی دولت پرولتری می‌آید، پرده تاریکی میکشند.

ارتداد سیاسی آنها هم در همین است. از نظر تئوریک و فلسفی هم این همان جازدن اکلکتیسم و سفسطه بجای دیالکتیک است. دیالکتیک مشخص و انقلابیست، دیالکتیک بین «انتقال» از دیکتاتوری یک طبقه به دیکتاتوری طبقه دیگر و «انتقال» از دولت دسکراتیک پرولتری به غیردولت («زوال دولت») فرق میگذارد. اکلکتیسم و سفسطه کائوتسکی‌ها و واندرولده‌ها تمام نکات مشخص و دقیق را در مبارزه طبقاتی برای خوش‌آیند بورژوازی ماستمالی میکنند و مفهوم کلی «انتقال» را که در آن میتوان دست کشیدن از انقلاب را پنهان داشت (و نه دهم سوسیال-دسکراتهای رسمی عصر ما آنرا پنهان میدارند) جایگزین آن میسازند!

اکلکتیسم و سفسطه واندرولده ماهرانه‌تر و ظریفتر از کائوتسکی است، زیرا بکمک عبارت «انتقال از دولت به مفهوم محدود به دولت بمفهوم وسیع» میتوان تمام مسائل انقلاب را، اعم از اینکه هر مسئله‌ای باشد، و تمام وجه تمایز بین انقلاب و رفرم، حتی وجه تمایز بین مارکسیست و لیبرال را سکوت گذارد. زیرا کدام بورژوازی بسبک اروپائی تحصیل کرده‌ای بفکر این میافند که «بطور کلی» «سراحل انتقالی» را با یک چنین مفهوم «کلی» نفی کند؟

واندرولده مینویسد: «من با گد در این باره که اجتماعی کردن وسائل تولید و سباده بدون انجام قبلی دو شرط زیر ممکن نیست، موافقم:

۱- تبدیل دولت کنونی، ارگان سلطهٔ یک طبقه بر طبقهٔ دیگر، به آنچه‌یزیکه منگر آن را دولت خلقی کار سینامد، از راه بکف آوردن قدرت سیاسی بتوسط پرولتاریا.

۲- جدا کردن دولت، ارگان اوتوریتته، و دولت، ارگان اداره‌کننده، یا، بعبارتی که سن-سیمون بکار می‌برد، ارگان ادارهٔ افراد، از ادارهٔ اشیاء» (ص - ۸۹).

واندرولده این کلمات را با حروف درشت مینویسد و روی اهمیت این احکام بطرز خاصی تکیه میکنند. ولی این یک آش صد در صد اکالکتیک و گسست کامل از مارکسیسم است! آخر «دولت خلقی کار» تنها تکرار همان «دولت خلقی آزاد» است که سوسیال-دمکراتهای آلمان در سالهای هفتاد با آن جلوه‌گری میکردند و انگلس بعنوان یک فکر خام (۷۴) آن را تقبیح کرد. اصطلاح «دولت خلقی کار» عبارتست درخور دمکرات خرده‌بورژوا (نظیر اسار چپ ما)، عبارتست که مفاهیم غیرطبقاتی را جایگزین مفاهیم طبقاتی میسازد. واندرولده هم بکف آوردن قدرت دولتی بتوسط پرولتاریا (بتوسط یک طبقه) و هم دولت «خلقی» را در یک ردیف میگذارد و ملتفت آشی که حاصل میگردد، نمیشود. از گفته‌های کائوتسکی و «دمکراسی خالص» وی نیز همین آش و همین بی‌اعتنائی ضدانقلابی و خرده‌بورژواآبانده نسبت به وظایف انقلاب طبقاتی و دیکتاتوری طبقاتی، پرولتری، و دولت طبقاتی (پرولتری) حاصل میگردد.

و اما بعد، ادارهٔ افراد فقط وقتی ازین می‌رود و جای خود را به ادارهٔ اشیاء میدهد که هرگونه دولتی زوال یابد. واندرولده با این آیندهٔ نسبتاً دور عرصه را بر وظیفه فردا یعنی سرنگونی بورژوازی تنگ میکنند و پرده تاریکی بروی آن میکشد.

این شیوه نیز برابر است با خدمتگزاری در آستان بورژوازی

لیبرال. لیبرال با صحبت دربارهٔ اینکه وقتی ادارهٔ افراد لزومی نداشته باشد، چه خواهد شد، موافق است. چه مانعی دارد که انسان به چنین آرزوهای بی‌زیانی مشغول باشد؟ ولی راجع به اینکه پرولتاریا مقاومت بورژوازی را که در برابر سلب مالکیت خود مقاومت مینماید، درهم شکنند، باید سکوت اختیار کنیم. منافع طبقاتی بورژوازی چنین ایجاب میکند.

«سوسیالیسم برضد دولت». این کرنشی است از طرف واندرووله در برابر پرولتاریا. کرنش کردن کار دشواری نیست، هر سیاستمدار «دمکراتی» بلد است در برابر انتخاب‌کنندگان خود کرنش نماید. ولی در لفافهٔ این «کرنش» مضمون ضدانقلابی و ضدپرولتری جازده میشود.

واندرووله با تفصیل تمام گفته‌های استروگورسکی (۷۵) را در خصوص اینکه چقدر فریب و اعمال زور و رشوه‌خواری و دروغ و ریاکاری و اجحاف نسبت به نهیستان در زیر ظاهر متمدن و آراسته و پیراستهٔ دمکراسی بورژوائی معاصر نهفته است، نقل می‌کند. ولی نتیجه‌ای از آن نمی‌گیرد. او این موضوع را که دمکراسی بورژوازی تودهٔ زحمتکش و استثمارشونده را سرکوب مینماید، ولی دمکراسی پرولتری باید بورژوازی را سرکوب نماید، متوجه نیست. دیده بصیرت کائوتسکی و واندرووله برای مشاهدهٔ این امر کوراست. منافع طبقاتی بورژوازی که این خائنین خرده‌بورژوای مارکسیسم، بدنبال وی کشیده میشوند، نادیده انگاشتن این مسئله، سکوت دربارهٔ آن یا نفی صریح لزوم چنین سرکوبی را طلب می‌کند.

اکلکتیسیسم خرده‌بورژوایانه برضد مارکسیسم، سفسطه برضد دیالکتیک، فرمیسیسم فیلسترمایانه برضد انقلاب پرولتری، آری اینست عنوانی که میبایست به کتاب واندرووله داده شود.

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۲۵، جلد ۳۷، ص ۲۳۵ - ۳۳۸ ترجمه و چاپ شده است

در ماه اکتبر حداکثر تا دهم نوامبر سال ۱۹۱۸ نوشته شده است؛ ضمیمهٔ دوم در ماه نوامبر پس از دهم نوامبر سال ۱۹۱۸ برشته تحریر در آمده است

نخستین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی (۷۶)

۶-۲ مارس سال ۱۹۱۹

تزها و سخنرانی دربارهٔ دمکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا ۴ مارس

۱- اعتلای جنبش انقلابی پرولتاریا در همهٔ کشورها موجب زورزنیهای پرتبوتاب بورژوازی و عمال آن در سازمانهای کارگری شده است تا دلایل مسلکی و سیاسی برای دفاع از سلطهٔ استثمارگران پیدا شود. میان این دلایل تقبیح دیکتاتوری و دفاع از دمکراسی، مخصوصاً مطرح می‌شود. دروغ و سالوسانه بودن چنین دلیلی که بهزاران شکل در مطبوعات سرمایه‌داری و در کنفرانس انترناسیونال زرد در فوریه سال ۱۹۱۹ در برن (۷۷) تکرار شد بر هر کسی که نمی‌خواهد به احکام اصلی سوسیالیسم خیانت کند، روشن و بدیهی است.

۲- این دلیل مقدم بر هر چیز، بدون طرح این مسئله که صحبت از کدام طبقه است، بمفاهیم «دمکراسی بطور کلی» و «دیکتاتوری بطور کلی» می‌پردازد. طرح مسئله به چنین نحو غیرطبقاتی یا مافوق طبقاتی، گویا بطور همگانی، بسخره گرفتن مستقیم و آشکار آموزش اصلی سوسیالیسم، همانا آموزش دربارهٔ مبارزهٔ طبقاتی است که سوسیالیست‌های ملحق شده به بورژوازی در گفتار آن را قبول دارند

ولی در عمل و کردار فراموشش می‌کنند. زیرا در هیچ کشور متمدن سرمایه‌داری «دمکراسی بطور کلی» وجود ندارد و تنها دمکراسی بورژوازی هست و صحبت نه از «دیکتاتوری بطور کلی»، بلکه از دیکتاتوری طبقه^۱ ستم‌دیده یعنی پرولتاریا بر ستمگران و استثمارگران یعنی بر بورژوازی بمنظور دفع مقاومتی است که استثمارگران در مبارزه بخاطر سلطه و سیادت خویش از خود نشان می‌دهند.

۳- تاریخ می‌آموزد که هیچ طبقه^۲ ستم‌دیده هرگز بدون گذراندن دوران دیکتاتوری یعنی تصرف قدرت سیاسی و سرکوب قهری مذبحخانه‌ترین و شدیدترین مقاومتی که استثمارگران با دست زدن بهر جنایت و تبهکاری از خود نشان می‌دادند، هرگز تسلط پیدا نکرده و نتوانسته است سلطه^۳ خود را برقرار سازد. بورژوازی که اینک سوسیالیست‌ها از سلطه و سیادت آن دفاع می‌کنند و علیه «دیکتاتوری بطور کلی» حرف می‌زنند و «دمکراسی بطور کلی» را تقدیس می‌کنند، زمام حکومت را به قیمت یکسلسله قیامها و جنگهای داخلی و سرکوب قهری پادشاهان، فئودالها و برده‌داران و تلاشهای آنان در جهت تجدید قدرت در کشورهای پیشرفته، بدست گرفته است. سوسیالیست‌های همه^۴ کشورها در کتاب‌ها و جزوات، در قطعنامه‌های کنگره‌های خود و در سخنرانیهای توهیجی و تبلیغی خویش هزاران و میلیون‌ها بار، ماهیت طبقاتی این انقلابهای بورژوازی، این دیکتاتوری بورژوازی را برای مردم توضیح داده‌اند. به این جهت دفاع کنونی از دمکراسی بورژوازی در قالب سخنرانیهای پیرسون «دمکراسی بطور کلی» و آه و ناله^۵ کمونی از دیکتاتوری پرولتاریا بشکل فریادهایی درباره^۶ «دیکتاتوری بطور کلی» خیانت آشکار بسوسیالیسم است و در واقع در حکم گرویدن بسوی بورژوازی و انکار حق پرولتاریا در انجام انقلاب خود، انقلاب پرولتری، در حکم دفاع از رفیسیسم بورژوازی درست در آن لحظه^۷ تاریخی است که رفیسیسم بورژوازی در سراسر جهان با شکست مواجه شده و جنگ وضع انقلابی بوجود آورده است.

۴ - همهٔ سوسیالیست‌ها ضمن تشریح ماهیت طبقاتی تمدن بورژوائی و دسکراسی بورژوائی و پارلمانتاریسم بورژوائی این فکر را بیان می‌داشتند که مارکس و انگلس با بیشترین دقت علمی گفته‌اند که دسکراتیک‌ترین جمهوری بورژوائی ماشینی جز برای سرکوب طبقهٔ کارگر بدست بورژوازی، برای سرکوب توده‌های زحمتکش توسط مشتی سرمایه‌دار، چیز دیگری نیست (۷۸). حتی یک انقلابی و یک مارکسیست از آنهایی که اکنون علیه دیکتاتوری و برله دسکراسی داد و فریاد راه انداخته‌اند نیست که در برابر کارگران قسم نخورده و سوگند یاد نکرده باشد که به این اصل اساسی سوسیالیسم اذعان دارد؛ ولی حالا که پرولتاریای انقلابی برای تخریب این ماشین ستمگری و برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بجوش و خروش و جنبش برمی‌آید، این خائنین بسوسیالیسم چنین وانمود می‌کنند که گویا بورژوازی «دسکراسی خالص» بزحمتکشان اهداء کرده و گویا اینکه بورژوازی دست از مقاومت برداشته و حاضر است از اکثریت زحمتکشان اطاعت کند و گویا در جمهوری دسکراتیک هیچگونه ماشین دولتی برای سرکوب کار توسط سرمایه نبوده و نیست.

۵ - کمون پاریس که در گفتار همهٔ آنهایی که مایلند بعنوان سوسیالیست شهرت پیدا کنند برایش احترام قائلند، زیرا می‌دانند که توده‌های کارگر بگرمی و صادقانه به آن سمپاتی دارند، با وضوح خاصی شرطی بودن تاریخی و ارزش محدود پارلمانتاریسم بورژوائی و دسکراسی بورژوائی یعنی نهادها را که در مقایسه با قرون وسطی خیلی متمدن شده می‌شود، ولی ناگزیر در دوران انقلاب پرولتری احتیاج به تغییر بنیادی دارد، نشان داد. همانا مارکس که بهتر از همه اهمیت تاریخی کمون را ارزیابی کرده، ضمن تجزیه و تحلیل آن ماهیت استثمارگرانه دسکراسی بورژوائی و پارلمانتاریسم بورژوائی را نشان داده است که در آن، توده‌های ستمکش هر چند سال یکبار حق پیدا می‌کنند در این باره تصمیم بگیرند که کدام نمایندهٔ طبقات ثروتمند و دارا «نماینده و سرکوبگر» (ver-und zertreten) مردم در پارلمان خواهد بود (۷۹). درست حالا هنگامیکه جنبش شوروی

ضمن فرا گرفتن تمامی جهان در انظار همه بکار کمون ادامه می‌دهد، خائنین به سوسیالیسم، آزمون مشخص و درسهای معین کمون پاریس را با تکرار سزخرفات کهنه، بورژوازی درباره «دمکراسی بطور کلی» بباد فراموشی می‌سپارند. کمون نهاد پارلمانی نبود.

۶- اهمیت کمون همچنین در آن است که کوشید دستگاه دولتی بورژوازی، دیوانسالاری و سازمان قضایی و نظامی و پلیسی را تا ریشه و اساس ویران سازد و سازمان خودگردان توده کارگران را که فارغ از جدایی قوه مقننه و اجرائیه است جایگزین آن نماید. همه جمهوریهایی معاصر بورژوادمکراتیک، از جمله جمهوری آلمان که خائنان سوسیالیسم با مسخره کردن حقیقت، آنرا پرولتری می‌نامند، این دستگاه دولتی را حفظ می‌کنند. با این ترتیب بار دیگر کاملاً بروشنی تأیید می‌شود که فریادهای دفاع از «دمکراسی بطور کلی» در واقع دفاع از بورژوازی و مزایای استثمارگرانه آن است.

۷- «آزادی اجتماعات» می‌تواند بعنوان نمونه خواستههای «دمکراسی خالص» باشد. هر کارگر آگاهی که با طبقه خود قطع رابطه نکرده باشد، فوراً به این نکته پی خواهد برد که وعده آزادی اجتماعات به استثمارگران در آن دورانی و در آن اوضاع و احوالی که در برابر سرنگونی‌شان مقاومت می‌ورزند و از مزایای خود دفاع می‌کنند، کاری است عبث و بیهوده. بورژوازی هنگامیکه انقلابی بود، نه در انگلستان سال ۱۶۴۹ و نه در فرانسه سال ۱۷۹۳ بسطت طلبان و اعیان و اشراف که از سپاهیان خارجی دعوت کرده و برای سازماندهی تلاشهایی در جهت تجدید و احیای سلطنت «تجمع می‌کردند» «آزادی اجتماعات» نداد. اگر بورژوازی معاصر که مدت‌هاست باهیت ارتجاعی پیدا کرده است، صرفنظر از اینکه سرمایه‌داران در برابر مصادره دارائیهایشان چه مقاومتی خواهند کرد، از پرولتاریا بخواهد که از پیش «آزادی اجتماعات» را برای استثمارگران تضمین کند، کارگران فقط بسالوسی بورژوازی خواهند خندید.

از طرف دیگر، کارگران بخوبی می‌دانند که «آزادی اجتماعات» حتی در دمکراتیک‌ترین جمهوری بورژوائی، حرف پوچ و توخالی

است، زیرا ثروتمندان بهترین عمارات عمومی و شخصی و همچنین اوقات فراغت کافی برای تجمع و اجلاس و برای حفاظت و نگهداری آنها توسط دستگاه حکومت بورژوازی در اختیار دارند. پرولتاریای شهر و روستا و دهقانان خرده‌پا یعنی اکثریت عظیم مردم نه این و نه آن را دارند و نه سومی را. فعلاً وضع آنچنان است که «برابری» یعنی «دمکراسی خالص» فریب و اغفال است. برای نیل به برابری واقعی، برای تحقق بخشیدن بدمکراسی برای زحمتکشان باید ابتداء همه عمارات عمومی و مجلل را از دست استثمارگران گرفت و بزحمتکشان وقت فراغت داد، باید کارگران مسلح آزادی اجتماعات آنانرا حفظ کنند نه اعیان یا سرمایه‌داران-افسران با سربازان زبون و مظلوم.

تنها پس از چنین تغییراتی می‌توان بدون تحقیر و تمسخر کارگران و زحمتکشان و فقیران درباره آزادی اجتماعات، درباره برابری حرف زد. بغیر از پیشاهنگ زحمتکشان - پرولتاریا که استثمارگران و بورژوازی را سرنگون می‌سازد، کسی نمی‌تواند بچنین تغییراتی دست بزند.

۸- «آزادی مطبوعات» هم یکی از شعارهای عمده «دمکراسی خالص» است. باز هم کارگران می‌دانند و سوسیالیست‌های همه کشورهای مملوونها بار اذعان کرده‌اند که این آزادی تا زمانیکه بهترین چاپخانه‌ها و بزرگترین ذخایر کاغذ در دست سرمایه‌داران است، مادامیکه سلطه سرمایه بر مطبوعات که هر چه دمکراتیسم و نظام جمهوری پیشرفته‌تر باشد، مثلاً در آمریکا، روشن‌تر و شدیدتر و بی‌شرمانه‌تر جلوه‌گر می‌شود باقی است، دروغ و اغفال است. بمنظور کسب برابری واقعی و دمکراسی حقیقی برای زحمتکشان، برای کارگران و دهقانان باید ابتداء امکان اجیر کردن نویسندگان و ارباب قلم و اسکان خرید بنگاههای نشریات و تطمیع روزنامه‌ها را از سرمایه گرفت و برای اینکار لازم است که بستم سرمایه پایان داد و استثمارگران را سرنگون ساخت و مقاومت آنانرا درهم شکست. سرمایه‌داران همواره آزادی ثروت‌اندوزی برای اغنیا و آزادی مردن

از گرسنگی برای کارگران را «آزادی» نامیده‌اند. سرمایه‌داران آزادی تنظیم مطبوعات توسط ثروتمندان، آزادی استفاده از ثروت برای ساختن به اصطلاح افکار عمومی و تحریف آنرا آزادی مطبوعات می‌نامند. مدافعان «دمکراسی خالص» باز هم در عمل مدافع کثیف‌ترین و بی‌وجدان‌ترین سیستم سلطهٔ ثروتمندان بر وسائل تنویر افکار و روشنگری توده‌ها و اغواگران مردم از آب در می‌آیند و با جملات فریبنده و پرطمطراق و سرتاپا دروغین توجه مردم را از انجام وظیفهٔ مشخص تاریخی رهایی مطبوعات از شر سلطهٔ سرمایه منحرف می‌سازند. نظامی که کمونیست‌ها برپا می‌سازند و در آن امکان ثروت‌اندوزی بحساب دیگران و امکان عینی نخواهد بود که مطبوعات مستقیم و غیرمستقیم تابع قدرت پول شوند، مانعی نخواهد بود که هر زحمتکشی (یا گروه زحمتکشانشان بهر تعدادی) حق برابر برای استفاده از چاپخانه‌های عمومی و کاغذ متعلق بعموم داشته و به این حق تحقق بخشد، واقعاً نظام آزادی و برابری واقعی خواهد بود.

۹- تاریخ قرن‌های ۱۹ و ۲۰ حتی قبل از جنگ بما نشان داد که «دمکراسی خالص» کذایی در دوران سرمایه‌داری چیست. مارکسیست‌ها همیشه می‌گفتند که هر چه دمکراسی رشدیافته‌تر و «خالص‌تر» باشد، مبارزهٔ طبقاتی عیان‌تر، شدیدتر و بی‌رحمانه‌تر، ستم سرمایه و دیکتاتوری بورژوازی «خالص‌تر» می‌شود. واقعهٔ دریفوس در فرانسه، جمهوری، بیدادگریهای خونین گروههای مزدور مسلح‌شده توسط سرمایه‌داران در حق اعتصابیون در جمهوری آزاد و دمکراتیک آمریکا- اینها و نیز هزاران حقایق نظیر آنها نشانگر این حقیقت است که بورژوازی مذبوحانه می‌کوشد آن را کتمان کند همانا که در دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها عملاً ترور و دیکتاتوری بورژوازی حکمفرماست و هر بار که استثمارگران تصور می‌کنند که سلطهٔ سرمایه دارد متزلزل می‌شود، آشکارا خودنمایی می‌کند.

۱۰- جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ این ماهیت واقعی دمکراسی بورژوائی را حتی در آزادترین جمهوریها بمشابهٔ خصلت

دیکتاتوری بورژوازی، حتی در برابر انظار کارگران عقب مانده با قاطعیت تمام افشاء و برملاء ساخته است. بخاطر ثروت اندوزی گروه ملیونها و یا سیلیاردرهای آلمانی یا انگلیسی دهها میلیون نفر کشته شدند و در آزادترین جمهوریها دیکتاتوری نظامی برقرار گردید. این دیکتاتوری نظامی پس از تارومار شدن آلمان هم، در کشورهای آنتانت (۸۰) ادامه دارد. همانا جنگ پیش از هر چیز چشم زحمتکشان را باز کرد و گللهای دروغین را از سینه دسکراسی بورژوازی بر کند و تمامی احتکار و ثروت اندوزی بی حد و حصر را در دوران جنگ و بمناسبت جنگ بمردم نشان داد. بورژوازی این جنگ را بنام «آزادی و برابری» می کرد و بنام «آزادی و برابری» تحویل دهندگان جنگ افزارها بطور بی سابقه ثروتمند می شدند. انترناسیونال زرد برن با هیچ تلاش و کوششی نمی تواند خصلت استعمارگرانه آزادی بورژوائی، برابری بورژوائی، دسکراسی بورژوائی که حالا دیگر بکلی افشاء و برملاء شده است پنهان نگهدارد.

۱۱- در آلمان که پیشرفته ترین کشور سرمایه داری در قاره اروپاست، نخستین ماههای آزادی جمهوری که با قلع و قمع آلمان امپریالیستی حاصل شده است - ماهیت واقعی طبقاتی جمهوری دسکراتیک بورژوازی را بکارگران آلمان و بهمه جهانیان نشان دادند. قتل کارل لیبکنخت و روزا لوکزامبورگ نه تنها از آن جهت که بهترین افراد و پیشوایان انترناسیونال واقعاً پرولتری - انترناسیونال کمونیستی بطور فجیع کشته شدند، بلکه همچنین به این علت که برای دولت پیشرو و مترقی اروپایی - می توان بدون اغراق گفت: برای دولت مترقی در مقیاس جهانی - ماهیت طبقاتی آن تا پایان افشاء و برملاء شد، واقعه ای است دارای اهمیت جهانشمول تاریخی. اگر بازداشت شدگان یعنی افرادی که حکومت آنها را تحت حفاظت خود درآورده، بدست افسران و سرمایه داران بدون ترس از مجازات در دوران زمامداری دولت سوسیال سیهن پرستان کشته شدند، پس جمهوری دسکراتیک که چنین کاری در آن امکان پذیر گشت یک دیکتاتوری بورژوازی است. کسانی که مراتب خشم و نفرت خود

را از قتل کارل لیبکنخت و روزا لوکزامبورگ ابراز می‌دارند ولی به این حقیقت پی نمی‌برند، فقط یا کندذهنی و یا تزویر و سالوسی خود را آشکار می‌سازند. «آزادی» در یکی از آزادترین و پیشرفته‌ترین جمهوریهای جهان، در جمهوری آلمان، آزادی قتل بدون ترس از مجازات - قتل پیشوایان بازداشت‌شده پرولتاریاست. و مادامیکه سرمایه‌داری ادامه دارد جور دیگر ممکن نیست، زیرا رشد و تکامل دموکراسی مبارزه طبقاتی را کند و ضعیف نمی‌کند بلکه بر آن شدت و حدت می‌دهد که تحت تأثیر همه نتایج و اثرات جنگ و پیامدهای آن به نقطه جوش و غلیان رسیده است.

حالا در سراسر جهان متمدن مثلاً در سوئیس که یکی از آزادترین جمهوریهای بورژوازی است بلشویک‌ها را تبعید می‌کنند، تحت پیگرد قرار می‌دهند و بزدان می‌اندازند، در آمریکا بلشویک‌ها را تارومار می‌کنند و قس علیهذا. از نقطه نظر «دمکراسی بطور کلی» یا «دمکراسی خالص» راستی خنده‌دار است که کشورهای متمدن و متمدن و دموکراتیک بسیار مسلح، از حضور چند ده نفر از روسیه عقب‌مانده و گرسنه و ورشکسته‌ای که در ده‌ها ملیون نسخه روزنامه‌های بورژوازی این کشور را وحشی و تبه‌کار و غیره می‌نامند، ترس و واهمه دارند. بدیهی است، اوضاع و احوال اجتماعی که ممکن بود موجب پیدایش چنین تضاد فاحشی شود، در واقع همان دیکتاتوری بورژوازی است.

۱۲ - در چنین اوضاع و احوالی دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها بمثابة وسیله سرنگون ساختن استثمارگران و از بین بردن مقاومت آنان کاملاً قانونی و مشروع است بلکه ضمناً برای همه توده زحمتکش‌شان بعنوان یگانه وسیله دفاع در برابر دیکتاتوری بورژوازی که بچنگ سوق داده و مقدمات جنگهای جدیدی را فراهم می‌سازد، مطلقاً ضرورت دارد.

نکته مهمی که سوسیالیست‌ها آنرا نمی‌فهمند و کوتاه‌نظری تئوریک آنان و اسارتشان در قیود توهمات بورژوایی و خیانت سیاسی آنها نسبت به پرولتاریاست، آنست که در جامعه سرمایه‌داری

هنگامیکه مبارزه طبقاتی که پایه آنرا تشکیل می‌دهد، قدری شدت پیدا کند جز دیکتاتوری بورژوازی یا دیکتاتوری پرولتاریا چیزی بعنوان حد وسط نمی‌تواند وجود داشته باشد. هرگونه آرزویی دربارهٔ عامل سوم، گله و آرزوی ارتجاعی خرده‌بورژواست. تجربهٔ رشد و تکامل بیش از صدسالهٔ دموکراسی بورژوازی و جنبش کارگری در همهٔ کشورهای پیشرفته، بویژه تجربه و آزمون پنجاهسالهٔ اخیر، گواه این امر است. همچنین سراسر دانش اقتصاد سیاسی و تمامی مضمون مارکسیسم که ناگزیری اقتصادی دیکتاتوری بورژوازی را در هر نظام اقتصاد کالایی توضیح داده که هیچ کس بجز طبقه‌ای که با رشد سرمایه‌داری پیشرفت می‌کند، تکثیر می‌یابد و متحد می‌شود و قوام می‌پذیرد - یعنی هیچ کس بجز طبقهٔ پرولترها نمی‌تواند جایگزین آن شود، حاکی از آن است.

۱۳ - اشتباه نظری و سیاسی دیگر سوسیالیست‌ها در عدم درک این نکته است که اشکال و قالب‌های دموکراسی طی هزاران سال از آغاز بستن نطفه‌های آن در دوران باستان همزمان با جابجایی یک طبقه حاکم با طبقهٔ دیگر ناگزیر تغییر می‌یافت. دموکراسی در جمهوری‌های باستانی یونان، در شهرهای قرون وسطایی و در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری اشکال مختلف و مراحل گوناگون کاربرد دارد. حماقت بزرگ خواهد بود اگر تصور شود که عمیق‌ترین انقلاب در تاریخ بشری، نخستین انتقال حکومت در جهان از دست اقلیت استثمارگر بدست اکثریت استثمارشونده می‌تواند در داخل چارچوب کهنهٔ دموکراسی بورژوازی، پارلمانی صورت گیرد، می‌تواند بدون بزرگترین تحولات شدید، بدون ایجاد اشکال جدید دموکراسی، نهادهای جدید حاوی شرایط نوین کاربرد آن و غیره، جامهٔ عمل بخود بپوشد.

۱۴ - دیکتاتوری پرولتاریا از آن لحاظ بدیکتاتوری طبقات دیگر شباهت دارد که مانند هر دیکتاتوری برای سرکوب و از بین بردن قهری مقاومت طبقه‌ای که سلطهٔ سیاسی خود را از دست داده است، ضرورت پیدا کرده است. فرق اساسی دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری طبقات دیگر - با دیکتاتوری ملاکان در قرون وسطی، با

دیکتاتوری بورژوازی در همه^۱ کشورهای متمدن سرمایه‌داری در این است که دیکتاتوری ملاکان و بورژوازی از بین بردن قهری مقاومت اکثریت عظیم مردم همانا زحمتکشان بود. دیکتاتوری پرولتاریا برعکس هدفش از بین بردن قهری مقاومت استثمارگران یعنی اقلیت ناچیز اهالی - ملاکان و سرمایه‌داران است.

از اینجا ضمناً این نتیجه بدست می‌آید که دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر باید نه تنها تغییر اشکال و نهادهای دمکراسی را بطور کلی بدنبال داشته باشد بلکه همانا آنچه‌ان تغییر در آنها بدهد که داسنه^۲ استفاده عملی از دمکراتیسم را توسط ستمدیدگان از دست سرمایه‌داری - توسط طبقات زحمتکش بنحوی بیسابقه در جهان گسترش دهد. واقعاً هم آن شکل دیکتاتوری پرولتاریا که عملاً تنظیم گردیده یعنی حکومت شوروی در روسیه، * Räte-System در آلمان، Shop Stewards Committees (۸۱) و دیگر سازمان‌های مشابه شوروی در سایر کشورها عموماً همانا برای طبقات زحمتکش یعنی برای اکثریت عظیم اهالی بمعنای آنچه‌ان امکان واقعی استفاده از حقوق دمکراتیک و آزادیها و آنچه‌ان تحقق‌بخشنده^۳ این امکان است که هرگز در بهترین و دمکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوازی حتی بطور تقریب هم وجود نداشته است.

ماهیت حکومت شوروی در این است که سازمان وسیع و توده‌ای همانا آن طبقاتی که زیر ستم سرمایه‌داری بودند یعنی کارگران و نیمه‌پرولترها (دهقانانی که از کار دیگران بهره‌کشی نمی‌کنند و دائماً بفروش اقلی بخشی از نیروی کار خود متوسل می‌شوند) پایه^۴ دائمی و یگانه اساس تمامی دستگاه دولتی بشمار می‌رود. همانا آن توده‌هایی که حتی در دمکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی بموجب قانون حقوق برابر دارند، و در عمل با هزاران حمله و نیرنگ از شرکت در زندگی سیاسی، از برخورداری از حقوق و آزادی‌های دمکراتیک برکنار و محروم می‌شدند، حالا برای شرکت دائمی

* سیستم شوراها. ه. ت.

و حتمی و ضمناً برای شرکت قاطع در اداره دسکراتیک امور دولت جلب می‌شوند.

۱۵- آن برابری افراد صرفنظر از جنس و مذهب و نژاد و ملیت که دسکراسی بورژوازی همواره و در همه جا وعده داده اما در هیچ جا عملی نساخته است و بعلت سلطهٔ سرمایه‌داری نمی‌توانست عملی سازد، حکومت شوروی یا دیکتاتوری پرولتاریا فوراً و کاملاً به آن تحقق می‌بخشد، چونکه تنها حکومت کارگران که بمالکیت خصوصی بر وسایل تولید و بمبارزه در راه تقسیم و تجدید تقسیم آنها علاقه‌ای ندارد قادر به این کار است.

۱۶- دسکراسی کهنه یعنی دسکراسی بورژوازی و پارلمانتاریسم آنچنان سازمان داده شده بودند که همانا توده‌های زحمتکش بیشتر از دستگاه اداره امور دور و جدا شده بودند. حکومت شوروی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا بر عکس، چنان ساخته و پرداخته شده است که توده‌های زحمتکش را با دستگاه ادارهٔ امور و مدیریت نزدیک سازد. ادغام قوه مقننه و اجرائیه در سازمان شورائی دولت و تغییر حوزه‌های انتخاباتی بر مبنای ارضی بحوزه‌های انتخاباتی بر مبنای واحدهای تولیدی مانند کارخانه و بنگاه- برای نیل به این هدف صورت گرفته است.

۱۷- نیروهای نظامی نه تنها در دوران سلطنتی دستگاه زور و ستم بودند، بلکه در همهٔ جمهوریهای بورژوازی حتی در دسکراتیک‌ترین آنها همین خصلت خود را حفظ کرده‌اند. تنها حکومت شوروی بمشابه سازمان دائمی دولتی همانا طبقات تحت ستم سرمایه‌داری قادر است تابعیت نیروهای نظامی را از فرماندهی بورژوازی برهم بزند و واقعاً پرولتاریا را با نیروهای نظامی بصورت واحد درآورد، واقعاً پرولتاریا را مسلح سازد و بورژوازی را خلع سلاح کند که بدون آن پیروزی سوسیالیسم امکان‌پذیر نیست.

۱۸- سازمان شوروی دولت برای ایفای نقش رهبری پرولتاریا بعنوان طبقه‌ای که بیشترین تمرکز و تمور فکری را توسط سرمایه‌داری پیدا کرده، سازگار شده است. تجربه و آزمون همهٔ انقلاب‌ها و

همه جنبشهای طبقات ستمدیده، تجربه جنبش جهانی سوسیالیستی بما می‌آموزد که تنها پرولتاریا قادر است قشرهای پراکنده و عقب‌مانده زحمتکشان و استثمارشوندگان را متحد سازد و بدنبال خود ببرد.

۱۹- تنها سازمان شوروی دولت قادر است دستگاه کهنه یعنی دستگاه دیوانسالاری و قضایی بورژوازی را که در شرایط وجود سرمایه‌داری حتی در دموکراتیک‌ترین جمهوری‌ها حفظ شده و ناگزیر می‌بایست حفظ شود و در واقع بزرگترین مانع تحقق یافتن دموکراتیسم در زندگی برای کارگران و زحمتکشان بود، واقعاً بفوریت درهم شکنند و بطور قطعی ویران سازد. کمون پاریس نخستین گام جهانشمول تاریخی را در این راه برداشت و حکومت شوروی دومین گام را.

۲۰- انهدام قدرت دولتی هدفی است که همه سوسیالیست‌ها و از جمله مارکس در رأس آنها در برابر خود قرار داده بودند. دموکراتیسم واقعی یعنی برابری و آزادی بدون تحقق بخشیدن به این هدف، عملی نیست. و تنها دموکراسی شوروی یا پرولتری عملاً به این هدف می‌رسد، چونکه با جلب سازمانهای توده‌ای زحمتکشان بشرکت مداوم و حتمی در اداره امور دولتی، بیدرنگ بتدارک مقدمات زوال کامل هر دولتی می‌پردازد.

۲۱- ورشکستگی کامل سوسیالیست‌ها که در برن جمع شده بودند و عدم درک کامل دموکراسی نوین یعنی دموکراسی پرولتری توسط آنها مخصوصاً از واقعه زیر هویداست. دهم فوریه سال ۱۹۱۹ برانتینگ پایان کنفرانس بین‌المللی انترناسیونال زرد را در برن اعلام داشت. یازدهم فوریه سال ۱۹۱۹ در روزنامه «Die Freiheit» (۸۲) ارگان شرکت‌کنندگان آن در برلن پیام حزب «مستقل‌ها» (۸۳) خطاب به پرولتاریا درج شد. در این پیام بماهیت بورژوایی دولت شیدمان اذعان می‌شود و او را که می‌خواهد شوراها را که (Träger und Schützer der Revolution) یعنی حامل و حافظ انقلاب نامیده می‌شوند بلغی سازد، سرزنش می‌کنند و پیشنهاد می‌شود که شوراها را قانونی اعلام دارند و آنها را از حقوق دولتی و از حق تعلیق

تصمیمات مجلس ملی با مراجعه به افکار عمومی و همه‌پرسی، برخوردار سازند.

چنین پیشنهادی ورشکستگی کامل مسلکی تئوریسین‌های مدافع دمکراسی است که ماهیت بورژوازی آنرا درک نمی‌کنند. تلاش مضحک در جهت متحد ساختن سیستم شوراها یعنی دیکتاتوری پرولتاریا با مجلس ملی یعنی با دیکتاتوری بورژوازی، هم فقر فکری سوسیالیست‌های زرد و سوسیال‌دمکراتها و هم ارتجاعیت سیاسی خرده-بورژوازی آنها و هم عقب‌نشینی حیوانانه‌شانرا در برابر نیروی روزافزون دمکراسی نوین، دمکراسی پرولتری، بکلی افشاء و برملاء می‌سازد.

۲۲- اکثریت انترناسیونال زرد در برن که ضمن محکوم کردن بلشویسم از ترس توده‌های کارگری جرئت نکرد رسماً به قطعنامه‌ای در این باره رأی بدهد، از نقطه نظر طبقاتی درست عمل کرد. همانا این اکثریت، با منشویک‌ها و سوسیالیست‌رولوسیونرهای روس و با شیدمانها در آلمان کاملاً متحد و همبسته است. منشویکها و سوسیالیست‌رولوسیونرهای روس ضمن شکایت از پیگرد از جانب بلشویک‌ها می‌کوشند این حقیقت را کتمان کنند که تعقیب و پیگرد اینها ناشی از شرکت منشویک‌ها و سوسیالیست‌رولوسیونرها در جنگ داخلی بطرفداری از بورژوازی علیه پروتاریاست. عیناً همینطور شیدسانها و حزب آنها چنین شرکت خود را در جنگ داخلی بطرفداری از بورژوازی علیه کارگران در آلمان به ثبوت رسانده‌اند.

از این رو کاملاً طبیعی است که اکثریت شرکت‌کنندگان انترناسیونال زرد برن بر له نکوهش بلشویکها اظهار نظر کردند که بیانگر نه دفاع از «دمکراسی خالص» بلکه دفاع از خود کسانی بود که می‌دانند و احساس می‌کنند که در جنگ داخلی از بورژوازی طرفداری کرده و برضد پرولتاریا هستند.

به این جهت از نقطه نظر طبقاتی نمی‌توان بصحت تصمیم اکثریت انترناسیونال زرد اذعان نکرد. پرولتاریا باید بدون ترس از حقیقت با آن مستقیماً روبرو شود و همه نتیجه‌گیریهای سیاسی را از آن بکند.

رفقا! می‌خواستیم نکاتی هم بدو مادهٔ اخیر اضافه کنیم. تصور می‌کنم رفتابی که باید دربارهٔ کنفرانس برن گزارش دهند مفصل‌تر برای ما تعریف خواهند کرد.

در جریان تمامی کنفرانس برن حتی کلمه‌ای دربارهٔ اهمیت و مفهوم حکومت شوروی گفته نشد. اینک دو سال است که ما این مسئله را در روسیه بررسی می‌کنیم. در آوریل سال ۱۹۱۷ در کنفرانس حزبی این مسئله را از لحاظ تئوری و سیاسی مطرح کردیم: «حکومت شوروی یعنی چه و چه مضمونی دارد و حایز چه اهمیت تاریخی است؟». اینک قریب دو سال است که ما این مسئله را بررسی می‌کنیم و در کنگرهٔ حزبی ما قطعنامه‌ای در این باره صادر شده است (۸۴).

روزنامهٔ «Freiheit» چاپ برن در شمارهٔ ۱۱ فوریه خود پیامی به اعضای هم پیشوایان سوسیال‌دمکراتهای مستقل آلمان و هم کلیهٔ اعضای فراکسیون مستقلها خطاب به پرولتاریای آلمان درج کرده است. در ماه اوت سال ۱۹۱۸ کائوتسکی بزرگترین تئوریسین این مستقلها در جزوهٔ خود زیر عنوان «دیکتاتوری پرولتاریا» نوشت که طرفدار دمکراسی و ارگانهای شوروی است، ولی شوراها باید فقط اهمیت اقتصادی داشته باشند و ابداً بعنوان سازمانهای دولتی شناخته نشوند. کائوتسکی همین نکته را در شماره‌های ۱۱ نوامبر و ۱۲ ژانویه روزنامهٔ «Freiheit» تکرار می‌کند. نهم فوریه مقالهٔ رودولف هیلفردینگ که همچنین یکی از بزرگترین تئوریسین‌های معتبر اترناسیونال دوم شمرده می‌شود، بچاپ رسید. هیلفردینگ پیشنهاد می‌کند که شوراها بطور حقوقی، از راه قانونگذاری دولتی با مجلس ملی متحد شوند. این، نهم فوریه بود، و یازدهم فوریه این پیشنهاد از جانب همهٔ حزب مستقلها پذیرفته می‌شود و بعنوان پیام بچاپ می‌رسد.

با وجود اینکه مجلس ملی وجود دارد و حتی پس از آنکه «دمکراسی خالص» واقعیت پیدا کرده، پس از آنکه بزرگترین تئوریسین‌های سوسیال‌دمکراتهای مستقل اعلام داشتند که سازمانهای شوروی

نباید سازمان دولتی باشند، با وجود همهٔ اینها، باز هم تزلزل پیدا شد! و این امر ثابت می‌کند که این آقایان راستی هم از جنبش جدید و از شرایط مبارزهٔ آن چیزی نفهمیده‌اند. اما این امر نکتهٔ دیگر را هم به ثبوت می‌رساند که همانا: باید شرایط و علل ایجاد این تزلزل موجود باشند! پس از همهٔ این رویدادها، پس از این انقلاب پیروزمند تقریباً دوساله در روسیه که چنین قطعنامه‌هایی نظیر آنچه در کنفرانس برن تصویب شده است، بما پیشنهاد می‌کنند که در آنها چیزی دربارهٔ شوراها و اهمیت آنها گفته نشده و در آن کنفرانس حتی یک نماینده در نطقی کلمه‌ای هم به آن اشاره نکرده است، ما می‌توانیم کاملاً بخود حق داده بگوییم که همهٔ این آقایان بعنوان سوسیالیست و تئوریسین در نظر ما مرده‌اند.

رفقا، اما عملاً، از نقطهٔ نظر سیاسی، این امر دلیل بر آنست که میان توده‌ها تحول بزرگی در جریان است، — حالا که این مستقل‌ها که از لحاظ تئوری و اصولی مخالف این سازمان‌های دولتی بودند، ناگهان پیشنهاد احمقانه‌ای نظیر اتحاد «مسالمت‌آمیز» مجلس ملی با سیستم شوراها یعنی اتحاد دیکتاتوری بورژوازی با دیکتاتوری پرولتاریا را مطرح می‌سازند. ما می‌بینیم که همهٔ آنها از لحاظ سوسیالیستی و تئوریک ورشکست شده‌اند و چه تغییرات و تحولات عظیمی در میان توده‌ها روی می‌دهد. توده‌های عقب‌ماندهٔ پرولتاریای آلمان بسوی ما می‌آیند و بما گرویده‌اند! با این ترتیب اهمیت حزب مستقل سوسیال‌دمکراتهای آلمان، بهترین بخش کنفرانس برن، از نقطهٔ نظر تئوریک و سوسیالیستی برابر صفر است؛ اما اهمیتی هم در آن باقی مانده و عبارت از این است که این عناصر متزلزل و مردد برای ما بیانگر روحیهٔ بخشهای عقب‌ماندهٔ پرولتاریا است. بعقیدهٔ من اهمیت عظیم تاریخی این کنفرانس در همین است. ما چیزی مشابه در انقلاب خود دیدیم. منشویک‌های ما تقریباً همین راه رشد را پیموده‌اند که تئوریسین‌های مستقلها در آلمان طی کرده‌اند. ابتداء هنگامیکه آنها در شوراها اکثریت داشتند از شوراها طرفداری می‌کردند و آن زمان فقط «زنده‌باد شوراها!»، «بخاطر شوراها!»، «شوراها مظهر

دمکراسی انقلابی هستند!» بگوش می‌رسید. وقتی که اکثریت در شوراها بدست ما بلشویک‌ها افتاد آوازه‌های دیگر سر دادند و گفتند: شوراها نباید بموازات مجلس مؤسسان وجود داشته باشند؛ و تئوریسین‌های گوناگون منشویکی تقریباً چنین پیشنهادهایی از قبیل توأم ساختن سیستم شوراها با مجلس مؤسسان، و داخل کردن آنها بسازمان دولتی مطرح ساختند. در اینجا بار دیگر آشکار می‌شود که جریان عمومی انقلاب پرولتری در سراسر جهان یکسان است. ابتداء تشکیل خودجوش شوراها، بعد توسعه و رشد آنها و بعد از آن پیدایش عملی ابن مسئله: شوراها یا مجلس ملی یا مجلس مؤسسان یا پارلمانتاریسم بورژوایی؛ کاملترین سراسیمگی میان سرکرده‌ها و بالاخره — انقلاب پرولتری. اما من تصور می‌کنم که پس از تقریباً دو سالی که از انقلاب می‌گذرد ما نباید مسئله را چنین مطرح سازیم بلکه باید تصمیمهای مشخص بگیریم، چونکه گسترش دادن سیستم شوراها برای ما و بویژه برای اکثر کشورهای اروپای باختری مهمترین وظیفه است.

در اینجا می‌خواهم تنها بیک قطعنامه منشویک‌ها اشاره کنم و از رفیق اوبولنسکی خواهش کرده‌ام آنرا بزبان آلمانی ترجمه کند و او قول داده است این کار را بکند، ولی متأسفانه حضور ندارد. و چون متن کامل این قطعنامه را ندارم، سعی می‌کنم برای بیان آن از حافظه خود استفاده نمایم.

برای یک شخص خارجی که چیزی درباره بلشویسم نشنیده باشد، بسیار دشوار است که درباره مسائل مورد اختلاف ما تصویری پیدا کند. هر چیزی که بلشویک‌ها می‌گویند، منشویک‌ها با آن مخالفت می‌کنند و بر عکس. البته هنگام مبارزه جور دیگر هم امکان ندارد، به این جهت هم خیلی مهم است که کنفرانس اخیر حزب منشویک‌ها در دسامبر سال ۱۹۱۸ قطعنامه مطول و مبسوطی صادر کرد که متن کامل آن در روزنامه منشویکی «گازتا پچاتنیکف» (۸۵) چاپ شده است. منشویک‌ها در این قطعنامه خودشان به اختصار تاریخچه مبارزه طبقاتی و جنگ داخلی را تشریح می‌کنند. در قطعنامه گفته می‌شود آنها آن گروههایی از حزب خود را نکوهش می‌کنند که با طبقات

ثروتمند در اورال، در جنوب، در کریمه و گرجستان، اتحاد دارند و همه این استانها ذکر می‌شود. حالا آن گروههای حزب منشیویک که در اتحاد با طبقات ثروتمند علیه حکومت شوروی اقدام کرده‌اند، در قطعنامه نکوهش می‌شوند و ماده آخر قطعنامه همچنین عمل کسانی را که بکمونیزمها گرویده‌اند، محکوم می‌شمارد. از اینجا چنین برمی‌آید که منشیویکها ناگزیر اذعان دارند که در حزبشان وحدت نیست و آنها یا طرفدار بورژوازی هستند یا طرفدار پرولتاریا. بخش بزرگتر منشیویکها ببورژوازی گرویده‌اند و هنگام جنگ داخلی علیه ما مبارزه می‌کردند. البته ما منشیویکها را تعقیب می‌کنیم و حتی وقتی که آنها در جنگ علیه ما علیه ارتش سرخ ما مبارزه کرده و فرماندهان ارتش سرخ ما را تیرباران می‌کنند، به تیرباران آنها می‌پردازیم. ما بجنگ بورژوازی با جنگ پرولتاریا پاسخ می‌دهیم، — راه دیگری نیست. با این ترتیب، از نقطه نظر سیاسی همه اینها فقط سالوسی منشیویکی است. از لحاظ تاریخی مفهوم نیست که چگونه در کنفرانس برن، کسانی که رسماً دیوانه اعلام نشده‌اند، توانستند بنام مأموریت از طرف منشیویکها و اسارها از مبارزه بلشویکها با آنها سخن گویند ولی درباره مبارزه خود به اتفاق بورژوازی علیه پرولتاریا سکوت کنند.

همه آنها با شدت و حدت با ما مخالفت می‌کنند، چونکه ما آنها را تعقیب می‌کنیم. این درست است. ولی آنها حتی کلمه‌ای نمی‌گویند که در جنگ داخلی چه شرکتی داشتند! تصور می‌کنم که باید متن کامل قطعنامه را برای پروتکل مطرح سازم و از رفقای خارجی خواهش می‌کنم به این قطعنامه توجه کنند که سند تاریخی است و در آن مسئله بدرستی مطرح می‌شود و مطالب بهتری برای ارزیابی اختلاف و نزاع بین گرایش‌های «سوسیالیستی» در روسیه بدست می‌دهد. میان پرولتاریا و بورژوازی، طبقه افرادی هم وجود دارد که گاهی به این طرف و گاهی به آن طرف تمایل پیدا می‌کنند؛ همیشه و در همه انقلابها چنین بوده و مطلقاً امکان ندارد که در جامعه سرمایه‌داری که در آن پرولتاریا و بورژوازی دو اردوگاه متخاصم را تشکیل می‌دهند قشرهای بینابینی میان آنها وجود نداشته باشد. وجود این عناصر متزلزل

از لحاظ تاریخی ناگزیر است، و متأسفانه چنین عناصری که خودشان نمی‌دانند فردا بجانبداری از کدام طرف مبارزه خواهند کرد، مدت‌های مدید وجود خواهند داشت.

می‌خواهم پیشنهاد عملی بکنم مبنی بر اینکه قطعنامه‌ای تصویب شود که در آن باید بویژه سه نکته قید گردد.

اولاً: یکی از مهمترین وظایف رفقای که از کشورهای اروپای غربی آمده‌اند، توضیح مفهوم و اهمیت و ضرورت سیستم شوراهای اروپای توده‌هاست. درک غیر مکفی این مسئله مشاهده می‌شود. اگر چه کائوتسکی و هیلفردینگ بعنوان تئوریسین ورشکست شده‌اند، مقالات اخیر «Freiheit» در هر حال ثابت می‌کند که بدرستی روحیه بخشهای عقب‌مانده پرولتاریای آلمان را نشان می‌دهند. در کشور ما هم، همین جریان بود: در نخستین هشت ماه انقلاب روس مسئله درباره سازمان شوروی خیلی خیلی مورد بحث بود و برای کارگران روشن نبود که سیستم جدید چیست و آیا می‌توان از شوراهای دستگاہ دولتی ساخت. ما در انقلاب‌مان نه از راه تئوری بلکه از راه عمل و پراتیک پیشرفت کرده‌ایم. مثلاً مجلس مؤسسان را قبلاً از لحاظ تئوری عنوان نکرده و نگفته بودیم که مجلس مؤسسان را قبول نداریم. فقط بعدها، هنگامیکه سازمان‌های شوروی در سراسر کشور گسترش یافتند و قدرت سیاسی پیدا کردند، تصمیم گرفتیم مجلس مؤسسان را منحل سازیم و از بین ببریم. حالا می‌بینیم که در مجارستان و سوئیس این مسئله جنبه خیلی حادثری بخود گرفته‌است (۸۶). از یکطرف خوبست: از اینجا اطمینان جدی پیدا می‌کنیم که انقلاب در کشورهای اروپای باختری سریعتر حرکت می‌کند و پیروزی‌های بیشتری برای ما به بار می‌آورد. و از طرف دیگر، خطر معینی در آن هست و آن اینکه مبارزه بقدری سریع خواهد بود که هوش و قوه دراکه توده‌های کارگری برشد آن نخواهد رسید. اهمیت سیستم شوراهای هنوز هم برای توده‌های بزرگ کارگران آلمان که از لحاظ سیاسی باسواد شده‌اند، روشن نیست، چونکه آنها با روح پارلمانتاریسم و در محیط توهمات بورژوایی تربیت شده‌اند.

ثانیاً: در باره گسترش سیستم شوراهای. وقتی می‌شنویم که چگونه

ایده شوراهای در آلمان و حتی در انگلستان رواج می‌یابد، آنرا مهمترین دلیل و گواه پیروزی آتی انقلاب پرولتری می‌شماریم. تنها برای مدت کوتاهی می‌توان از جریان آن جلوگیری کرد. اما این مطلب دیگر است که وقتی رفقا آلبرت و پلاتن بما می‌گویند که در روستاهایشان میان کارگران روستا و دهقانان خرده‌پا تقریباً از شوراهای اثری نیست. در روزنامه «Rote Fahne» مقاله‌ای بر ضد شوراهای دهقانی خواندم اما کاملاً بدرستی از شوراهای دهقانان مزدبگیر و تهیدستان روستا طرفداری کرده بود (۸۷). بورژوازی و نوکران آن نظیر شیدمان و شرکه شعار: شوراهای دهقانی را بمیان کشیده‌اند. اما ما فقط شوراهای دهقانان مزدبگیر و تهیدستان روستا را لازم داریم. متأسفانه از گزارشهای رفقا آلبرت و پلاتن و رفقای دیگر می‌بینیم که به استثنای مجارستان، برای گسترش سیستم شوروی در روستا اقدام بسیار کمی بعمل می‌آید که شاید منشاء خطر عملی و نسبتاً بزرگ برای نیل به پیروزی مسلم پرولتاریای آلمان باشد. پیروزی را تنها وقتی تأمین شده می‌توان شمرد که نه فقط کارگران شهری بلکه همچنین پرولترهای روستا سازمان داده شده باشند و ضمناً سازماندهی آن نه مانند سابق بوسیله اتحادیه‌ها و کثوپراتیوها بلکه بوسیله شوراهای صورت گیرد. پیروزی ما به آن جهت آسانتر بدست آمد که در اکتبر سال ۱۹۱۷ با دهقانان، با همه دهقانان گام برداشتیم. از این لحاظ انقلاب ما در آن زمان انقلاب بورژوازی بود. نخستین گام دولت پرولتری ما آن بود که خواستهای سابق همه دهقانان که حتی در دوران کرنسکی توسط شوراهای گردهمانیهای دهقانان مطرح شده بود، برطبق قانون مصوب ۲۶ اکتبر (بتقویم قدیم) سال ۱۹۱۷ دولت ما، روز بعد از انقلاب مسجل گردید (۸۸). نیرو و قدرت ما ناشی از این بود و به این جهت هم به آسانی توانستیم اکثریت عظیمی بدست آوریم. انقلاب ما برای روستا هنوز جنبه بورژوایی داشت و فقط بعداً، پس از شش ما، مجبور شدیم در چارچوب سازمان دولتی در دهات بمبارزه طبقاتی بپردازیم و در هر روستایی کمیته‌های دهقانان تهیدست نیمه‌پرولترها را تشکیل دهیم و بطور منظم با بورژوازی روستا مبارزه کنیم. این کار در کشور ما بعلمت

عقب‌ماندگی روسیه ناگزیر بود. در اروپای غربی جریان کار روال دیگری خواهد داشت، به این جهت ما هم باید خاطر نشان سازیم که رواج سیستم شوراها میان اهالی روستا به اشکال مربوطه، شاید به اشکال جدید، ضرورت مطلق دارد.

ثالثاً: ما باید بگوییم که حصول اکثریت کمونیستی در شوراها وظیفه عمده در همه آن کشورهایی است که حکومت شوروی هنوز در آنها پیروز نشده است. کمیسیون قطعنامه‌های ما دیروز این مسئله را بررسی می‌کرد. شاید رفقای دیگر درباره این مسئله باز هم اظهار نظر کنند، ولی می‌خواستم پیشنهاد کنم که این سه نکته بعنوان قطعنامه ویژه‌ای تصویب شود. البته ما قادر نیستیم راه رشد و تکامل را از پیش معین کنیم. بسیار احتمال دارد که در بسیاری از کشورهای اروپای غربی انقلاب خیلی زود فرا رسد، ولی ما بعنوان بخش متشکل طبقه کارگر، بعنوان حزب می‌کوشیم و باید هم در راه کسب اکثریت در شوراها بکوشیم. آنوقت پیروزی ما تأمین است و هیچ نیرویی قادر نخواهد بود علیه انقلاب کمونیستی اقدام بکند. در غیر اینصورت پیروزی آسان بدست نخواهد آمد و خیلی دوام نخواهد آورد. باری، می‌خواستم پیشنهاد کنم که این سه نکته بعنوان قطعنامه ویژه‌ای تصویب شود.

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۷، ص ۴۹۱ — ۵۰۹ ترجمه و چاپ شده است

روزنامه «پراودا» شماره ۵۱، ششم مارس سال ۱۹۱۹

کنگره هشتم

حزب کمونیست (بلشویک)

روسیه (۸۹)

۱۸-۲۳ مارس سال ۱۹۱۹

۱

سخنرانی پیرامون برنامه حزب

۱۹ مارس

(کفزدن حضار.) رفقا، طبق قراری که من و رفیق بوخارین در مورد تقسیم موضوع سخنرانی گذاشته‌ایم روشن ساختن نظریه کمیسیون درباره نکاتی مشخص که بیش از همه مورد اختلاف یا در حال حاضر بیش از همه مورد توجه حزب است بمن محول گردیده است. مطلب را به اختصار از آن نکاتی شروع می‌کنم که رفیق بوخارین در پایان سخنرانی خود بمیان کشید، نکاتی است که در کمیسیون میان ما مورد اختلاف بود. نکته اول چگونگی ساختار بخش عموسی برنامه است. رفیق بوخارین در اینجا بعقیده من این نکته را کاملاً درست بیان نداشت که چرا اکثریت کمیسیون تمام تلاشهایی را که هدفش تنظیم برنامه با حذف تمامی آن چیزهایی بود که درباره سرمایه‌داری سابق گفته شده است، رد کرد. رفیق بوخارین طوری سخن می‌گفت که از آن گاهی چنین مستفاد می‌شد که گویا اکثریت کمیسیون از آنچه که در این باره خواهند گفت بیم داشت، بیم داشت از اینکه اکثریت

کمیسیون را متهم کنند که برای گذشته احترام کافی قایل نیست. بدون شک وقتی خط‌مشی اکثریت کمیسیون با این شیوه بیان شود، این خط‌مشی مضحک وانمود می‌گردد. ولی این نکته دور از حقیقت است. اکثریت کمیسیون بدان سبب این تلاشها را رد کرد که تلاشها نادرست بود و با اوضاع و احوال واقعی وفق نمی‌داد. امپریالیسم خالص بدون پایگاه اساسی سرمایه‌داری هیچ‌گاه وجود نداشت و هیچ‌جا وجود ندارد و هرگز وجود نخواهد داشت. این تعمیم نادرستی است از تمامی آنچه که دربارهٔ سندیکاتها، کارتل‌ها، تراستها و سرمایه‌داری مالی گفته می‌شد و در آن سرمایه‌داری مالی چنان تصویر می‌گردید که گویی بر هیچیک از پایه‌های سرمایه‌داری سابق مبتنی نیست.

این نکته درست نیست و بویژه در مورد دوران جنگ امپریالیستی و دوران پس از آن صدق نخواهد کرد. انگلس ضمن یکی از مباحثات خود پیرامون جنگ آینده نوشته است که ویرانیهای آن بمراتب وحشیانه‌تر از جنگ سی‌ساله (۹۰) خواهد بود و بشریت در مقیاسی عظیم دچار بهیمیت خواهد شد و دستگاه مصنوعی بازرگانی و صنایع ما مواجه با ورشکستگی خواهد شد (۹۱). سوسیال‌خائنین و اپورتونیست‌ها در آغاز جنگ از جان‌سختی سرمایه‌داری دم می‌زدند و ما را «متعصب یا نیمه-آنارشیست» نامیده بباد استهزاء می‌گرفتند و می‌گفتند: «ببینید که این پیشگویی‌ها عملی نشد. سیر حوادث نشان داد که این امر تنها در مورد بخش بسیار کوچکی از کشورها و برای دوران بسیار کوتاهی صدق می‌کرد!» ولی اکنون نه تنها در روسیه و نه تنها در آلمان بلکه در کشورهای پیروزمند نیز انهدام سرمایه‌داری معاصر در چنان مقیاس عظیمی آغاز می‌شود که در موارد زیاد این دستگاه مصنوعی را از میان برمی‌دارد و سرمایه‌داری سابق را احیاء می‌کند.

وقتی رفیق بوخارین می‌گفت که می‌توان برای تجسم منظرهٔ یکپارچه‌ای از انهدام سرمایه‌داری و امپریالیسم تلاش نمود، ما در کمیسیون اعتراض می‌کردیم و من باید در اینجا نیز اعتراض کنم: شما هم بی‌زمانیید تا ببینید که موفق نخواهید شد. رفیق بوخارین در کمیسیون یکبار چنین تلاشی بعمل آورد و خود از آن صرف‌نظر کرد.

من کاملاً مطمئنم که اگر کسی هم قادر به این عمل باشد بیش از همه همان رفیق بوخارین است که بسیار زیاد و خیلی مفصل روی این مسئله کار کرده است. تأکید می‌کنم که چنین تلاشی نمی‌تواند قرین موفقیت باشد، زیرا هدف نادرست است. ما در روسیه اکنون پیامدهای جنگ امپریالیستی و آغاز دیکتاتوری پرولتاریا را می‌گذرانیم. در عین حال ما در یک‌عده از بخشهای روسیه که ارتباطشان با یکدیگر بیش از سابق قطع شده بود در خیلی موارد با احیای سرمایه‌داری و رشد و تکامل نخستین مرحله آن روبرو هستیم. از این وضع نمی‌توان برون جهید. اگر برنامه را آنطور بنویسیم که رفیق بوخارین دلش می‌خواست برنامه نادرست خواهد بود. چنین برنامه‌ای در بهترین حالات بیان بهترین نکاتی خواهد بود که درباره سرمایه‌داری سالی و امپریالیسم گفته شده است، ولی بیان واقعیت نخواهد بود، زیرا در این واقعیت همانا یکپارچگی و هماهنگی وجود ندارد. برنامه‌ای که از اجزاء جورواجور ترکیب شده باشد خالی از ظرافت است (که البته مانعی ندارد)، ولی هر برنامه دیگری صرفاً نادرست خواهد بود. و از این جورواجوری و از این ترکیب مختلف‌المصالح هر قدر هم نامطبوع و از لحاظ هماهنگی ناقص باشد ما برای یک دوران بسیار طولانی نمی‌توانیم برون جهیم. وقتی هم که برون بجهیم، برنامه دیگری تدوین خواهیم کرد. ولی آنوقت دیگر زندگی ما در جامعه سوسیالیستی خواهد بود. خنده‌دار بود هر آینه اگر ادعا می‌شد که در آنجا هم همانطور خواهد بود که الان هست.

ما در دورانی زندگی می‌کنیم که یکسلسله از ابتدایی‌ترین پدیده‌های اساسی سرمایه‌داری احیاء شده است. بعنوان مثال ورشکستگی بخش حمل و نقل را در نظر بگیرید که ما آنرا به این خوبی یا عبارت صحیح‌تر به این بدی در خود احساس می‌کنیم. این وضع در کشورهای دیگر و حتی در کشورهای پیروزمند هم مشاهده می‌شود. ولی معنای ورشکستگی حمل و نقل در سیستم امپریالیستی چیست؟ — بازگشت به ابتدایی‌ترین اشکال تولید کالایی است. ما خوب می‌دانیم که اصطلاح انبان‌بدوشان دوره‌گرد چه معنایی دارد. این اصطلاح تا کنون ظاهراً

برای خارجیان نامفهوم بود، ولی حالا چطور؟ با رفقایى که برای شرکت در کنگره انترناسیونال سوم آمده‌اند در این باره صحبت کنید. معلوم می‌شود که پیدایش چنین کلماتی در آلمان و سوئیس هم آغاز می‌شود. این کاتگوری را شما بهیچ جای دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌توانید مربوط سازید و ناچارید بسرآغاز جامعهٔ سرمایه‌داری و تولید کالایی بازگشت نمایید.

برون جهیدن از این واقعیت اسفناک از طریق تدوین یک برنامهٔ موزون و یکپارچه معنایش جهش به فضای خلاء و ماوراء ابرهاست و نگارش برنامه‌ای نادرست است. و بر خلاف کنایهٔ مؤدبانه رفیق بوخارین، بهیچوجه احترام نسبت بگذشته نبود که ما را وادار کرد بخشهایی از برنامهٔ گذشته را در اینجا داخل نماییم. از گفته‌های وی چنین نتیجه حاصل می‌شد: در سال ۱۹۰۳ این برنامه شرکت‌نمین نوشته شده که بدون شک برنامهٔ بدی بوده است، ولی چون افراد مسن بیش از هرچیز دوست دارند از گذشته یاد کنند، لذا به احترام گذشته در دوران جدید برنامهٔ جدیدی تنظیم کردند که در آن مطلب کهنه را تکرار می‌کنند. اگر مطلب چنین بود، آنوقت می‌بایست چنین موجودات عجیبی را بباد استهزاء گرفت. ولی من تأکید می‌کنم که مطلب چنین نیست. آن سرمایه‌داری که در سال ۱۹۰۳ توصیف گردیده است در سال ۱۹۱۹ نیز در جمهوری شوروی پرولتری همانا بعلت از هم‌پاشیدگی امپریالیسم و ورشکستگی آن کماکان وجود دارد. این سرمایه‌داری را می‌توان مثلاً هم در استان سامارسکایا و هم در استان ویاتسکایا که از مسکو چندان دور نیستند مشاهده نمود. در دورانی که جنگ داخلی کشور را قطعه‌قطعه می‌کند ما به این زودی از این وضع، از این انبان‌بدوشی خلاص نخواهیم شد و بهمین جهت هم تنظیم برنامهٔ بنوع دیگر نادرست می‌بود. باید آنچیزی را گفت که هست: برنامه باید متضمن نکات مطلقاً بی‌چون‌وچرا و عملاً مسجل باشد، فقط در چنین صورتی این برنامه — مارکسیستی خواهد بود.

رفیق بوخارین از لحاظ تئوری این مطالب را کاملاً می‌فهمد و می‌گوید که برنامه باید مشخص باشد. ولی فهمیدن، یک چیز و اجرای

عملی آن، چیز دیگر است. آنچه را که رفیق بوخارین — مشخص می‌نامد تعریف کتابی سرمایه‌داری مالی است. در عالم واقعیت ما ناظر پدیده‌های جورواجوری هستیم. ما در هر استان کشاورزی در کنار صنایع انحصاری ناظر رقابت آزاد هستیم. سرمایه‌داری انحصاری در هیچ نقطه‌ای از جهان بدون رقابت آزاد در یکسلسله از رشته‌ها وجود نداشته و نخواهد داشت. نگارش یک چنین سیستمی معنایش نگارش سیستمی است مجزا از زندگی و نادرست. اگر مارکس دربارهٔ مانوفاکتور می‌گفت که مانوفاکتور روبنای تولید توده‌ای کوچک بود (۹۲)، پس امپریالیسم و سرمایه‌داری مالی هم روبنای سرمایه‌داری سابق است. اگر لایهٔ فوقانی آنرا منهدم سازیم، سرمایه‌داری سابق نمودار می‌شود. دفاع از این نظریه که امپریالیسم یکپارچه بدون سرمایه‌داری سابق وجود دارد معنایش پذیرفتن دلخواه خود بجای واقعیت است.

این اشتباهی است طبیعی که بسهولت دچار آن می‌گردند. و اگر ما با امپریالیسم یکپارچه روبرو بودیم که سرمایه‌داری را سراپا دگرگون ساخته بود، آنوقت وظیفهٔ ما صد هزار بار آسانتر می‌شد و چنین سیستمی می‌شد که در آن همه چیز تنها تابع سرمایهٔ مالی می‌گردید. و آنوقت فقط اینکار باقی می‌ماند که لایهٔ فوقانی را برداریم و بقیه را بدست پرولتاریا بسپاریم. این وضع فوق‌العاده مطبوع بود، ولی در عالم واقعیت چنین چیزی وجود ندارد. در عالم واقعیت امر تکامل چنان است که ناگزیر باید بکلی طور دیگر عمل کرد. امپریالیسم روبنای سرمایه‌داری است. هنگامیکه امپریالیسم منهدم می‌گردد، ناگزیر ما با انهدام لایهٔ فوقانی و نمودار شدن زیربنا سر و کار پیدا می‌کنیم. از این رو برنامهٔ ما هر آینه اگر بخواهیم برنامه‌ای صحیح باشد، باید از آن چیزی سخن گوید که وجود دارد و آنچه وجود دارد سرمایه‌داری سابق است که در یکسلسله از رشته‌ها بمرحله امپریالیسم رسیده است. گرایش و سیر تکاملی آن فقط امپریالیستی است. مسائل اساسی را فقط با توجه بوجود امپریالیسم می‌توان مورد بررسی قرار داد. هیچ مسئلهٔ مهمی در سیاست داخلی یا خارجی وجود ندارد که بتوان آنرا از نقطهٔ نظر دیگری جز توجه به این گرایش حل نمود. ولی در حال حاضر برنامه

در این باره سخن نمی‌گوید. در واقع زیربنای عظیمی مرکب از سرمایه‌داری سابق هست. روینای امپریالیسم هست که کار را به‌جنگ منجر ساخت و از این جنگ سرآغاز دیکتاتوری پرولتاریا پدید آمد. شما نمی‌توانید از این مرحله جهش نمایید. این واقعیت خود آهنگ رشد و تکامل انقلاب پرولتری را در سراسر جهان معین می‌کند و برای سالهای متمادی در حکم واقعیت باقی می‌ماند.

شاید انقلاب‌های اروپای غربی از این هموارتر بگذرند، ولی به‌رحال برای تجدید سازمان تمام جهان، برای تجدید سازمان اکثریت کشورها سالهای بسیار زیادی وقت لازم است. و این بدان معناست که در این دوران انتقالی که ما داریم می‌گذرانیم، نمی‌توانیم از این واقعیت رنگارنگ برون بجهیم. این واقعیت مرکب از اجزاء جورواجور و رنگارنگ را هر قدر هم از ظرافت بدور باشد نمی‌توان بدور افکند، ذره‌ای هم از این نمی‌توان بدور افکند. برنانه اگر جور دیگر جز آنچه که اکنون هست تنظیم شود نادرست خواهد بود.

ما می‌گوییم که بدیکتاتوری رسیده‌ایم. ولی باید دانست که چگونه رسیده‌ایم. گذشته ما را قبضه کرده و با هزاران دست چسبیده است و نمی‌گذارد گامی به پیش برداریم و یا مجبور می‌سازد گامهایی که برمی‌داریم به این بدی برداریم. و ما می‌گوییم: برای آنکه بفهمیم چه وضعی پیدا می‌کنیم باید بگوییم که چگونه گام برداشته‌ایم و چه چیزی ما را درست به انقلاب سوسیالیستی رسانده است. آنچه ما را به اینجا رسانده است، امپریالیسم و سرمایه‌داری با اشکال کالایی-اقتصادی ابتدایی آن بود. باید همه این چیزها را فهمید، زیرا فقط با در نظر گرفتن واقعیت است که می‌توانیم مسائلی نظیر مثلاً روش و برخورد خود نسبت به دهقانان میانه‌حال را حل کنیم. راستی، در عصر سرمایه‌داری امپریالیستی خالص دهقان میانه‌حال از کجا پیدا شده است؟ زیرا در کشورهای صرفاً سرمایه‌داری هم دهقان میانه‌حال وجود نداشت. اگر ما مسئله برخورد خود را نسبت به این پدیده (دهقانان میانه‌حال) که می‌توان گفت تقریباً پدیده قرون وسطایی است، صرفاً از نظر وجود تنها امپریالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا حل کنیم بهیچ وجه نمی‌توانیم

سر و ته مطلب را بهم آوریم و با اشکالات زیاد مواجه خواهیم شد. ولی اگر ما باید برخورد خود را نسبت به دهقانان میانه‌حال تغییر دهیم آنگاه در بخش تئوریک هم باید زحمت کشیده بگویید که این دهقان از کجا پیدا شده و چه پدیده‌ای است. این دهقان مولد کوچک کلاست. این همان الفبای سرمایه‌داری است که گفتن آن لزوم دارد، زیرا ما هنوز از این الفبا پا بیرون ننهاده‌ایم. روی بر تافتن از آن و گفتن اینکه: «ما را که سرمایه‌داری مالی را بررسی کرده‌ایم چه حالتی به مطالعه الفباست!» — نشانهٔ دلتها درجه سبکمغزی است.

عین همین مطلب را باید در مورد مسئله ملی بیان دارم. در اینجا هم رفیق بوخارین دلخواه خود را بجای واقعیت می‌گیرد و می‌گوید نباید حق ملت‌ها را در تعیین سرنوشت خویش تصدیق کرد. ملت یعنی بورژوازی به اتفاق پرولتاریا. مگر می‌شود که ما پرولترها برای بورژوازی منفور حق تعیین سرنوشت قایل شویم! این کار با هیچ چیز وفق نمی‌دهد! ولی ببخشید این کار با آنچه که هست وفق می‌دهد. اگر شما آنرا بدور اندازید، پس دچار خیالبافی شده‌اید. شما به پروسهٔ تجزیه‌ای که در داخل ملت انجام می‌گیرد و به جدا شدن پرولتاریا از بورژوازی استناد می‌ورزید. ولی هنوز باید ببینیم که این تجزیه چگونه انجام خواهد گرفت.

بعنوان مثال آلمان را که نمونهٔ کشور پیشرو سرمایه‌داری است در نظر بگیرید که از لحاظ تشکل سرمایه‌داری، سرمایه‌داری مالی، از آمریکا برتر بود. این کشور از خیلی لحاظ، خواه از لحاظ فن و تولید، خواه از لحاظ سیاسی پائین‌تر بود، ولی از لحاظ تشکل سرمایه‌داری مالی، از لحاظ تبدیل سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری دولتی — انحصاری — آلمان برتر از آمریکا بود. بنظر می‌رسید که این یک نمونه است. ولی در آنجا چه می‌گذرد؟ آیا پرولتاریای آلمان از بورژوازی جدا شد؟ نخیر! تنها دربارهٔ چند شهر بزرگ خبر رسید که اکثریت کارگران آن مخالف شیدمانیست‌ها هستند. ولی این امر چگونه انجام گرفت؟ از طریق اتحاد اسپارتاکیست‌ها (۹۳) با منشویک‌ها — مستقل‌های سه‌بار منفور آلمانی که همه چیز را بهم می‌زنند و می‌خواهند میان

سیستم شوراها و مجلس مؤسسان عقد نکاح ببندند! این است آنچه که در خود همین آلمان روی می‌دهد! و حال آنکه آلمان یک کشور پیشرفته است.

رفیق بوخارین می‌گوید: «ما را چه حاجتی است به حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش!». ناچارم اعتراضی را که در تابستان سال ۱۹۱۷ به پیشنهاد او مبنی بر حذف برنامه حدافل و ابقاء برنامه حداکثر نموده‌ام تکرار کنم. آئین‌موقع در پاسخ او گفتم: «وقتی خودستایی کن که از جنگ برسی گردی نه وقتی که بجنگ می‌روی». وقتی که ما زمام حکومت را بدست گرفتیم و اندکی هم صبر کردیم، آنوقت این کار را خواهیم کرد. ما زمام حکومت را بدست گرفته‌ایم و کمی هم صبر کرده‌ایم، حالا من با این کار موافقم. ما کاملاً وارد مرحله ساختمان سوسیالیسم شده‌ایم، هجوم اول را که ما را تهدید می‌کرد، دفع نموده‌ایم، — حالا این کار بجا و بموقع خواهد بود. عین همین مطلب هم در مورد حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش صادق است. رفیق بوخارین می‌گوید: «من میخواهم فقط حق طبقات زحمتکش را در تعیین سرنوشت خویش بپذیرم». پس شما می‌خواهید آن چیزی را بپذیرید که در واقع در هیچ کشوری بجز روسیه بدان نایل نشده‌اند. این دیگر مضحک است.

فنلاند بنگرید که کشوری است دمکراتیک و رشیدیافته‌تر و با فرهنگ‌تر از ما. روند جدایی یعنی مجزا شدن پرولتاریا در آنجا انجام می‌گیرد، با شیوه خودویژه و بسی دردناکتر از کشور ما انجام می‌گیرد. فنلاندها دیکتاتوری آلمان را متحمل شدند و حالا دیکتاتوری دول متفق را تحمل می‌کنند. ولی در سایه آنکه ما حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش را پذیرفته‌ایم روند مجزا شدن در آنجا تسهیل گردید. من صحنه‌ای را که در اسمولنی (۹۴) بوجود آمد، خوب بیاد دارم. در آنجا بچپور بودم به سویه‌جوود (۹۵)، — معنای تحت‌اللفظی آن «کله خوک» است، — نماینده بورژوازی فنلاند که نقش جلاد را ایفاء کرد، سند رسمی تسلیم نمایم. او با کمال مهربانی دست مرا فشرد و ما با همدیگر تعارفاتی رد و بدل کردیم. چقدر این عمل نامطبوع

بود! ولی انجام آن ضرورت داشت، زیرا در آن هنگام این بورژوازی توده‌های زحمتکش را می‌فریفت و می‌گفت این موسکال‌ها، شوینیست‌ها، ولیکاروس‌ها می‌خواهند فلائندیها را خفه کنند. لذا این کار می‌بایست انجام می‌پذیرفت.

مگر دیروز لازم نیامد عین این کار را در مورد جمهوری باشقیرستان انجام دهیم (۹۶)؟ وقتی رفیق بوخارین می‌گفت: «ممکن است این حق را برای برخی‌ها قایل شد»، من حتی یادداشت کردم که در فهرست او حتی هوتنتوت‌ها، بوشمن‌ها و هندوها هم وارد شده‌اند. پس از شنیدن این اسامی با خود گفتم: چطور رفیق بوخارین یک چیز کوچک یعنی باشقیرها را فراموش کرده است؟ در روسیه بوشمن نیست. درباره هوتنتوت‌ها هم هیچگاه نشنیده‌ام که ادعای جمهوری خودسختار داشته باشند و حال آنکه ما با باشقیرها و قرغیزها و خلق‌هایی دیگر روبرو هستیم و نمی‌توانیم از قائل شدن چنین حقی برای آنها امتناع ورزیم. ما نمیتوانیم در مورد هیچیک از خلق‌های ساکن قلمرو امپراتوری سابق روسیه از این امر امتناع ورزیم. حتی فرض کنیم که باشقیرها استعمارگران را سرنگون می‌ساختند و ما در این امر به آنها کمک می‌کردیم. ولی این امر فقط در صورتی امکان دارد که موجبات تحول کاملاً فراهم شده باشد. چنین عملی را باید با احتیاط انجام دهیم تا با مداخله خود آن روند مجزا شدن پرولتاریا را که باید تسریع نماییم، متوقف نسازیم. و اما درباره خلق‌هایی نظیر قرغیزها، ازبک‌ها، تاجیک‌ها و ترکمن‌ها که هنوز هم تحت نفوذ ملاحای خود هستند چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟ در روسیه خودمان مردم پس از تجربیات طولانی خود در مورد کشیشان بما کمک کردند تا سرنگونشان سازیم. ولی شما می‌دانید که فرمان مربوط به زناشویی ثبتي هنوز چقدر بد عملی می‌شود. آیا ما می‌توانیم به این خلق‌ها نزدیک شده بگوییم: «ما استعمارگران شما را سرنگون خواهیم ساخت؟» اینکار را نمی‌توانیم بکنیم، زیرا آنها کاملاً تحت تبعیت ملاحای خود هستند. در اینجا باید منتظر شد تا رشد و تکامل این ملت یعنی جدا شدن پرولتاریا از عناصر بورژوایی که امری است ناگزیر، انجام پذیرد.

رفیق بوخارین نمی‌خواهد منتظر نشیند و با ناشکیبایی فریاد برمی‌آورد و می‌گوید: «بچه دلیل! وقتی ما خودمان بورژوازی را سرنگون ساخته و حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را اعلام نموده‌ایم چرا باید اینطور رفتار کنیم!». این عبارت مانند یک دعوت تشویق‌آمیز تأثیر می‌کند و راه ما را نشان می‌دهد، ولی اگر ما فقط این را در برنامه اعلام داریم، آنگاه حاصل آن برنامه نبوده بلکه شبنامه خواهد بود. ما می‌توانیم حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا و نفرت کامل نسبت به بورژوازی را که هزار بار مستحق آنست اعلام داریم، ولی در برنامه باید با دقت مطلق آن چیزی را که هست نوشت. آنوقت برنامه ما — برنامه‌ای بی‌چون‌وچرا خواهد بود.

ما روی یک نظریهٔ سوکدا طبقاتی ایستاده‌ایم. آنچه که در برنامه می‌نویسیم، تأیید آن چیزی است که در عمل پس از دورانی رویداده است که در آن راجع بحق ملتها در تعیین سرنوشت خویش بطور کلی چیز می‌نوشتیم. در آن هنگام هنوز جمهوریهای پرولتری وجود نداشتند. وقتی این جمهوری‌ها پدید آمدند و فقط بمیزانی که این جمهوری‌ها پدید آمدند ما توانستیم آنچه را که در اینجا نوشته‌ایم بنویسیم: «اتحاد فدراتیو دولت‌هایی که به تراز شوروی سازمان یافته‌اند». تراز شوروی هنوز خود شوراها آنطوریکه در روسیه وجود دارند، نیست، ولی تراز شوروی بیک تراز بین‌المللی تبدیل می‌گردد. ما فقط همین را می‌توانیم بگوییم. فراتر رفتن از این حد حتی بقدر یک گام و یک مو، نادرست خواهد بود و لذا بدرد برنامه نمی‌خورد.

ما می‌گوییم: باید این نکته را بحساب آورد که یک ملت در راه گذار از نظام قرون وسطایی بدمکراسی بورژوایی و از دسکراسی بورژوایی بدمکراسی پرولتری در چه مرحله‌ای قرار دارد. این نکته مطلقاً صحیح است. ملت‌ها همه حق تعیین سرنوشت خویش را دارند و لذا تذکر خاصی دربارهٔ هونتوت‌ها و بوشمن‌ها لازم نیست. این تعریف در مورد اکثریت عظیم مردم روی زمین، شاید نه دهم و حتی ۹۵ درصد همه آنها صادق است، زیرا همهٔ کشورها در راه گذار از نظام قرون وسطایی بدمکراسی بورژوایی یا از دسکراسی بورژوایی بدمکراسی پرولتری

هستند. این راهی است کاملاً حتمی و ناگزیر. بیش از این نباید گفت چونکه نادرست خواهد بود و آنچه‌ی که هست نخواهد بود. ترک شعار حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش و طرح شعار حق زحمتکشان در تعیین سرنوشت خویش بکلی نادرست است، زیرا این شیوه طرح مسئله بحساب نمی‌آورد که روند تجزیه در داخل ملت‌ها با چه دشواری‌ها و از چه راه پریپیچ و خمی انجام می‌پذیرد. در آلمان بشیوه دیگری انجام می‌گیرد تا در کشور ما. از برخی جهات سریعتر و از پاره‌ای جهات کندتر و خونین‌تر. در کشور ما اندیشهٔ عجیبی مانند در آلمانیستن شوراها و مجلس مؤسسان مورد تصویب هیچ حزبی نبوده است. بالاخره ما باید در کنار این ملت‌ها زندگی کنیم. هم اکنون شیدمانیست‌ها دربارهٔ ما می‌گویند که در صدد تسخیر آلمان هستیم. البته این حرف‌ها خنده‌دار و لاطائل است. ولی بورژوازی دارای منافع و علایق خود و دارای جرائد خودی است که در صدها ملیون شماره در سراسر جهان این حرف‌ها را جار می‌زند و ویلسون بخاطر منافع و علایق خود از این عمل پشتیبانی می‌کند. می‌گویند بلشویک‌ها ارتش بزرگی دارند و می‌خواهند از راه تسخیر آلمان بلشویسم خود را در آنجا مستقر سازند. بهترین افراد آلمان، یعنی اسپارتاکیست‌ها بما خاطر نشان می‌کردند که کارگران آلمان را برضد کمونیست‌ها می‌انگیزند و به آنها می‌گویند: ببینید وضع بلشویک‌ها چقدر خراب است! در واقع هم ما نمی‌توانیم بگوییم که وضع ما خیلی خوب است. و دشمنان ما در آلمان برای تحت تأثیر قرار دادن توده‌ها چنین استدلال می‌کنند که انقلاب پرولتری در آلمان بی‌نظمی‌هایی ببار می‌آورد که در روسیه ببار آورده است. بی‌نظمی‌های ما - بیماری طولانی ماست. ما ضمن استقرار دیکتاتوری پرولتری در کشور خود با دشواری‌های بزرگ دست‌پنجه نرم می‌کنیم. تا زمانی که بورژوازی یا خرده‌بورژوازی و یا حتی بخشی از کارگران آلمان تحت تأثیر این مترسک هستند که «بلشویک‌ها می‌خواهند نظام خود را بطور قهری مستقر سازند»، - تا آن زمان فرمول «حق زحمتکشان در تعیین سرنوشت خویش» وضع را تسهیل نمی‌بخشد. ما باید طوری رفتار کنیم که سوسیال‌خائنین آلمان نتوانند بگویند که

بلشویک‌ها سیستم اونیورسال خود را که گویا می‌توان آنرا با سرنیزه افراد ارتش سرخ وارد برلن کرد، تحمیل می‌کنند. و حال آنکه در صورت نفی اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش ممکن است این حرف را بزنند.

برنامه ما نباید از حق زحمتکشان در تعیین سرنوشت خویش سخن گوید، زیرا این مطلب نادرست است. این برنامه باید آنچیزی را بگوید که هست. مادامیکه ملت‌ها در مراحل گوناگون گذار از نظام قرون وسطایی بدسکراسی بورژوازی و از دسکراسی بورژوازی بدسکراسی پرولتری قرار دارند، این حکم برنامه ما مطلقاً صحیح است. ما در این راه پیچ و خم‌های بسیاری داشتیم. هر ملتی باید حق تعیین سرنوشت خویش را دریافت دارد و این امر به تعیین سرنوشت زحمتکشان کمک می‌کند. در فنلاند روند جدا شدن پرولتاریا از بورژوازی بسیار روشن و پرتوان و عمیق صورت می‌گیرد. در آنجا همه چیز بهر حال بنحوی غیر از آنچه در کشور ما انجام می‌گیرد، صورت خواهد گرفت. اگر بگوییم که ملت فنلاند را بهیچوجه نمی‌شناسیم و فقط توده‌های زحمتکش را برسمیت می‌شناسیم پوچ‌ترین حرف‌ها را زده‌ایم. آنچه را که هست نمی‌توان برسمیت شناخت، زیرا خودش ما را به این شناختن وادار می‌کند. در کشورهای گوناگون سرزبندی میان پرولتاریا و بورژوازی از راه‌های ویژه‌ای انجام می‌گیرد. در این راه ما باید با نهایت احتیاط عمل کنیم. در مورد ملت‌های مختلف بویژه باید جانب احتیاط را رعایت کرد، زیرا هیچ چیز بدتر از بی‌اعتمادی نسبت بیک ملت نیست. در لهستان پرولترها اکنون دارند سرنوشت خویش را بدست خود می‌گیرند. آخرین پیکره‌های مربوط به ترکیب اعضای شورای نمایندگان کارگران ورشو (۹۷) از اینقرار است: نمایندگان سوسیال‌خائنین لهستانی — ۳۳۳ و نمایندگان کمونیست‌ها — ۲۹۷ نفر. این پیکره‌ها نشان می‌دهند در آنجا بنابر تقویم انقلابی ما اکتبر چندان دور نیست. اکنون در آنجا اوت یا شاید سپتامبر سال ۱۹۱۷ است. ولی اولاً چنین فرمانی صادر نشده است که بموجب آن همه کشورهای مجبور باشند بر طبق تقویم انقلابی بلشویکی زندگی کنند، و اگر هم چنین فرمانی صادر می‌شد،

آنوقت بموقع اجرا نمی‌شد. ثانیاً اکنون وضع چنان است که اکثریت کارگران لهستانی که از کارگران ما پیشرفته‌تر و با فرهنگ‌ترند از نظریهٔ سوسیال-دفاع‌طلبی و سوسیال-بیهن‌پرستی دفاع می‌کنند. باید صبر کرد. اینجا نمی‌توان از حق توده‌های زحمتکش در تعیین سرنوشت خویش صحبت کرد. ما باید این سرزبندی را تبلیغ کنیم. ما این کار را انجام می‌دهیم، ولی در این امر کوچکترین تردیدی نیست که در حال حاضر نمی‌توان حق ملت لهستان را در تعیین سرنوشت خویش برسمیت شناخت. این مطلب روشن است. جنبش پرولتری لهستان همان راه جنبش ما را طی می‌کند یعنی بسوی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا می‌رود، ولی بشیوه‌ای غیر از آنچه که در روسیه صورت می‌گیرد. و در آنجا کارگران را با این حرف می‌ترسانند که موسکال‌ها یعنی ولیکاروسها که همیشه لهستانی‌ها را تحت فشار قرار داده‌اند، می‌خواهند شوینیسیم ولیکاروسی خود را در زیر عنوان کمونیسیم وارد لهستان سازند. کمونیسیم را نمی‌توان از راه زور معمول ساخت. یکی از بهترین رفقای کمونیست لهستانی، وقتی بوی گفتم: «شما طور دیگر عمل خواهید کرد»، در پاسخ من گفت: «نه، ما همان کاری را خواهیم کرد که شما کردید، ولی بهتر از شما». با این استدلال هیچ مخالفتی نتوانستم بکنم. باید اسکان داد که تمایل محجوبانهٔ خود را عملی سازند یعنی حکومت شوروی را بهتر از ما برقرار کنند. نمی‌توان این وضع را نادیده گرفت که در آنجا رشد و تکامل از راه نسبتاً خودویژه‌ای انجام می‌گیرد و لذا نمی‌توان گفت: «سرده‌باد حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش! ما حق تعیین سرنوشت را فقط بتوده‌های زحمتکش می‌دهیم». این تعیین سرنوشت خویش راه بسیار بغرنج و دشواری را طی می‌کند و در هیچ‌جا بجز روسیه وجود ندارد و لذا باید کلیهٔ مراحل تکامل را در دیگر کشورها پیش‌بینی نمود و هیچ کاری را با صدور فرمان از مسکو انجام نداد. از این رو پیشنهاد نامبرده اصولاً پذیرفتنی نیست. بنکات دیگر می‌پردازم که بموجب طرحی که تهیه کرده‌ام باید آنها را روشن سازم. مسئلهٔ خرده‌مالکان و دهقانان سیانه‌حال را در جای اول قرار داده‌ام. در این باره در بخش ۴۷ گفته می‌شود:

«سیاست حزب کمونیست روسیه نسبت به دهقانان میان‌حال - جلب تدریجی و منظم آنان بکار ساختمان سوسیالیستی است. حزب این وظیفه را وجهه همت خود قرار می‌دهد که دهقانان میان‌حال را از کولاک‌ها جدا کند و آنها را با بذل توجه نسبت به نیازمندیهایشان بسوی طبقه کارگر جلب نماید و در عین حال علیه عقب‌ماندگی آنها از راه تأثیر مسلکی، نه از راه تضمیق مبارزه کند و بکوشد در کلیه مواردی که با منافع حیاتی آنان تماس پیدا می‌کند بسازش عملی با آنها برسد و در امر تعیین شیوه‌های انجام تحولات سوسیالیستی در حق آنها گذشت‌هایی بکند».

تصور می‌کنم که ما اینجا آنچه را فرمولبندی می‌کنیم که بنیادگذاران سوسیالیسم بارها در مورد دهقانان میان‌حال گفته‌اند، نقص این ماده فقط این است که صراحت کافی ندارد. مشکل ما می‌توانستیم در برنامه از این بیشتر چیزی بنویسیم. ولی در کنگره تنها مسائل برنامه‌ای مطرح نمی‌شود و ما باید بمسئله دهقانان میان‌حال توجه جدی و بسیار جدی مبذول داریم. اطلاعاتی در دست داریم که بموجب آنها در شورشهایی که در برخی نقاط روی می‌داد آشکارا یک نقشه عمومی مشهود است و این نقشه هم بطور واضح با نقشه جنگی گاردهای سفید ارتباط دارد که تصمیم گرفته‌اند در ماه مارس دست بتعرض عمومی زده و شورشهایی برپا کنند. هیئت رئیسه کنگره پیش‌نویس پیامی را که از طرف کنگره تنظیم گردیده در اختیار دارد که به اطلاع شما خواهد رسید. این شورشها با وضوح تمام نشان می‌دهد که اسرارهای چپ و بخشی از منشویک‌ها - در بریانسک منشویک‌ها برای برپا کردن شورشی فعالیت می‌کردند - نقش عمال بلاواسطه افراد گارد سفید را ایفاء می‌کنند. تعرض عمومی گاردهای سفید، شورشها در روستاها، قطع حرکت قطارهای راه آهن؛ - آیا می‌توان لااقل از این راه بلشویک‌ها را سرنگون ساخت؟ در اینجاست که نقش دهقانان میان‌حال بویژه با وضوح و اهمیت حیاتی سبومی نمایان می‌گردد. ما باید در کنگره نه تنها روی گذشت خود نسبت به دهقانان میان‌حال تکیه خاصی نماییم، بلکه روی اقداماتی حتی الامکان مشخص‌تری هم که لااقل مستقیماً چیزی

عاید دهقانان میان‌حال بکنند بیندیشیم. اینها اقداماتی است که هم منافع بقاء خود ما و هم منافع مبارزه علیه کلبه دشمنان ما که می‌دانند دهقان میان‌حال بین ما و آنان مردد است و لذا می‌کوشند او را از ما جدا کنند، انجام آنرا جداً ایجاب می‌کند. اکنون وضع ما نشان می‌دهد که ذخایر عظیمی در اختیار داریم. ما میدانیم که هم انقلاب لهستان و هم انقلاب بجا رستان در حال اعتلاء و آنهم در حال اعتلاء بسیار سریع است. این دو انقلاب ذخایر پرولتری در اختیار ما خواهند گذارد و از سنگینی وضع ما خواهند کاست و در مقیاس عظیمی پایگاه پرولتری ما را تقویت خواهند نمود، — این پایگاه در کشور ما ضعیف است. این امر ممکن است در ماههای نزدیک روی دهد، ولی ما نمی‌دانیم کی روی خواهد داد. شما می‌دانید که اکنون لحظه خطیری فرا رسیده است و لذا مسئله دهقانان میان‌حال اهمیت عملی عظیمی کسب می‌کند.

اما بعد می‌خواستیم روی مسئله کئوپراسیون مکث کنیم، — این مسئله بخش ۴۸ برنامه ما را تشکیل می‌دهد. این بخش تا حدودی کهنه شده است. وقتی که در کمیسیون آنرا می‌نوشتیم در کشور ما کئوپراسیون بود و کمون‌های مصرف نمود، ولی پس از چند روز فرمان ادغام کلبه انواع کئوپراتیوها و تشکیل کمون مصرف واحد صادر شد. میدانم که این فرمان انتشار یافته و اکثریت حضار با آن آشنا هستند یا نه. اگر با آن آشنا نیستید، فردا یا پس فردا منتشر خواهد شد (۹۸). از این لحاظ بخش مزبور دیگر کهنه شده است، ولی با وجود این تصور می‌کنم که این بخش لازم است، زیرا همه ما بخوبی میدانیم که از فرمان تا اجرای آن مسافت زیادی راه است. ما از آوریل سال ۱۹۱۸ با کئوپراتیوها سروکله می‌زنیم و با آنکه موفقیت قابل ملاحظه‌ای کسب کرده‌ایم، هنوز این موفقیت قطعی نیست. متحد ساختن اهالی در کئوپراتیوها را گاهی بچنان مقیاسی رسانده‌ایم که ۹۸ درصد روستائیان در بسیاری از ولایات هم اکنون متحد شده‌اند. ولی این کئوپراتیوها که در جامعه سرمایه‌داری وجود داشتند، روح جامعه بورژوازی سراپای وجودشان را فرا گرفته است و منشویک‌ها و اسارها

و کارشناسان بورژوازی در رأس آنها قرار دارند. ما هنوز نتوانسته‌ایم آنها را تابع خود سازیم و وظیفه ما در این مورد هنوز انجام نیافته است. فرسان ما از لحاظ تشکیل کمونهای مصرف گامی به پیش است و مقرر می‌دارد که در سراسر روسیه تمام انواع کتوپراتیوها باید در هم آمیخته و ادغام شوند. ولی این فرسان نیز حتی اگر تماماً هم آنها اجرا کنیم، شعبه خودمختاری از کتوپراسیون کارگری را در داخل کمون مصرف آینده باقی خواهد گذاشت، چونکه نمایندگان کتوپراسیون کارگری که عملاً با جریان کار آشنایی دارند، بما گفتند و ثابت کردند که کتوپراسیون کارگری بعنوان سازمان تکامل یافته‌تری باید حفظ شود، زیرا اعمال آن ناشی از ضرورت است. در حزب ما اختلاف نظرها و مباحثات زیاد بر سر کتوپراسیون روی می‌داد و میان بلشویک‌های مأمور کتوپراسیون و بلشویک‌های نماینده شوراهای اختلافاتی وجود داشت. تصور می‌کنم که از نظر اصولی حل مسئله مسلماً باید بر این پایه باشد که دستگاه نامبرده بمشابه یگانه دستگاهی که سرمایهداری سوجبات تشکیل آنها در میان توده‌ها تهیه کرده و بمشابه یگانه دستگاهی که میان توده‌های روستایی که هنوز در مرحله سرمایهداری ابتدایی هستند، عمل می‌کند، باید بهر قیمتی هست حفظ شود و توسعه یابد و بهرحال دور انداخته نشود. اینجا مسئله دشوار است، زیرا کتوپراتیوها در اکثر موارد رهبرانشان کارشناسان بورژوازی و غالباً از گاردهای سفید واقعی هستند. از اینجاست که نفرت و آنهم نفرت بجا نسبت به آنها پدید آمده و مبارزه علیه آنها آغاز شده است. ولی این مبارزه را البته باید از روی کاردانی انجام داد؛ باید از سوءقصد های ضد انقلابی کارکنان کتوپراتیوها جلوگیری کرد، ولی این عمل نباید مبارزه بر ضد دستگاه کتوپراسیون باشد. ما باید ضمن طرد این کارکنان ضد انقلابی، خود دستگاه را تابع خودمان سازیم. در اینجا نیز وظیفه ما درست همان وظیفه‌ای است که در مورد کارشناسان بورژوازی بعهده داریم و این مسئله دیگری است که می‌خواهیم درباره آن صحبت کنیم.

مسئله کارشناسان بورژوازی موجب برخوردها و اختلاف نظرهای زیادی می‌شود. چند روز پیش هنگامیکه در شورای پتروگراد صحبت

می‌کردم از یادداشت‌هایی که بمن داده شد چند یادداشت بمسئله^۱ میزان حقوق اختصاص داشت. از سن سی پرسیدند: مگر ممکن است در جمهوری سوسیالیستی ۳۰۰۰ روبل حقوق داد؟ ما اساساً این مسئله را در برنامه مطرح کرده‌ایم، زیرا ناخرسندی از این امر دامنه^۲ وسیع بخود گرفته است. مسئله^۳ کارشناسان بورژوازی در ارتش، در صنایع، در کثوپراسیون‌ها و در همه‌جا مطرح است. این مسئله در دوران انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم، مسئله^۴ بسیار مهمی است. ما فقط زمانی می‌توانیم کمونیسم بسازیم که آنرا با وسایل علم و فن بورژوازی بیشتر در دسترس توده‌ها قرار دهیم. طور دیگر نمی‌توان جامعه^۵ کمونیستی را بنا نهاد. و اما برای اینکه بتوان جامعه^۶ نامبرده را بدینسان ساخت باید دستگاه را از بورژوازی گرفت و همه^۷ این کارشناسان را بکار جلب کرد. ما در برنامه عمده^۸ این نکته را شرح و بسط داده‌ایم که حل آن بطور بنیادی انجام گیرد. ما خیلی خوب می‌دانیم که عقب‌ماندگی فرهنگی روسیه یعنی چه و این عقب‌ماندگی بسر حکومت شوروی چه می‌آورد که از لحاظ اصولی — دسکراسی پرولتری، دسکراسی بمراتب عالی‌تری بوجود آورده و نمونه^۹ این دسکراسی را برای سراسر جهان تهیه کرده‌است، میدانیم که این بی‌فرهنگی چگونه حکومت شوروی را خوار می‌سازد و بوروکراسی را احیاء می‌کند. دستگاه دولتی شوروی در گفتار در دسترس تمام زحمتکشان است، ولی در عمل، بطوریکه همه می‌دانیم، بهیچوجه در دسترس عمومی نیست. و علت این امر ابتداً این نیست که نظیر دوران بورژوازی قوانین مانع آنند: قوانین ما بعکس به این امر کمک می‌کنند. ولی قوانین تنها در این مورد کافی نیستند. برای این کار فعالیت تربیتی و سازمانی و فرهنگی زیادی لازم است و این عمل را که لازمه‌اش فعالیت طولانی عظیمی است، نمی‌توان سریعاً با وضع قانون انجام داد. مسئله^{۱۰} کارشناسان بورژوازی باید در این کنگره با صراحت تمام حل شود. این شیوه^{۱۱} حل مسئله برفقا که پیشک جریان مذاکرات کنگره را بدقت دنبال می‌کنند اسکان خواهد داد که با تکیه به اتوریته این کنگره ببینند که ما با چه دشواری‌هایی روبرو هستیم. و نیز این شیوه^{۱۲} حل برفقایی که در

هر گام با این مسئله مواجه می‌شوند کمک خواهد کرد لااقل در کارهای تبلیغاتی شرکت کنند.

رقمای نماینده اسپارتا کیست‌ها در کنگره مسکو برای ما تعریف میکردند که در آلمان غربی که صنایعش از همه‌جا پیشرفته‌تر و نفوذ اسپارتا کیست‌ها درمیان کارگران از همه‌جا بیشتر است، با آنکه اسپارتا کیست‌ها هنوز در آنجا پیروز شده‌اند، مع‌الوصف در بسیاری از بزرگترین بنگاهها مهندسين و رؤسای بنگاهها پیش اسپارتا کیست‌ها می‌آمدند و می‌گفتند: «ما با شما خواهیم بود». در کشور ما چنین نبود. ظاهراً سطح فرهنگی عالیت‌ر کارگران در آنجا و پرولتاریزه شدن بیشتر کارکنان فنی و شاید هم علی دیگر که بر ما مجهول است مناسباتی ایجاد کرده است که تا حدودی با مناسبات موجود در کشور ما فرق دارند.

بهر حال این برای ما یکی از موانع عمده در امر پیشرفت آتی است. ما باید هم اکنون بدون اینکه منتظر پشتیبانی سایر کشورها باشیم فوراً از همین حالا نیروهای مولده را افزایش دهیم. انجام این کار بدون کارشناسان بورژوازی ممکن نیست. این نکته را باید یکبار برای همیشه گفت. البته اکثریت این کارشناسان سراپا غرق در جهان بینی بورژوایی هستند. آنها را باید در محیط همکاری رفیقانه و بوسیله کمیسرهای کارگری و حوزه‌های کمونیستی احاطه کرد و در شرایطی قرار داد که راه گریز نداشته باشند، ولی باید به آنها امکان داد در شرایطی بهتر از آنچه در دوران سرمایه‌داری وجود داشت کار کنند، زیرا این قشر که تربیت‌شده بورژوازی است، طور دیگر حاضر بکار کردن نخواهد شد. نمی‌توان یک قشر اجتماعی کامل را با زور تازیانه وادار بکار کرد، — ما آنرا بخوبی آزمایش کرده‌ایم. می‌توان اجباراً آنها را از شرکت در عملیات ضدانقلابی بازداشت، می‌توان آنها را مرعوب ساخت تا جرئت نکنند بسوی بیانیه گارد سفید دست دراز کنند. بلشویکها از این لحاظ خیلی جلدی عمل می‌کنند. این کار را می‌توان انجام داد و ما بحد کافی آنرا انجام می‌دهیم، و همه ماها آنرا آموخته‌ایم. ولی بکار واداشتن یک قشر کامل اجتماعی با این شیوه

ممکن نیست. این افراد بکار بافرهنگ عادت کرده‌اند و این کار را در چارچوب نظام بورژوازی پیش می‌بردند، یعنی بورژوازی را با دستاوردهای سادی بزرگ غنی می‌ساختند، ولی به پرولتاریا سهم ناچیزی از آن می‌دادند. در هر حال آنها فرهنگ را به پیش می‌بردند و همین هم حرفه آنها را تشکیل می‌داد. وقتی آنها می‌بینند که طبقه کارگر قشرهای پیشرو و متشکلی را جلو می‌کشد که نه تنها برای فرهنگ ارزش قائلند، بلکه در عین حال کمک می‌کنند که فرهنگ را بمیان توده‌ها بپرنده، روش و برخورد خود را نسبت بما عوض می‌کنند. وقتی پزشک می‌بیند که پرولتاریا برای مبارزه با بیماری‌های واگیر زحمتکشانش را برای فعالیت می‌تکرانه بپا می‌دارد، آنوقت بکلی روش دیگری نسبت بما در پیش می‌گیرد. در کشور ما قشر بزرگی از این پزشکان و مهندسان و کارشناسان کشاورزی و کتوپراتورها وجود دارد و اینها وقتی در عمل می‌بینند که پرولتاریا توده‌های هر چه وسیعتری را به اینکار جلب می‌کند، آنوقت دیگر جدائی‌شان از بورژوازی تنها از لحاظ سیاسی نخواهد بود بلکه اخلاقاً نیز مغلوب می‌شوند. آنوقت وظیفه ما سبکتر خواهد شد و آنها بخودی خود بدستگاه دولتی ما جلب خواهند شد و جزئی از آن خواهند بود. برای اینکار باید چیزهایی را هم فدا کرد. برای این کار حتی اگر دو میلیارد هم پرداخته شود اهمیتی ندارد. ترس از این فداکاری، کودکانه است و عدم درک وظایفی را نشان می‌دهد که در برابر ما قرار دارند.

اختلال امور حمل و نقل و ناپسامانی صنایع و کشاورزی ارکان وجود جمهوری شوروی را متزلزل می‌سازد. در این باره باید جدی‌ترین تدابیر را اتخاذ نماییم که تمام نیروهای کشور را به سنتها درجه بسپح نماید. در مورد کارشناسان نباید سیاست خرده‌گیری تعقیب نماییم. این کارشناسان خدمه استثماریان نبوده بلکه فرهنگیانی هستند که در جامعه بورژوازی به بورژوازی خدمت می‌کردند و همه سوسیالیستهای سراسر جهان درباره آنها گفته‌اند که در جامعه پرولتری بما خدمت خواهند کرد. در این دوران انتقالی باید شرایط حتی الامکان بهتری برای زندگی آنها فراهم سازیم. این بهترین سیاست و باصرفه‌ترین شیوه اداره

امور خواهد بود. در غیر این صورت ما با صرفه‌جویی یک چند صد ملیون ممکن است آنقدر از دست بدهیم که با میلیاردها هم نتوان از دست‌رفته‌ها را باز گرداند.

وقتی ما دربارهٔ مسئلهٔ میزان حقوقها با رفیق اشمیدت کمیسر کار صحبت می‌کردیم، او با ذکر حقایقی می‌گفت برای متعادل کردن میزان دستمزدها بقدری کار انجام داده‌ایم که هیچ دولت بورژوازی در هیچ‌جا انجام نداده و طی دهها سال هم نمی‌تواند انجام دهد. مثلاً میزان حقوقهای دوران قبل از جنگ را بگیرید. کارگر ساده روزی یک روبل و ماهی ۲۵ روبل می‌گرفت و کارشناس ماهی ۵۰۰ روبل دریافت می‌داشت. البته کسانی هم بودند که ماهیانه صدها هزار روبل می‌گرفتند. کارشناس بیست برابر کارگر دریافت می‌داشت. میزان حقوقی که اینک معمول داشته‌ایم بین ۶۰۰ تا ۳۰۰۰ روبل نوسان می‌کند و تفاوت میان حداقل و حداکثر آن فقط پنج برابر است. ما برای متعادل کردن میزان حقوقها کارهای زیاد انجام داده‌ایم. البته حالا بکارشناسان بیشتر می‌پردازیم، ولی پرداخت این مبلغ اضافی در ازاء دانش نه تنها ارزش دارد، بلکه هم واجب و هم از لحاظ تئوری ضروری است. در برنامه این مسئله به عقیدهٔ من بطور مبسوط تشریح شده است. باید اکیداً روی آن تکیه کرد و در همین‌جا آنرا نه تنها از لحاظ اصولی حل کرد بلکه ترتیبی داد تا همهٔ اعضای کنگره پس از بازگشت بمحل‌های خود در گزارشهای خود بسازمانهای مربوطه‌شان و نیز در سراسر فعالیت خود بکوشند تا این مسئله عملی گردد.

حالا دیگر ما موفق شده‌ایم در میان روشنفکران مردم تحول بزرگی ایجاد نماییم. اگر دیروز از آزادی فعالیت احزاب خرده‌بورژوازی سخن می‌گفتیم ولی امروز منشویک‌ها و اسارها را بازداشت می‌کنیم، باید گفت که ما در این نوسانات سیستم کاملاً معینی را عملی می‌سازیم. در خلال این نوسانات یک خط‌مشی، خط‌مشی کاملاً استوار وجود دارد: دفع ضدانقلاب و استفاده از دستگاه فرهنگی بورژوایی. منشویکها بدترین دشمنان سوسیالیسم هستند، زیرا جامهٔ پرولتری بر تن می‌کنند، ولی منشویک‌ها - قشر غیرپرولتری هستند. در این قشر فقط سران

قلیل‌العدّه آن پرواتری هستند، ولی خود این قشر از روشنفکران کوچک تشکیل می‌شود. این قشر بسوی ما می‌آید. ما تمامی آنرا بعنوان یک قشر خواهیم گرفت. هر بار که آنها بسوی ما می‌آیند می‌گوئیم: «سرافراز بفرمائید». در هر یک از این نوسانها و تردیدها بخشی از آنها بسوی ما گرایش پیدا می‌کند. وضع در مورد منشویکها و نوایارژینها (۹۹) و اسارها چنین بوده و در مورد همه این عناصر سرد نیز که هنوز مدتها دست و پاگیر ما خواهند بود و آه و ناله خواهند کرد و از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر خواهند گریخت، وضع بهمین منوال خواهد بود و کاری با آنها نمی‌توان کرد. ولی ما از خلال تمام این تردیدها و نوسانها قشرهای روشنفکران فرهنگی را بصفوف کارکنان شوروی جلب، و عناصری را که به پشتیبانی از افراد گارد سفید ادامه می‌دهند طرد خواهیم کرد.

مسئله دیگری که برطبق تقسیم مطالب به من محول شده است، مسئله مربوط به بوروکراتیسم و دیوانسالاری، و جلب توده‌های وسیع بکار شوروی است. شکایات از بوروکراتیسم مدتهاست شنیده می‌شود و این شکایات بدون شک اساس و پایه دارند. ما در مبارزه با بوروکراتیسم کارهایی انجام داده‌ایم که هیچ دولتی در جهان انجام نداده است. ما آن دستگاهی را که سراپا غرق در بوروکراتیسم و ستمگری بورژوایی بود و حتی در آزادترین جمهوری‌های بورژوازی نیز کماکان چنین است، از بنیاد برانداختیم. بعنوان مثال دادرسی را بگیریم. البته اینجا وظیفه آسانتر بود و ایجاد دستگاه جدید لازم نیامد، زیرا محاکمه بر اساس شعور حقوقی انقلابی طبقات زحمتکش از عهده هر کس ساخته است. ما هنوز در این مورد بهیچوجه کار را بپایان نرسانده‌ایم، ولی در بخشهای زیادی آنچه را که از لحاظ دادرسی لازم بوده است ایجاد کرده‌ایم. ما ارگانهایی بوجود آورده‌ایم که در آن نه تنها مردان بلکه زنان نیز که از عقب‌مانده‌ترین و کم‌تحرك‌ترین عناصر هستند جملگی می‌توانند شرکت کنند.

کارمندان رشته‌های دیگر اداری بوروکراتهای پوست کلفت‌تری هستند. وظیفه در اینجا دشوارتر است. ما بدون این دستگاه قادر به

ادامهٔ حیات نیستیم، کلیهٔ شئون اداری موجبات احتیاج به این دستگاه را فراهم میکند. در این مورد گرفتاری ما از آنست که روسیه از لحاظ سرمایه‌داری بحد کافی رشد و تکامل نیافته بود. آلمان ظاهراً از این لحاظ کارش آسانتر خواهد بود، زیرا در آنجا دستگاه بوروکراتیک مکتب بزرگی را گذرانده که در آن تمام شیرجه‌جان انسان را می‌کشند، ولی بکار و می‌دارند تا نتوانند همانطوریکه در برخی از دفترخانه‌های ما اتفاق می‌افتد، روی صندلیها چرت بزنند. ما این عناصر قدیمی بوروکرات را برانداختیم و زیر و رو کردیم و سپس مجدداً به گماردن آنها بر سر مقامات جدید پرداختیم. بوروکراتهای دوران تزاری بسوی مؤسسات شوروی روی آوردند و بعملی ساختن بوروکراسیسم و به ملبس شدن بجامهٔ کمونیست‌ها و برای کسب موفقیت بیشتر در احراز جاه و مقام بدست و پا کردن کارت عضویت حزب کمونیست روسیه برای خود پرداختند. بدین طریق از در بیرونشان کردند، ولی از پنجره وارد می‌شوند. در این مورد بیش از هر چیز نقصان نیروی فرهنگی تأثیر می‌بخشد. این بوروکراتها را می‌توان عزل نمود، ولی فوراً نمی‌توان تجدید تربیت کرد. اینجا مقدم بر هر چیز با وظایف سازماندهی و فرهنگی و تربیتی روبرو می‌شویم.

تنها در صورتی می‌توان علیه بوروکراسیسم تا پایان یعنی تا کسب پیروزی کامل بر آن مبارزه کرد که همه مردم در ادارهٔ امور کشور شرکت کنند. در جمهوریهای بورژوازی این کار نه تنها غیرممکن بود، بلکه خود قانون از آن ممانعت می‌کرد. در بهترین جمهوریهای بورژوازی هر اندازه هم که دموکراتیک باشند، هزاران محظور قانونی هست که مانع شرکت زحمتکشان در ادارهٔ امور می‌شود. ما کاری کردیم که این موانع و محظورات در کشورمان باقی نماند، ولی هنوز به این امر توفیق نیافته‌ایم که توده‌های زحمتکش بتوانند در ادارهٔ امور کشور شرکت کنند، — علاوه بر قانون سطح فرهنگی هم هست که آنرا تابع هیچ قانونی نمی‌توان کرد. این پایین بودن سطح فرهنگ موجب آنست که شوراها که بنا بر برنامهٔ خود ارگانهای ادارهٔ امور توسط زحمتکشان هستند، در واقع ارگانهای ادارهٔ امور برای زحمتکشان

می‌باشند که در آنها کارها توسط توده‌های زحمتکش اداره نشده بلکه توسط قشر پیشرو پرولتاریا اداره می‌شود.

اینجا ما با مسئله‌ای رویرو هستیم که آنرا نمی‌توان بشیوه دیگری جز تربیت طولانی حل نمود. اکنون این مسئله برای ما بی‌نهایت دشوار است، زیرا همانطوریکه بارها متذکر شده‌ام قشر کارگرانی که به اداره امور مشغولند بی‌نهایت و بطور غیرقابل تصور نازک است. ما باید نیروی کمی دریافت داریم. طبق تمام علایم و قرائن موجود چنین ذخیره‌ای در درون کشور افزایش می‌یابد. اشتیاق عظیم به کسب معلومات و موفقیت بسیار بزرگ در رشته تحصیل که بیش از همه از طریق غیر آموزشگاهی بدست می‌آید — در این موفقیت عظیم توده‌های زحمتکش در کسب معلومات، جای کوچکترین تردیدی نیست. این موفقیت در هیچ چارچوب آموزشگاهی نمی‌گنجد، ولی موفقیت عظیمی است. تمام قرائن حاکی از آنست که ما در آینده نزدیک ذخیره بزرگی بدست خواهیم آورد که جای نمایندگان قشر نازک پرولتاریا را که بیش از حد در زیر بار کار کوفته و خسته شده‌اند، خواهد گرفت. ولی بهرحال اکنون وضع ما از این لحاظ فوق‌العاده دشوار است. بوروکراسی و دیوانسالاری مغلوب شده است. استثمارگران طرد شده‌اند. ولی سطح فرهنگی بالا نرفته و لذا بوروکراتها پست‌های سابق را اشغال کرده‌اند. فقط در صورتی می‌توان عرصه را بر بوروکراسی و دیوانسالاری تنگ کرد که پرولتاریا و دهقانان در مقیاسی بمراتب گسترده‌تر از آنچه که تا کنون وجود داشته است متشکل شوند و در عین حال برای جلب کارگران به اداره امور اقدامات واقعی انجام گیرد. شما همه از این اقدامات در رشته هر یک از کمیساریاهای ملی اطلاع دارید و من روی آنها مکث نمی‌کنم.

آخرین نکته‌ای که باید از آن سخن گویم عبارت از نقش رهنمون پرولتاریا و محروم ساختن از حق انتخاب است. قانون اساسی ما برای پرولتاریا در مقابل دهقانان امتیاز قایل است و استثمارگران را از حق انتخاب محروم می‌کند (۱۰۰). دسکرات‌های خالص اروپای غربی به این بخش بیش از هر بخش دیگر حمله می‌کردند. ما به آنها پاسخ

میدادیم و میدهیم که اساسی‌ترین احکام مارکسیسم را فراموش کرده و از یاد برده‌اند که آنها دمکراسی بورژوازی را در نظر دارند و حال آنکه ما بمرحله دمکراسی پرولتری انتقال یافته‌ایم. در جهان کشوری نیست که حتی یک دهم آنچه را که جمهوری شوروی طی ماههای گذشته برای کارگران و دهقانان تهییدست در امر جلب آنان به اداره امور کشور انجام داده است، انجام داده باشد. و این حقیقتی است مطلق. و هیچکس حاضر به انکار این حقیقت نخواهد شد که ما برای دمکراسی واقعی، نه روی کاغذ، و برای جلب کارگران و دهقانان اینهمه کار انجام داده‌ایم که بهترین جمهوریهای دمکراتیک طی صدها سال انجام نداده و نمی‌توانستند انجام دهند. این عمل اهمیت شوراها را مشخص ساخت و در سایه آن شوراها به شعار پرولتاریای سراسر جهان مبدل گشتند.

ولی این امر کوچکترین تغییری در این وضع نمی‌دهد که ما با ناکفایی رشد فرهنگی توده‌ها روبرو هستیم. ما بمسئله محروم ساختن بورژوازی از حق انتخاب بهیچوجه از جنبه مطلق ننگریسته‌ایم، زیرا از نظر تئوریک کاملاً جایز بنظر می‌رسد که دیکتاتوری پرولتاریا در هرگام بورژوازی را سرکوب نماید، ولی می‌تواند حق انتخاب را از آن سلب نکند. این امر از نظر تئوریک کاملاً ممکن است، و ما هم قانون اساسی خود را بعنوان نمونه و سرمشق بکشورهای دیگر تکلیف نمی‌کنیم. ما فقط می‌گوییم که هر کس انتقال بسوسیالیسم را بدون سرکوب بورژوازی تصور نماید، سوسیالیست نیست. ولی اگر سرکوب بورژوازی بعنوان یک طبقه ضروری است، محروم ساختن آن از حق انتخاب و برابری ضروری نیست. ما خواهان آزادی برای بورژوازی نیستیم، برابری استثمارگران و استثمارشوندگان را نیز قبول نداریم، ولی در برنامه این مسئله را بدین سان در نظر می‌گیریم که اقداماتی از قبیل عدم برابری میان کارگران و دهقانان، اصلاً با قانون اساسی مقرر نمی‌گردد. قانون اساسی این اقدامات را پس از آنکه در زندگی بکار بسته شده بودند،

ثبت نمود. حتی بلشویک‌ها نبودند که قانون اساسی شوراهای را تدوین کردند، این قانون را منشویک‌ها و اسارها قبل از انقلاب بلشویکی علیه خود تدوین کردند، طوری تدوین کردند که زندگی برپا ساخته بود. تشکل پرولتاریا بسی سریعتر از تشکل دهقانان انجام می‌گرفت و این امر کارگران را تکیه‌گاه انقلاب می‌ساخت و عملاً آنها را از مزایایی برخوردار می‌ساخت. از آن پس وظیفه این بود که از این امتیازات تدریجاً به برابر ساختن آنها پرداخته شود. بورژوازی را قبل از انقلاب اکتبر و پس از آن هیچکس از شوراهای بیرون نکرد. بورژوازی خودش از شوراهای رفت.

چنین است مسئله حق انتخاب برای بورژوازی. وظیفه ما این است که این مسئله را با وضوح کامل مطرح سازیم. ما بهیچوجه از این رفتار خود پوزش نمی‌خواهیم، بلکه واقعیت را بدانسان که هست با دقت کامل ذکر می‌کنیم و می‌گوییم که قانون اساسی ما مجبور بود این نابرابری را قید نماید، زیرا سطح فرهنگی پائین، و درجه تشکل در کشور ما ضعیف است. ولی ما این وضع را بکمال مطلوب بدل نمی‌کنیم، بلکه برعکس حزب در برنامه موظف می‌شود بطور منظم و سیستماتیک در راه رفع این نابرابری بین پرولتاریای متشکل‌تر و دهقانان بکوشد. همین که در ارتقاء سطح فرهنگی توفیق حاصل کنیم این نابرابری را لغو خواهیم کرد. آنوقت می‌توانیم بدون این قبیل محدودیت‌ها کار خود را از پیش ببریم. این محدودیت‌ها حتی حالا هم، پس از هفده ماهی که از انقلاب می‌گذرد، اهمیت بسیار کمی دارند.

رققاء، اینهاست نکات عمده‌ای که لازم دانستم ضمن بحث و مذاکره عمومی درباره برنامه روی آنها مکتب کنم تا بعداً پیرامون آن بحث مفصلتری صورت گیرد. (کفزدنها.)

۲

پایان سخن درباره گزارش مربوط به برنامه حزبی ۱۹ مارس

(کفزدنها.) رفقا، من پس از مشورت مقدماتی، نمی‌توانستم این بخش را مبسوطاً بطوریکه ما در مورد گزارش کرده‌ایم با رفیق بوخارین تقسیم کنم. شاید احتیاج به آن نباشد. بنظر من مباحثاتی که در اینجا در گرفت، بطور عمده نکته‌ای را نشان داد که عبارت بود از: فقدان پیشنهاد متقابل مشخص و فورمولبندی شده. خیلی قسماً و بطور جسسته گریخته سخن گفتند، ولی هیچگونه پیشنهاد متقابل مطرح نداشتند. می‌خواهم به اعتراضات عمده‌ای که مقدم بر همه علیه بخش مقدماتی متوجه بود، اشاره کنم. رفیق بوخارین بمن گفت که او از جمله کسانی است که از فکر امکان متحد ساختن تعریف سرمایه‌داری و تعریف امپریالیسم در کل واحد در مقدمه دفاع می‌کنند، ولی بعلت فقدان چنین اتحادی ما مجبور خواهیم بود طرح موجود را تصویب کنیم.

بسیاری از سخنرانان این نظریه را مطرح ساختند، بویژه رفیق پودبلسکی با قاطعیت آن را بمیان کشید، — که طرح در آن شکلی که دارد و بما پیشنهاد شده، نادرست است. استدلال رفیق پودبلسکی فوق‌العاده عجیب بود. مثلاً اینکه در بند اول انقلاب، انقلاب فلان تاریخ ذکر شده است. این امر بعلت نامعلومی برای رفیق پودبلسکی یاد آور آنست که گویا حتی این انقلاب تاریخ خورده‌است. می‌توانم بگویم که ما در شورای کمیسره‌های ملی با کاغذهای تاریخ خورده بسیاری سروکار داریم و اغلب از این وضع خسته می‌شویم، ولی برای چه این خاطره به اینجا هم منتقل می‌کنند؟ در اینجا تعیین تاریخ چه معنایی دارد؟ ما روز جشن را معین می‌کنیم و آنرا جشن می‌گیریم. چطور می‌توان

انکار کرد که همانا در تاریخ ۲۵ اکتبر حکومت گرفته شده است؟ اگر شما بخواهید آنرا با چیز دیگر عوض کنید، جنبهٔ مصنوعی پیدا خواهد کرد. اگر شما انقلاب را انقلاب اکتبر-نوامبر بنامید، امکان خواهید داد که گفته شود که کار نه در یک روز انجام گرفته است. اما البته انقلاب در دوران طولانی‌تر — نه طی اکتبر و نه طی نوامبر و حتی نه طی سال صورت می‌گرفت. رفیق پودباسکی به این نکته حمله می‌کرد که در یکی از بندها دربارهٔ انقلاب اجتماعی آینده سخن گفته می‌شود. بر اساس آن برنامه را تقریباً سوْقصدا، «توهین به اعلیحضرت» — انقلاب اجتماعی تصویر می‌کرد. ما در انقلاب اجتماعی هستیم ولی با ما دربارهٔ آن بعنوان انقلاب آینده حرف می‌زنند! چنین استدلالی بی‌پایه و اساس است، زیرا در برنامهٔ ما صحبت از انقلاب اجتماعی در مقیاس جهانی است.

بما می‌گویند که به انقلاب برخورد اقتصادی داریم. آیا این برخورد لازم است یا نه؟ در اینجا بسیاری از رفقای شیفتهٔ مطلب دامنهٔ حرف را تا شورای اقتصاد ملی جهانی و تابعیت همهٔ احزاب ملی از کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه کشاندند. رفیق پتاکف کم‌مانده بود صحبت را به اینجا بکشاند. (پتاکف از جای خود): «مگر شما تصور می‌کنید که این بد می‌شود؟» اگر حالا او ریلیک می‌دهد که این بد نمی‌شود، من باید در پاسخ بگویم که اگر چنین چیزی در برنامه بود آنوقت انتقاد آن لزومی پیدا نمی‌کرد: خود تدوین‌کنندگان چنین پیشنهادی خودشان را می‌کشتند. این رفقای شیفتهٔ مطلب به این نکته توجه ندارند که در برنامهٔ ما باید آنچه را که هست پایه و اساس قرار دهیم. یکی از این رفقا بمنظرم سونیتسا که برنامه را بعنوان برنامهٔ معیوب و بدردنخور خیلی با قاطعیت مورد انتقاد قرار می‌داد، یکی از این رفقای شیفتهٔ مطلب گفت نمی‌تواند موافقت کند که برنامه باید باشد که هست و پیشنهاد می‌کند که برنامه شامل آنچه‌ی که نیست باید باشد. (خنده.) تصور می‌کنم که این فورمولبندی مسئله با نادرستی آشکار خود موجب خندهٔ بجا و منطقی می‌شود. من نگفتم که باید شامل آنچه‌ی که هست باشد که هست بلکه گفتم ما باید آنچه را که مطلقاً

سجبل شده است، پایه و اساس قرار دهیم. ما باید به پرولترها و دهقانان زحمتکش بگوییم و ثابت کنیم که انقلاب کمونیستی حتمی و ناگزیر است. مگر کسی اینجا گفت که این حرفها لازم نیست؟ اگر کسی چنین پیشنهادی را بمیان می کشید بوی ثابت می کردند که چنین نیست. کسی چنین چیزی نگفت و نخواهد گفت، زیرا این حقیقت مسلم است که حزب ما با اتکاء نه تنها به پرولتاریای کمونیستی بلکه همچنین بهمه دهقانان بحکومت رسید. مگر ما تنها بگفتن این حرف بهمه این توده ها که حالا با ما هستند، بسنده می کنیم و فقط می گوئیم که «کار حزب تنها ساختمان سوسیالیستی است. انقلاب کمونیستی انجام گرفته، کمونیسم را بموقع اجرا بگذارید». چنین نظریه ای از بیخ و بن بی پایه، و از لحاظ تئوری نادرست است. حزب ما بطور مستقیم و بیشتر بطور غیرمستقیم ملیونها نفر را بخود جلب کرده که حالا از مسئله مبارزه طبقاتی و از مسئله انتقال از سرمایه داری بکمونیسم سر در می آورند. حالا می توان گفت و هیچگونه اغراقی البته در این حرف نخواهد بود که زحمتکشان در هیچ جا، در هیچ کشور دیگری به اندازه کشور ما در حال حاضر بمسئله تبدیل سرمایه داری بسوسیالیسم علاقمند نبودند. در این باره در کشور ما خیلی بیش از هر کشور دیگر فکر می کنند. راستی مگر حزب نباید به این مسئله پاسخ بدهد؟ ما باید بطور علمی نشان دهیم که این انقلاب سوسیالیستی چگونه بوجود خواهد پیوست. از این لحاظ همه پیشنهادهای دیگر نیمه کاره و نیم بند است. کسی نمی خواست این نکته را تماماً حذف نماید. بطور نامشخص می گفتند: شاید ممکن است برنامه سابق را مختصر کرد و به آن استناد نمود، چونکه این برنامه نادرست است. اما اگر این برنامه نادرست بود، چگونه ما توانستیم طی اینهمه سالهای متمادی کار خود بر آن متکی باشیم و آنرا پایه و اساس قرار دهیم؟ ممکن است ما وقتی که جمهوری جهانی شوروی تشکیل شود برنامه عمومی خواهیم داشت، تا آن زمان لابد چند برنامه خواهیم نوشت. و نوشتن آنها در حال حاضر که فقط یک جمهوری شوروی بجای امپراتوری سابق روسیه است، زود است. حتی فنلاند که بدون شک بسوی تشکیل جمهوری

شوروی می‌رود - فنلاند که از تمام ملت‌های دیگر ساکن امپراتوری سابق روسیه از لحاظ سطح فرهنگ عالی متمایز است، هنوز آنرا عملی نساخته است. پس حالا ادعای آنکه در برنامه پروسه تمام‌شده بیان شود خطا و اشتباه عظیم خواهد بود. و این عمل شبیه آن خواهد بود که حالا ما در برنامه خود شورای اقتصادی ملی جهانی را قید نماییم. و ناگفته نماند که خود ما هنوز به این کلمه زشت و عجیب الخلقه «سوونارخوز» (ملخص شورای اقتصاد ملی - م.م.) نتوانسته‌ایم عادت کنیم، می‌گویند با خارجیان اتفاق می‌افتد در کتاب راهنما عقب آن می‌کردند که بدانند آیا چنین ایستگاهی هست؟ (خنده.) ما نمی‌توانیم این کلمات را بموجب فرمان بهمه جهانیان تحمیل کنیم.

برنامه ما برای آنکه بین‌المللی باشد باید آن موارد طبقاتی را که از لحاظ اقتصادی برای همه کشورهای جنبه عمومی و مسلم دارد، در نظر گیرد. برای همه کشورهای جنبه عمومی و مسلم دارد که سرمایه‌داری در خیلی جاها هنوز راه رشد می‌پیماید. این سخن برای سراسر آسیا و برای همه آن کشورهایی که بسوی دموکراسی بورژوازی می‌روند، صحیح است، این سخن درباره بخش‌های کاملی از روسیه صحت دارد. رفیق ریکف که در رشته اقتصادی با حقایقی خیلی خوب آشناست درباره بورژوازی نوحاسته برای ما سخن گفت که در کشور ما وجود دارد. این حرف درست است. این بورژوازی نه تنها از کارمندان شوروی ما - بقدر ناچیز ممکن است از آنها هم بوجود آید، بلکه از میان دهقانان و پیشه‌ورانی که از شر بانک‌های سرمایه‌داری رها شده و حالا رابطه با حمل و نقل راه آهن قطع گردیده است، بوجود می‌آید. این یک حقیقتی است. چگونه می‌توانید این حقیقت را نادیده بگیرید؟ با این کار فقط با خیالات واهی خود خوش هستید یا کتابی را که روی آن بقدر کافی فکر نکرده‌اید واقعیت می‌شمارید که خیلی بغرنجتر است. این واقعیت بما نشان می‌دهد که حتی در روسیه اقتصاد کالایی سرمایه‌داری وجود دارد و عمل می‌کند و رشد می‌یابد و مانند هر جامعه سرمایه‌داری بورژوازی را بوجود می‌آورد.

رفیق ریکف می‌گفت: «ما با بورژوازی مبارزه می‌کنیم که در

کشور ما بعلت اینکه اقتصاد دهقانی هنوز از بین نرفته است بوجود می‌آید و این اقتصاد موجود بورژوازی و سرمایه‌داری است. ما اطلاعات دقیقی در این باره نداریم، ولی شک نیست که این کار صورت می‌گیرد. در سراسر جهان، جمهوری شوروی فعلاً فقط در داخل مرزهای امپراتوری سابق روسیه هست و در یکسلسله از کشورها راه رشد و تکامل می‌پیماید، ولی در هیچ کشور دیگر هنوز بوجود نیامده است. از این رو در برنامه خود ادعای آنچه که فعلاً بدست نیامده است، خیالپردازی و آرزوی جهش از روی واقعیت تلخ و نامطلوب است که نشان می‌دهد درد زایمان جمهوری سوسیالیستی در دیگر کشورها بیشک سخت‌تر از آنست که ما تحمل کردیم. ما به آسانی به این هدف رسیدیم، چونکه ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ آنچه را که دهقانان در قطعنامه‌های اساری می‌خواستند، قانوناً مسجل ساختیم (۱۰۱). و این وضع در هیچ کشور دیگر نیست. رفیق سوئیسی و رفیق آلمانی به این نکته اشاره کردند که دهقانان پنجمی بی‌سابقه برضد اعتصابیون در سوئیس مسلح شده‌اند و در آلمان هیچ نسیم آزادی در روستا بمعنای پیدایش شوراها از برزگران و دهقانان خرده‌پا نمی‌وزد. در کشور ما پس از نخستین ماههای انقلاب، شوراها نمایندگان دهقانان تقریباً سراسر روسیه را فرا گرفتند. ما کشور عقب‌مانده آنها را بوجود آوردیم. در اینجا مسئله بزرگی مطرح است که ملل کشورهای سرمایه‌داری آنها هنوز حل نکرده‌اند. کجا ما ملت نمونه سرمایه‌داری هستیم؟ تا سال ۱۹۱۷ در کشور ما هنوز بقایای نظام سرواژ (خاوندی - م.) بود. ولی هیچ ملت دارای نظام سرمایه‌داری هنوز نشان نداده بود که این مسئله عملاً چگونه حل می‌شود. ما در شرایط استثنایی، هنگامی که ستم تزارسم وادار کرد با شور زیاد تغییر و تحول بنیادی و سریع صورت گیرد بحکومت رسیدیم و توانستیم در این شرایط استثنایی برای چند ماهی بهمه دهقانان بطور کلی متکی باشیم. این یک حقیقت تاریخی است. ما حداقل تا تابستان سال ۱۹۱۸، تا تشکیل کمیته‌های تهیدستان، بعنوان حکومت دوام آوردیم، چونکه بهمه دهقانان بطور کلی متکی بودیم. این کار در هیچ کشور سرمایه‌داری امکان ندارد.

شما وقتی از تغییر بنیادی تمام برنامه حرف می‌زنید، این واقعیت عمده اقتصادی را فراموش می‌کنید. بدون آن برنامه شما پایه علمی نخواهد داشت.

ما باید آن حکم مارکسیستی را پایه و اساس قرار دهیم که همه به آن اذعان دارند، که برنامه باید بر مبنای علمی استوار باشد. برنامه باید برای توده‌ها روشن سازد که انقلاب کمونیستی چگونه بوقوع پیوست و چرا حتمی و ناگزیر است و اهمیتش در چیست و چه ماهیتی دارد و چه نیرویی، و چه مسائلی را باید حل کند. برنامه ما باید مجموعه و محمل آژیتاسیون، چنان مجموعه و محملی باشد که تمام برنامه‌ها مثلاً برنامه ارفورت (۱۰۲) بود. هر بند این برنامه شامل صدها هزار سخنرانی و مقاله مبلغین بود. در برنامه ما هر بند آنچیزی است که هر زحمتکش باید بداند و فرا می‌گیرد و بفهمد. اگر او نمی‌فهمد که سرمایه‌داری یعنی چه، اگر او نمی‌فهمد که دهقانان خرده‌پا و پیشه‌وری مسلماً و حتماً این سرمایه‌داری را دائماً بوجود می‌آورد، — اگر این نکات را نمی‌فهمد، حتی اگر صد بار خود را کمونیست نامیده و رادیکالترین کمونیسم را تبلیغ نموده باشد، این کمونیسم پیشیزی ارزش ندارد. ما کمونیسم را فقط وقتی ارزنده می‌شماریم که بر اقتصاد مبتنی باشد.

انقلاب سوسیالیستی چیزهای زیادی را حتی در برخی از کشورهای پیشرفته تغییر خواهد داد. شیوه تولید سرمایه‌داری با حفظ اشکال کمرشداخته خود در سراسر جهان بموجودیت خود ادامه می‌دهد، در حالیکه امپریالیسم سرمایه‌داری مالی را جمع کرده و متمرکز ساخته است. در هیچ کشور بسیار پیشرفته نمی‌توان سرمایه‌داری را صرفاً در کاملاً ترن شکل آن پیدا کرد. چنین چیزی حتی در آلمان نیست. هنگامیکه ما مطالب و مدارکی درباره وظایف مشخص خود جمع‌آوری می‌کردیم رفیق متصدی دفتر مرکزی آمار اطلاع داد که در آلمان دهقان آلمانی ۴۰ درصد مازاد سیب‌زمینی خود را از ارگانهای خواربار مخفی کرده است. در کشور سرمایه‌داری که نظام سرمایه‌داری در آن از هر لحاظ رشد کرده باشد، اقتصادیات کوچک دهقانی با خرده‌فروشی

آزاد و با احتکار کوچک بموجودیت خود ادامه می‌دهد. این قبیل حقایق را نباید فراموش کرد. آیا از سیصد هزار عضو حزب که نمایندگانشان در اینجا حضور دارند عده زیادی از این مسئله سر در می‌آورند؟ تصور اینکه همه اینها برای ما که سعادت نگارش پیش‌نویس برنامه را داشتیم معلوم است و از این رو کمونیست‌ها هم تمام آنرا فهمیده است، خودستایی مضحک و خنده‌داری است. ابتدا این طور نیست، این ابتدایی‌ترین اساس‌ها برای آنها لازم است، اینها برای آنها صدبار بیش از ما ضرورت دارد، زیرا کسانی که نیاوخته و بر خود روشن نساخته‌اند که کمونیسم یعنی چه و اقتصاد کالایی یعنی چه، به کمونیسم نخواهند رسید. ما هر روز، در هر مسئله سیاست عملی اقتصادی و خوارباری و زراعتی یا مربوط به شورای عالی اقتصاد ملی به این حقایق اقتصاد خرد کالایی متکی می‌شویم. ولی گویا در این باره نباید در برنامه چیزی گفته شود! اگر چنین می‌کردیم، فقط نشان می‌دادیم که قادر بحل این مسئله نیستیم و موفقیت انقلاب در کشور ما بعلت شرایط استثنایی بوده است.

رفقای از آلمان پیش ما می‌آیند تا اشکال نظام سوسیالیستی را برای خود روشن سازند. ما هم باید چنین کنیم تا نیروی خود را برقای خارجی ثابت کنیم و آنها ببینند که ما در انقلاب خود هرگز از چارچوب واقعیت خارج نمی‌شویم، تا خمیرمایه‌ای بدست آنها بدهیم که برایشان غیرقابل انکار و تکذیب باشد. عرضه انقلاب خود بعنوان ایدآل برای همه کشورهای، و تصور اینکه این انقلاب بیکسلسله کامل از کشفیات عظیم نایل آمده و تلی از کارهای جدید سوسیالیستی انجام داده است، خنده‌دار می‌بود. من این را از کسی نشنیده و علناً می‌گویم که از کسی نخواهیم شنید. ما دارای تجربه عملی در راه اجرای نخستین اقدامات مربوط بویران ساختن سرمایه‌داری در کشور با برخورد خاصی پرولتاریا و دهقانان هستیم. چیزی بیش از این نیست. اگر مانند قورباغه لوله زده باد کنیم در سراسر جهان مورد تمسخر قرار گرفته و خودستاهای ساده خواهیم بود.

ما حزب پرولتاریا را با برنامه مارکسیستی تربیت کرده‌ایم و همین

طور باید آن ده‌ها میلیون زحمتکشی را که داریم، تربیت نماییم. ما در اینجا بعنوان رهبران مسلکی جمع شده‌ایم و موظفیم بتوده‌ها بگوییم: «ما پرولتاریا را تربیت کرده‌ایم و همیشه و مقدم بر هر چیز تحلیل دقیق اقتصادی را ملاک عمل خود قرار می‌دادیم». این وظیفهٔ مانیفست نیست. مانیفست انترناسیونال سوم - دعوت و بیانیه و جلب توجه به آن مسئله‌ای است که در برابر ما مطرح شده این، مراجعه به احساسات توده‌هاست. سعی کنید بطور علمی ثابت نمایید که پایهٔ اقتصادی دارید و بنای کارتان روی هوا نیست. اگر نمی‌توانید اینکار را بکنید تنظیم برنامه را بعهدہ نگیرید. برای انجام این کار ما باید آنچه را که طی پانزده سال از سر گذرانده‌ایم، از نو نگاه کنیم. اگر پانزده سال پیش گفتیم که بسوی انقلاب اجتماعی آینده پیش می‌رویم و حالا آمدیم، مگر این کار ما را ضعیف می‌کند؟ این کار ما را تقویت می‌کند، بما توان می‌بخشد. تمام جریان به آنجا منجر می‌شود که سرمایه‌داری به امپریالیسم می‌رسد و امپریالیسم هم کار را به آغاز انقلاب سوسیالیستی می‌رساند. این جریان خسته‌کننده و طولانی است، و هنوز هیچ کشور سرمایه‌داری دوران این جریان را نپیموده است. ولی قید این جریان در برنامه لازم است.

و به این جهت اعتراضات تئوریک که شده است، تحمل کوچکترین انتقاد را ندارد. تردیدی ندارم که اگر ۱۰ - ۲۰ ادیب مجرب و کارکشته در بیان افکار خود را روزانه سه‌چهار ساعت بکار بگیریم، آنها طی یک ماه برنامه را بهتر و کاملتر تهیه می‌کنند. ولی اگر طلب شود که این کار در عرض یکی-دو روز صورت گیرد همانطوریکه رفیق پودبلسکی می‌گفت، این کار خنده‌دار است. ما نه یکی-دو روز و حتی نه دو هفته کار کردیم. تکرار می‌کنم اگر ممکن بود که کمیسیون سی نفری برای یکماه انتخاب کنیم و آنرا روزی چند ساعت بکار واداریم و زنگ تلفن هم مزاحم‌شان نشود، شک نیست که آنها برنامه‌ای پنج بار بهتر عرضه می‌کردند. ولی در اینجا کسی با ماهیت اسر مخالفت نداشت. برنامه‌ای که دربارهٔ اصول اقتصاد کالایی و سرمایه‌داری نگویید برنامهٔ مارکسیستی انترناسیونالیستی نخواهد بود. برنامه برای اینکه

انترنامیونالیستی باشد اعلام جمهوری جهانی شوروی ویا الغاء ملیت‌ها همانطوریکه رفیق پتاکف اعلام کرد و گفت: هیچگونه ملیتی لازم نیست بلکه فقط اتحاد همه* پرولترها ضرورت دارد، کافی نیست. البته این سخن بسیار عالی است ولی فقط در مرحله* کاملاً دیگر رشد کمونیستی عملی خواهد شد. رفیق پتاکف با برتری آشکار می‌گوید: «شما در سال ۱۹۱۷ عقب‌مانده بودید ولی حالا جلو افتاده‌اید». ما هنگامی جلو افتادیم که در برنامه* خود آنچیزی را که با واقعیت وفق می‌داد، قید کردیم. وقتی گفتیم که ملت از دسکراسی بورژوازی بسوی حکومت پرولتری می‌رود، آنچیزی را گفتیم که هست ولی در سال ۱۹۱۷ آن چیزی بود که شما می‌خواستید.

وقتی ما با اسپار تا کیست‌ها اعتماد کامل رفیقانه خواهیم داشت که برای کمونیسم واحد لازم است، آن اعتماد رفیقانه که هر روز پا بعرصه* وجود می‌گذارد و شاید چند ماه دیگر بوجود آید، آنوقت این اعتماد در برنامه قید خواهد شد. ولی تا زمانی که این اعتماد هنوز نیست، اعلام آن بمعنای جلب آنان به چیزی است که به تجربه* خود به آن نرسیده‌اند. ما می‌گوییم که نظام شوروی اهمیت بین‌المللی پیدا کرده است. رفیق بوخارین به کمیته‌های ارشدهای کارخانه‌های انگلستان (۱۰۳) اشاره کرد. اینها با شوراها قدری فرق دارند. آنها رشد می‌یابند ولی هنوز پا بعرصه ننهاده‌اند. وقتی پا بعرصه* وجود بگذارند، ما «نگاه خواهیم کرد». اما اگر بگوییم که ما شوراها روسی را بکارگران انگلیسی پیشنهاد می‌کنیم این حرف تاب کوچکترین انتقاد را ندارد.

اما بعد باید درباره* حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش صحبت کنم. این مسئله در انتقاد ما اهمیت اغراق‌آمیز پیدا کرده است. اینجا ضعف انتقاد ما از اینکه چنین مسئله‌ای که در ماهیت امر در ساختار عمومی برنامه، در کل مجموع خواستهای برنامه‌ای نقشی کمتر از درجه* دوم بازی می‌کند، — این مسئله در انتقاد ما اهمیت خاصی پیدا کرده، تأثیر پخشیده است.

وقتی رفیق پتاکف سخن می‌گفت خیلی تعجب می‌کردم که این حرف‌ها چیست: قضاوت درباره* برنامه است یا مباحثه* دو بوروی تشکیلات.

وقتی رفیق پتاکف می گفت که کمونیستهای اوکرائین مطابق با رهنمودهای کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه عمل می کنند، نفهمیدم با چه لحنی سخن می گفت. با لحن تأسف؟ در این باره برفیق پتاکف گمان بد نمی برم، ولی مفهوم سخنرانی وی چنین بود: وقتی که کمیته مرکزی بسیار خوب در مسکو هست، این تعیین سرنوشت های خود، عموماً برای چه لازم است! این، نظریه کودکانه است. اوکرائین در شرایط فوق العاده از روسیه جدا شده بود و جنبش ملی در آنجا ریشه عمیق ندوانده بود. این جنبش قدری ظاهر شد ولی آلمانها آن را زدند و از بین بردند. این واقعیت است ولی واقعیتی است استثنایی. در آنجا حتی زبان وضعی دارد که معلوم نیست زبان اوکرائینی جنبه عمومی دارد یا نه؟ توده های زحمتکش ملت های دیگر نسبت به ولیکاروسها بعنوان ملت کولاک و زورگو بی اعتمادی کامل داشتند. و این یک حقیقت است. نماینده فنلاندی برای من تعریف می کرد که میان بورژوازی فنلاند که از ولیکاروسها نفرت داشت، این ندا شنیده می شود: «آلمانها ددمنش تر، آنتانت سبع تر است، بهتر است که بلشویکها باشند». این بزرگترین پیروزی است که ما در مسئله ملی در برابر بورژوازی فنلاند بدست آورده ایم. البته این کار بهیچوجه مانع نیست که ما با آن بعنوان دشمن طبقاتی با وسایل مناسب مبارزه کنیم. جمهوری شوروی که در کشوری بوجود آمده که تزاریسم در آن به فنلاند ستمروایی داشت، باید بگوید که برای حق استقلال ملتها احترام قایل است. با دولت انقلابی فنلاند که مدت کوتاهی وجود داشت، قرارداد بستیم (۱۰۴) و بگذشت های معین ارضی تن در دادیم و بدان مناسبت اعتراضات زیاد صرفاً شوینیستی می شنیدم که می گفتند: «آنجاها مراکز خوب صید ماهی است، و شما آنها را دادید». اینها، چنین اعتراضاتی درباره آن چیزهایی است که گفتیم، اگر بعضی از کمونیستها را خوب بشکافی شوینیست ولیکاروس می بینی.

بنظرم این مثال درباره فنلاند و نیز درباره باشقیرها نشان می دهد که درباره مسئله ملی نباید چنان قضاوت کرد که بهر قیمتی شده وحدت اقتصادی لازم است. البته که لازم است! ولی ما باید از راه

تبلیغ و آژیتاسیون و اتحاد داوطلبانه به آن نایل آییم. باشقیرها به ولیکاروسها سوطن دارند، چونکه ولیکاروسها متمدن تر و بافرهنگ ترند و از فرهنگ خود برای غارت باشقیرها استفاده کردند. به این جهت در این نقاط خلوت نام ولیکاروس برای باشقیرها بمعنای «ستمگر» و «حقه باز» است. باید این نکته را در نظر گرفت و با آن مبارزه کرد. ولی این، کاری است طولانی و با هیچ دستور و فرمانی نمی توان آنرا از بین برد. در این کار ما باید خیلی احتیاط کنیم. احتیاط بویژه از جانب ملتی نظیر ولیکاروسها لازم است که موجب نفرت شدید ملت های دیگر نسبت به خود شده است، و فقط حالا ما یاد گرفته ایم آنها را بد یاد گرفته ایم آنها را اصلاح کنیم. ما مثلاً در کمیساریای آموزش یا در پیرامون آن، کمونیست هایی داریم که می گویند: مدرسه واحد، ولذا نباید بزبان دیگر بجز زبان روسی تدریس کنید! بنظرم چنین کمونیستی - شوینیست ولیکاروس است که با بسیاری از ماها هممنشین است و با او باید مبارزه کرد.

و به این جهت ما باید بملل دیگر بگوییم که تا آخر انترناسیونالیست هستیم و در راه اتحاد داوطلبانه کارگران و دهقانان همه ملت ها می کوشیم. این امر، ابداً جنگ را حذف نمی کند. جنگ مسئله دیگری است که از ماهیت اسپریالیسم ناشی می گردد. اگر ما با ویلسون جنگ می کنیم و ویلسون ملت کوچکی را حربه و آلت دست خود می سازد، ما می گوییم: برخد این حربه مبارزه می کنیم. ما هرگز مخالف این نکته چیزی نگفته ایم. ما هرگز نگفته ایم که جمهوری سوسیالیستی بدون نیروی نظامی قادر به ادامه موجودیت خویش است. در شرایط معینی جنگ ضرورت پیدا می کند. و حالا در مسئله مربوط به حق ملت ها در تعیین سرنوشت خویش اصل مطلب در آنست که ملت های مختلف راه تاریخی واحدی را طی می کنند، ولی این راه پیچ و خمها و کوره راه های بسیار مختلف دارد و ملت های متمدن تر و بافرهنگ تر مسلماً مسیری غیر از ملت های دارای تمدن و فرهنگ کمتر در پیش گرفته اند. فنلاند - جوری پیش رفت و آلمان - جور دیگر پیش می رود. رفیق پتاکف هزار بار حق دارد که می گوید ما بوحدت احتیاج داریم.

ولی باید از راه تبلیغ و نفوذ حزبی و با ایجاد اتحادیه‌های واحد در راه این وحدت مبارزه کرد. ولی در اینجا هم نباید بطور قالبی عمل کرد. هر آینه اگر ما این ماده را بررسی داشتیم و یا جور دیگر می‌نوشتیم، مسئله ملی را از برنامه حذف می‌کردیم. اگر افراد فاقد خصوصیات ملی بودند این کار ممکن بود. ولی افراد فاقد خصوصیات ملی وجود ندارند، و جامعه سوسیالیستی را جور دیگر بهیچوجه نمی‌توانیم برپا سازیم.

رفقا، تصور می‌کنم برنامه پیشنهادی به کنگره را باید اساس قرار داد و آنرا به کمیسیون ارجاع نمود و این کمیسیون را با نمایندگان اپوزیسیون یا بعبارت دقیقتر با رفقایی که در اینجا پیشنهادهای عملی مطرح ساختند تکمیل نمود و در این کمیسیون اولاً اصلاحات نامبرده طرح نمود، ثانیاً آن اعتراضات نظری را که سازش درباره آنها امکان ندارد، بیرون آورد. تصور می‌کنم که این کار، عملی‌ترین طرح مسئله خواهد بود که سریع‌ترین وجهی راه حل صحیح را بدست ما خواهد داد. (کفزدنها.)

۳

سخنرانی درباره کار در روستا

۲۳ مارس

(کفزدنهای ممتد.) رفقا، باید معذرت بخواهم که نتوانستم در کلیه جلسات شعبه‌ای که کنگره برای بررسی مسئله کار در روستا انتخاب کرده بود، حضور یابم. به این جهت سخنرانیهای رفقایی که از همان آغاز کار این شعبه در آن شرکت جستند. مکمل سخنرانی من خواهد بود. این شعبه سرانجام تزهایی تنظیم نمود که بکمیسیون احاله شده و به اطلاع شما خواهد رسید. در اینجا می‌خواهم پیرامون اهمیت کلی مسئله همانطوریکه در نتیجه کار شعبه در برابر ما

مطرح گردیده و همانگونه که اکنون بنظر من در برابر تمام حزب مطرح است، صحبت کنم.

رفقا، کاملاً طبیعی است که در جریان رشد و تکامل انقلاب پرولتری ضرورت پیدا می‌کند که گاه به یک مسئله و گاه بمسئله دیگری از بغرنجترین و سهمترین مسائل زندگی اجتماعی اولویت بدهیم. و کاملاً طبیعی است که هنگام تحول که با عمیق‌ترین ارکان زندگی و با وسیعترین توده‌های مردم تماس و برخورد پیدا می‌کند و نمی‌تواند برخورد پیدا نکند هیچ حزبی و هیچ دولتی، حتی نزدیک‌ترین دولت به توده‌ها، هرگز قادر نیست یکباره تمام جوانب و شئون زندگی را در بر گیرد. و اگر اکنون ضرورت پیدا می‌کند که ما مسئله کار در روستا را تشریح و از این مسئله بویژه وضع دهقانان میانه‌حال را مشخص سازیم، در این امر از نقطه نظر رشد و تکامل انقلاب پرولتری بطور کلی هیچ چیز عجیب و غیرعادی نمی‌تواند باشد. بدیهی است که انقلاب پرولتری مجبور شد کار را از مناسبات اساسی میان دو طبقه متخاصم یعنی پرولتاریا و بورژوازی آغاز نماید. وظیفه اساسی عبارت بود از واگذاری حکومت بطبقه کارگر و تأمین دیکتاتوری آن، سرنگون کردن بورژوازی و گرفتن آن منابع اقتصادی قدرت از دست وی که بدون شک مانع هرگونه ساختمان سوسیالیستی بطور کلی است. هیچیک از ماها که با مارکسیسم آشنا هستیم هرگز در این حقیقت تردید نداشته‌ایم که در جامعه سرمایه‌داری بحکم ساختار اقتصادی این جامعه نقش قاطع را یا پرولتاریا می‌تواند ایفاء نماید یا بورژوازی. حالا ما بسیاری از مارکسیستهای سابق — مثلاً از اردوگاه منشویک‌ها — را می‌بینیم که مدعی این نکته هستند که گویا در دوران مبارزه قطعی پرولتاریا علیه بورژوازی دسکراسی بطورکلی می‌تواند حکمفرما باشد. این گفته منشویک‌هاست که کاملاً با اسرارها هم‌اواز شده‌اند. مگر این خود بورژوازی نیست که با توجه بصلاح و صرفه خود دسکراسی را ایجاد یا الغاء می‌کند! پس در چنین صورتی هنگام مبارزه حاد بورژوازی علیه پرولتاریا از دسکراسی بطور کلی هیچ حرفی نمی‌تواند در میان باشد. فقط جای تعجب است که این مارکسیست‌ها یا به اصطلاح مارکسیست‌ها —

— مثلاً منشیویک‌های ما — با چه سرعتی خود را افشاء و رسوا می‌کنند و با چه سرعتی ماهیت واقعی‌شان یعنی فطرت دسکراتهای خرده‌بورژوا آشکار می‌شود.

مارکس در تمام زندگی خود بیش از هر چیز علیه توهمات دسکراسی خرده‌بورژوایی و دسکراتیسم بورژوایی مبارزه می‌کرد. آنچه که مارکس بیش از هر چیز مورد استهزاء قرار می‌داد — حرفهای پوچ درباره آزادی و برابری بود که در آن، آزادی کارگران برای سرگ از گرسنگی، یا برابری آن فردی که نیروی کار خود را می‌فروشد با آن بورژوایی که گویا آزادانه و بر اساس برابری در بازار آزاد آنرا می‌خرد، و غیره و غیره پوشی می‌شود. مارکس در تمام تألیفات اقتصادی خود این نکته را روشن ساخته و می‌توان گفت که سرتاسر «کاپیتال» (کتاب «سرمایه» — م.) مارکس بر روشن کردن این نکته اختصاص یافته است که فقط بورژوازی و پرولتاریا نیروهای اساسی جامعه^۱ سرمایه‌داری هستند و می‌توانند باشند: — بورژوازی بعنوان بنیادگذار این جامعه^۲ سرمایه‌داری و رهبر و محرک بخش آن، و پرولتاریا بعنوان گورکن و یگانه نیرویی که قادر است جای آنرا بگیرد. مشکل بتوان حتی فصلی در یکی از آثار مارکس پیدا کرد که به این مسئله اختصاص نیافته باشد. می‌توان گفت که سوسیالیست‌های سراسر جهان در انترناسیونال دوم بدفعات بیشمار در برابر کارگران سوگند یاد می‌کردند و خدا گواه می‌گرفتند که این نکته را می‌فهمند. ولی وقتی کار بمبارزه واقعی و در عین حال قطعی میان پرولتاریا و بورژوازی بر سر حکومت رسید، دیدیم که منشیویک‌ها و اسارهای ما و نیز سران احزاب سابق سوسیالیست در سراسر جهان این نکته را از یاد بردند و بشیوه صرفاً مکانیکی بتکرار عبارات فیلسترمآبانه درباره دسکراتیسم بطور کلی پرداختند. در میان ما وقتی می‌گویند: «دیکتاتوری دسکراسی» — گاهی می‌کوشند برای این کلمات یک نوع جنبه^۳ «سفت و سخت‌تر» از آنچه هست قایل شوند. این دیگر بکلی بی‌معناست. ما از روی تاریخ بخوبی می‌دانیم که دیکتاتوری بورژوازی دسکراتیک جز سرکوب کارگرانی که قیام کرده بودند، معنای دیگری نداشت. اوضاع و احوال از

سال ۱۸۴۸ و بهرحال نه دیرتر از آن بلکه در مواردی حتی زودتر بر این منوال بوده است. تاریخ بما نشان می‌دهد که همانا در دمکراسی بورژوایی است که حادثترین مبارزات در مقیاس گسترده و آزاد، میان پرولتاریا و بورژوازی دامنه پیدا می‌کند. صحت این حقیقت در جریان عمل برای ما ثابت شده است. و اگر گاهی دولت شوروی از اکتبر سال ۱۹۱۷ در کلیه مسائل بنیادی استوار بود علتش همانا این است که ما هرگز از این حقیقت عدول نکرده و هرگز آنرا فراموش ننموده‌ایم. فقط دیکتاتوری یک طبقه یعنی پرولتاریا در مبارزه علیه بورژوازی بر سر سلطه و سیادت، می‌تواند مسئله را حل کند. فقط دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند بر بورژوازی غلبه کند. فقط پرولتاریا می‌تواند بورژوازی را سرنگون سازد. فقط پرولتاریا می‌تواند توده‌ها را برضد بورژوازی بدنبال خود بکشد و ببرد.

ولی این سخن بهیچوجه به آن معنی نیست و چنین تصویری خطا و اشتباه بس بزرگ است که گویا ما در ساختمان آینده کمونیسم هم، هنگامیکه دیگر بورژوازی سرنگون شده و قدرت سیاسی بدست پرولتاریا افتاده است، می‌توانیم بدون شرکت عناصر متوسط، بینایی، کار را از پیش ببریم.

طبیعی است که در آغاز انقلاب - انقلاب پرولتری - تمام توجه رهبران آن بمسئله عمده و اساسی معطوف می‌گردد که مسئله سلطه پرولتاریا و تأمین آن از راه پیروزی بر بورژوازی و تأمین شرایطی است که در آن بورژوازی نتواند مجدداً قدرت حاکمه را بدست آورد. ما خوب می‌دانیم که بورژوازی هنوز هم برتریهایی دارد که با ثروت وی در سایر کشورها مربوط است یا گاهی حتی در کشور ما ثروت نقدی را تشکیل می‌دهد. ما بخوبی می‌دانیم که عناصر اجتماعی معجزتر از پرولترها وجود دارند که به بورژوازی کمک می‌کنند. ما خوب می‌دانیم که بورژوازی از خیال بازگرداندن قدرت حاکمه خود منصرف نشده و از تلاش برای احیای سلطه خویش دست بر نداشته است.

ولی مطلب بهیچوجه به اینجا پایان نمی‌پذیرد. بورژوازی که بیش از هر چیز اصل: «وطن آنجاست که به انسان خوش بگذرد» را بمیان

می‌کشد، بورژوازی که از لحاظ پولی همیشه انترناسیونالی بود، — بورژوازی در مقیاس جهانی هنوز هم از ما نیرومندتر است. البته لطمات سریع بسطه^۱ بورژوازی وارد می‌شود و او ناظر نمونه‌هایی چون انقلاب سجاستان است که با خوشوقتی دیروز خبر آنرا به اطلاع شماها رساندیم و امروز اخباری در تأیید آن می‌رسد، — بورژوازی دارد به این نکته پی می‌برد که پایه‌های سلطه‌اش متزلزل می‌شود و آزادی عمل خود را از دست می‌دهد. ولی اگر وسایل مادی را در مقیاس جهانی در نظر بگیریم نمی‌توانیم به این نکته اذعان نکنیم که بورژوازی از لحاظ مادی هنوز هم از ما نیرومندتر است.

از این رو نه دهم توجه و اهتمام و فعالیت عملی ما به این مسئله^۲ اساسی — پسرنگون ساختن بورژوازی و استقرار حکومت پرولتاریا، از میان بردن هرگونه امکان بازگشت بورژوازی به حکومت، معطوف بود و می‌بایست هم معطوف باشد. این امر کاملاً طبیعی و ناگزیر و قانونی است و در این زمینه کار زیادی هم با کسب موفقیت انجام گرفته است.

حالا دیگر ما باید مسئله^۳ قشرهای دیگر جامعه را در دستور روز قرار دهیم. ما باید مسئله^۴ دهقانان میانه‌حال را همه‌جانبه در دستور روز قرار دهیم، و این نتیجه‌گیری کلی ما در شعبه^۵ ارضی بود و اطمینان داریم که همه^۶ کارکنان حزبی با آن موافقت خواهند کرد، زیرا ما فقط نتایج مشاهدات آنرا جمع‌بندی کرده‌ایم.

البته کسانی پیدا خواهند شد که بجای تعمق و مذاقه در روند انقلاب ما، بجای تفکر و تأمل درباره^۷ وظایفی که اکنون بر عهده داریم، — بجای همه^۸ اینها از هر اقدام حکومت شوروی برای پوزخند و خرده‌گیری نظیر آنچه در آقایان منشیوکها و اسارهای راستگرا می‌بینیم استفاده کنند. اینان تا کنون به این نکته پی نبرده‌اند که باید میان ما و دیکتاتوری بورژوازی یکی را برگزینند. ما در مورد آنان خیلی صبر و حوصله و حتی جوانمردی نشان داده‌ایم و بار دیگر به آنها امکان می‌دهیم این جوانمردی ما را بیازمایند، ولی بزودی به این صبر و جوانمردی پایان خواهیم داد و اگر راه خود را انتخاب

نکنند، آنوقت با لحن کاملاً جدی به آنها تکلیف خواهیم کرد بسوی کلچاک رهسپار شوند. (کفزدنها.) ما از این افراد استعداد بسیار درخشان عقلانی انتظار نداریم. (خنده حضار.) ولی می‌شد انتظار داشت که آنها پس از مشاهده وحشیگری‌های کلچاک می‌بایست به این نکته پی ببرند که ما حق داریم از آنها بخواهیم که میان ما و کلچاک یکی را برگزینند. اگر در نخستین ماه‌های بعد از انقلاب اکتبر بسیاری از ساده‌لوحان از روی خوشباوری تصور می‌کردند که دیکتاتوری پرولتاریا یک پدیده گذرا و تصادفی است، باید گفت که حالا حتی منشیویکها و اسارها هم می‌بایست فهمیده باشند، در آن مبارزهای که تحت فشار تمامی بورژوازی بین‌المللی می‌شود یک قانونمندی وجود دارد.

در عمل فقط دو نیرو وجود آمده است: دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا. کسی که این نکته را در آثار مارکس نخوانده، کسی که این نکته را در تألیفات کلیه سوسیالیست‌های کبیر بررسی نکرده است، هرگز سوسیالیست نبوده، هیچ‌چیز از سوسیالیسم نفهمیده و فقط نام سوسیالیست بر خود نهاده است. ما به این اشخاص مهلت و فرصت کوتاهی برای اندیشیدن می‌دهیم و طلب می‌کنیم که این مسئله را حل کنند. علت یادآوری من از آنها این است که حالا می‌گویند یا خواهند گفت: «بلشویک‌ها مسئله دهقانان میانه‌حال را مطرح کرده‌اند و می‌خواهند روی خوش به آنها نشان دهند». من خوب می‌دانم که استدلالاتی از این قبیل و حتی بمراتب بدتر از این، در مطبوعات منشیویکی رواج زیاد دارد. ما این استدلال را دور می‌اندازیم و بیاوسراییم مخالفان خود هرگز اهمیت نمی‌دهیم. کسانی که هنوز می‌توانند بین بورژوازی و پرولتاریا به این سو و آن سو بدوند بگذار هرچه دلشان بخواهد بگویند. ما راه خود را ادامه خواهیم داد.

راه ما مقدم بر هر چیز، با محاسبه نیروهای طبقاتی تعیین می‌شود. در جامعه سرمایه‌داری مبارزه بورژوازی و پرولتاریا گسترش می‌یابد. مادامیکه این مبارزه به انجام نرسیده تمام توجه مجدانه ما بدان معطوف

خواهد بود که این مبارزه را به پایان خود برسانیم. این مبارزه هنوز به پایان نرسیده است. تا کنون در این مبارزه کارهای زیادی انجام گرفته است. حالا دیگر بورژوازی بین المللی نمی تواند آزادانه عمل کند. بهترین دلیل این امر وقوع انقلاب پرولتری در سجاستان است. از این رو بدیهی است که داسنه فعالیت ساختمانی ما در روستا از آن چارچوبی که در آن همه چیز تابع هدف اساسی مبارزه در راه کسب قدرت بود، خارج شده است.

این ساختمان دو مرحله عمده را گذرانده است. در اکتبر سال ۱۹۱۷ ما به اتفاق همه دهقانان حکومت را بدست گرفتیم. این انقلاب، انقلاب بورژوایی بود، چونکه مبارزه طبقاتی در روستا هنوز گسترش نیافته بود. همانطوریکه گفتم فقط در تابستان سال ۱۹۱۸ بود که انقلاب پرولتری واقعی در روستا آغاز شد. اگر نمی توانستیم این انقلاب را برپا کنیم کارسان ناتمام می ماند. نخستین مرحله، تصرف قدرت در شهرها و برقراری کشورداری شوروی بود. مرحله دوم، مرحله ای بود که برای همه سوسیالیست ها مرحله اساسی شمرده می شود و سوسیالیست ها بدون آن نمی توانند سوسیالیست باشند. این مرحله عبارت بود از مشخص نمودن عناصر پرولتری و نیمه پرولتری در روستا و متحد ساختن آنان با پرولتاریای شهری برای مبارزه علیه بورژوازی در روستا. این مرحله نیز بطور کلی پایان یافته است. آن سازمانهایی که ما در ابتدای امر برای این منظور تشکیل داده بودیم یعنی کمیته های تهیدستان بحدی استوار شده اند که ما توانستیم شوراهایی را که بشیوه درست انتخاب شده بودند جایگزین آنها سازیم، یعنی شوراهای روستا را طور تجدید سازمان دهیم که به ارگانهای سلطه طبقاتی، به ارگانهای قدرت پرولتری در روستا تبدیل شوند. اقداماتی نظیر وضع قانون نظام ارضی سوسیالیستی و تدابیری برای انتقال بزرگت سوسیالیستی (۱۰۵) یعنی قانونی که چندی پیش بتصویب کمیته اجرائیه مرکزی رسید و البته همه از آن اطلاع دارند، - مراحل را که از لحاظ انقلاب پرولتری ما طی شده است، تلخیص می کند. ما کار عمده را که وظیفه نخستین و اساسی انقلاب پرولتری

است انجام داده‌ایم. و همانا بمناسبت انجام این وظیفه، وظیفهٔ بغرنجتر در دستور روز قرار گرفته که عبارت است از: تعیین روش نسبت به دهقانان میان‌حال. کسی که تصور کند بمیان کشیدن این وظیفه در حکم تضعیف خصیت حکومت ما، تضعیف دیکتاتوری پرولتاریا، تغییر ولو جزئی و یا بسیار ناچیز در سیاست اساسی ماست، — چنین کسی بهیچوجه بوظایف پرولتاریا و انقلاب کمونیستی پی نمی‌برد. یقین دارم که در حزب ما چنین کسانی پیدا نمی‌شوند. فقط می‌خواستیم رفقا را از کسانی برحذر دارم که در خارج از حزب کارگر پیدا خواهند شد و نه بر مبنای جهان‌بینی معین بلکه صرفاً برای لطمه زدن بکار ما و برای کمک به افراد گارد سفید و بعبارت ساده‌تر برای آنکه مؤثریک (دهقان ساده‌دل — م.) میان‌حال را که همیشه سرد است و نمی‌تواند هم سرد نباشد و مدتی نسبتاً طولانی سرد خواهد بود، علیه ما برانگیزند، این حرف را خواهند زد و برای تحریک وی برضد ما خواهند گفت: «ببینید اینها روی خوش بشما نشان می‌دهند! پس معلوم می‌شود عصیانهای شما را بحساب آورده‌اند، پس متزلزل شده‌اند» و حرفهایی از این قبیل. همهٔ رفقای ما باید علیه چنین تبلیغاتی مسلح باشند. و من اطمینان دارم که اگر ما حالا موفق شویم این مسئله را از نقطهٔ نظر مبارزهٔ طبقاتی مطرح سازیم، آنها مسلح خواهند بود.

پرواضح است که این مسئلهٔ اساسی که مسئلهٔ بغرنج و پیچیده‌تری است، و در عین حال ضرورت کمتری ندارد، این است که: چگونه باید روش پرولتاریا را نسبت به دهقانان میان‌حال دقیقاً معین کرد؟ رفقا، این مسئله از نقطهٔ نظر تئوری که اکثریت عظیم کارگران آنرا فراگرفته‌اند برای مارکسیست‌ها دشوار نیست. مثلاً یادآور می‌شوم که کائوتسکی در کتاب خود پیرامون مسئلهٔ ارضی که هنگامی نوشته شده است که او آموزش مارکس را بدرستی بیان می‌کرد و در این رشته اتوریتهٔ مسلم و بی‌چون‌وچرا بشمار می‌رفت، — در این کتاب در مورد انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم می‌گوید: وظیفهٔ حزب سوسیالیست عبارت است از بیطرف ساختن دهقانان یعنی نیل به آن هدف که

دهقان در مبارزهٔ پرولتاریا و بورژوازی بیطرف ماند و نتواند برضد ما
ببورژوازی کمک موثر نماید.

دهقانان طی دوران متمدنی سلطه و سیادت بورژوازی، از حکومت
آن پشتیبانی می‌کردند و طرفدار بورژوازی بودند. اگر به نیروی
اقتصادی بورژوازی و وسایل سیاسی سلطه و سیادت آن توجه کنیم این
نکته بر ما روشن می‌شود. ما نمی‌توانیم امید و توقع داشته باشیم که
دهقان میان‌حال بیدرنگ بطرفداری از ما برخیزد. ولی اگر سیاست درستی
در پیش بگیریم پس از مدتی این تردیدها برطرف خواهد شد و دهقان
خواهد توانست جانب ما را بگیرد.

انگلس هم که به اتفاق مارکس پایه‌های مارکسیسم علمی یعنی
پایه‌های آموزشی را نهاد که همواره و بویژه هنگام انقلاب رهنمون حزب
ماست، دهقانان را بدهقانان خرده‌پا، میان‌حال و بزرگ تقسیم می‌کرد و
این تقسیم‌بندی حتی حالا هم برای اکثریت عظیم کشورهای اروپایی
با واقعیت وفق می‌دهد. انگلس می‌گفت: «شاید لازم نباشد که حتی
دهقانان بزرگ در همه‌جا با اعمال قهر سرکوب شوند». هیچ سوسیالیست
خردمندی هرگز چنین فکری را بذهن خود خطور نداده است که ما
زمانی بتوانیم در مورد دهقانان میان‌حال (دهقانان خرده‌پا — دوست
ما هستیم) بزور و بقهر متوسل شویم. این نکته را انگلس در سال
۱۸۹۴ — یک سال قبل از وفاتش، هنگامیکه مسئلهٔ ارضی در دستور
روز قرار گرفته بود گفته است (۱۰۶). این اظهار نظر حقیقتی را بما
نشان می‌دهد که گاهی آن را فراموش می‌کنند و حال آنکه در تئوری
همه با آن موافقیم. در مورد ملاکین و سرمایه‌داران وظیفهٔ ما سلب
مالکیت کامل از آنهاست. ولی در مورد دهقانان میان‌حال اجازه
هیچگونه اعمال قهر را نمی‌دهیم. حتی در مورد دهقانان ثروتمند هم

با آن قاطعیت سخن نمی‌گوییم که دربارهٔ بورژوازی می‌گوییم، یعنی
نمی‌گوییم سلب مالکیت مطلق از دهقانان ثروتمند و کولاک‌ها. در
برنامهٔ ما این وجه تمایز قید شده است. ما می‌گوییم: درهم شکستن
مقاومت دهقانان ثروتمند، عقیم گذاشتن سوءتصددهای ضدانقلابی آنان،
این، سلب مالکیت کامل نیست.

وجه تمایز اساسی بین روش ما نسبت به بورژوازی و برخورد ما بدهقانان میانه‌حال عبارت است از سلب مالکیت کامل از بورژوازی، اتحاد با دهقانان میانه‌حالی که دیگران را استثمار نمی‌کنند، — این خط‌مشی اساسی در تئوری و بطور نظری، مورد قبول همه است. ولی در پراتیک و در عمل ناپیگیری در پیروی از آن مشاهده می‌شود و در محلها هنوز یاد نگرفته‌اند آنرا رعایت کنند. هنگامیکه پرولتاریا پس از سرنگون ساختن بورژوازی و تحکیم پایه‌های قدرت و حکومت خود، از جوانب مختلف به ایجاد جامعه نوین پرداخت، مسئله دهقانان میانه‌حال اولویت پیدا کرد. در جهان هیچ سوسیالیستی منکر این نکته نشده است که ساختمان کمونیسم در کشورهای دارای زراعت بزرگ و در کشورهای دارای زراعت کوچک بطرق مختلف انجام خواهد گرفت. و این حقیقتی است بسیار مقدماتی و ابتدایی. از این حقیقت چنین نتیجه‌گیری می‌شود که ما به نسبت نزدیک شدن بوظایف ساختمان کمونیستی باید توجه عمده خود را در حدود معینی درست روی همان دهقانان میانه‌حال متمرکز سازیم.

خیلی چیزها منوط به چگونگی برخورد ما بدهقانان میانه‌حال است. این مسئله از نقطه نظر تئوری حل شده است، ولی ما بجنبه آزموده‌ایم و از روی تجربه خود می‌دانیم که فرق است میان حل تئوریک مسئله و حل عملی آن در زندگی. ما کاملاً با آن فرق مواجه شده‌ایم که برای انقلاب کبیر فرانسه آنهمه جنبه مشخص داشت و آن هنگامی بود که کنوانسیون فرانسه (۱۰۷) در موارد بسیاری دست به اقدامات گسترده‌ای می‌زد و حال آنکه برای عملی ساختن آنها تکیه‌گاه لازم را نداشت و حتی نمی‌دانست که برای انجام این یا آن اقدام بکدام طبقه باید تکیه نمود.

ما در شرایط فوق‌العاده مساعدتری هستیم. در پرتو یک قرن رشد و تکامل می‌دانیم بکدام طبقه متکی هستیم. ولی این نکته را هم می‌دانیم که تجربه عملی این طبقه بسیار بسیار اندک است. مسئله اساسی برای طبقه کارگر و حزب کارگر روشن بود: سرنگون ساختن حکومت بورژوازی و سپردن زمام این حکومت بدست کارگران. ولی این

کار را چگونه می‌بایست انجام داد؟ همه بیاد دارند که ما با چه دشواری‌ها و با چه اشتباهاتی از کنترل کارگری بمدیریت کارگری امور صنایع می‌پرداختیم. و تازه این، کاری بود که در درون طبقهٔ ما، در محیط پرولتری که همیشه با آن سروکار داشتیم انجام می‌گرفت. و حال آنکه باید روش خود را نسبت به طبقهٔ جدید، نسبت بطبقه‌ای معین کنیم که کارگر شهری آنرا نمی‌شناسد. باید روش خود را نسبت بطبقه‌ای که وضع مشخص و موقعیت استواری ندارد، معین کنیم. پرولتاریا در مجموع طرفدار سوسیالیسم، و بورژوازی در مجموع مخالف سوسیالیسم است، — تعیین مناسبات این طبقات کار آسانی است. ولی وقتی ما با قشری نظیر دهقانان میانه‌حال سروکار پیدا می‌کنیم، آنوقت معلوم می‌شود که این طبقه‌ای است در حال تردید و تزلزل. هم صاحب مال است و هم زحمتکش. زحمتکشان دیگر را استثمار نمی‌کند. ده‌ها سال مجبور بود با تحمل بزرگترین رنجها و مصائب از موقعیت خود دفاع کند. این طبقه سزه تلخ بهره‌کشی ملاکین و سرمایه‌داران را چشیده و همه را تحمل کرده است، ولی او در عین حال صاحب مال و متال است. از این رو ما در برخورد خود به این طبقهٔ مردد با دشواری‌های بزرگی روبرو هستیم. ما با آنکه به بیش از یکسال تجربه و آزمون خود، به بیش از شش ماه فعالیت پرولتری خود در روستا و آنکه به این نکته که حالا دیگر قشربندی طبقاتی در روستا انجام یافته است، باید بیش از هر چیز در این مورد از شتابزدگی و تئوری‌بافی ناشیانه و آماده شمردن آنچه که داریم و تنظیم می‌کنیم و هنوز تنظیم نشده است، احتراز جوئیم. در قطعنامه‌ای که کمیسیون منتخب شعبهٔ مربوطه بشما پیشنهاد می‌کند و یکی از سخنرانان بعدی آنرا برای شما قرائت خواهد کرد در این مورد بقدر کافی برحذر و زنهارباش خواهید یافت.

از نقطهٔ نظر اقتصادی بدیهی است که ما باید بکمک دهقانان میانه‌حال برویم. این نکته از نظر تئوری مورد هیچگونه تردیدی نیست. ولی با آن موازین اخلاقی و با آن سطح فرهنگ که ما داریم و با آن نارسایی نیروی فرهنگی و فنی که ما می‌توانیم در اختیار روستاها بگذاریم

و با آن ناتوانی که اغلب بهنگام روبرو شدن با روستا از خود نشان می‌دهیم، رفقای ما در موارد بسیار زیادی شیوه قهر و اجبار بکار می‌برند و با این ترتیب عمه کارها را خراب می‌کنند. همین دیروز یکی از رفقا جزوه‌ای بمن داد تحت عنوان «دستورات و احکام مربوط بشیوه کار حزبی در استان نیژه گورودسکایا» که از طرف کمیته نیژه گورودسکی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه منتشر شده است. در این جزوه، مثلاً در صفحه ۱؛ آن چنین می‌خوانم: «فرمان مربوط به اخذ مالیات فوق‌العاده باید تمام سنگینی‌اش بدوش کولاک‌های روستا، محترکین و بطور کلی عناصر میان‌ه‌حال دهقانان گذاشته شود». اینجاست که می‌توان گفت مردم «فهمیده‌اند!» این یا غلط چاپی است و چنین غلطی قابل تحمل نیست! یا حاصل کار پرشتاب و عجولانه‌ای است که نشان می‌دهد هرگونه شتابزدگی در این کار چقدر خطرناک است. و یا اینکه — این دیگر بدترین فرضی است و نمی‌خواهم در مورد رفقای نیژه گورودی چنین فرضی کرده باشم، — و یا اینکه اینجا صرفاً عدم فهم مطلب در میان است. خیلی احتمال دارد که این امر، نتیجه بی‌دقتی باشد (۱۰۸).

در جریان عمل مواردی نظیر آنچه که یکی از رفقا در کمیسیون تعریف می‌کرد، پیش می‌آید که دهقانان دور او را گرفته و هر کدامشان می‌پرسید: «بگو ببینم، من میان‌ه‌حالم یا نه؟ دو اسب، یک ماده‌گو دارم. دو ماده‌گو و یک اسب دارم» و از این قبیل سئوالات. پس برای این مبلغ که همه بخشها می‌رود آنچنان معیار دقیق و دور از اشتباه لازم است که بتواند وضع دهقان را با آن بسنجد و بگوید که دهقان میان‌ه‌حال است یا نه. برای اینکار باید تمام تاریخچه زندگی اقتصادی این دهقان و روابط وی را با گروههای پایین و بالا دانست و حال آنکه ما نمی‌توانیم آنرا دقیقاً بدانیم.

در این مورد کاردانی عملی بسیار و اطلاع از شرایط محل لازم است. ما هنوز دارای چنین صفاتی نیستیم و اذعان به این نارسایی ابداً خجالت ندارد؛ ما باید آشکارا به آن معترف باشیم. ما هرگز خیالباف نبوده و هرگز به این پندار نبوده‌ایم که جامعه کمونیستی را با

دست‌های پاک و پاکیزه کمونیست‌های شسته و منزهی که باید در جامعه ناب کمونیستی بدنیا بیایند و پرورش یابند، خواهیم ساخت. اینها افسانه‌هایی است کودکانه. ما کمونیسم را باید از قطعات و مصالح بنای فرو ریخته^۱ سرمایه‌داری بسازیم و فقط طبقه‌ای قادر به این کار است که در مبارزه علیه سرمایه‌داری آبدیده شده است. پرولتاریا از نارسائی‌ها و نقاط ضعف جامعه^۲ سرمایه‌داری منزه و بری نیست و شما این نکته را به بهترین وجهی می‌دانید. پرولتاریا در راه سوسیالیسم مبارزه می‌کند و پاپای آن با نارسائیهای خود در مبارزه است. بهترین بخش پیشرو پرولتاریا که دهها سال در شهرها تا پای جان مبارزه کرده است می‌توانست در جریان این مبارزه تمام شیوه زندگی شهری و پایتخت را فرا گیرد و تا حدود معینی هم آنرا فرا گرفته است. شما می‌دانید که روستاها حتی در کشورهای پیشرفته محکوم بجهالت بوده‌اند. البته ما سطح فرهنگ روستاها را بالا خواهیم برد، ولی این کار سالها وقت می‌خواهد. همین نکته را رفقای ما همه‌جا فراموش می‌کنند و هر کلمه^۳ رفقای محلی، نه روشنفکران اینجا و پشت سیزنشینهایی که حرفهایشان را خیلی شنیده‌ایم — بلکه افرادی که عملاً ناظر کار در روستاها بودند — با وضوح خاصی آنرا در برابر ما مجسم می‌سازد. این صداها در شعبه^۴ ارضی برای ما ارزش خاصی داشت. این صداها حالا هم برای تمام کنگره حزبی ما بسیار ارزنده خواهد بود، من به این نکته اطمینان دارم، چونکه از خود زندگی برخاسته است، نه از کتاب و فرمان.

همه^۵ این نکات ما را بر آن می‌دارد که کار خود را طوری انجام دهیم تا روش ما نسبت پدهقانان میان‌حال روشن‌تر گردد. و این کاری است بسیار دشوار، زیرا چنین روشی در زندگی وجود ندارد. این مسئله نه تنها حل نشده است، بلکه اگر بخواهند یکباره و همین حالا آنرا حل نمایند باید گفت که اصولاً حل‌نشدنی است. هستند کسانی که می‌گویند: «صدور اینهمه فرمان لزومی نداشت»، — و اینها دولت شوروی را سرزنش می‌کنند که چرا فرامینی صادر کرده بدون اینکه بداند چگونه باید آنها را بمورد اجرا گذاشت. این عده در واقع متوجه

نیستند که بسوی اردوگاه گارد سفید می غلطند. اگر ما انتظار داشتیم که با صدور صد فرمان تمام زندگی روستا دگرگون خواهد شد، احمق صرف می بودیم. ولی اگر از نشان دادن راه در فرمانها خودداری می کردیم، بسوسیالیسم خیانت کرده بودیم. این فرمانها که در عمل نمی توانستند فوراً و تماماً بموقع اجرا گذارده شوند، از لحاظ تبلیغاتی نقش بزرگی ایفاء می کردند. اگر ما سابق بر این با استفاده از حقایق کلی تبلیغ می کردیم، حالا بوسیله کار تبلیغ می کنیم. اینهم تبلیغ است، ولی تبلیغ از طریق دعوت بعمل — آنهم نه عمل منفرد و مجرد نوخاستگانی که در دوران آنارشویستها و سوسیالیسم سابق آنرا خیلی مورد استهزاء قرار می دادیم. فرمان ما دعوت است، ولی نه دعوت بمفهوم سابق یعنی: «کارگران، بپا خیزید و بورژوازی را سرنگون سازید!». بلکه دعوتی است از تودهها برای کار عملی. این فراسین دستوراتی هستند که تودهها را بکار عملی تودههای دعوت می کنند. و این نکتهای است که اهمیت دارد. بگذار در این فرمانها خیلی مطالب بیهوده و چیزهایی باشد که در زندگی عملی نگردد. ولی در آنها مطالبی برای کار عملی هست، و وظیفه فرمان این است که به صدها، هزارها و میلیونها افرادی که بندای حکومت شوروی گوش می دهند گامهای عملی یاد بدهد. این آزمونی است برای اقدامات عملی در ساحه ساختمان نظام سوسیالیستی در روستا. اگر ما به قضایا این طور بنگریم، آنگاه از مجموع قوانین و فراسین و تصویبنامههای خود خیلی چیزها خواهیم آموخت. ولی آنها را بمشابه مصوبات مطلق که باید بهر قیمتی شده، بیدرنگ و بلافاصله عملی شوند، نلقی نخواهیم کرد.

باید از تمام آنچه که ممکن است در عمل مایه تشویق برخی سوءاستفادهها گردد احتراز نمود. در بعضی نقاط افراد جاهطلب و ماجراجویی میان ما رسوخ کرده و خود را کمونیست نامیدهاند و ما را فریب می دهند و علت رسوخ آنان در میان ما این است که کمونیستها اکنون روی کارند و عناصر شریفتری از «کارکنان» نظر بعقاید عقب مانده خود حاضر نشدهاند پیش ما کار کنند، ولی جاهطلبان هیچگونه عقیدههای ندارند و از شرافت هم بدورند. اینها که فقط

می‌کوشند خودنمایی کنند در محلها شیوه اجبار بکار می‌برند و خیال می‌کنند که این شیوه خوب است. ولی در عمل این شیوه کار را بدانجا می‌کشاند که دهقانان می‌گویند: «زنده‌باد حکومت شوروی ولی سرده‌باد کمونیا!» (یعنی کمونیسم). چنین سواردی خودساخته و من‌درآوردی نیست، بلکه از جریان زندگی و از اطلاعات رفقائی از محل‌ها، گرفته شده است. نباید فراموش کنیم که هرگونه عدم اعتدال و هرگونه عجله و شتابزدگی چه زیان عظیمی ببار می‌آورد.

برای خارج شدن از جنگ اسپریالیستی که ما را به ورشکستگی کشانده است می‌بایست بهر قیمتی شده با یک جهش متهورانه شتاب می‌ورزیدیم، و شدیدترین مساعی را بکار می‌بردیم تا بورژوازی و آن نیروهایی را که ما را بدرهم شکستن تهدید می‌کردند، درهم شکنیم. همه اینها لازم بود و بدون آن نمی‌توانستیم پیروز شویم. ولی اگر قرار باشد در مورد دهقانان میانه‌حال هم بهمین شیوه عمل کنیم، چنان سفاقت و چنان کندذهنی خواهد بود و کار را چنان به تباهی خواهد کشاند که فقط بفسده‌جویان ممکن است این شیوه را بکار برند. در اینجا وظیفه باید بکلی طور دیگر مطرح گردد. در اینجا سخن بر سر درهم شکنستن مقاومت استثمارگران مسلم و غلبه بر آنها و سرنگون ساختن آنها یعنی بر سر انجام وظیفه‌ای که سابقاً داشتیم، نیست. خیر، حال که ما این وظیفه را انجام داده‌ایم وظایف بغرنجتری در دستور روز قرار می‌گیرد. در اینجا دیگر با اعمال قهر کاری از پیش نمی‌توان برد. اعمال قهر نسبت بدهقانان میانه‌حال بزرگترین زیان را در بر دارد. این قشر بسیار کثیرالعدده است و از ملیونها نفر تشکیل می‌شود. حتی در اروپا که در هیچ جای آن قشر نامبرده چنین نیرویی را تشکیل نمی‌دهد و تکنیک و فرهنگ، زندگی شهری، راه‌های آهن در آنجا تکامل گسترده‌ای یافته است، و آسانتر از همه‌جا ممکن بود راجع به این مسئله فکر کرد، هیچکس و حتی هیچکدام از انقلابی‌ترین سوسیالیست‌ها هم پیشنهاد اقدامات قهری علیه دهقانان میانه‌حال را نکرده است. هنگامیکه ما زمام قدرت را بدست می‌گرفتیم، بر همه دهقانان در مجموع اتکاء داشتیم. در آن زمان همه دهقانان تنها وظیفه‌شان مبارزه

با ملاکین بود. ولی دهقانان هنوز هم نسبت به اقتصاد بزرگ کشاورزی با سوءظن نگاه می‌کنند. دهقان فکر می‌کند: «اگر اقتصاد بزرگ کشاورزی باشد باز هم باید مزدوری کنم». البته این فکر اشتباه است. ولی تصور دهقان درباره اقتصاد بزرگ کشاورزی با نفرت و خاطراتی از اینکه ملاکین چگونه مردم ستم‌روا می‌داشتند ارتباط دارد. این حس نفرت باقی مانده و از بین نرفته است.

ما باید بیش از هر چیز این حقیقت را ملاک عمل قرار دهیم که در این مورد با اعمال قهر در ماهیت امر بهیچ موفقیتی نمی‌توان رسید. در اینجا وظیفه اقتصادی بشیوه کاملاً دیگری مطرح است. در اینجا آن قشر بالایی که بتوان آنرا از بین برد و تمام بنیاد و همه بنا را نگهداشت، وجود ندارد. آن قشر بالایی که در شهر، سرمایه‌داران بودند، در اینجا نیست. کاربرد شیوه قهر در اینجا معنایش تباه کردن همه کار است. در اینجا کار تربیتی طولانی لازم است. باید بدهقان که نه تنها در کشور ما بلکه در سراسر جهان هم اهل عمل و واقع‌بین است، نمونه‌های مشخصی نشان بدهیم تا برایش ثابت شود که «کمونیسم» بهتر از هر چیز است. البته اگر افراد شتابزده و عجولی از شهر راه افتاده و بروستا بروند و بنشینند و بگویند، جنگ و جدل‌های روشنفکرانه یا غیرروشنفکرانه را بیندازند و سپس با قهر و کدورت آنجا را ترک گویند، هیچ نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد. از این اتفاق‌ها می‌افتد و اینها بجای احترام مورد استهزاء، آنهم استهزایی بجا و بحق قرار می‌گیرند.

درباره این مسئله باید بگوییم که ما کمونها را تشویق می‌کنیم، ولی این کمونها باید طوری ترتیب داده شوند که اعتماد دهقانان را جلب نمایند. و تا آن زمان ما شاگرد دهقانان خواهیم بود، نه معلم آنان. هیچ چیزی احمقانه‌تر از آن نخواهد بود که افرادی که از کشاورزی و خصوصیات آن اطلاعی ندارند و فقط بدان جهت روانه روستا شده‌اند که مطالبی درباره فواید کشاورزی اجتماعی بگوششان خورده و از زندگی شهری خسته شده‌اند، و می‌خواهند در روستا کار کنند—خود را از هر حیث معلم دهقانان بشمارند. هیچ چیزی

ابلهانه‌تر از فکر اعمال قهر در مناسبات اقتصاد کشاورزی دهقان
میان‌ه‌حال نیست.

وظیفه در اینجا سلب مالکیت از دهقانان میان‌ه‌حال نبوده، بلکه آنست که شرایط ویژه زندگی دهقان در نظر گرفته شود و شیوه انتقال به‌نظام بهتر، از دهقانان آموخته شود و آنها بدون تحکم و فرمان! چنین است مقرراتی که ما برای خود تعیین کرده‌ایم. (کفزدنهای همه جلسه کنگره). چنین است مقرراتی که ما سعی کرده‌ایم آنها را در طرح قطعنامه خود تشریح نماییم، زیرا رفقا، خطاهای ما در این مورد اندک نبوده و اعتراف به آن ذره‌ای هم، مایه خجلت نیست. چونکه تجربه نداشتیم. ما خود مبارزه با استثمارگران را از تجربه گرفته‌ایم. اگر گاهی ما را بمناسبت این مبارزه نکوهش کرده‌اند، در عوض می‌توانیم بگوییم: «آقایان سرمایه‌داران، خود شما از این لحاظ مقصرید. اگر چنین مقاومت وحشیانه، بی‌معنی، گستاخانه و دیوانه‌واری از خود نشان نمی‌دادید و با یورژوازی سراسر جهان اتحاد نمی‌کردید، آنوقت تحول شکلهای مسالمت‌آمیزتری بخود می‌گرفت». حال که ما هجوم سبانه از هر طرف را دفع کرده‌ایم، می‌توانیم شیوه‌های دیگری بکار ببریم، زیرا ما بعنوان یک گروه کوچک عمل نکرده، بلکه بعنوان حزبی عمل می‌کنیم که میلیونها نفر بدنبال خود دارد. میلیونها نفر نمی‌توانند یکباره به تغییر خطمشی و شیوه عمل پی ببرند و از این رو چه بسا ضرباتی که علیه کولاکها در نظر گرفته شده است، بدهقانان میان‌ه‌حال هم وارد می‌شود. و تعجب هم ندارد. فقط باید فهمید که سبب این امر، آن شرایط تاریخی است که اینک سپری شده، و شرایط نوین و وظایف جدید هم در قبال این طبقه مستلزم روحیه جدیدی است.

فرامین ما درباره اقتصاد دهقانی اساساً صحیح است. دلیلی نداریم از هیچ یک از آنها صرف‌نظر نماییم و از صدور هر کدام از آنها نادم و پشیمان باشیم. ولی اگر فرامین صحیح است، تحمیل اجباری آنها بدهقانان ناصحیح است. در هیچ فرمانی چنین چیزی گفته نشده است. این فرامین بعنوان راه‌های پیش‌بینی‌شده و دعوت به اتخاذ

تدابیر عملی صحیح است. وقتی ما می‌گوییم: «اتحاد را تشویق کنید»، — با این سخن رهنمودهایی می‌دهیم که بارها باید مورد آزمایش قرار گیرند تا شکل نهایی اجرای آنها پیدا شود. وقتی گفته می‌شود که باید در راه حصول توافق داوطلبانه کوشید، معنایش این است که باید دهقانان را متقاعد ساخت، در جریان عمل دهقانان را متقاعد ساخت. آنها با حرف متقاعد نمی‌شوند، و خیلی هم کار خوبی می‌کنند که با حرف متقاعد نمی‌شوند. اگر آنها تنها با خواندن فرامین و اوراق تبلیغاتی متقاعد می‌شوند، بد بود. اگر بدینوسیله می‌شد زندگی اقتصادی را دگرگون ساخت، این دگرگونی به پیشیزی نمی‌ارزید. باید ابتداء ثابت کرد که این اتحاد بهتر است و باید افراد را طوری متحد ساخت که واقعاً متحد شوند، نه اینکه بسر و کله هم بزنند، — باید ثابت کرد که این عمل سودمند است و فایده دارد. دهقان مسئله اینطور مطرح می‌کند و فرمانهای ما نیز مسئله را اینطور مطرح می‌کنند. اگر تا کنون نتوانسته‌ایم به این هدف برسیم هیچ خجالت ندارد و ما باید آشکارا به آن اعتراف کنیم.

ما فعلاً مسئله پیروزی بر بورژوازی را حل کرده‌ایم که برای هر انقلاب سوسیالیستی جنبه اساسی دارد. ما این مسئله را بطور کلی حل کرده‌ایم، ولو اینکه اکنون یک دوران ششماهه فوق‌العاده دشواری آغاز می‌گردد که در آن امپریالیستهای همه جهان آخرین تلاش‌های خود را خواهند کرد تا ما را درهم شکنند. حالا بدون هیچگونه اغراق و مبالغه می‌توانیم بگوییم خود آنها فهمیدند که پس از این ششماه وضع‌شان بکلی یأس‌آور و نومیدانه خواهد بود. یا حالا آنها از بی‌رمقی ما استفاده خواهند کرد و بر یک کشور غلبه خواهند نمود، یا اینکه ما پیروز خواهیم شد، آنهم نه تنها در کشور خودمان. در این دوران ششماهه که بحران خواربار با بحران حمل و نقل توأم شده است و دول امپریالیستی می‌کوشند در چند جبهه دست بتعرض بزنند، وضع ما فوق‌العاده سخت است. ولی این آخرین ششماهه سخت و دشوار است. باید کماکان تمام نیرو را در مبارزه با دشمن خارجی که ما را مورد هجوم قرار می‌دهد، بکار برد.

ولی وقتی ما از وظایف مربوط بکار در روستا صحبت می‌کنیم، باید با وجود همه دشواری‌ها و صرفنظر از اینکه تمام تجربه ما متوجه سرکوب مستقیم و بلاواسطه استثماری است، بخاطر داشته باشیم و فراموش نکنیم که در روستا نسبت به دهقانان میانه‌حال وظایف دیگری هست.

همه کارگران آگه: کارگران پتروگراد، ایوانو-وازنسک و مسکو که در روستا بودند، موارد و نمونه‌هایی برای ما تعریف می‌کردند حاکی از اینکه چگونه سوءتفاهماتی که غیرقابل رفع و اختلافاتی که از همه بزرگتر بنظر می‌رسید، بدینوسیله برطرف می‌گردید یا از شدتشان کاسته می‌شد که کارگران فهمیده پا در میانی می‌کردند و با زبانی نه کتابی بلکه مفهوم برای دهقان ساده، نه مثل فرماندهان که بدون اطلاع از زندگی روستایی بخود اجازه امر و نهی می‌دهند، بلکه همانند رفتایی که اوضاع را برای آنها روشن می‌سازند و احساسات زحمتکشان را علیه استثماری برمی‌انگیزند، سخن می‌گفتند. و تحت تأثیر این توضیحات رفیقانه به نتایجی می‌رسیدند که صدها نفر دیگر که رفتاری مثل فرماندهان و رؤسا داشتند، نمی‌توانستند به آن برسند.

قطعنامه‌ای که اینک می‌خواهیم از نظر شما بگذرانیم از سرتاپا با این روح تنظیم شده است.

من در سخنرانی کوتاه خود سعی کردم جنبه اصولی و اهمیت سیاسی کلی این قطعنامه را شرح بدهم و کوشیدم ثابت نمایم، — و تصور می‌کنم موفق به اثبات این نکته شده باشم — که از نقطه نظر منافع تمامی انقلاب من حیث‌المجموع هیچگونه چرخش و تغییری در خطمشی ما روی نداده است. در این باره افراد گارد سفید و دستیاران آنها فریاد برآورده یا فریاد خواهند آورد. بگذار داد و فریاد کنند. ما از آن متأثر نخواهیم بود. ما دامنه وظایف خود را به پیگیرترین وجهی گسترش می‌دهیم و بر ما لازم است که توجه خود را از وظیفه سرکوب بورژوازی بوظیفه سروسامان دادن پزندگی دهقانان میانه‌حال معطوف داریم. ما باید با آنها در صلح و صفا زندگی کنیم. دهقانان

میان‌حال در جامعهٔ کمونیستی تنها وقتی جانب ما را خواهند گرفت که شرایط اقتصادی زندگی آنانرا آسان سازیم و بهبود بخشیم. اگر فردا میتوانستیم صد هزار تراکتور درجهٔ اول به آنها بدهیم و این تراکتورها را از لحاظ بنزین و راننده تأمین نماییم (شما خوب می‌دانید که فعلاً این امر، خیالی بیش نیست)، آنوقت دهقان میان‌حال می‌گفت: «طرفدار کمونیا هستیم» (یعنی طرفدار کمونیسم هستیم). ولی برای اینکار باید ابتداء بر بورژوازی بین‌المللی غلبه کرد و وادارش ساخت که این تراکتورها را به ما بدهد و یا اینکه باید بازده کار خود را بحدی بالا ببریم که خود بتوانیم این تراکتورها را تهیه نماییم. طرح مسئله فقط بدین صورت صحیح خواهد بود.

دهقان بصنایع شهر احتیاج دارد و بدون آن نمی‌تواند زندگی کند، و این صنایع در دست ماست. اگر ما درست کار کنیم، دهقان از ما سپاسگزار خواهد بود که از شهر این فرآورده‌ها، این ابزار و وسایل و این فرهنگ را برایش می‌بریم. اینها را استثمارگران و ملاکین برای او نمی‌برند، بلکه همان رفتای زحمتکشی می‌برند که ارزش فوق‌العاده زیادی برایشان قایل است، ولی این ارزش را از لحاظ عملی قایل می‌شود و تنها کمک عملی آنها را ارزنده می‌شمارد و فرماندهی و «دستورات» از بالا را رد می‌کند و کاملاً هم بحق و بجا رد می‌کند.

ابتداء کمک کنید و سپس به جلب اعتماد بپردازید. اگر این کار درست انجام گیرد، اگر هر گام هر کدام از گروههای ما در ولایات و بخشها و در گروههای تهیهٔ خواربار، در هر سازمان درست برداشته شود، اگر هرگام ما از این لحاظ دقیقاً واری شود، آنگاه اعتماد دهقانان را جلب خواهیم کرد و تنها آنوقت خواهیم توانست فراتر برویم. فعلاً ما باید بوی کمک بپرانیم و راهنماییش کنیم. این فرمان فرمانده نبوده بلکه راهنمایی رفیق خواهد بود. در چنین صورتی دهقان کاملاً از ما طرفداری خواهد کرد.

رفقا، اینست مضمون قطعنامهٔ ما، و این است آنچه که بنظر من باید به تصمیم کنگره مبدل شود. اگر ما این قطعنامه را بپذیریم و اگر این تصمیم مشخصهٔ تمام فعالیت سازمانهای حزبی ما گردد،

آنگاه از عهدهٔ انجام دوسمین وظیفهٔ خطیری نیز که در برابر ما قرار گرفته است، برخورداریم آمد.

ما این نکته را که چگونه بورژوازی را باید سرنگون ساخت و سرکوبش نمود، آموخته‌ایم و به آن افتخار می‌کنیم. اما این نکته را که چگونه باید مناسبات خود را با میلیونها دهقان میانه‌حال تنظیم نمود و از چه راه باید اعتماد آنان را بخود جلب نمود، هنوز یاد نگرفته‌ایم، — و این مطلب را باید صریح و آشکار گفت. ولی ما وظیفه را درک کرده و آنرا مطرح ساخته‌ایم و با امید کامل و با وقوف کامل و با عزمی راسخ بخود می‌گوییم: از عهدهٔ این وظیفه برخورداریم آمد و آنگاه سوسیالیسم مسلماً شکست‌ناپذیر خواهد بود. (کفزدنهای ممتد.)

۴

قطعنامه دربارهٔ مناسبات با دهقانان میانه‌حال

کنگرهٔ هشتم در مسئله کار در روستا بر اساس برنامهٔ حزب مصوب ۲۲ مارس سال ۱۹۱۹ و با پشتیبانی کامل از قانون حکومت شوروی دربارهٔ نظام ارضی سوسیالیستی و تدابیر انتقال بزراعت سوسیالیستی، به این نکته اذعان دارد که در لحظهٔ کنونی اجرای خطمشی صحیح‌تر حزبی در مورد دهقانان میانه‌حال یعنی برخورد دقیقتر و توجه بیشتر به احتیاجات آنان، و جلوگیری از اعمال خودسرانه مقامات محلی و کوشش در راه حصول موافقت با آنان اهمیت فراوان خاصی دارد.

۱) قاطی کردن دهقانان میانه‌حال با کولاک‌ها، و شمردن این دهقانان بعنوان مشمول این یا آن اقدام ضد کولاکی در حکم ناهنجارترین نقض نه تنها تمام فرامین حکومت شوروی و تمامی سیاست آن، بلکه همچنین بمعنای نقض تمام اصول اساسی کمونیسم هم هست که بتوافق پرولتاریا با دهقانان میانه‌حال در دوران مبارزهٔ قطعی پرولتاریا برای

سرنگون ساختن بورژوازی بعنوان یکی از شرایط گذار بی‌رنج و تعب بمرحلهٔ سحر هرگونه استعمار اشاره کرده‌است.

۲) دهقانان میان‌حال که ریشه‌های اقتصادی نسبتاً محکمی دارند نظر به عقب‌ماندگی تکنیک کشاورزی از صنعتی در روسیه که سهل است حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، مدت زیادی پس از آغاز انقلاب پرولتری خواهند بود. از این رو تاکتیک کارکنان شوروی در روستا و عیناً همچنین فعالین حزبی باید برای همکاری طولانی با دهقانان میان‌حال در نظر گرفته شود.

۳) حزب باید بهر قیمتی شده اذهان همهٔ کارکنان شوروی در روستا را از این حقیقت که سوسیالیسم علمی آنرا تماماً ثابت کرده است، کاملاً روشن و آگاه سازد که دهقانان میان‌حال از استعمارگران نیستند چونکه از کار و زحمت دیگران بهره‌کشی نمی‌کنند. چنین طبقهٔ تولیدکنندگان کوچک در نتیجهٔ برقراری سوسیالیسم چیزی از دست نمی‌دهد، بلکه برعکس، از برانداختن یوغ سرمایه که آنها را در هر جمهوری حتی در دسکراتیک‌ترین جمهوری‌ها به انواع وسایل استعمار می‌کند، خیلی نفع می‌برد.

با این ترتیب، سیاست کاملاً درست حکومت شوروی در روستا اتحاد و توافق پرولتاریای پیروزند و دهقانان میان‌حال را تأمین می‌کند. ۴) نمایندگان حکومت شوروی ضمن ترغیب به ایجاد هر نوع اتحادهای رفیقانه و همچنین کمونهای کشاورزی دهقانان میان‌حال نباید کوچکترین شیوهٔ اجبار در تشکیل چنین سازمانهایی بکار برند. تنها آن اتحادهایی ارزنده هستند که توسط خود دهقانان بر اساس ابتکار آزاد آنان ایجاد شده باشند و سودمندی آنها عملاً ثابت شده باشد. عجله و شتاب فوق‌العاده در این راه زیانبخش است، چونکه باعث تشدید سوء ظن و سوءتفاهم دهقانان میان‌حال علیه مقررات جدید خواهد بود. آن نمایندگان حکومت شوروی که برای جلب دهقانان بکمونهای کشاورزی بخود اجازه می‌دهند مستقیم یا غیرمستقیم بشیوهٔ جبر متوسل شوند باید بجدی‌ترین وجهی مجازات شوند و از کار در روستا برکنار شوند.

۵) هر نوع مصادره خودسرانه یعنی بدون دستور دقیق قانونی حکومت مرکزی، باید بی‌رحمانه مورد رسیدگی و پیگرد قرار گیرد. کنگره روی تشدید کنترل و بازرسی کمیساریای ملی زراعت، کمیساریای ملی امور داخله و عیناً همچنین کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه در این مورد اصرار می‌ورزد.

۶) در لحظه کنونی در اثر جنگ امپریالیستی چهارساله بخاطر منافع غارتگرانه سرمایه‌داران، در همه کشورهای جهان، بویژه در روسیه، خرابی‌های بی‌نهایت زیاد بوجود آمده است که دهقانان میانه‌حال را در وضع دشوار قرار می‌دهد.

قانون حکومت شوروی درباره مالیات فوق‌العاده، برخلاف تمام قوانین همه دولتهای پورژوازی جهان، با توجه به این وضع تأکید می‌کند که سنگینی مالیات کاملاً بدوش کولاکها یعنی نمایندگان قلیل‌العدده دهقانان استثمارگر گذاشته شود که در دوران جنگ ثروت کلانی اندوخته‌اند، و دهقانان میانه‌حال باید مالیات بسیار معمولی و معتدل بمیزانی که برای آنان قابل تحمل باشد و بتوانند از عهده‌اش برآیند بپردازند.

حزب خواستار آنست که مالیات فوق‌العاده مأخوذه از دهقانان میانه‌حال، در هر حال سبکتر باشد و حتی از کاهش میزان کل مالیات خودداری نشود.

۷) دولت سوسیالیستی باید دامنه کمک بدهقانان را که بطور عمده شامل تأمین دهقانان میانه‌حال از لحاظ فرآورده‌های صنایع شهری و بویژه از لحاظ وسایل بهتر کشاورزی و بذر اصلاح‌شده و هرگونه مواد بهتر برای ارتقاء سطح آگروتکنیک و تأمین کار و زندگی دهقانان است، گسترش دهد.

اگر ویرانی کنونی اجازه انجام فوری و کامل این اقدامات را نمی‌دهد، وظیفه مقامات حاکمه شوروی در محلهاست که هرگونه راهی برای هر کمک واقعی بدهقانان بسیار تهیدست و میانه‌حال، جستجو کنند که در این لحظات دشوار برایشان مفید واقع شود.

حزب لازم می‌شمارد که برای این کار مبلغ کلانی از ذخیره دولت تخصیص داده شود.

۸) بویژه باید کوشش کرد که قانون حکومت شوروی که از اقتصادیات کشاورزی شوروی، کمونهای کشاورزی و همه سازمانهای نظیر آنها خواستار کمک فوری و همه‌جانبه دهقانان میانه‌حال حومه است واقعاً و تماماً بمورد اجرا گذاشته شود. و تنها بر پایه رساندن چنین کمک واقعی، حصول توافق با دهقانان میانه‌حال امکان‌پذیر است. فقط از این راه می‌توان و باید اعتماد آنها را جلب نمود.

کنگره توجه همه کارکنان حزبی را بضرورت اجرای فوری واقعی همه خواسته‌های مصرحه در بخش کشاورزی برنامه حزب، جلب می‌کند که همانا عبارتند از:

الف) تنظیم شیوه استفاده دهقانان از زمین (از بین بردن قطعه‌زمینهای پراکنده و حاشیه‌کاری و غیره)، ب) تأمین دهقانان از لحاظ بذره‌های اصلاح‌شده و کودهای مصنوعی، ج) بهبود نژاد دامهای دهقانان، د) توسعه و ترویج دانش کشاورزی، ه) کمک آگرونومیک به دهقانان، و) تعمیر وسایل و ابزار کشاورزی دهقانان در تعمیرگاهها و کارگاههای فنی شوروی، ز) ایجاد مراکز کرایه و مراکز آزمایش و مزارع نمونه و نظایر آنها، ح) بهبود و اصلاح زمینهای دهقانان.

۹) سازمانهای کئوپراتیوی (سازمانهای تعاونی و همیاری — م.) دهقانان بمنظور بالا بردن سطح تولید کشاورزی، بویژه در جهت تبدیل محصولات کشاورزی و اصلاح و بهبود زمینهای دهقانان و حمایت از صنایع دستی و غیره باید از دولت کمک گسترده مالی و هم‌زمانی دریافت دارند.

۱۰) کنگره خاطرنشان می‌کند که نه در مصوبات حزب و نه در دستورات و فرامین حکومت شوروی در راه حصول توافق با دهقانان میانه‌حال هرگز عقب‌نشینی نشده است. مثلاً در مهمترین مسئله مربوط بساختن حکومت شوروی در روستا، هنگامی که کمیته‌های تهیدستان ایجاد شد بخشنامه‌ای به امضای رئیس شورای کمیسرهای ملی و کمیسر ملی خواربار درباره لزوم شرکت نمایندگان دهقانان میانه‌حال در کمیته‌های

تهیدستان صادر گردید. کنگره شوراهاى سراسر روسیه هنگام انحلال کمیته‌هاى تهیدستان بار دیگر خاطرنشان ساخت که شرکت دادن نمایندگان دهقانان میان‌حال در شوراهاى بخش لازم است. سیاست دولت کارگری-دهقانی و حزب کمونیست باید در آینده هم با این روح توافق پرولتاریا و دهقانان بسیار تهیدست با دهقانان میان‌حال تعقیب شود.

از روی متن مجموعه^۴ آثار
و. ای. لنین، چاپ ۵،
جلد ۳۸، ص ۱۵۱-۱۷۳،
۱۷۴-۱۸۴، ۱۸۷-
۲۰۵، ۲۰۷-۲۱۰ ترجمه
و چاپ شده است

در تاریخ ۲۲ و ۲۵ مارس، اول و
دوم آوریل سال ۱۹۱۹ در شماره‌هاى
۶۲، ۶۴، ۷۰ و ۷۱ روزنامه^۴
«پراودا» چاپ شده است

تزه‌های کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بمناسبت وضع جبههٔ خاور

پیروزی‌های کلچاک در جبههٔ خاور خطر فوق‌العادهٔ مخوفی را برای جمهوری شوروی بوجود می‌آورد. باید نیروهای خود را به منتها درجه بکار برد تا کلچاک را درهم شکست.

بدین جهت کمیتهٔ مرکزی بتمام سازمانهای حزبی تکلیف می‌کند مقدم بر هرچیز برای اجرای اقدامات زیر که هم سازمانهای حزب و هم بویژه اتحادیه‌ها باید بمنظور جلب قش‌های وسیعتر طبقهٔ کارگر بشرکت مجدانه در دفاع کشور در راه تحقق آنها بکوشند، تمام مساعی خود را بکار برند.

۱- پشتیبانی همه‌جانبه از بسیج افراد که در تاریخ ۱۱ آوریل سال ۱۹۱۹ اعلام گردیده است.

تمام نیروهای حزب و اتحادیه‌ها باید بیدرنگ بسیج شوند تا هرچه زودتر بدون کوچکترین تأخیری به بسیج افراد که فرمان آن در تاریخ دهم آوریل سال ۱۹۱۹ از طرف شورای کمیسرهای ملی صادر شده است، بمجدانه‌ترین وجهی کمک شود.

باید فوراً کاری کرد که بسیجی‌ها شرکت مجدانهٔ اتحادیه‌ها را ببینند و احساس نمایند که طبقهٔ کارگر از آنها پشتیبانی می‌کند.

باید بویژه کاری کرد که هر بسیجی درک کند که اعزام فوری به جبهه، وضع وی را از لحاظ تأمین خواربار بهتر خواهد کرد، اولاً به این علت که خواربار سربازان در منطقهٔ غله‌خیز مجاور جبهه بهتر است؛ ثانیاً به این سبب که غله وارده بنواحی قحطی‌زده میان عدّه کمتری مصرف‌کننده تقسیم می‌شود؛ ثالثاً بسبب دادن ترتیبات گسترده‌ای

برای ارسال خواربار از مناطق مجاور جبهه به محل سکونت خانواده‌های سربازان ارتش سرخ.

کمیته مرکزی از هر سازمان حزبی و اتحادیه می‌خواهد که هر هفته گزارشی ولو بسیار مختصر درباره اقداماتی که برای کمک به اسر بسیج افراد و بسیجی‌ها انجام داده است، بفرستد.

۲- در مناطق مجاور جبهه، بویژه در حوضه ولگا، باید همه اعضای اتحادیه‌ها را بدون استثناء مسلح نمود و در صورت عدم تکافوی اسلحه همه آنها را بدون استثناء برای رساندن انواع کمک‌ها به ارتش سرخ و گذاشتن آنها بجای کسانی که از پا درآمده‌اند، و غیره و غیره بسیج نمود.

نمونه شهرهایی نظیر پاکروفسک که خود اتحادیه‌ها مقرر داشته‌اند پنجاه درصد همه اعضای شان بیدرنگ بسیج شوند، باید برای ما سرمشق باشد. دو پایتخت و بزرگترین مراکز صنایع فابریکی-کارخانه‌ای نباید از پاکروفسک عقب بمانند.

اتحادیه‌ها باید در همه‌جا، با نیرو و وسایل خود، اسامی اعضای خود را بمنظور بازرسی ثبت کنند تا کلیه آنها بی که وجودشان در محل ضرورت مبرم ندارد، برای مبارزه بخاطر ولگا و خطه اورال اعزام شوند.

۳- برای تشدید تبلیغات، بویژه میان بسیجی‌ها و بسیج‌شدگان و سربازان ارتش سرخ باید جدی‌ترین توجه معطوف گردد. بشیوه‌های معمولی تبلیغات و به سخنرانیها و میتینگ‌ها و غیره اکتفاء نشود و داسنه تبلیغات بوسیله گروهها و فرد فرد کارگران در بین سربازان ارتش سرخ گسترش یابد و کارگران عادی و اعضای اتحادیه‌ها، سربازخانه‌ها و واحدهای ارتش سرخ و فابریکها میان این گروهها تقسیم شوند. اتحادیه‌ها باید بازرسی نمایند که هر عضو آنها در سرکشی بخانه‌ها برای تبلیغات و در اسر پخش اعلامیه‌ها و نیز در گفتگوهای خصوصی شرکت نماید.

۴- بجای همه کارمندان مرد، زنها بکار گماشته شوند. برای این منظور نام‌نویسی اعضای حزب و اتحادیه‌ها تجدید گردد.

کارت‌های مخصوص برای کلیهٔ اعضای اتحادیه‌ها و کلیهٔ کارمندان با علامتی دربارهٔ شرکت شخصی در امر کمک به ارتش سرخ تنظیم گردد.

۵ - بوسیلهٔ اتحادیه‌ها، کمیته‌های فابریک‌ها - کارخانه‌ها و سازمانهای حزبی و کئوپراتیوها و غیره بیدرنگ بتأسیس بوروهای کمک یا کمیته‌های امداد اعم از محلی و مرکزی پرداخته شود. نشانی محل آنها باید منتشر گردد. مردم در مقیاسی هرچه گسترده‌تر باید از آنها آگاه شوند. هر فرد بسیجی و هر سرباز ارتش سرخ و هر فردی که مایل باشد برای کار در رشتهٔ تهیهٔ خواربار به جنوب، به حوضهٔ دن، به اوکرائین اعزام شود باید بداند که این بوروهای کمک یا کمیته‌های امداد که اینقدر به کارگر و دهقان نزدیک و در دسترس اوست، او را راهنمایی خواهند کرد و دستورهای لازم را بوی خواهند داد و کارش را در تماس با مؤسسات نظامی و غیره تسهیل خواهند نمود.

وظیفهٔ ویژهٔ چنین بوروها باید کمک به امر تدارکات ارتش سرخ باشد. اگر ما امر تدارک اسلحه و پوشاک و غیره ارتش را بهبود بخشیم، می‌توانیم ارتش خود را خیلی زیاد افزایش دهیم. هنوز در دست مردم مقادیر زیادی اسلحه هست که پنهان شده و یا اینکه مورد استفاده ارتش قرار نگرفته است. در فابریکها ذخایر بسیاری از اسواال گوناگون هست که ارتش به آنها احتیاج دارد، و باید آنها را پسرعت پیدا کرد و برای ارتش فرستاد. بمؤسسات نظامی مأمور تدارکات ارتش باید از طرف خود اهالی کمک فوری و گسترده و مؤثر رسانده شود. باید با تمام قوا به انجام این وظیفه پرداخت.

۶ - باید از طریق اتحادیه‌ها موجبات جلب وسیع دهقانان بویژه جوانان روستایی استانهای غیرزراعتی را برای شرکت و خدمت در صفوف ارتش سرخ و نیز برای تشکیل دسته‌های مأمور تهیهٔ خواربار و ارتش مأمور خواربار در حوضه دن و در اوکرائین فراهم ساخت. دامنهٔ این فعالیت را می‌توان و باید چندین برابر گسترش داد و این امر در عین حال کمکی خواهد بود به اهالی گرسنه دو پایتخت

و استانهای غیرزراعتی و نیز کمکی خواهد بود به تقویت ارتش سرخ. ۷- در مورد منشویکها و اسارها خطمشی حزب در شرایط کنونی از اینقرار است: کسانی که آگاهانه یا غیرآگاهانه به کلچاک کمک می کنند باید زندانی شوند. ما در جمهوری خود وجود افراد زحمتکشی را که در مبارزه با کلچاک عملاً بما کمک نمی کنند تحمل نخواهیم کرد. ولی در میان منشویکها و اسارها افرادی هستند که می خواهند چنین کمکی کنند. اینها را باید تشویق کرد و کارهای عملی بیشتر کمک فنی به ارتش سرخ در عقب جبهه به آنها واگذار کرد و کارهایشان را جداً مورد بازرسی و کنترل قرار داد. کمیته^۱ مرکزی از تمام سازمانهای حزب و از تمام اتحادیهها خواهش می کند بشیوه^۲ انقلابی دست بکار شوند و بشیوههای قالبی سابق بسنده نکنند.

ما قادریم بر کلچاک پیروز شویم. ما می توانیم بسرعت و بطور قطعی پیروز شویم، زیرا پیروزیهای ما در جنوب و اوضاع بین المللی که روز بروز بیشتر بهبود می یابد و بنفع ما تغییر می کند ضامن و وثیقه^۳ پیروزی نهایی ماست.

باید تمام قوا را بکار برد و نیروی انقلابی را گسترش داد، آنگاه کلچاک بسرعت درهم شکسته خواهد شد. از ولگا، اورال و سیبری می توان و باید دفاع کرد و آنها را باز ستاند.

کمیته^۴ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه

در تاریخ یازدهم آوریل سال ۱۹۱۹ از روی متن مجموعه^۵ نوشتن شده است

آثار و. ای. لنین، چاپ ۵،
جلد ۳۸، ص ۲۷۱ - ۲۷۴
ترجمه و چاپ شده است

درود بکارگران مجارستان (۱۰۹)

رفقا! خبرهایی که ما از شخصیت‌های شوروی مجارستان دریافت می‌داریم مایه کمال خرسندی و شادی ماست. رویهمرفته کمی بیش از دو ماهست که از آغاز موجودیت حکومت شوروی در مجارستان می‌گذرد، ولی پرولتاریای مجارستان از لحاظ تشکل، ظاهراً بر ما سبقت جسته است. علت این امر روشن است، چونکه در مجارستان سطح فرهنگ عمومی مردم بالاتر است و سپس نسبت کارگران صنعتی در بین اهالی بمراتب بالاتر است (بوداپست سه‌میلیونی در بین هشت ملیون جمعیت مجارستان کنونی) و سرانجام انتقال به نظام شوروی، به دیکتاتوری پرولتاریا در مجارستان بمراتب سهلتر و صلح‌آمیزتر صورت گرفت.

این آخری بویژه حایز اهمیت است. اکثر پیشوایان سوسیالیست در اروپا، خواه با خط‌مشی سوسیال‌شوینیستی و خواه با خط‌مشی کائوتسکیستی چنان در خرافات صرفاً خرده‌بورژوایی که در نتیجه دهها سال رشد و تکامل نسبتاً «مسالمت‌آمیز» سرمایه‌داری و پارلماناریسم بورژوایی نشو و نما یافته است، غوطه‌ور شده‌اند که دیگر قادر بدرک ماهیت حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا نیستند. پرولتاریا بدون برداشتن این پیشوایان از سر راه خود و بدون طرد آنان قادر به انجام رسالت‌های بخش جهانشمول تاریخی خویش نیست. اینها تماماً یا نیمه‌تمام پدروغهای بورژوازی درباره حکومت شوروی در روسیه باور می‌کردند و نتوانستند ماهیت دمکراسی نوین پرولتری، دمکراسی برای زحمتکشانش، دمکراسی سوسیالیستی را که حکومت شوروی مظهر و نشانگر آنست، از دمکراسی بورژوایی که برده‌وار در برابر آن جبهه بزمین می‌سایند و آنرا «دمکراسی خالص» یا «دمکراسی» بطور کلی می‌نامند، تمییز دهند.

این کوردلان که زیر بار خرافات بورژوایی پشت خم کرده‌اند،

بچرخش جهانشمول تاریخی که از دمکراسی بورژوایی بسوی دمکراسی پرولتری، از دیکتاتوری بورژوایی بسوی دیکتاتوری پرولتری صورت گرفته است پی نبرده‌اند. آنها فلان یا بهمان خصوصیت حکومت شوروی روسی و تاریخ روسی تکامل آنرا با حکومت شوروی بمفهوم بین‌المللی آن اشتباه می‌کردند.

انقلاب پرولتری مجارستان حتی به ناپینیان کمک می‌کند چشم باز کنند. شکل انتقال بدیکتاتوری پرولتاریا در مجارستان بکلی غیر از روسیه است: استعفاء داوطلبانه دولت بورژوازی، احیای پیدرنگ وحدت طبقه کارگر و وحدت سوسیالیسم بر اساس برنامه کمونیستی. ماهیت حکومت شوروی اکنون با روشنی بیشتری تجلی می‌کند: اکنون در هیچ‌جای جهان وجود هیچ حکومت دیگری که مورد پشتیبانی زحمتکشان و در رأس آنان پرولتاریا باشد ممکن نیست مگر حکومت شوروی، مگر دیکتاتوری پرولتاریا.

این دیکتاتوری لازمه‌اش اعمال قهر بی‌امان و خشن و قطعی و سریع برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران، سرمایه‌داران، ملاکان و کوچک‌ابدالهای آنان است. هر کس که به این نکته پی نبرده باشد انقلابی نیست و باید او را از مقام پیشوایی یا رایزنی پرولتاریا بر کنار ساخت.

ولی آنچه که ماهیت دیکتاتوری پرولتری را تشکیل می‌دهد، تنها یا بطور عمده اعمال قهر نیست. ماهیت عمده آن عبارت است از تشکیل و انضباط دسته پیشرو زحمتکشان و پیشاهنگ آن و یگانه رهبرش یعنی پرولتاریا. هدف پرولتاریا استقرار سوسیالیسم، برانداختن تقسیم‌بندی جامعه طبقات، تبدیل همه اعضای جامعه به افراد زحمتکش و از بین بردن زمینه هرگونه استثمار فرد از فرد است. به این هدف نمی‌توان یکباره رسید و نیل به آن مستلزم یک دوران انتقالی نسبتاً طولانی از سرمایه‌داری بسوسیالیسم است، چونکه هم تغییر سازمان تولید امری است دشوار، و هم برای تغییرات اساسی در کلیه شئون زندگی وقت لازم است و هم اینکه تنها از راه یک مبارزه طولانی و سرسختانه می‌توان بر نیروی عظیم عادت به مدیریت امور اقتصادی به شیوه خرده‌بورژوایی

و بورژوازی فایق آمد. بهمین جهت هم مارکس از یک دوران تام و تمام دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان دوران انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم سخن می‌گوید (۱۱۰).

طی تمام این دوران انتقالی هم سرمایه‌داران و هم دستیاران کثیرالعدد آنان از میان روشنفکران بورژوازی بطور آگاهانه در برابر این انقلاب مقاومت خواهند کرد و هم توده عظیمی از زحمتکشان جاهل و از آن جمله دهقانان، که خیلی در بند عادات و رسوم خرده‌بورژوازی اسپرند و مقاومت‌شان اغلب ناآگاهانه است. تردید و تزلزل در میان این قشرها امری است ناگزیر. دهقان بعنوان یک زحمتکش بسوسیالیسم گرایش دارد و دیکتاتوری کارگران را بر دیکتاتوری بورژوازی ترجیح می‌دهد. دهقان بعنوان فروشنده غله بهورژوازی و بازرگانی آزاد، بعبارت دیگر به قهقرا یعنی سرمایه‌داری «سأنوس» قدیمی و «آباء و اجدادی» گرایش دارد.

دیکتاتوری پرولتاریا، قدرت حاکمه، یک طبقه واحد لازم است، نیروی تشکل و انضباط آن، قدرت متمرکز آن که متکی بر تمام دستاوردهای فرهنگ و دانش و تکنیک سرمایه‌داری باشد، نزدیکی پرولتری آن با روحیه هر فرد زحمتکش، اوتوریته آن در برابر زحمتکشی که از روستا یا از محیط تولید کوچک بیرون آمده، یعنی در برابر افراد که متفرق و پراکنده، و در سیاست عقب مانده‌تر و ناپایدارترند، — همه اینها لازم است تا پرولتاریا بتواند دهقانان و بطور کلی همه قشرهای خرده‌بورژوا را بدنبال خود ببرد. در اینجا با عبارت‌پردازی درباره «دمکراسی» بطور کلی، درباره «وحدت» یا درباره «وحدت دمکراسی کار»، درباره «برابری» کلیه «افراد جبهه کار» و غیره و نظایر آنها، — با این عبارت‌پردازی که سوسیالیست‌ها و کائوتسکیست‌های خرده‌بورژوازش به آن اینهمه تمایل نشان می‌دهند، — خلاصه با عبارت‌پردازی کاری از پیش نخواهد رفت. عبارت‌پردازی فقط جلوی چشم‌ها را پرده می‌کشد، ذهن را کور می‌کند و پایه‌های کودنی قدیمی، کهنه پرستی، جمود سرمایه‌داری و پارلماناریسم و دمکراسی بورژوازی را تحکیم می‌نماید.

سحو طبقات لازمه‌اش مبارزه طبقاتی طولانی، دشوار و سرسختانه‌ای

است که پس از سرنگونی قدرت سرمایه، پس از انهدام دولت بورژوازی، پس از برقراری دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمیرود (برخلاف تصور فروسایگان سوسیالیسم قدیمی و سوسیال دمکراسی سابق) بلکه فقط شکلهای خود را تغییر می دهد و از بسیاری جهات شدیدتر هم می شود.

با مبارزه طبقاتی علیه مقاومت بورژوازی، علیه کهنه پرستی و جمود و برضد تزلزل و دودلی خرده بورژوازی است که پرولتاریا باید از قدرت حاکمه خود دفاع کند، پایه نفوذ سازمان بخش خود را محکم کند و به «بیطرف ساختن» آن قشرهایی که می ترسند از بورژوازی دور شوند و با ناستواری زیاد از دنبال پرولتاریا گام برمی دارند، نایل آید و انضباط نوین، انضباط رفیقانه، زحمتکشان، پیوند استوار آنها را با پرولتاریا، اتحاد آنها را پیرامون پرولتاریا، این انضباط نوین و بنیاد نوین پیوند اجتماعی را بجای انضباط خاوندی قرون وسطایی، بجای انضباط گرسنگی و انضباط بردگی «آزاد» یا مزدوری بهنگام سرمایه داری تحکیم بخشد.

برای محو طبقات، دورانی از دیکتاتوری یک طبقه و همانا آن طبقه ای از طبقات ستمکش لازم است که قادر باشد نه تنها استثمارگران را سرنگون سازد، نه تنها مقاومت آنها را بی امان درهم شکند، بلکه از لحاظ مسلکی نیز با سرپای ایده نولوژی بورژوا دمکراتیک، با تمام عبارت پردازی ها و لغاظیهای خرده بورژوا نمشانه درباره آزادی و برابری بطور کلی قطع رابطه کند (در عمل، همانگونه که مارکس مدتها پیش گفته است این عبارت پردازی معنایش «آزادی و برابری» صاحبان کالا، «آزادی و برابری» سرمایه دار و کارگر است).

علاوه بر این فقط آن طبقه ای از طبقات ستمکش قادر است با دیکتاتوری خود طبقات را محو کند که خود طی دهها سال مبارزه اعتصابی و سیاسی علیه سرمایه، تعلیم یافته، متحد گشته، تربیت و آبدیده شده باشد، — فقط طبقه ای قادر به این کار است که تمام فرهنگ شهری و صنعتی، تمام فرهنگ سرمایه داری بزرگ را فرا گرفته است و آن عزم و استعداد را دارد که از این فرهنگ دفاع نماید و تمام دستاوردهای آنرا حفظ کند و پیش ببرد و در دسترس تمام مردم و تمام زحمتکشان قرار دهد، — فقط طبقه ای قادر به این کار است که

بتواند تمام مشقات و دشواری‌ها و ناملایمات و قربانیهای عظیمی را که تاریخ بطور ناگزیر بعهده کسی می‌گذارد که با گذشته قطع رابطه می‌کند و متهورانه راه خود را بسوی آینده نوین هموار می‌سازد، تحمل نماید، — فقط طبقه‌ای قادر به این امر است که بهترین افراد آن نسبت به تمامی آنچه که دارای جنبه خرده‌بوژی و فیلستری است، نسبت به آن صفاتی که در میان خرده‌بورژوازی و کارسندان جزء و «روشنفکران» اینهمه نشو و نما می‌یابد، سراپا نفرت و انزجار دارند، — فقط آن طبقه قادر به این امر است که «در سکتب کار آبدیده شده‌است» و می‌تواند حس احترام نسبت به قابلیت خویش را در کار بهر زحمتکش و هر انسان شرافتمندی تلقین نماید.

رفقا کارگران مجارستان! شما در سایه آنکه توانسته‌اید تمام سوسیالیستها را بر اساس پلاتفورم دیکتاتوری واقعاً پرولتری بغوریت متحد سازید نمونه‌ای حتی از روسیه شوروی هم بهتر به جهانیان عرضه داشته‌اید. و اینک وظیفه شایان کمال سپاس و بسیار دشوار را در پیش دارید که عبارتست از ایستادگی در جنگ دشوار علیه آنتانت، استوار باشید. اگر در میان سوسیالیست‌هایی که دیروز بسوی شما، بسوی دیکتاتوری پرولتاریا گرویده‌اند، یا در میان خرده‌بورژوازی تزلزلات و دودلی‌ها بروز نمایند این تزلزلات را بشیوه بی‌امان از بین ببرید. تیرباران — بهره مشروع ترسوها بهنگام جنگ است.

شما به یگانه جنگ مشروع، عادلانه و حقیقتاً انقلابی، جنگ ستمکشان با ستمگران، جنگ زحمتکشان با استثمارگران، جنگ در راه پیروزی سوسیالیسم مشغولید. در سراسر جهان تمام عناصر شرافتمند طبقه کارگر هوادار شما هستند. هر ساهی که می‌گذرد — انقلاب جهانی پرولتری را نزدیکتر می‌سازد. استوار باشید! پیروزی با شما خواهد بود!

لنین

۲۷ ماه مه سال ۱۹۱۹.

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۸، ص ۳۸۴ — ۳۸۸ ترجمه و چاپ شده است.

روزنامه «پراودا» شماره ۱۱۵،

۲۹ ماه مه سال ۱۹۱۹

ابتکار عظیم

(راجع به قهرمانی کارگران در پشت جبهه .
بمناسبت «شنبه‌های کمونیستی» *)

جرائد نمونه‌های بسیاری از قهرمانی سربازان سرخ ذکر مینمایند. کارگران و دهقانان در مبارزه علیه سپاهیان کچاک و دنیکین و سایر سپاهیان ملاکین و سرمایه‌داران چه بسا معجزاتی از دلاوری و بردباری از خود نشان میدهند و از فتوحات انقلاب سوسیالیستی دفاع مینمایند. اسر برانداختن پارتیزان مآبی و غلبه بر خستگی و ولنگاری با کندی و دشواری انجام میگردد، ولی علی‌رغم همه موانع در این کار پیشرفت حاصل است. قهرمانی توده‌های زحمتکش که بخاطر پیروزی سوسیالیسم آگاهانه تن به قربانی میدهند، پایه انضباط نوین، انضباط رفیقانه در ارتش سرخ، پایه احیاء، تحکیم و رشد این ارتش را تشکیل میدهد. قهرمانی کارگران در پشت جبهه نیز کمتر از این شایان توجه نیست. شنبه‌های کمونیستی که کارگران بنا بابتکار خود معمول داشته‌اند، از این لحاظ حایز اهمیت واقعاً عظیم است. ظاهراً این هنوز فقط سرآغاز کار است، ولی سرآغازی دارای اهمیت فوق‌العاده زیاد. این سرآغاز انقلابی است دشوارتر، مهمتر، اساسی‌تر و قطعی‌تر از سرنگون ساختن بورژوازی، زیرا این اسر - پیروزی بر جمود ذهنی، ولنگاری، خودخواهی خرده‌بورژواشناسانه، پیروزی بر این عاداتیست که سرمایه‌داری متفوق برای کارگر و دهقان بمیراث نهاده است. هنگامیکه این پیروزی تحکیم شد، آنگاه و فقط آنگاه انضباط اجتماعی نوین، انضباط سوسیالیستی بوجود خواهد آمد، آنگاه و فقط آنگاه بازگشت به عقب، بازگشت بسوی سرمایه‌داری غیرممکن و کمونیسم واقعاً شکست‌ناپذیر خواهد شد. «پراودا» در تاریخ ۱۷ ماه مه مقاله‌ای به قلم رفیق آ. ژ. تحت

* کار اجتماعی داوطلبانه و مجانی علاوه بر کار روزانه که ابتدا، در روزهای شنبه انجام میگرفت. م.

عنوان « کار بشیوه انقلابی (شنبه کمونیستی) » درج نموده است. این مقاله بقدری مهم است که ما آنرا تماماً در اینجا نقل مینمائیم :

کار به شیوه انقلابی (شنبه کمونیستی)

نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه درباره کار بشیوه انقلابی تکان شدیدی به سازمانهای کمونیستی و کمونیستها داد. در نتیجه اعتلای همگانی، بسیاری از کمونیستهای راه آهن به جبهه عزیمت نمودند، ولی اکثریت آنان نمیتوانستند پستهای مسئولیتدار را رها کنند و اسلوب نوینی برای کار بشیوه انقلابی پیدا نمایند. اطلاعاتی که از محلها راجع به کندی کار بسیج و کاغذبازی اداری میرسد موجب شد که رهبری امور اداری بخش راه آهن مسکو - غازان به سکایسم دستگاه راه آهن عطف توجه نماید. معلوم شد که بعلت کمبود نیروی کارگری و کمی شدت کار، سفارشات فوری و تعمیرات معجل لکوموتیوها بتعویق میافتد. روز هفتم ماه سه در جلسه عمومی که از کمونیستها و هواخواهان آنان در بخش راه آهن مسکو - غازان تشکیل شد این مسئله مطرح گردید که از گفتار درباره کمک به پیروزی بر کلچاک به کردار پرداخته شود. پیشنهادی بدینمضمون داده شد :

«نظر به وضع دشوار داخلی و خارجی و بمنظور تفوق بر دشمن طبقاتی، کمونیستها و هواخواهان آنان باید باز هم بر شدت فعالیت خود بیفزایند و یکساعت دیگر هم از وقت استراحت خود بکاهند یعنی یکساعت بر هر روز کار خود بیفزایند و این ساعات را رو بهم جمع کرده در روزهای شنبه بطور اضافی دفعتهاً ۶ ساعت کار جسمانی انجام دهند تا بدینسان فی الفور یک ارزش واقعی حاصل آید. با در نظر

نام کار	محل کار
بارگیری مصالح جهت طول خط و نیز بارگیری وسایل یدکی لازم برای تعمیر لوکوموتیوها و قطعات واگون‌ها مقصد پرووا- سوروم- آلاتیر و سیزران	مسکو. کارگاه‌های عمده تعمیر لوکوموتیو
تعمیر اساسی جاری لکوموتیوها	مسکو. تعمیرگاه لکوموتیوهای قطارهای مسافربر
تعمیر جاری لکوموتیوها	مسکو. ایستگاه تنظیم تعداد قطارها
تعمیر جاری واگونهای مسافری	مسکو. شعبه تعمیر واگون
تعمیر واگون‌ها و تعمیرات جزئی در روز شنبه و یکشنبه	«پرووا». کارگاه‌های عمده تعمیر واگون
جمع	

گرفتن اینکه کمونیست‌ها نباید از صرف نیروی جسمانی و بذل جان در راه پیروزی انقلاب دریغ ورزند - کار سزبور باید مجدداً انجام گیرد. شنبه کمونیستی تا احراز پیروزی کامل بر کلچاک در سراسر بخش معمول گردد».

جمع کار انجام یافته	ساعات		عده کارگران
	جمع	ساعات کار یک کارگر	
۷۵۰۰ پوط بارگیری و	۲۴۰	۵	۴۸
۱۸۰۰ پوط باراندازی شده است.	۶۳	۳	۲۱
	۲۰	۴	۵
جمعاً ۱,۵ لکوموتیو تعمیر شده است.	۱۳۰	۵	۲۶
دو لکوموتیو برای کار حاضر شده و قطعات مورد تعمیر ۴ لکوموتیو پیاده شده است.	۱۴۴	۶	۲۴
۲ واگون درجه ۳	۷۲	۶	۱۲
۱۲ واگون سرپوشیده و	۲۳۰	۵	۴۶
۲ واگون سرباز	۱۱۵	۵	۲۳
رویه‌رفته ۴ لکوموتیو و ۱۶ واگون برای کار حاضر شده و ۹۳۰۰ پوط بارگیری و باراندازی شده است.	۱۰۱۴	—	۲۰۵

پس از تزلزلاتی چند پیشنهاد مزبور با اتفاق آراء تصویب شد.

روز شنبه ۱۰ ماه مه در ساعت ۶ عصر کمونیست‌ها و هواخواهان همچون سرباز سر کار حاضر شدند و صف

آراستند و استادکاران آنان را به سرکار با نظم کامل فرستاده نمودند.

نتایج کار بشیوه انقلابی مسلم و آشکار است. جدول زیر بنگاهها و نوع کار را نشان میدهد. (رجوع شود به جدول ص ۲۱۴ - ۲۱۵).

ارزش کل کار انجام شده طبق دستمزد عادی ۵ میلیون روبل و طبق دستمزد کار اضافی یکبار و نیم بیشتر است. شدت کار ۲۷۰ در صد کار معمولی کارگران است. سابقی کارها نیز دارای همین شدت است.

عقب ماندن سفارشات (فوری) که ۷ روز تا سه ماه بطول انجامیده و ناشی از کمبود نیروی کارگری و تعطل در کار بود برطرف شد.

کار با وجود نواقص (بسهولت قابل رفع) وسایل لازم که بعضی از گروهها از ۳۰ تا ۴۰ دقیقه معطل میکرد انجام می گرفت.

هیئت مدیره مأمور رهبری کارها، بزحمت موفق میشد وظایف جدیدی برای کار پیش بینی کند و شاید در این گفته یکی از استادکاران پیر اندکی مبالغه شده باشد که کاری که در شنبه کمونیستی انجام گرفته است برابر کاریست که طی یک هفته کارگران غیرآگاه و لاابالی انجام میدهند.

نظر باینکه در این کارها هواداران صدیق حکومت شوروی نیز شرکت داشتند و افزایش تعداد این قبیل افراد در شنبه های آینده انتظار میرود و نظر به اینکه در سایر نقاط نیز مایلند از کارکنان کمونیست راه آهن مسکو - غازان سرمشقی بگیرند، لذا من بر اساس اطلاعات واصله از محلها روی جنبه سازمانی این مسئله با تفصیل بیشتری مکتب مینمایم. در این کارها در حدود ده درصد کمونیستهایی که دائماً در محل کار میکنند شرکت داشتند. مابقی - دارندگان مقامات مسئولیتدار و افراد انتخاب شده بودند، از کمیسر راه گرفته

تا کمیسر یک بنگاه و نیز نمایندگان اتحادیه و کارکنان اداره و کمیساریای راه آهن.

شور و شوق و هماهنگی بهنگام کار بیسابقه بود. هنگامیکه کارگران و کارمندان و مدیران ادارات، بدون درستی و جروبحث طوقه ۴۰ پوطی چرخ لکوموتیو مسافری را گرفته و همانند موران کاردوست، آنرا بجای خود می غلطاندند، قلب انسان از این کار دست جمعی از شعف و شادی سرشار میشد و ایمان وی به خلیل ناپذیری پیروزی طبقه کارگر راسخ میگردد. درندگان جهانی قادر به اختناق کارگران پیروزند نخواهند بود و خرابکاران داخلی بیهوده آرزوی دیدن کچاک را دارند.

در پایان کار حاضرین ناظر منظره بیسابقه ای بودند: صد نفر کمونیست، خسته ولی در حالیکه برق شادی از چشمانشان ساطع بود، با آهنگ پرشکوه سرود انترناسیونال کامیابی خود را در کار شادباش میگفتند و بنظر میرسید که اسواج پیروزند این سرود ظفرنمون از فراز دیوارها گذشته در فضای مسکوی کارگری طنین افکن میگردد و دایره این اسواج وسعت گرفته سراسر روسیه کارگری را سپیماید و خسته ها و لاپالی ها را به تکان می آورد.

آ. ژ.

«پراودا»، در تاریخ ۲۰ ماه مه در مقاله ای بقلم رفیق ن. ر. این شگرفترین «سرمشق شایسته تقلید» را ارزیابی کرده و تحت همین عنوان چنین نوشته است:

«نمونه های اینقبیل کارهای کمونیست ها نادر نیست. من اطلاع دارم که این قبیل موارد در کارخانه برق و در بخشهای گوناگون راه آهن رخ داده است. در راه آهن نیکلایفسکی کمونیست ها چندین شب بطور اضافی برای بلند کردن لکوموتیوی که در محل چرخش به گودال افتاده

بود، کار کردند؛ در راه آهن شمال، بهنگام زمستان، تمام کمونیست‌ها و هواخواهان چندین روز یکشنبه برای پاک کردن راه از برف کار کردند؛ حوزه‌های حزبی بسیاری از ایستگاههای قطارهای باری، بمنظور مبارزه علیه دزدی محمولات، گشت‌های شبانه انجام میدهند، - ولی این کار تصادفی بود و بطور منظم انجام نمی‌گرفت. رفقای غازانی باقدام جدیدی دست زده‌اند که این کار را سیستماتیک و دائمی مینمایند. در قرار این رفقا گفته میشود: «تا پیروزی کامل بر کچاک» و تمام اهمیت کار آنها در همین است. آنها بر روز کار کمونیست‌ها و هواخواهان طی تمام مدت اوضاع جنگ یکساعت سیافزایند و در عین حال نمونه کار ثمربخش را نشان میدهند.

هم اکنون این سرمشق مورد تقلید قرار گرفته و در آنیه هم باید قرار گیرد. جلسه عمومی کمونیست‌ها و هواخواهان در راه آهن آکساندروفسکی پس از بحث درباره اوضاع جنگ و قرار رفقای غازانی چنین مقرر داشت: (۱) برای کمونیست‌ها و هواخواهان در راه آهن آکساندروفسکی «کار شنبه» معمول گردد. نخستین کار شنبه برای روز ۱۷ ماه مه تعیین میگردد. (۲) از کمونیست‌ها و هواخواهان، بریگادهای نمونه و سرمشق تشکیل شود تا به کارگران نشان دهند چگونه باید کار کرد و با مصالح و ابزار و تغذیه کنونی چه کاری واقعاً میتوان انجام داد.

بنابگفته رفقای غازانی نمونه آنها تأثیر فراوانی بخشیده و برای شنبه آینده انتظار شرکت عده خیلی بیشتری از کارگران غیرحزبی را در کار دارند. هنگامیکه این سطور نوشته میشود در کارگاههای راه آهن آکساندروفسکی کار اضافی کمونیست‌ها هنوز آغاز نشده است، همینکه خبر مربوط به کارهایی که در نظر گرفته شده است شایع گردید توده غیرحزبی بحرکت در آمد و زمزمه آغاز نهاد. از هر طرف این

سخنان بگوش میرسند: «ما دیروز خبر نداشتیم و الا ما هم حاضر میشدیم و کار میکردیم»، «شنبه» آینده حتماً خواهیم آمد. تأثیر این نوع کارها بسیار عظیم است.

تمام حوزه‌های کمونیستی پشت جنبه باید از نمونه رفقای غازانی پیروی نمایند. نه تنها حوزه‌های کمونیستی مرکز مواصلاتی مسکو، بلکه تمام سازمان حزبی روسیه نیز باید از این نمونه پیروی کنند. در دهات هم حوزه‌های کمونیستی باید در وهله اول به زراعت کشتزارهای متعلق به سربازان سرخ بپردازند و به خانواده‌های آنان کمک نمایند.

رفقای غازانی کار خود را در نخستین شنبه کمونیستی با خواندن سرود انترناسیونال پایان رساندند. اگر سازمان کمونیستی سراسر روسیه از این نمونه پیروی کند و آنرا بلاانحراف بموقع اجرا گذارد، آنگاه جمهوری شوروی روسیه ماههای دشوار آینده را با آهنگ وعد‌آسای انترناسیونال تمام زحمتکش‌شان جمهوری خواهد گذراند...
رفقای کمونیست، دست به کار شوید!

«پراودا» در تاریخ ۲۳ ماه مه سال ۱۹۱۹ چنین اطلاع داد:

«روز ۱۷ ماه مه در راه آهن آکساندروفسکی نخستین «شنبه» کمونیستی برگزار گردید. ۹۸ کمونیست و هواخواه، طبق قرار صادره در جلسه عمومی، ۵ ساعت اضافی و سبانی کار کردند و حتی که به آنها داده شد فقط این بود که با پول خود دوباره ناهار بخورند و ضمناً با ناهار، مثل کارگران کار جسمانی، به آنها، باز هم در مقابل پول ۲۰۰ گرم نان داده شد.»

با وجود اینکه تدارک و ترتیب کار ضعیف بود، مع الوصف بهره‌دهی کار ۲-۳ بار فزونتر از معمول بود.

اینک نمونه‌های آن:

۵ تراشکار در ظرف ۴ ساعت ۸۰ میله ساخته‌اند. بهره‌دهی نسبت به معمولی ۲۱۳ درصد است.

۲۰ کارگر معمولی در ظرف ۴ ساعت ۶۰۰ پوپ از مصالح قدیمی و ۷۰ فنر واگون هر یک بوزن ۳,۵ پوپ و رویهمرفته بوزن ۸۵۰ پوپ جمع آوری کردند. بهره‌دهی کار نسبت به معمول ۳۰۰ درصد است.

«رفقا اینموضوع را چنین توضیح میدهند که کار در موقع معمولی خسته کننده و ملال آور شده است، ولی در اینجا با میل و اشتیاق کار میکنند. ولی اکنون دیگر شرم آور خواهد بود اگر در مواقع معمولی کمتر از شنبه کمونیستی کار انجام داده شود».

«اکنون بسیاری از کارگران غیرحزبی برای شرکت در شنبه‌های کمونیستی ابراز تمایل مینمایند. بریگادهای لکوموتیو پیشنهاد میکنند در شنبه کمونیستی از «گورستان»، یک لکوموتیو برداشته شود و تعمیر گردد و بکار انداخته شود. اطلاعات واصله حاکیست که در خط ویاژما هم از اینقبیل شنبه‌های کمونیستی تدارک دیده میشود».

رفیق آ. دیاچنکو در روزنامه «پراودا» سورخه ۷ ژوئن جریان کار شنبه‌های کمونیستی را شرح میدهد. قسمت عمده مقاله او را که عنوان آن «یادداشت‌های شنبه کمونیستی» است، در اینجا نقل میکنیم:

«من با مسرتی فراوان با تفاق رفیقی، بنایه تصمیم شعبه حزبی بخش راه آهن آماده برگزاری «استاژ» روز شنبه کمونیستی شدم تا موقتاً برای چند ساعتی مغز را استراحت داده و عضلات را به کار اندازم... کاری که در پیش داریم در کارخانه نجاری راه آهن است. وارد کارخانه شدیم، رفقای خود را دیدیم، با هم سلام و علیک کردیم، شوخی کردیم، نیروی خود را تخمین زدیم - جمعاً سی نفر بودیم... «هیولایی» در مقابل خود دیدیم که عبارت بود از دیگ بخار سنگینی بوزن ۶۰۰ تا ۷۰۰ پوپ و این همان چیزی بود که ما سببایست آنرا «تغییر مکان دهیم» یعنی آنرا یک‌چهارم یا یک سوم ورست بطرف سکوی راه آهن بغلطانیم.

در دلها شک راه یافت... ولی دست بکار شدیم: رفقا بطور ساده چند غلطک چوبی در زیر دیگ قرار دادند و دو ریسمان به آن بستند و کار آغاز شد... دیگ با بی میلی تن در می داد مع الوصف براه افتاد. قلب ما سرشار از مسرت است زیرا عده ما اندک است... این همان دیگی است که تقریباً دو هفته تمام کارگران غیرکمونیسست که تعدادشان سه برابر ما بود آنرا میکشیدند ولی دیگ همچنان بر جای خود میخکوب بود تا اینکه نوبت بما رسید... یکساعت با تمام قوا و بالاتفاق با فرمان موزون: «یک، دو، سه» رفیق سرکارگر خود کار میکنیم و دیگ همچنان در حال پیشروی است. ولی غفلتاً حادثه‌ای رخ داد، چه شد؟ بناگاه دیدیم که عده‌ای از رفقا بطور خنده‌آوری بزمین در غلطیدند، این ریسمان بود که بما «خیانت» کرد... ولی وقفه فقط یک دقیقه بود: بجای ریسمان طناب می‌بندیم... غروب میشود و هوا دارد تاریک میگردد، ولی ما هنوز باید از یک بلندی کوچک هم بگذریم و آنگاه کار بزودی انجام خواهد گرفت. دستها به شدت درد گرفته است، کف دست از شدت حرارت میسوزد، از زور گرما کلافه شده‌ایم، با تمام قوا دیگ را به جلو میرانیم - و کار پیش میرود. «رؤسا» در کتاری ایستاده‌اند و همینکه موفقیت را می‌بینند شرسگین شده بی‌اختیار بسوی طناب روآور میشوند: کمک کن! چرا زودتر نیامدید! یک سرباز ارتش سرخ سرگرم تماشای کار ما است. وی ساز دستی کوچکی در دست دارد. او چه فکر میکند؟ میگوید اینها چگونه مردی هستند؟ اینها روز شنبه که همه در خانه‌های خود نشسته‌اند چه می‌خواهند؟ من این سعما را برای او حل میکنم و میگویم: «رفیق! آهنگ سفریحی برای ما بنواز، ما که از قماش کارکنان معمولی نیستیم، ما کمونیست‌های واقعی هستیم، - می‌بینی کار زیر دست ما چگونه می‌جوشد، ما تبدیلی نمیکنیم بلکه با تمام قوا میکوشیم».

سرباز سرخ با احتیاط ساز خود را بر زمین می‌نهد و با سرعت هر چه تمامتر بسوی طناب می‌شتابد...

رفیق او، با صدای دلنشین زیری ترانهٔ «انگلیسی خردمند!» را می‌سراید. ما نیز دم میگیریم و آهنگ این ترانهٔ کارگری با صدای بمی در فضا طنین می‌افکند: «آی، چماق سنگین، یک ضربه فرود آر، پیش، به به پیش...»

عضلات به علت نداشتن عادت خسته شدند، شاندها احساس کوفتگی میکنند... ولی فردا روز تعطیل — روز استراحت است و ما وقت داریم خواب سیری بکنیم. مقصد نزدیک است و پس از اندک تزلزل «هیولای» ما دیگر تقریباً به سکو رسیده است: تخته‌ها را بچینید، روی سکو قرار دهید و آنوقت بگذار این دیگ بکار افتد، به همان کاری که اکنون مدتهاست از وی انتظار دارند. ما مجتمعاً بسوی اطاق یا باصطلاح «باشگاه» حوزه محلی میرویم که پلاکات‌ها در و دیوارش را پوشانده، کنار دیوارهایش پر از تفنگ و فضایش بسیار پر نور است. پس از سرود «انترناسیونال» که بخوبی خوانده شد، چای مطبوعی با «رم» و حتی نان صرف می‌کنیم. این مهمانی که از طرف رفقای محلی ترتیب داده شده است، پس از کار شاق ما فوق‌العاده بجا است. برادرانه رفتا را بدرود گفته و بحالت ستون صف می‌بندیم. ترانه‌های انقلاب سکوت نیمه‌شب خیابان بخواب رفته را می‌شکنند. آهنگ موزون گامها به ترانه پاسخ میدهد. «رفتا دلاورانه گام بردارید». «برخیز، ای داغ نفرت خورده» — آهنگ سرود انترناسیونال و کار ما در فضا طنین افکن است.

یکهفته گذشت. دستها و شاندهای ما استراحت کردند. اینک ما دیگر برای «کار شنبه» به ۹ ورستی خارج شهر بمنظور تعمیر واگون‌ها به پروو میرویم. رفتا بالای واگن با آهنگ پرطنین و دلنشین خود سرود «انترناسیونال» میخواند. مردم توی قطار گوش میدهند و ظاهراً متعجب‌اند. چرخهای

واگنها آهنک موزونی دارند. و ما که سوفق نشده ایم خود را بالا بکشیم از اطراف واگن آمریکایی روی پله هائی آویزانیم و قیافه مسافرین «از جان گذشته» را بخود گرفته ایم. اینهم ایستگاه و ما به مقصد نزدیکیم. از حیاط طولی میگذریم و رفیق گ. کمیسر با آغوش باز ما را استقبال مینماید.

— کار هست، ولی آدم کم است! جمعاً سی نفریم، ولی باید در ظرف شش ساعت تعمیر متوسط سیزده واگن را تمام کنیم! اینجا محورهای چرخهای علامت گذاری شده واگنها کنار هم چیده شده اند، نه تنها واگنهای خالی بلکه یک واگن نفت کش پر نیز هست... ولی مانعی ندارد، «دمساز خواهیم شد»، رفقا!

کار در غلیان است. من باتفاق پنج رفیق با اهرم کار میکنیم. این چرخهای زوجی شصت و هفتاد پوطی به زور بازوان ما و دو اهرمی که توسط رفیق «سرکارگر» بکار برده میشود با جلدی و چابکی از یک خط به خط دیگر انتقال داده میشوند. یک زوج چرخ برداشته شد، زوج دیگر جای آنرا گرفت. اینک برای همه آنها جا هست و ما این اشیاء قراضه را بسرعت تمام از روی ریلها به انبار اشیاء اسقاط انداخته «از سر باز میکنیم». حرکت این اشیاء بوسیله اهرم آهنی دوار بهوا پرتاب میشوند و پس از لحظه ای دیگر روی ریلها نیستند. آنجا در تاریکی صدای چکش می آید. این، رفقا هستند که مثل زنبور عسل در کنار واگنهای «بیمار» خود تندوتند کار میکنند. هم نجاری میکنند، هم رنگ کاری میکنند و هم شیروانی میکوبند، — کار در غلیان است و ما و رفیق کمیسر سرشار از مسرتیم. در این هنگام آهنگران به دست و پنجه ما نیازمند شدند. در یک کوره متحرک سیله آهن گذاخته یعنی محور واگن قلابداری که در نتیجه یک تکان ناشیانه ای خم شده است قرار دارد. این محور در حالیکه از شدت گذاختگی سفید شده

و جبرقه میهراند روی سطحهٔ چدنی قرار گرفت و در زیر ضربات ماهرانهٔ ما و دید دقیق رفیق رفیق آزمودهٔ ما شکل عادی خود را بدست می‌آورد. محور هنوز سرخ و سفید است، ولی بزور بازوان ما سریعاً بجای خود می‌رود و با جبرقه در حلقهٔ آهنی خود قرار می‌گیرد — چند ضربه دیگر و بالاخره در جای خود قرار گرفته است. زیر واگن می‌رویم. ساختمان ابن چفت و بستها و محورها در آنجا اینطورها هم که بنظر می‌رسد ساده نیست بلکه سیستم تام و تمامی است از سیخ پرچها و فنرهای مارپیچ... کار در غلیان است، شب تاریکتر و مشعلها فروزانتر می‌شوند. پایان کار نزدیک است. بخشی از رفقا کنار انبوهی از حلقه‌های چرخها «چمباتمه زده» چای داغی را «سر میکشند». هوا دارای طراوت بهاری است و داس مه نو در آسمان جلوهٔ زیبایی دارد. شوخی، خنده، لطیفه‌های نمکین.

— رفیق گ.، از کار دست بکش، ۱۳ واگون برایت کافی است!

ولی این برای رفیق گ. کم است.

چایخوری پایان رسید، آهنگ ترانه‌های ظفرمند طنین افکند و ما بسوی در خروج روانه شدیم...».

جنبش بنفع برگزاری «شنبه‌های کمونیستی» منحصر به مسکو نیست. «پراودا» در تاریخ ۶ ژوئن چنین اطلاع میدهد:

«روز ۳۱ ماه مه در شهر ته‌ور نخستین شنبهٔ کمونیستی برگزار گردید. ۱۲۸ کمونیست در راه آهن کار می‌کرد. در ظرف ۳,۵ ساعت چهارده واگون بارگیری و باراندازی شد و تعمیر سه لکوسوتیو پایان رسید، در حدود ۲۰ متر سکعب چوب پریده شد و کارهای دیگری انجام گرفت. شدت کار کارگران کارآزمودهٔ کمونیست ۱۳ برابر بهره‌دهی معمولی بود.».

سپس در «پراودا» بتاريخ ۸ ژوئن چنین می‌خوانیم:

شنبه‌های کمونیستی

«ساراتف» ه ژوئن. کمونیست‌های راه آهن، برای اجابت دعوت رفقای مسکو، در جلسه عمومی حزبی مقرر داشتند که: در روزهای شنبه برای پیشرفت امور اقتصاد ملی مجاناً ه ساعت بطور اضافی کار کنند».

* * *

من اطلاعات مربوط به شنبه‌های کمونیستی را با تفصیل هر چه بیشتر و بطور کامل ذکر کردم، زیرا در اینجا ما بدون شک یکی از مهم‌ترین جوانب ساختمان کمونیستی را مشاهده می‌نمائیم که مطبوعات ما توجه کافی بدان معطوف نمی‌دارند و ما خود هنوز ارزش کافی بدان نداده‌ایم.

کمتر پرگویی سیاسی و بیشتر توجه به واقعیات بسیار ساده ولی حیاتی ساختمان کمونیستی، واقعیاتی که از زندگی گرفته شده و با خود زندگی آزمایش شده است — این شعار را باید همه ما، نویسندگان، مبلغین، سروجین، سازماندهان ما و غیره بطور خستگی‌ناپذیری تکرار نمائیم.

طبیعی و ناگزیر است که پس از انقلاب پرولتری آنچه در آغاز بیش از همه ما را بخود مشغول میدارد، وظیفه عمده و اساسی یعنی از بین بردن مقاومت بورژوازی، پیروزی بر استثمارگران و برانداختن توطئه آنان است (نظیر «توطئه برده‌داران» برای تسلیم پتروگراد که در آن توطئه همه از چرنیه سوتنی (باندهای سیاه — م.) و کادتها گرفته تا منشویک‌ها و اسارها شرکت جستند (۱۱۱)). ولی بموازات این وظیفه پنجمین بهمین درجه ناگزیر وظیفه‌ای مهمتر (و هر چه پیشتر — بیشتر) پیش می‌آید که عبارتست از ساختمان مثبت کمونیستی و خلاقیت مناسبات اقتصادی نوین یعنی جامعه نوین.

دیکتاتوری پرولتاریا — همانطور که من بارها و از آنجمله ضمن سخنرانی ۱۲ مارس در جلسه شورای نمایندگان پتروگراد متذکر شده‌ام — تنها و حتی بطور عمده اعمال قهر نسبت به استثمارگران نیست. پایه

اقتصادی این اعمال قهر انقلابی و وثیقه قابلیت حیاتی و کامیابی آن عبارت از اینستکه پرولتاریا نسبت به سرمایه‌داری طراز عالیتری از سازماندهی اجتماعی کار را عرضه سیدارد و عملی میسازد. کنه مطلب در این است. سرچشمه نیرو و وثیقه^۱ پیروزی ناگزیر و کامل کمونیسم در اینست.

سازماندهی کار اجتماعی بشیوه سرواژی مبتنی بر انضباط بود که با تازبانه حفظ میشد در حالیکه زحمتکشان در منتهای جهل و ذلت بسر می‌بردند و دستخوش غارتگری و استهزاء و آزار مستی ملاک بودند. سازماندهی کار اجتماعی بشیوه سرمایه‌داری مبتنی بر انضباطی بود که بزور گرسنگی حفظ میگردید و توده عظیم زحمتکشان، با وجود همه^۲ پیشرفت فرهنگ بورژوازی و دمکراسی بورژوازی، حتی در پیشروترین، متمدن‌ترین و دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها نیز، کماکان توده جاهل و ذلیل، بردگان مزدور یا دهقانان درمانده‌ای بودند که دستخوش غارتگری و استهزاء و آزار مستی سرمایه‌دار بودند. سازماندهی بشیوه کمونیستی کار اجتماعی که سوسیالیسم نخستین گام بسوی آنست، بر انضباط آزادانه و آگاهانه^۳ خود زحمتکشان که هم یوغ ملاکین و هم یوغ سرمایه‌داران را بزیر افکنده‌اند، مبتنی است و روزبروز بیشتر بر آن مبتنی خواهد شد.

این انضباط نوین از آسمان نازل نشده و در نتیجه^۴ نیات حسنه پدید نیامده، بلکه زائیده شرایط مادی تولید بزرگ سرمایه‌داری و تنها زائیده^۵ این شرایط است. بدون این شرایط چنین انضباطی غیر ممکن است. و اما حامل این شرایط مادی یا ناقل این شرایط طبقه^۶ تاریخی معینی است که توسط سرمایه‌داری بزرگ بوجود آمده، متشکل و همپیوسته شده تعلیم دیده و آگاه و آبدیده شده است. این طبقه — پرولتاریاست. دیکتاتوری پرولتاریا، اگر بخواهیم این عبارت را که اصطلاحی لاتینی علمی و تاریخی-فلسفی است بزبان ساده‌تری بیان نمائیم، معنایش چنین است:

فقط طبقه^۷ معین یعنی همانا کارگران شهری و بطور کلی کارگران کارخانه‌ها و فابریکها، کارگران صنعتی، قادرند تمام توده زحمتکشان

و استشارشوندگان را در مبارزه در راه بزیر افکندن یوغ سرمایه، در جریان خود این بزیر افکندن، در مبارزه بخاطر حفظ و تحکیم پیروزی و در امر استقرار نظام اجتماعی نوین یعنی سوسیالیستی و در سراسر مبارزه در راه محو کامل طبقات، رهبری نماید. (بطور حاشیه متذکر میشویم که: از لحاظ علمی فرق بین سوسیالیسم و کمونیسم تنها در اینست که کلمه اول بمعنای نخستین مرحله جامعه نوینی است که از درون سرمایه داری پدید آمده است و کلمه دوم بمعنای مرحله بعدی و عالیتر آنست.)

اشتباه انترناسیونال «برن» یا انترناسیونال زرد (۱۱۲) در اینستکه سران آن مبارزه طبقاتی و نقش رهنمون پرولتاریا را فقط در گفتار قبول دارند و میترسند تا پایان بیاندهشند و درست از همان نتیجه گیری ناگزیری که برای بورژوازی بویژه دهشتناک و مطلقاً برای وی ناپذیرفتنی است هراس دارند. آنها از اذعان باین حقیقت بیم دارند که دیکتاتوری پرولتاریا نیز دورانی از مبارزه طبقاتی است که سادامیکه طبقات محو نشده اند جنبه ناگزیر دارد و شکلهای خود را عوض میکنند و پس از برانداختن سرمایه در آغاز جنبه فوق العاده شدید و خودویژه ای بخود میگیرد. پرولتاریا پس از تصرف قدرت سیاسی مبارزه طبقاتی را قطع نمیکند، بلکه آنرا — تا زمان محو کامل طبقات — ادامه میدهد، ولی البته در شرایط دیگر، به شکل دیگر و با وسایل دیگر.

و اما معنای «محو طبقات» چیست؟ همه کسانیکه خود را سوسیالیست مینامند، این هدف نهایی سوسیالیسم را قبول دارند، ولی چه بسا همه در معنای آن تعمق نمیورزند. طبقات به گروههای بزرگی از افراد اطلاق میگردد که بر حسب جای خود در سیستم تاریخی معین تولید اجتماعی، بر حسب مناسبات خود (که اغلب بصورت قوانین تثبیت گردیده است) با وسایل تولید، بر حسب نقش خود در سازماندهی اجتماعی کار و بنا بر این بر حسب شیوههای دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند از یکدیگر متمایزند. طبقات آنچنان گروههایی از افراد هستند که یک گروه از آنها بعلت تمایز مقامش در یک نظام معین اقتصاد اجتماعی میتواند، کار گروه

دیگر را بتصاحب خود درآورد.

واضح است که برای سحو کامل طبقات باید نه تنها استثمارگران یعنی ملاکین و سرمایه‌داران را سرنگون ساخت و نه تنها مالکیت آنها را لغو نمود، بلکه باید هرگونه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را نیز ملغی ساخت و هم فرق بین شهر و ده و هم فرق بین افراد متعلق به کار جسمی و افراد متعلق به کار فکری را از بین برد. این کار بست بس طولانی. برای انجام این امر باید در جهت تکامل نیروهای مولده گام بزرگی به پیش برداشت، باید بر مقاومت بقایای کثیرالعدده تولید کوچک فائق آمد (مقاومتی که اغلب بطور پاسیف ابراز میگردد و بسیار سرسخت است و فائق آمدن بر آن بسیار دشوار است)، باید بر نیروی عظیم عادت و جمودی که ناشی از این بقایاست فائق آمد. فرض اینکه تمام «زحمتکشان» بطور یکسانی باین کار قادرند پوچترین عبارتپردازی یا توهم سوسیالیست عهد دقیانوس یا زمان ماقبل سارکس است. زیرا این استعداد فطری نیست، بلکه در جریان تاریخ و فقط در نتیجه شرایط مادی تولید بزرگ سرمایه داری پدید می‌آید. این استعداد را در آغاز راهی که از سرمایه‌داری به سوسیالیسم می‌رود فقط پرولتاریا دارا است. اوست که قادر است وظیفه عظیمی را که بر عهده دارد انجام دهد و علت آن اولاً اینستکه وی نیرومندترین و پیشروترین طبقه جوامع متمدن است؛ ثانیاً اینستکه وی در تکامل یافته‌ترین کشورها اکثریت اهالی را تشکیل میدهد؛ ثالثاً اینستکه در کشورهای عقب‌مانده سرمایه‌داری نظیر روسیه اکثریت اهالی به نیمه‌پرولترها یعنی بگروه افرادی تعلق دارد که همیشه بخشی از سال را بشبوه پرولتری میگذرانند و همیشه تا حدود معینی قوت خود را از راه کار مزدوری در پنگاههای سرمایه‌داری بدست می‌آورند.

کسانیکه میکوشند مسائل مربوط به انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را باستناد عباراتی کلی درباره آزادی، برابری، دمکراسی بطور اعم، برابری دمکراسی کار و غیره حل کنند (کاری که کائوتسکی، سارتف و سایر قهرمانان انترناسیونال برن یا انترناسیونال زرد، انجام میدهند)، با این عمل فقط طبع خرده‌بورژوازی‌آبانه، فیلسترمنشانه و بازاری

خود را که از لحاظ مسلکی همچون برده‌ای کشان کشان از دنبال بورژوازی میروند، آشکار میسازند. چیزی که میتواند حل صحیح این مسئله را بدست ما بدهد فقط بررسی مشخص مناسبات مخصوصی است که بین «بلکه» خاصی که قدرت سیاسی را بتصرف خود درآورده است یعنی پرولتاریا و تمامی توده غیرپرولتر و نیز نیمه پرولتر اهالی زحمتکش وجود دارد و ضمناً این مناسبات هم در شرایط هماهنگی موهوم و «ایده‌آل» بوجود نیامده، بلکه در شرایط واقعی مقاومت جنون‌آمیز و متنوع بورژوازی بوجود می‌آید.

اکثریت عظیم اهالی در هر کشور سرمایه‌داری و از آنجمله در روسیه — و اهالی زحمتکش علی‌الخصوص — هزاران بار ستم سرمایه، غارتگری آن و هر نوع ستمی را روی خود و نزدیکانشان آزموده و مشقات آنرا تحمل کرده‌اند. جنگ اسپریالیستی یعنی کشتار ده میلیون نفر بخاطر حل این مسئله که سرمایه انگلیسی در غارت جهان اولویت داشته باشد یا سرمایه آلمانی — این آزمون و مشقات را فوق‌العاده حدت داد، داسنه آنها را وسیع‌تر کرد و بر عمق آنها افزون و افراد را وادار نمود تا بر آنها وقوف یابند. از اینجاست هواخواهی ناگزیر اکثریت عظیم اهالی و بویژه توده‌های زحمتکش نسبت به پرولتاریا، برای آنکه پرولتاریا با تهور قهرمانانه و با بی‌امانی انقلابی خود یوغ سرمایه را بزیر میافکنند، استثمارگران را سرنگون میسازد، مقاومت آنان را درهم میشکنند و با خون خود راه را برای ایجاد جامعه نوینی که در آن جایی برای استثمارگران نخواهد بود، هموار میسازد. هر قدر هم تردید و تزلزل خرده بورژوازی توده‌های غیرپرولتر و نیمه پرولتر اهالی زحمتکش و تمایل آنها برای بازگشت بسوی «نظام» بورژوازی و قرار گرفتن در زیر «بال و پر» بورژوازی، داسنه عظیم و جنبه ناگزیر داشته باشد، باز آنها نمیتوانند برای پرولتاریا که نه تنها استثمارگران را سرنگون میسازد و مقاومت آنان را درهم میشکنند، بلکه همچنین رابطه اجتماعی نوین و عالیتری که انضباط اجتماعی است برقرار میسازد، اوتوریتته معنوی و سیاسی قایل نگردند. این انضباط — انضباط کارکنان آگاه و متحدیست که سلطه هیچ یوغ و قدرتی را بر

خود نمیشناسند مگر قدرت اتحاد خود و پیشاهنگ خود که آگاهتر، مستهورتر، همپیوسته‌تر، انقلابی‌تر و با استقامت‌تر است.

پرولتاریا برای اینکه بتواند پیروز گردد و سوسیالیسم را بوجود آورد و تحکیم نماید باید مسئله دوگانه یا دوجانبه‌ایرا حل کند: اولاً با قهرمانی بیدریغ خود در مبارزه انقلابی علیه سرمایه تمام توده زحمتکشان و استثمارشوندگان را بسوی خود جلب کند، آنها را متشکل سازد و برای سرنگون ساختن بورژوازی و درهم شکستن کامل هرگونه مقاومتی از طرف وی آنان را رهبری نماید؛ ثانیاً تمام توده زحمتکشان و استثمارشوندگان و نیز تمام قشرهای خرده‌بورژوا را براه ساختمان اقتصادی نوین، براه برقراری رابطه اجتماعی نوین، انضباط نوین در کار و سازماندهی نوین کار بکشانند که آخرین کلام علم و تکنیک سرمایه‌داری را با اتحاد توده‌ای کارکنان آگه خالق تولید سوسیالیستی بزرگ پیوند میدهد.

این مسئله دوم از اولی دشوارتر است، زیرا بهیچوجه نمیتوان با یک قهرمانی که ضمن یک شور و شوقی بوجود آمده باشد حل نمود، بلکه برای حل آن طولانی‌ترین، سرسخت‌ترین و دشوارترین قهرمانی توأم با کار توده‌ای و روزمره لازم است. ولی این مسئله در عین حال از مسئله اول مهمتر هم هست، زیرا در غایت امر عمیقترین منبع نیرو برای پیروزی بر بورژوازی و یگانه وثیقه پایداری و انفکاک‌ناپذیری این پیروزی‌ها فقط میتواند شیوه نوین و عالیتر تولید اجتماعی و استقرار تولید بزرگ سوسیالیستی بعوض تولید سرمایه‌داری و خرده بورژوایی باشد.

* * *

«شبه‌های کمونیستی» همانا از آنجهت حایز اهمیت تاریخی عظیمی هستند که ابتکار آگاهانه و داوطلبانه کارگران را در رشته رشد بهره‌دهی کار و برقراری انضباط نوین در کار و ایجاد شرایط سوسیالیستی در اقتصاد و زندگی، بما نشان میدهند.

ای. یا کوبی یکی از بورژوادسکراتهای قلیل‌العدده آلمان — و حتی صحیحتر بگوئیم: یکی از بورژوادسکراتهای فوق‌العاده نادر آلمان که پس از درسهای سالهای ۱۸۷۰ — ۱۸۷۱ به شوینیسیم و ناسیونال-لیبرالیسم

نیوستانند، بلکه به سوسیالیسم پیوستند، گفته است که اهمیت تاریخی تأسیس یک اتحادیه کارگری از نبرد سادوایا (۱۱۳) بیشتر است. این قضاوت عادلانه است. نبرد سادوایا مسئله مربوط به اولویت یکی از دو پادشاهی بورژوایی یعنی اولویت پادشاهی اتریش یا پادشاهی پروس را در امر تأسیس دولت ملی سرمایه‌داری آلمانی حل می‌کرد. تأسیس یک اتحادیه کارگری گام کوچکی بود در راه پیروزی جهانی پرولتاریا بر بورژوازی. بهمینسان هم ما میتوانیم بگوئیم که نخستین شبهه کمونیستی که روز ۱۰ ماه مه سال ۱۹۱۹ بتوسط کارگران راه آهن مسکو - غازان در مسکو برگزار گردید، اهمیت تاریخی از هر یک از پیروزی‌های هیندنبورگ یا فوش و انگلیسها در جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ بیشتر است. پیروزی‌های امپریالیست‌ها - کشتار ملیونها کارگر به خاطر تأمین سودهای میلیاردی انگلیس و آمریکا و فرانسه و درنده‌خویی سرمایه‌داری فنا یابنده و پیه آورده ایست که زنده‌زنده در حال گندیدن است. شبهه کمونیستی کارگران راه آهن مسکو - غازان یکی از عناصر جامعه نوین سوسیالیستی است که رهایی از یوغ سرمایه و جنگ‌ها را برای تمام خلقهای کره زمین بارمغان می‌برد.

البته حضرات بورژواها و کوچک‌ابدهای آنان، و از آنجمله منشیوک‌ها و اسارها که عادت کرده‌اند خود را نماینده «افکار عمومی» بشمرند، امیدهای کمونیست‌ها را مورد استهزاء قرار میدهند و این امیدها را «درخت بائویاب در گلدان اسپرک» مینامند و به تعداد قلیل شبهه‌های کمونیستی در مقابل موارد کثیر سرقت‌ها، بیکارنشینی‌ها، تنزل سطح بهره‌دهی، ضایع شدن مواد خام، فاسد کردن محصولات و غیره می‌خندند. ما باین حضرات چنین پاسخ میدهیم: اگر روشنفکران بورژوا بجای آنکه معلومات خود را بخاطر احماء سلطه سرمایه‌داران روسی و خارجی در اختیار آنان قرار دهند، انرا در اختیار زحمتکشان قرار میدادند، آنگاه انقلاب سریعتر و صلح‌آمیزتر انجام میگرفت. ولی این پنداری واهیست، زیرا مسئله از راه مبارزه طبقات حل میگردد و اکثریت روشنفکران هم بسوی بورژوازی گرایش دارند. پرولتاریا نه بکمک روشنفکران،

بلکه علی‌رغم مخالفت آنان (لااقل در اکثر موارد) پیروز خواهد شد و روشنفکران اصلاح‌ناپذیر بورژوا را برکنار خواهد ساخت، مرددین را اصلاح خواهد کرد، تربیت خواهد نمود و مطیع خود خواهد ساخت و بخش اعظم آنان را بتدریج بسوی خود جلب خواهد کرد. ذوق و شادی سودیانه از دشواری‌ها و ناکامیهای انقلاب، ایجاد سراسیمگی، تبلیغات برای بازگشت به قهقرا — همه اینها اسلحه و شیوه‌های مبارزه طبقاتی روشنفکران بورژواست. پرولتاریا اجازه نخواهد داد ویرا بدینوسیله بفریبند.

و اگر کئه مطلب را هم در نظر گیریم، مگر در تاریخ دیده شده است که یک شیوه نوین تولید فوراً بدون ناکامیهای طولانی و اشتباهات و تکرار آنها ریشه بدواند؟ نیم قرن پس از سقوط سرواژ (۱۱۴)، هنوز در دهات روسی بقایای سرواژ بمیزان زیادی باقی بود. نیم قرن پس از الغاء بردگی سیاه‌پوستان در آمریکا، سیاه‌پوستان در آنجا هنوز اغلب در حالت نیمه‌بردگی بسر بردند. روشنفکران بورژوا و از آنجمله مششویک‌ها و اس‌ارها نسبت بخود وفا دارند، آنها خادم سرمایه و حافظ استدلال سراپا کاذبانه خویش هستند: قبل از انقلاب پرولتاریا آنها با طعنه ما را پنداریاف میخواندند و پس از این انقلاب از ما طلب میکنند که آثار گذشته را بسرعت پندارآمیزی از بین ببریم! ولی ما پنداریاف نیستیم و بهای واقعی «استدلالات» بورژوازی را میدانیم و نیز میدانیم که آثار گذشته در عادات و اخلاق تا زمان معینی پس از انقلاب، ناگزیر برجوانه‌های نو تفوق خواهند داشت. همینکه جوانه نو بیرون می‌آید، کهنه همیشه چند زمانی نیرومندتر از آن میماند و این امر خواه در طبیعت خواه در زندگی اجتماعی همواره چنین است. دستخوش استهزاء قرار دادن ضعف جوانه‌های نو، شکاکیت مبتذل روشنفکرانه و نظایر آن، همه اینها در ماهیت امر شیوه‌های مبارزه طبقاتی بورژوازی علیه پرولتاریا و دفاع از سرمایه‌داری در مقابل سوسیالیسم است. ما باید جوانه‌های نو را بدقت مورد بررسی قرار دهیم و نهایت توجه را نسبت به آنها مبذول داریم، برشد آنها هر گونه کمک کنیم و از این جوانه‌های ضعیف «پرستاری نمائیم». برخی از آنها

ناگزیر تلف خواهند شد. نمیتوان تضمین نمود که همانا «شنبه‌های کمونیستی» نقش بویژه مهمی را ایفا خواهند کرد. مطلب در این نیست. مطلب بر سر پشتیبانی از کلیه جوانه‌های نوست که خود زندگی ازین آنها آن جوانه‌هایی را که قابلیت حیاتیشان از همه بیشتر است دستچین خواهد نمود. اگر دانشمند ژاپنی، برای آنکه بافرد کمک کند تا بر بیماری سفلیس غلبه نمایند، شکیبایی آنرا داشت که ۶۰۵ ماده دارویی را مورد آزمایش قرار دهد تا ششصد و ششمین دارویی را که تقاضاهای معینی را ارضاء میکرد بدست آورد، آنوقت کسانیکه میخواهند مسئله دشوارتری را حل نمایند یعنی بر سرمایه‌داری غلبه کنند باید بحد کافی پافشاری داشته صدها و هزارها شیوه و طریقه و وسیله مبارزه را بیازمایند تا مناسبترین آنها را تعیین نمایند.

«شنبه‌های کمونیستی» از آنجهت دارای اهمیت هستند که کارگرانی آنها را شروع کرده‌اند که بهیچوجه شرایط فوق‌العاده مساعدی نداشته، بلکه کارگرانی با تخصص‌های گوناگون و از آنجمله کارگران بدون تخصص و کارگران معمولی بودند که در شرایطی عادی یعنی در شاقترین شرایط قرار داشتند. ما همه علت اساسی تنزل سطح بهره‌دهی کار را که تنها منحصر بروسیه نبوده، بلکه در سراسر جهان مشاهده میشود، بخوبی میدانیم؛ ویرانی و فقر، خشم و فرسودگی که جنگ امپریالیستی موجب آن بوده است، بیماری و کم‌غذایی. علت اخیر از لحاظ اهمیت خود جای اول را احراز میکند. گرسنگی - اینست علت. و اما برای از بین بردن گرسنگی باید سطح بهره‌دهی کار را خواه در زراعت، خواه در حمل و نقل و خواه در صنایع ارتقاء داد. لذا در اینجا یکنوع دور و تسلسل بوجود می‌آید؛ برای اینکه بتوان سطح بهره‌دهی کار را بالا برد، باید از گرسنگی نجات یافت و اما برای نجات از گرسنگی باید سطح بهره‌دهی کار را بالا برد.

میدانیم که اینتبیل تضادها در جریان عمل از راه گسیختن این دور و تسلسل، از راه تحول در روحیه توده‌ها، از راه ابتکار قهرمانانه گروههایی از افراد یعنی از راه ابتکاری که در زمینه این تحول چه بسا نقش قاطع ایفا میکنند، برطرف میگردد. کارگران معمولی مسکو و

کارکنان راه آهن مسکو (البته منظور اکثریت آنهاست، نه یکمشت محکرم و اهل اداره و از این نوع گارد سفیدیها) — زحمتکشانی هستند که در شرایط بینهایت دشواری بسر میبرند. کم غذایی آنها همیشگی است و اکنون در آستان برداشت محصول جدید، در شرایط وخامت عمومی وضع خواربار، بکلی در گرسنگی بسر میبرند. و آنوقت این کارگران گرسنه که در احاطه تبلیغات ضدانقلابی کین توزانه بورژوازی و منشیویکها و اسارها هستند، «شنبههای کمونیستی» برگزار مینمایند و بدون هیچگونه مزدی بطور اضافی کار میکنند و با وجود آنکه خسته، رنجور، بیرمق و نیمه گرسنه هستند، سطح بهره دهی کار را بمیزان عظیمی بالا میبرند. مگر این بزرگترین قهرمانی نیست؟ مگر این آغاز تحولی دارای اهمیت جهانی-تاریخی نیست؟

بهره دهی کار در غایت امر برای پیروزی نظام اجتماعی نوین مهمترین و عمده ترین نکته است. سرمایه داری بهره دهی کاری بوجود آورد که در دوران سرواژ نظیر نداشت. سرمایه داری را میتوان قطعاً مغلوب ساخت و قطعاً هم مغلوب خواهد شد، زیرا سوسیالیسم بهره دهی نوین و عالیتری را در رشته کار بوجود می آورد. این کاریست بس دشوار و بس طولانی، ولی این کار آغاز گردیده است و این است عمده ترین مطلب. وقتی در شهر گرسنه مسکو در تابستان سال ۱۹۱۹، کارگران گرسنه ایکه چهار سال جنگ امپریالیستی را با وضعی شاق و سپس یکسال و نیم جنگ داخلی را با وضعی از آنهم شاقتر گذرانده اند، توانسته اند این کار خطیر را آغاز نمایند، آنگاه در آتیه، هنگامیکه ما در جنگ داخلی پیروز گردیم و صلح را بکف آریم، تکامل به چه صورتی انجام خواهد گرفت؟

کمونیسم عبارتست از بهره دهی عالیتر نسبت به بهره دهی سرمایه داری کار کارگران داوطلب، آگاه و متحدیکه از تکنیک تکامل یافته استفاده مینمایند. شنبه های کمونیستی بمثابه آغاز عملی کمونیسم فوق العاده ارزنده هستند و این پدیده فوق العاده نادریست، زیرا ما در مرحله ای قرار داریم که «در آن فقط نخستین گامها برای انتقال از سرمایه داری به کمونیسم برداشته میشود» (و این آنچیزیست که کاملاً

بجا و بمورد در برنامه حزبی ما (۱۱۵) گفته شده است). کمونیسم در جایی آغاز میشود که از خودگذشتگی و مجاهدت کارگران ساده پدید می‌گردد، مجاهدتی که بر کار شاق فایق می‌آید و هدفش افزایش میزان بهره‌دهی کار، حراست هر پوط غله، زغال، آهن و سایر محصولات است که عاید خود کارگران و «نزدیکان» آنان نشده بلکه عاید «بستگان دور» یعنی تمام جامعه منحیث‌المجموع، عاید دهها و صدها ملیون افرادی می‌گردد که ابتدا در یک کشور سوسیالیستی و سپس در اتحاد جماهیر شوروی با یکدیگر متحد شده‌اند. کارل مارکس در «کاپیتال» خود عبارات پر آب و تاب و پرطمطراق مشهور کبیر بورژوا-دسکراتیک را درباره آزادی و حقوق بشر، تمام این عبارت‌پردازی درباره آزادی، برابری و برادری بطور اعم را که چشم خرده‌بورژواها و فیلیسترهای کلیه کشورها و از آنجمله قهرمانان پلید کنونی انترناسیونال پلید برن را خیره می‌سازد، بباد استهزاء می‌گیرد. مارکس در مقابل این اعلامیه‌های مطمئن حقوق، مسئله ساده و جزئی و عملی و روزمره‌ایرا که بتوسط پرولتاریا مطرح شده است، قرار میدهد: تقلیل روز کار از طرف دولت، این است یکی از نمونه‌های تیمپیک چنین شیوه طرح مسئله. هر قدر مضمون انقلاب پرولتری بیشتر گسترش می‌یابد، بهمان نسبت هم تمام اصابت نظر و تمام ژرفای این تذکر مارکس با وضوح و بدهت بیشتری در برابر ما متظاهر می‌گردد. فرق «فرمول‌های» کمونیستی واقعی با عبارت‌پردازی پرطمطراق و سخیلانه و مطمئن کائوتسکی‌ها، منشویکها و اسارها و «اخوان» گرامی آنان در برن، همانا در اینستکه آنها همه چیز را به شرایط کار منحصر می‌سازند. کمتر درباره «دسکراسی کار»، «آزادی، برابری، برادری»، «حاکمیت خلق» و هکذا یاوسرایی کنید: کارگر و دهقان آگه زمان ما شهادی روشنفکر بورژوا را در این عبارات قلمبه با همان سهولتی تشخیص میدهد که یک مرد مجرب دنیا دیده، بمحض مشاهده سیمما و ظاهر بی خدشه «آراسته» فلان «آقای نجیب»، فوراً و بدون اشتباه می‌گوید: «باحتمال قوی، شیاد است».

کمتر عبارات مطمئن و بیشتر کار ساده و روزمره و تلاش برای

یک پوط غله و یک پوط زغال! بیشتر باید تلاش کرد که این یک پوط غله و یک پوط زغال مورد نیاز کارگر گرسنه و دهقان ژنده‌پوش و برهنه از طریق معاملات سوداگرانه، یعنی بشیوه سرمایه‌داری، فراهم نشده، بلکه با کار آگاهانه، داوطلبانه، فداکارانه و قهرمانانه زحمتکشان ساده، نظیر کارگران معمولی و کارکنان راه آهن مسکو - غازان فراهم گردد.

ما باید همه باین حقیقت معترف باشیم که آثار شیوه برخورد بورژوایی-روشنفکرانه و عبارت‌پردازانه نسبت به مسائل انقلاب در همه‌جا و از آنجمله در صفوف ما در هر گام بروز مینماید. مثلا مطبوعات ما علیه این بقایای پوسیده گذشته پوسیده بورژوا دسکراتیک کم نبرد میکنند و از جوانه‌های ساده، جزئی و روزمره، ولی جاندار کمونیسم واقعی کم پشتیبانی مینمایند.

وضع زنان را در نظر بگیرید. هیچ حزب دسکراتیک در جهان در هیچیک از پیشروترین جمهوری‌های بورژوایی در این زمینه طی ده‌ها سال یکصدم آنچه را که ما در همان نخستین سال حکومت خود انجام دادیم، انجام نداده است. ما از قوانین ردیلانه مربوط به نابرابری زنان در حقوق و از قیودات طلاق و فرمالیته‌بازی‌های کشیفی که با آن همراه است، از قانون مربوط به رسمیت نشناختن اطفالی که از مادران بی‌شوهر بدنیا آمده‌اند و از قانون مربوط به تجسس پدران آنها و غیره بتمام معنی کلمه سنگ روی سنگ باقی نگذارده‌ایم، - همان قوانینی که بقایای آنها، به سرشکستگی و ننگ بورژوازی و سرمایه‌داری، در کلیه کشورهای متمدن بسیار زیاد است. ما هزار بار حق داریم به کرده‌های خود در این رشته بیاییم. ولی هر قدر ما زمین را از آل و آشغال‌های قوانین و تشکیلات کهنه بورژوایی تمیزتر ساختیم، بهمان نسبت بر ما واضحتر گردید که این تمیز کردن زمین فقط بمنظور ساختمان بوده، ولی هنوز خود ساختمان نیست.

زن، علی‌رغم تمام قوانین رهایی‌بخش، هنوز کماکان کنیز خانگی باقیمانده است، زیرا خرده‌کاری‌های خانه‌داری ویرا تحت فشار قرار میدهد، مختنق میکند، خرفت میسازد، خوار مینماید، اسیر مطبخ و

بچه‌داری میسازد و با کاری که مطلقاً فاقد هرگونه بهره‌دهی بوده بیمقدار، عصبانی‌کننده، منگ‌کننده و ذلت‌آور است، دسترنج او را به‌در می‌دهد. رهایی واقعی زن و کمه‌نیسم واقعی تنها در آنجا و در آنزمان آغاز می‌گردد که مبارزهٔ پردامنه‌ای (تحت رهبری پرولتاریای صاحب قدرت دولتی) علیه این خرده‌کاری خانه‌داری آغاز گردد یا بعبارت صحیحتر به تجدید سازمان پردامنه این خانه‌داری بر بنیاد اقتصاد بزرگ سوسیالیستی پرداخته شود.

آیا ما در عمل باین مسئله که از نظر تئوریک برای هر کمونیستی مسلم است توجه کافی معطوف می‌داریم؟ البته نه. آیا ما از جوانه‌های کمونیسم که هم اکنون در این رشته وجود دارد مواظبت کافی بعمل می‌آوریم؟ باز هم نه و نه. ناهارخوریهای عمومی، شیرخوارگاه‌ها، کودکستان‌ها — اینهاست نمونه‌های این جوانه‌ها و اینهاست آن وسایل ساده و روزمره‌ایکه مستلزم هیچ‌گونه ظاهرسازی و عبارتپردازی پرطمطراق و پرآب و تاب و مطمئن نبوده عملاً قادر است زن را رها سازد و عملاً قادر است از نابرابری وی با مرد از لحاظ نقش وی در تولید اجتماعی و در زندگی اجتماعی بکاهد و این نابرابری را نابود سازد. این وسایل تازگی ندارند و (مانند تمام مقدمات مادی سوسیالیسم بطور کلی) بوسیلهٔ سرمایه‌داری بزرگ بوجود آمده‌اند، ولی این وسایل در دوران سرمایه‌داری اولاً جنبهٔ نادر داشتند و ثانیاً — که نکتهٔ ویژه مهمی است — یا بنگاههای سوداگرانه‌ای بودند واجد تمامی بدترین جوانب معامله‌گری، سودورزی، فریب و تقلب و یا عبارت بودند از «آکروباسی امور خیریهٔ بورژوازی» که بهترین کارگران بحق و بجا نسبت به آن نفرت و انزجار داشتند.

شک نیست که تعداد این مؤسسات در کشور ما بمراتب بیشتر شده است و این مؤسسات شروع به تغییر خصلت خود نموده‌اند. شک نیست که در بین زنان کارگر و دهقان چندین بار بیش از آنچه که خبر داریم افراد دارای قریحهٔ سازباندھی وجود دارند که قادرند بدون اینهمه عبارتپردازی، دوندگیهای پیچا، جار و جنجال و پرگویی در بارهٔ نقشها و سیستمها و غیره که «روشنفکران» فوق‌العاده بخود مغرور

یا «کمونیستهای» زودرس بدان «ببتلا هستند»، کارهای عملی را با شرکت دادن عده زیادی کارکن و عده‌ای از آنهام زیادتر مصرف کننده، روبراه سازند. ولی ما چنانکه باید و شاید از این جوانه‌های شجره نو پرستاری نمیکنیم.

به بورژوازی بنگرید. ببینید چه خوب میتواند هرچه را که برایش لازم است بوسیله اعلان پخش کند! چگونه بنگاههایی که در نظر سرمایه‌داران «نمونه» هستند در ملیونها نسخه از روزنامه‌های آنان مورد تمجید قرار میگیرند و چگونه مؤسسات «نمونه‌وار» بورژوازی بموضوعی برای غرور ملی تبدیل میگردند! جراند ما بهیچوجه یا تقریباً بهیچوجه در فکر این نیستند که بهترین ناهارخانه‌های اجتماعی یا شیرخوارگاهها را توصیف نمایند و با اندرزه‌های همه‌روژه خود کاری کنند که برخی از آنها به مؤسسات نمونه‌وار تبدیل شوند، آنها را معرفی نمایند و به تفصیل این مطلب را شرح دهند که در پرتو کار نمونه‌وار کمونیستی چقدر در نیروی کار انسانی صرفه‌جویی میشود، چقدر برای مصرف‌کنندگان وسایل راحتی فراهم میگردد، چقدر محصول پس‌انداز میشود، چگونه زنان از قید بردگی خانگی رها میگردند و چقدر شرایط بهداشتی بهبودی می‌پذیرد و چگونه پس از حصول این نتایج میتوان آنها در سراسر جامعه و در بین تمام زحمتکشان بسط داد.

تولید نمونه‌وار، شنبه‌های کمونیستی نمونه‌وار، تلاش و توجه نمونه‌وار و با وجدانی نمونه‌وار بهنگام تهیه و توزیع هر پوط غله، ناهارخانه‌های نمونه‌وار، نظافت نمونه‌وار فلان خانه کارگری و فلان کوی — همه این کارها باید ده بار بیش از اکنون مورد توجه و مراقبت جراند ما و نیز هر سازمان کارگری و دهقانی ما قرار گیرد. همه اینها جوانه‌های کمونیسم‌اند و پرستاری از این جوانه‌ها وظیفه همگانی و درجه اول ماست. هر اندازه هم که وضع خواربار و تولیدی ما دشوار باشد، باز طی این دوران ۱۸ ماهه حکومت بلشویکی پیشروی در کلیه جهات امری مسلم است: میزان تدارک غله از ۳۰ ملیون پوط (از اول ماه اوت سال ۱۹۱۷ تا اول اوت سال ۱۹۱۸) به ۱۰۰ ملیون پوط رسیده است (از اول اوت ۱۹۱۸ تا اول ماه مه ۱۹۱۹)؛ جالیزی کاری

افزایش یافته است، میزان کسر کشت غله کاهش پذیرفته، حمل و نقل راه آهن، با وجود دشواریهای عظیم تهیه سوخت، روبه بهبودی نهاده است و هکذا. بر روی این زمینه عمومی و با کمک قدرت دولتی پرولتری، جوانه‌های کمونیسم نذوهند خشکید، بلکه نشوونما خواهند یافت و به کمونیسم کامل بدل خواهد شد.

* * *

باید در معنای «شبه‌های کمونیستی» بخوبی تعمق ورزید تا از این ابتکار عظیم تمام درسهای عملی فوق‌العاده مهمی را که از آن ناشی میگردد، آموخت.

پشتیبانی همه‌جانبه از این ابتکار درس اول و عمده است. استعمال کلمه «کمون» در کشور ما با سهولت بیش از حدی رایج شده است. هر بنگاهی که توسط کمونیست‌ها یا با شرکت آنان براه میافتد در اکثر موارد بلافاصله «کمون» اعلام میگردد و ضمناً اغلب این نکته فراموش میشود که یک چنین عنوان پرافتخاری را باید از طریق کار طولانی و سرسخت تحصیل نمود، آنرا باید با احراز موفقیت عملی ثابت شده در رشته ساختمان واقعاً کمونیستی تحصیل کرد.

بدینمناسبت بعقیده من تصمیمی که به فکر اکثریت اعضا کمیته اجرائیه مرکزی رسیده و حاکی از لغو فرمان شورای کمیسرهای ملی در قسمت مربوط به عنوان «کمون‌های مصرف» (۱۱۶) است، کاملاً صحیح میباشد. بگذار عنوان آنها ساده‌تر باشد، — ضمناً تقصیر نارسایی‌ها و نقصانهای نخستین مراحل کار سازمانی نوین دیگر بگردن «کمون‌ها» نبوده، بلکه (همانگونه که در واقع هم باید باشد) بگردن کمونیستهای بد خواهد بود. بسی سودمند بود هر آینه کلمه «کمون» را از استعمال رایج خارج میساختند و غدغن میکردند که این کلمه هرجا که پایش افتاد بکار برده شود و یا این عنوان را تنها برای آن کمونهای واقعی قائل شوند که استعداد و توانایی خود را در مرتب نمودن کارها بشیوه کمونیستی، واقعاً در جریان عمل به ثبوت رسانده‌اند (و تمام اهالی محل متفق القول آنرا تصدیق کرده‌اند). ابتدا استعداد خود را

برای کار بی‌مزد بفتح جامعه، بفتح همه، زحمتکشانش، استعداد خود را برای «کار بشیوه انقلابی»، برای ارتقاء سطح بهره‌دهی کار و مرتب کردن نمونه‌وار کارها ثابت کن و آنگاه برای دریافت عنوان پرافتخار «کمون» دست دراز کن!

«شنبه‌های کمونیستی» از این لحاظ استثناء پس گرانمایی هستند. زیرا در این مورد کارگران معمولی و کارگران راه آهن مسکو — غازان ابتدا عملاً نشان دادند که قادرند مانند یک کمونیست کار کنند و آنگاه به ابتکار خود عنوان «شنبه‌های کمونیستی» دادند. باید کوشید و باین نائل آمد که در آتیه نیز این کار بهمین سنوال باشد و هر کس که از این بعد بنگاه، مؤسسه یا کار خود را کمون بنامد ولی صحت آنرا ضمن انجام یک کار شاق و احراز موفقیت عملی در جریان یک کار طولانی و دادن سازمان نمونه‌وار و واقعاً کمونیستی به کار ثابت نکرده باشد، بیرحمانه مورد استهزاء قرار گیرد و بعنوان شارلاتان و یاوه‌گو رسوا گردد.

ابتکار عظیم «شنبه‌های کمونیستی» باید از لحاظ دیگر یعنی برای تصفیه حزب نیز مورد استفاده قرار گیرد. در نخستین روزهای پس از انقلاب، هنگامیکه بسیاری از افراد «شریف» و دارای روحیه عامیگری روش بسیار خائفانه‌ای داشتند، هنگامیکه روشنفکران بورژوا و از آنجمله البته مشویک‌ها و اسارها یکسره بخرابکاری مشغول بودند و در آستان بورژوازی چاکری میکردند، این امر که عده‌ای ماجراجو و عناصر سوذی دیگر خود را بحزب حاکمه وارد می‌ساختند، اسری کاملاً احترازناپذیر بود. هیچ انقلابی بدون این نبوده و نمیتواند باشد. تمام مطلب بر سر آنستکه حزب حاکمه متکی بر طبقه پیشرو سالم و نیرومند قادر به تصفیه صفوف خویش باشد.

ما از این لحاظ مدتهاست کار را شروع کرده‌ایم. باید آنرا بلاانحراف و بدون خستگی ادامه داد. بسیج کمونیست‌ها برای جنگ از این لحاظ بما کمک کرد: ترسوها و فرومایگان از حزب گریختند راهشان باز و جاده دراز! یک چنین کاهش شماره اعضاء حزب

افزایش عظیم نیرو و وزن آنست. باید با استفاده از ابتکار «شنبه‌های کمونیستی» کار تصفیه را ادامه داد یعنی: فقط پس از یک «آزمایش» یا «استاز» مثلاً ۶ ماهه که عبارت از «کار بشیوه انقلابی» باشد افراد را بحزب پذیرفت. عین همین آزمایش را نیز باید در مورد کلیه آن اعضا حزب که پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ بحزب وارد شده و با کارها یا خدمات خاصی قابل اعتماد بودن، وفاداری و توانایی خود را برای کمونیست بودن ثابت نکرده‌اند، خواستار شد.

تصفیه حزب که در عین حال با توقعات روزافزون وی در مورد کار واقعاً کمونیستی همراه باشد، دستگاه حاکمیت دولتی را بهبود خواهد بخشید و پیوستن قطعی دهقانان را به پرولتاریای انقلابی فوق‌العاده تسریع خواهد نمود.

«شنبه‌های کمونیستی» ضمناً خصلت طبقاتی دستگاه حاکمیت دولتی را بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا با فروغ بس خیره‌کننده‌ای روشن ساخت. کمیته مرکزی حزب نامه‌ای درباره «کار به شیوه انقلابی» مینویسد: «این اندیشه از طرف کمیته مرکزی حزب، حزبی مرکب از ۱۰۰ - ۲۰۰ هزار عضو مطرح شده است (تصور میکنیم که پس از تصفیه جدی یک چنین تعدادی باقی بماند، زیرا اکنون عده بیش از این است).

اندیشه مزبور مورد حسن استقبال کارگران متشکل در اتحادیه‌ها قرار گرفت. تعداد آنها در روسیه و در اوکراین به ۴ میلیون میرسد. اکثریت عظیم آنها طرفدار حاکمیت دولتی پرولتری، طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا هستند. ۲۰۰.۰۰۰ و ۴۰۰.۰۰۰ - اینست رابطه بین «چرخهای دندانه‌دار»، هر آینه بتوان چنین اصطلاحی را بکار برد. سپس دهها میلیون دهقان وجود دارند که به سه گروه عمده تقسیم میشوند: پرعده‌ترین و نزدیکترین آنان به پرولتاریا - نیمه‌پرولترها یا تهیدستان؛ سپس دهقانان میانه‌حال و سرانجام گروه بسیار کم‌عده کولاکها یا بورژوازی روستایی.

تا زمانیکه امکان دادوستد غله و امکان سوه‌استفاده از قحطی وجود

دارد، دهقان کماکان نیمه زحمتکش و نیمه محترک باقی میماند (و این امر تا مدت زمان معینی در دوران دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر است). وی، بعنوان محترک، نسبت به ما و دولت پرولتری خصوصت می ورزد و مایلست با بورژوازی و چاکران وفاداروی، حتی با شر منشویک یا ب. چرنکف اسرار که از آزادی دادوستد غله طرفداری میکنند سازش نماید. ولی دهقان بعنوان فرد رنجبر دوست دولت پرولتری و وفادارترین متفق کارگر در مبارزه علیه ملاک و سرمایه دار است. دهقان بعنوان فرد زحمتکش، با وجود توده عظیم چندین میلیون خود از آن «ماشین» دولتی که تحت سرپرستی گروه صد یا دوست هزار نفری پیشاهنگ پرولتری کمونیستی است و خود مرکب از میلیون ها پرولتر متشکل است، پشتیبانی مینماید.

دولتی از این دسکراتیک تر، بمعنای واقعی کلمه و دارای پیوندی از این محکمتر با توده های زحمتکش و استثمارشونده هنوز در جهان وجود نداشته است.

همانا یک چنین کار پرولتری که عنوان آن «شبه های کمونیستی» است و بوسیله آنها بموقع اجرا گذارده میشود، موجب تحکیم قطعی احترام و علاقه دهقانان نسبت به دولت پرولتری است. یک چنین کاری - و فقط چنین کاری است که دهقان را به حقانیت ما، به حقانیت کمونیسم قطعاً معتقد میسازد و ویرا طرفدار از خود گذشته ما مینماید و این امر کار را به غلبه کامل بر دشواریهای خواربار، به پیروزی کامل کمونیسم بر سرمایه داری در مورد مسئله تولید و توزیع غله و تحکیم بی چون و چرای کمونیسم منجر میسازد.

۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹.

از روی متن مجموعه آثار
و. ی. لنین، چاپ ۵، جلد
۳۹، ص ۵ - ۲۹ ترجمه و
چاپ شده است

در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۹ بشکل
جزوه علیحده در مسکو توسط بنگاه
نشریات دولتی چاپ شده است

همه برای مبارزه

با دنیکیین !

(نامهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه

به سازمانهای حزبی (۱۱۷)

رفقا! یکی از بحرانی‌ترین و به احتمال قوی حتی بحرانی‌ترین لحظات انقلاب سوسیالیستی فرا رسیده است. مدافعین استشارگران، ملاکان و سرمایه‌داران اعم از مدافعین روسی و خارجی (در درجهٔ اول مدافعین انگلیسی و فرانسوی) مذبحخانه تلاش می‌کنند حاکمیت غارتگران دسترنج مردم یعنی حاکمیت ملاکان و استشارگران را در روسیه احیاء کنند و از این راه پبایه‌های حاکمیت آنها که در سراسر جهان در حال فرو ریختن است استحکام بخشند. نقشهٔ سرمایه‌داران انگلیسی و فرانسوی که می‌خواستند اوکراین را توسط سپاهیان خود تصرف کنند، عقیم ماند؛ پشتیبانی آنها از کلچاک در سیبری نیز بجایی نرسید؛ ارتش سرخ بکمک کارگران اورال که همه بپا خاسته‌اند قهرمانانه در اورال پیشروی می‌کند و برای آزاد ساختن سیبری از زیر یوغ مظلالم و ددمنشی بیسابقهٔ مالک‌الرقابان آنجا، سرمایه‌داران بسیبری نزدیک می‌شود. سرانجام نقشهٔ امپریالیستهای انگلیسی و فرانسوی برای تصرف پتروگراد از راه یک توطئهٔ ضدانقلابی که در آن سلطنت‌طلبان روسی و کادتها و منشویک‌ها و اسارها و از جمله اسارهای چپ شرکت داشتند، عقیم ماند.

اینک سرمایه‌داران پیگانه مذبحخانه در تلاش و تقلا هستند که ستمکاری سرمایه را احیاء کنند و می‌خواهند این کار را بوسیلهٔ هجوم و یورش دنیکیین انجام دهند و به وی نیز همانگونه که زمانی به کلچاک کمک می‌کردند از لحاظ افسر و آذوقه و پوشاک و مهمات و تانک و غیره و غیره کمک کرده‌اند.

تمام نیروهای کارگران و دهقانان، تمام نیروهای جمهوری شوروی باید برای دفع هجوم دنیکیین متمرکز شود و بدون وقفه در تعرض پیروزمندانه ارتش سرخ در جبهه اورال و سیبری پیروزی بر وی بدست آید. چنین است

وظیفه اساسی در لحظه کنونی

همه کمونیست‌ها مقدم بر همه و بیش از همه، کلیه هواخواهان آنها، همه کارگران و دهقانان شرافتمند، همه کارکنان مؤسسات شوروی باید بشیوه جنگی کمر بیندند و کار خود، ساعی خود و هم خود را بعد اکثر با وظایف بلاواسطه جنگ یعنی با وظیفه دفع سریع هجوم دنیکیین، هماهنگ سازند و از هر فعالیت دیگر خود بکاهند و به پیروی از این وظیفه آنها تغییر دهند.

جمهوری شوروی در حلقه محاصره دشمن در آمده است. این جمهوری باید نه در گفتار بلکه عملاً اردوگاه جنگی واحدی باشد. همه کارهای کلیه مؤسسات را باید با جنگ دمساز نمود و بشیوه جنگی ترتیبات جدیدی به آنها داد!

اصل رهبری جمعی برای حل و فصل امور دولت کارگران و دهقانان ضروری است. ولی هرگونه زیاده‌روی در رهبری جمعی، هرگونه تحریف آن که منجر بکاغذبازی و سلب مسئولیت گردد، هرگونه تبدیل مؤسسات مبتنی بر رهبری جمعی به محل پرگویی و لفاظی در حکم بزرگترین بلاهاست که باید بهر قیمتی شده، با سرعتی هر چه بیشتر و بدون فروگذاری از هیچ اقدامی، به آن پایان بخشید.

رهبری جمعی نه از لحاظ تعداد اعضای هیئت و نه از لحاظ اداره عملی امور از یک حداقل مطلقاً ضروری نباید فراتر رود، باید «نطق و خطابه» ممنوع شود و در تبادل افکار نهایت سرعت بعمل آید بطوریکه این تبادل افکار به استحضار از جریان امور و پیشنهادهای دقیق عملی منحصر شود.

هر بار که حتی کوچکترین امکانی وجود داشته باشد، رهبری جمعی باید بکوتهایترین بحث و مذاکره آنها فقط پیرامون مهمترین مسائل در هیئتی دارای حداقل تعداد ممکنهٔ اعضا محدود گردد و مدیریت و ادارهٔ عملی هر مؤسسه، بنگاه، کار و وظیفه باید به رفیق واحدی سپرده شود که بپایداری، قاطعیت، ثهور و قابلیت ادارهٔ کارهای عملی مشهور و مورد حداکثر اعتماد باشد. رهبری جمعی در هر مورد و در هر اوضاع و احوالی بدون استثناء باید با تعیین کاملاً دقیق مسئولیت شخصی هر فرد در برابر کار دقیقاً معین، توأم باشد. بی‌مسئولیتی که با استناد به رهبری جمعی پرده پوشی می‌شود، خطرناکترین بلایی است که همهٔ افراد فاقد تجربهٔ فراوان در کار رهبری عملی جمعی را تهدید می‌کند و در امور جنگی غالباً کار را ناگزیر بفلاکت و آشفتنگی و سراسیمگی و چندقدرتی و شکست می‌کشاند.

بلای دیگر که خطرش کمتر از این نیست، شتابزدگی سازمانی یا خیالبافی سازمانی است. تجدید سازمان کار که برای دوران جنگ ضروری است، بهیچوجه نباید موجب تجدید سازمان مؤسسات و بهرحال تأسیس شتابزدهٔ مؤسسات جدید گردد. این امر مطلقاً ناپذیرفتنی است و فقط موجب آشفتنگی می‌گردد. تجدید سازمان کار باید عبارت باشد از تعطیل موقت مؤسساتی که ضرورت مطلق ندارند و یا تقلیل آنها به میزان معین. ولی تمام کار کمک به امور جنگی باید تماماً و منحصراً از طریق مؤسسات نظامی که هم اکنون موجودند، از طریق اصلاح، تحکیم، توسعه و پشتیبانی از آنها انجام گیرد. تشکیل «کمیته‌های دفاع» یا «کمیته‌های انقلابی» مخصوص (کمیته‌های انقلابی یا کمیته‌های جنگی-انقلابی) اولاً فقط بطور استثناء، ثانیاً تنها با تصویب مقامات نظامی مربوطه یا مقامات عالیهٔ شوروی و ثالثاً با اجرای حتمی شرط نامبرده مجاز است.

توضیح حقیقت

دربارهٔ کلچاک و دنیکیین برای مردم

کلچاک و دنیکیین دشمنان عمده و یگانه دشمنان جدی جمهوری شوروی هستند. اگر آنتانت (انگلستان، فرانسه و آمریکا) به آنها کمک نمی‌کرد، مدت‌ها پیش از پا در می‌آمدند. فقط کمک آنتانت است که آنها را به نیرو مبدل می‌سازد. ولی آنها با وجود این‌ها مجبورند مردم را بفریبند و خود را گاه بگاه هوادار «دمکراسی»، «مجلس مؤسسان»، «حاکمیت مردم» و غیره و غیره وانمود سازند. منشویک‌ها و اسارها بدلخواه خود به این فریب تن در می‌دهند.

حالا دیگر حقیقت دربارهٔ کلچاک (دنیکیین نسخهٔ ثانی اوست) کاملا آشکار شده است. تیرباران دهها هزار کارگر. تیرباران حتی منشویک‌ها و اسارها. شلاق خوردن دهقانان تمامی یک ولایت، تازبانه خوردن زنان در ملاء عام. لجام گسیختگی کامل افسران، ملاک زادگان. غارتگری بی‌پایان. چنین است حقیقت دربارهٔ کلچاک و دنیکیین. حتی در میان منشویک‌ها و اسارها که خود بکارگران خیانت کرده‌اند و از کلچاک و دنیکیین طرفداری می‌کردند پیش از پیش افرادی یافت می‌شوند که مجبورند به این حقیقت اعتراف نمایند.

باید مطلع ساختن مردم را از این حقیقت در رأس فعالیت تبلیغی و تهییجی قرار داد. باید توضیح داد که یا کلچاک و دنیکیین یا حکومت شوروی، حکومت (دیکتاتوری) کارگران؛ حد وسطی وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. باید بویژه از گواهی افراد غیر بلشویک‌ها، منشویک‌ها، اسارها و غیرحزبی‌هایی که نزد کلچاک یا دنیکیین بوده‌اند، استفاده نمود. بگذار هر کارگر و هر دهقان بداند سباززه بر سر چیست و در صورت پیروزی کلچاک یا دنیکیین چه چیزی در انتظار او خواهد بود.

کار در میان بسیجی‌ها

یکی از مطالب عمده‌ای که اکنون باید مورد توجه ما قرار گیرد کار در میان بسیجی‌ها، برای کمک به اسر بسیج و نیز کار در میان بسیج‌شدگان است. کمونیست‌ها و هواخواهان آنان در کلیه نقاط تجمع بسیج‌شدگان یا در نقاطی که پادگانها و بویژه گردانهای ذخیره وجود دارند و غیره، باید یکسره آماده کار شوند. همه آنها بدون استثناء باید متحد شده، عده‌ای همه‌روزه و عده‌ای مثلاً چهار یا هشت ساعت در هفته برای کمک به اسر بسیج و در میان بسیج‌شدگان و سربازان پادگان محلی، البته در نهایت تشکل، بکار پردازند و برای هر یک از طرف سازمان حزبی محل و مقامات نظامی کار مناسبی تعیین گردد. غیرحزبی‌ها یا کسانی که بحزب کمونیست تعلق ندارند، البته نمی‌توانند بر پایه ضوابط مسلکی علیه دنیکی‌ها یا کلچاک فعالیت کنند. ولی معاف داشتن آنها بر این اساس از هر کاری بهیچوجه مجاز نیست. باید با تجسس هرگونه وسایلی شرایطی فراهم کرد که همه اهالی عموماً (در نوبت اول افراد متمولتر چه در شهر و چه در روستا) موظف باشند سهم کار خود را بنحوی از انحاء برای کمک به اسر بسیج یا بسیج‌شدگان اداء نمایند.

از زمره اقدامات ویژه‌ای که بمنظور کمک انجام می‌گیرد باید یاری به آموزش هرچه سریعتر و بهتر بسیج‌شدگان باشد. حکومت شوروی کلیه افسران و درجه‌داران سابق و غیره را به ارتش می‌خواند. حزب کمونیست و به پیروی از آن همه هواخواهان و همه کارگران باید بکمک دولت کارگری‌دهقانی شتافته، اولاً برای دستگیر کردن افسران و درجه‌داران سابق و غیره که از معرفی امتناع می‌ورزند همه گونه مساعدت نمایند و ثانیاً تحت نظارت سازمان حزبی و در جنب آن گروههایی از افرادی که بطور تئوریک یا پراتیک (مثلاً ضمن شرکت در جنگ امپریالیستی) فنون جنگی را آموخته و قادرند بسهم خود مفید باشند، تشکیل دهند.

کار در میان فراریان جنگ

در این اواخر در مبارزه علیه فرار از جبهه^۱ جنگ تحول آشکاری روی داده است. در عده‌ای از استانها فراریان دسته دسته دارند به ارتش باز می‌گردند و بدون اغراق همچون سیل بسوی ارتش سرخ می‌آیند. علت این تحول اولاً کار ماهرانه‌تر و منظم‌تر رفقای حزبی و ثانیاً درک روزافزون این حقیقت توسط دهقانان است که کلچاک و دنیکنین نظام و مقرراتی بدتر از نظام و مقررات تزاری، یعنی بردگی کارگران و دهقانان و تازیانه زدن‌ها و غارتگری و هتاک‌های افسران و جوجه‌اشرافیان را احیاء می‌کنند.

از این رو باید همه‌جا و با تمام قوا برای کار میان فراریان و برای بازگرداندن آنها به ارتش اهتمام ورزید. این یکی از نخستین و سبب‌مترین وظایف است.

ضمناً امکان تأثیر در فراریان از راه اقناع و توفیق در این امر نشان می‌دهد که دولت کارگری بر خلاف دولت ملاکین و سرمایه‌داران، برخورد بکلی خاصی بدهقانان دارد. برای دولت ملاکین و سرمایه‌داران یگانه وسیله^۲ برقراری انضباط تازیانه و یا گرسنگی است. ولی برای دولت کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا پایه و وسیله^۳ دیگری برای برقراری انضباط وجود دارد و آن اقناع دهقانان توسط کارگران و اتحاد رفیقانه^۴ آنهاست. وقتی انسان از کسانی که خود به چشم خود دیده‌اند می‌شنود که چگونه در فلان استان (مثلاً در استان ریازانسکایا) هزاران فراری جنگ خودشان بطور داوطلبانه باز می‌گردند و پیامی که در سینه‌ها و اجتماعات به «رفقای فراری» خطاب می‌شود گله مورد چنان استقبالی قرار می‌گیرد که بوصف نمی‌گنجد، آنوقت رفته رفته این نکته برایت روشن می‌شود که چقدر نیرو در این اتحاد رفیقانه^۵ کارگران و دهقانان وجود دارد که هنوز مورد استفاده قرار نگرفته است. دهقان به خرافه‌ای عقیده دارد که او را بدنبال سرمایه‌دار، بدنبال اسار و بدنبال «آزادی دادوستد» می‌کشاند، ولی دارای شعوری هم هست که او را بیش از پیش بسوی اتحاد با کارگر می‌کشاند.

کمک مستقیم به ارتش

ارتش ما بیش از هر چیز بتدارکات یعنی به پوشاک و کفش و اسلحه و سازوبرگ نیازمند است. در کشور ویران شده باید مساعی عظیمی برای رفع این نیازمندیهای ارتش بکار برد. فقط کمکی که راهزنان - سرمایه داران انگلیس و فرانسه و آمریکا سخاوتمندانه به کلچاک و دنیکی‌ن می کنند آنها را از ورشکستگی حتمی ناشی از نقصان تدارکات نجات می دهد.

هر اندازه هم که روسیه ویران باشد باز هنوز منابع بسیار فراوانی وجود دارد که ما هنوز از آنها استفاده نکرده ایم و اغلب نتوانسته ایم استفاده نماییم. هنوز انبارهای کشف نشده یا وارسی نشده زیادی پر از مهمات نظامی و امکانات تولیدی فراوانی هست که در استفاده از آنها قصور شده است و علت آن قسماً کارشکنی آگاهانه مأمورین دولتی و قسماً کاغذبازی و تشریفات اداری و ندانم کاری و ناشیگری و بطور کلی تمام آن «تقصیرات گذشته» است که با چنین ناگزیری و بی‌امانی و وبال گردن هر انقلابی است که «جهشی» بسوی نظام اجتماعی نوین می کند.

کمک مستقیم به ارتش از این لحاظ اهمیت ویژه دارد. مؤسساتی که امور ارتش را اداره می کنند احتیاج خاصی به «تروتازه شدن»، به کمک و به ابتکار داوطلبانه و مجدانه و قهرمانانه کارگران و دهقانان محل دارند.

باید تمام کارگران و دهقانان آگاه و همه فعالین شوروی را در مقیاسی هر چه گسترده تر به این ابتکار فرا خواند، باید در نقاط مختلف و در شئون مختلف فعالیت، اشکال متنوع کمک به ارتش را از این لحاظ آزمایش نمود. «کار بشیوه انقلابی» در اینجا بمراتب کمتر از ساحه های دیگر انجام می گیرد و حال آنکه احتیاج به «کار بشیوه انقلابی» در این ساحه بمراتب شدیدتر است.

جمع آوری اسلحه از اهالی یکی از اجرای ترکیبی این کار است.

اینکه مقادیر بسیار زیادی اسلحه در کشوری که چهار سال جنگ اسپریالیستی و سپس دو انقلاب مردمی دیده است نزد دهقانان و بورژوازی پنهان است، یک امر طبیعی و وضعی است که بطور ناگزیر پدید آمده است. ولی حالا که دنیکیین به هجوم مخوف و خطرناکی دست زده است، باید علیه این وضع با تمام قوا مبارزه کرد. هر کس اسلحه‌ای را پنهان کند یا به پنهان کردن آن کمک نماید، برضد کارگران و دهقانان مرتکب بزرگترین تبهکاری شده است و مستوجب تیرباران است، زیرا موجب هلاکت هزاران و هزاران تن از بهترین افراد ارتش سرخ می‌شود که علت هلاک شدن آنها اغلب فقط کمبود اسلحه در جبهه‌هاست. رفقای پتروگرادی پس از تجسس پدراننه که در نهایت تشکل انجام گرفت توانستند هزاران قبضه تفنگ کشف نمایند. باید کاری کرد که بقیه روسیه نیز از پتروگراد عقب نماند و بهر قیمتی شده به آن برسد و حتی بر آن سبقت جوید.

از سوی دیگر تردیدی نیست که تفنگها را بیش از همه دهقانان پنهان می‌کنند که غالباً هیچگونه نیت سوئی نداشته بلکه صرفاً در نتیجه بی‌اعتمادی دیرین خود نسبت بهر گونه «دستگاه دولتی» و غیره این کار را می‌کنند. ما که توانسته‌ایم از راه اقناع، تبلیغات ساهرانه و برخورد صحیح بمسئله کارهای زیاد و بسیار زیادی (در بهترین استانها) برای بازگشت داوطلبانه فراریان به ارتش سرخ انجام دهیم، پس تردیدی نیست که می‌توانیم کارهای زیاد و شاید هم از آنهم زیادتری برای تحویل داوطلبانه اسلحه انجام دهیم و باید انجام دهیم.

کارگران و دهقانان! تفنگهایی را که قایم کرده‌اند بیابید و به ارتش تحویل دهید! با این عمل خود را از کتک زدن، قتل‌عام و تیرباران و غارتگری و از شر تازیانه‌هایی را که کلچاک و دنیکیین همگان را بدان دچار می‌سازند، نجات خواهید داد!

کاهش کارهای غیرنظامی

برای انجام حتی بخشی از کارهایی که قبلاً به اختصار به آنها اشاره شد، کارکنان تازه و جدیدی مورد نیازند که ضمناً از مطمئن‌ترین، وفادارترین و باانرژی‌ترین کمونیست‌ها باشند. ولی وقتی همه از کمبود و خستگی مفرط چنین کارکنانی شکایت دارند، از کجا می‌توان آنها را پیدا کرد؟

تردید نیست که این شکایت‌ها در بسیاری موارد بجا و صحیح است. اگر کسی بدقت حساب می‌کند که چه قشر نازی از کارگران پیشرو و کمونیست‌هایی که از پشتیبانی و هواخواهی توده کارگران و دهقانان برخوردار بودند، طی بیست ماه اخیر روسیه را اداره کرده‌اند، این امر بنظرش بکلی غیرقابل تصور می‌آید. و حال آنکه طی این مدت ما با موفقیت بزرگی به اداره امور کشور و ایجاد سوسیالیسم اشتغال داشتیم و بر دشواری‌های بیسابقه‌ای فایق می‌آمدیم و دشمنانی را که از هر سو سر بلند کرده و مستقیم یا غیرمستقیم با بورژوازی مربوط بودند مغلوب می‌ساختیم. حالا دیگر بر همه دشمنان بجز یکی پیروز شده‌ایم و آن: آنتانت یا بورژوازی امپریالیستی جهانی مقتدر انگلیس، فرانسه و آمریکا است، ضمناً یک دست این دشمن یعنی کلچاک را شکسته‌ایم و اینک فقط دست دیگر آن یعنی دنیکی‌ن ما را تهدید می‌کند.

نیروی کارگری نوینی برای اداره امور کشور، برای انجام وظایف دیکتاتوری پرولتاریا بسرعت در وجود آن جوانان کارگر و دهقان در حال نشوونماست که با صداقت و حرارت و فداکاری تمام به تحصیل مشغولند و خاطرات جدیدی را که نظام جدید در آنها ایجاد می‌کند هضم می‌کنند، جامه خرافات کهنه سرمایه‌داری و بورژوازمکراتیک را از خود دور می‌کنند و کمونیست‌هایی در میان خود می‌پروراندند که در استواری و پایداری از کمونیست‌های نسل قدیم هم برترند.

ولی هر قدر این قشر جدید بسرعت رشد کند، هر قدر بسرعت آموزش ببیند و در آتش جنگ داخلی و مقاومت مذبحخانه بورژوازی

نضج و قوام یابد باز هم نمی‌تواند برای ماههای آینده نزدیک کارکنان آماده‌ای برای اداره امور کشور در اختیار ما بگذارد. و حال آنکه سخن بویژه بر سر ماههای آینده نزدیک، بر سر تابستان و پاییز سال ۱۹۱۹ است، چونکه مبارزه علیه دنیکی‌ن کاری است که باید بیدرنگ به آن فیصله بخشید.

برای آنکه بتوان کارکنان آماده زیاد بمنظور تشدید فعالیت نظامی دریافت نمود، باید یکسلسله از رشته‌ها و مؤسساتی را که بکار شوروی غیرنظامی مشغولند و یا بعبارت صحیح‌تر مستقیماً به امور نظامی اشغال ندارند تقلیل داد، باید تمام مؤسسات و بنگاههایی را که وجودشان ضرورت قطعی ندارد، در این جهت (یعنی در جهت تقلیل) تجدید سازمان داد.

بعنوان مثال بخش علمی-فنی شورای عالی اقتصاد ملی را در نظر می‌گیریم. این مؤسسه مفیدترین مؤسسه‌ای است که برای ساختمان کامل سوسیالیسم و احتساب و توزیع صحیح تمام نیروهای علمی و فنی ضرورت دارد. ولی آیا چنین مؤسسه‌ای ضرورت حتمی دارد؟ البته که نه. دادن افرادی به آن که می‌توانند و باید بیدرنگ برای انجام وظیفه کمونیستی بمرم و بی‌اندازه ضروری در ارتش و مستقیماً در ارتش مورد استفاده قرار گیرند در لحظه کثونی صرفاً تبهکاری است. تعداد این قبیل مؤسسات و شعب مؤسسات در مرکز و محل‌ها، در کشور ما چندان کم نیست. ما ضمن کوشش در راه تحقق کامل سوسیالیسم، نمی‌توانستیم بلافاصله بتأسیس چنین مؤسساتی نپردازیم. ولی اگر در برابر تهاجم خطرناک دنیکی‌ن نتوانیم صفوف خود را چنان تجدید آرایش دهیم که همه آنچه که وجودش ضرورت قطعی ندارد موقتاً متوقف گردد و کاهش پذیرد افرادی ابله یا تبهکار خواهیم بود. ما نباید دچار سراسیمگی و شتابزدگی سازماندهی شویم، و نباید هیچیک از مؤسسات را نه تجدید سازمان دهیم و نه بکلی منحل سازیم و نه بتأسیس مؤسسات جدید که در شرایط شتابزدگی بسیار زیانبخش است دست بزنیم، بلکه باید همه آن مؤسسات و شعب مؤسسات را

که وجودشان ضرورت قطعی ندارد در سرکز و در محل‌ها برای سه، چهار تا پنج ماه تعطیل نماییم و یا اگر بهیچوجه نتوان آنها را موقتاً تعطیل نمود، کارشان را برای یک چنین مدتی (تقریباً) تعطیل دهیم و این تعطیل را بجدا کسر میزان ممکن برسانیم بطوریکه تنها حداقل کاری که ضرورت حتمی دارد باقی بماند.

از آنجا که هدف عمده ما این است که فوراً عمده زیادی کمونیست آماده، مجرب، وفادار و آزموده یا هواخواه سوسیالیسم برای امور نظامی تهیه نماییم، لذا می‌توانیم به این ریسک و مخاطره تن در دهیم که بسیاری از مؤسساتی را که خیلی تقلیل می‌یابند (یا شعب این مؤسسات را) برای مدتی بدون یک کمونیست باقی گذاریم و آنها را بکارکنان صرفاً بورژوا بسپاریم. این ریسک بزرگ نیست، زیرا مطلب تنها بر سر مؤسساتی است که ضرورت حتمی ندارند، تضعیف فعالیت این مؤسسات (که نیمی از کار آنها تعطیل شده باشد) زیان خواهد داشت، ولی این لطمه بزرگ نخواهد بود و ما را بهیچوجه نابود نخواهد کرد. و حال آنکه کمبود نیرو برای تقویت امور نظامی و آنها هم برای تقویت بیدرنگ و قابل ملاحظه آن ممکن است ما را بنابودی بکشاند. این نکته را باید بروشنی درک نمود و تمام نتایج لازم را از آن گرفت.

اگر هر رئیس اداره یا دوایر آن در استانها و شهرستانها و غیره و هر حوزه کمونیست‌ها بدون اتلاف یک دقیقه وقت، در برابر خود این سؤال را مطرح نماید که آیا وجود فلان مؤسسه یا فلان شعبه ضرورت قطعی دارد یا نه؟ و آیا در صورت تعطیل موقت یا تعطیل کار آن بمیزان نه‌دهم و نگهداشتن آن بدون یک کمونیست در معرض نابودی قرار خواهیم شد یا نه؟ و اگر پس از طرح این سؤال به کاهش سریع و قطعی کار آن، و جمع کردن کمونیست‌ها (و معاونین قطعاً مورد اعتماد آنان از میان هواخواهان یا غیرحزبیها) پرداخته شود، آنوقت ما خواهیم توانست در کوتاهترین مدت صدها و صدها نفر برای کار در شعب سیاسی ارتش، بعنوان کمیسر و غیره تهیه نماییم. در اینصورت ما شانس جدی داریم دنیکی‌ن را بهمانگونه مغلوب سازیم که کلچاک نیرومندتر از او را مغلوب ساختیم.

کار و فعالیت در منطقهٔ مجاور جبهه

منطقهٔ مجاور جبهه در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه طی هفته‌های اخیر بی‌اندازه وسعت یافته و با سرعت فوق‌العاده‌ای تغییر کرده است. این وضع مبشر یا ملازم لحظهٔ قطعی جنگ و نزدیک شدن فرجام آنست.

از یک طرف منطقهٔ وسیع مجاور جبهه در پری‌اورالیه و اورال در نتیجهٔ پیروزیهای ارتش سرخ و ازهم‌پاشیدن قوای کلچاک و رشد و اعتلای انقلاب در بخشهای تحت اشغال کلچاک جزء منطقهٔ مجاور جبههٔ ما شده است. از طرف دیگر منطقه‌ای از اینهم وسیعتر پیرامون پتروگراد و در جنوب، در نتیجهٔ شکست‌های ما و نزدیک شدن فوق‌العادهٔ دشمن به پتروگراد و هجوم به اوکراین و مرکز روسیه از سمت جنوب، به منطقهٔ مجاور جبهه سبدل شده است. کار و فعالیت در مناطق مجاور جبهه اهمیت بسیار فراوان پیدا می‌کند.

در پری‌اورالیه که ارتش سرخ در آنجا سریعاً پیش می‌رود میان کارکنان ارتش یعنی کمیسرها و اعضای شعب سیاسی و غیره و سپس میان کارگران و دهقانان محل این تمایل طبیعی بوجود می‌آید که در نقاط تازه تصرف‌شده برای انجام کارهای ثمربخش شوروی باقی بمانند، و هر قدر خستگی از جنگ شدیدتر و ویرانی‌هایی که کلچاک بیمار آورده است شدیدتر باشد، بهمان نسبت هم این تمایل طبیعی‌تر است. ولی هیچ چیز خطرناکتر از ارضاء این تمایل نیست. این عمل خطر آنرا دارد که تعرض را تضعیف نماید و با مانع مواجه سازد و شانس کلچاک را برای اینکه باز بتواند کمر راست کند افزایش دهد. چنین عملی از طرف ما صرفاً در حکم تبهکاری در قبال انقلاب خواهد بود. بهیچوجه حتی یک نفر اضافی هم نباید از ارتش جبههٔ خاور برای

انجام کارهای محلی برداشته شود! * بهیچوجه نباید تعرض را تضعیف کرد! یگانه شانس برای پیروزی کامل - شرکت همگانی اهالی منطقه پری اورالیه و اورال است که مزه مصائب دهشتناک «دسکراسی» کلچاک را چشیده‌اند، و نیز ادامه تعرض در جبهه سیبری تا پیروزی کامل انقلاب در سیبری است.

بگذار کارهای ساختمانی در پری اورالیه و اورال بتعویق افتد، بگذار این کارها کندتر بوسیله نیروهای جوان و بی تجربه و ضعیف صرفاً محلی انجام گیرد. این امر ما را بنابودی نخواهد کشاند. ولی از تضعیف تعرض در جبهه اورال و در جبهه سیبری ما با نابودی مواجه خواهیم شد، ما باید این تعرض را بکمک نیروی کارگران قیامی اورال و دهقانان پری اورالیه که حالا دیگر خودشان به تجربه دیده‌اند که معنای نویدهای مایسکی منشویک و چرنوف اسار در «مجلس سوئسان» و مضمون واقعی این نویدها یعنی کلچاک چیست، تشدید نماییم.

تضعیف تعرض در جبهه اورال و در جبهه سیبری معنایش خیانت به انقلاب و خیانت به اسر رهایی کارگران و دهقانان از شر کلچاک است.

ضمن کار و فعالیت در آن مناطق مجاور جبهه که تازه آزاد شده‌اند، باید بیخاطر داشت که وظیفه اصلی در آنجا آنست که علاوه بر اعتماد کارگران همچنین اعتماد دهقانان نیز بسوی حکومت شوروی جلب شود و ماهیت حکومت شوروی که حکومت کارگران و دهقانان است، در جریان عمل برای آنان تشریح گردد و فوراً خطمشی صحیحی که حزب برپایه تجربه و آزمون بیست ماهه معین نموده است، در پیش گرفته شود. ما نباید در اورال اشتباهاتی را که گاهی در ولیکاروسیه روی می‌داد و اکنون بسرعت از آنها دوری می‌جوئیم تکرار نماییم.

* بدون احتیاج سبب اصولاً نباید از آنها برداشت و برای این کار باید از استانهای مرکزی به آنجا منتقل نمود.

در منطقهٔ مجاور جبهه پیرامون پتروگراد و در آن منطقهٔ عظیم مجاور جبهه که با این سرعت و با این طرز هولناک در اوکراین و در جنوب گسترش یافته است، باید همه چیز با حالت جنگ هماهنگ گردد و در همه کارها، همه کوششها و همهٔ سنویات تماماً تابع جنگ و فقط جنگ شود. در غیر این صورت دفع تهاجم دنیکن ممکن نیست. این مطلب روشن است و آنرا باید به روشنی درک نمود و کاسلاً بموقع اجرا گذاشت.

ضمناً ویژگی ارتش دنیکن کثرت تعداد افسران و قزاقهاست. اینها عناصری هستند که چون نیروی توده‌ای در پشت خود ندارند، لذا برای تاخت و تازهای سریع، ماجراجویی‌ها و اقدامات مذبحخانه و جنون‌آمیز به منظور ایجاد سراسیمگی و انهدام بخاطر انهدام بسیار مستعدند. در مبارزه علیه این دشمن مستها درجه انضباط نظامی و هشیاری نظامی لازم است. غافل ماندن یا دستپاچه شدن بمعنای از دست دادن همه چیز است. هر یک از اولیای امور حزبی یا شوروی باید این نکته را در نظر بگیرد.

انضباط نظامی خواه در امور جنگی و خواه در هر کار دیگر! هشیاری و سختگیری نظامی و پیگیری قطعی در اتخاذ کلیه تدابیر احتیاطی!

برخورد به کارشناسان نظامی

توطئهٔ بزرگی که در کراسنایا گورکا برملاء شد و هدفش تسلیم پتروگراد بود، بار دیگر مسئلهٔ کارشناسان نظامی و مبارزه با ضدانقلاب را در پشت جبهه با ابرام خاصی بمیان کشید. شکی نیست که وخامت وضع خواربار و حالت جنگ ناگزیر موجب تشدید تلاشهای ضدانقلابیون شده و در آیندهٔ نزدیک نیز موجب آن خواهد شد (در توطئهٔ پتروگراد «اتحاد رستاخیز» (۱۱۸)، هم کادتها و هم منسویکها و هم اسارهای راستگرا شرکت داشتند؛ اسارهای چپ هم جداگانه ولی بهرحال شرکت داشتند). همچنین شکی نیست که در آیندهٔ نزدیک کارشناسان نظامی

هم مانند کولاک‌ها، روشنفکران بورژوا، منسویک‌ها و اس‌ارها عده زیادی خائن از بین خود بیرون خواهند داد.

ولی اشتباه جبران‌ناپذیر و سست‌عنصری نابخشودنی است هر آینه اگر بخاطر این امر مسئله تغییر پایه‌های سیاست نظامی ما مطرح گردد. صدها و صدها کارشناس نظامی بما خیانت می‌کنند و خیانت خواهند کرد و ما آنها را شناسایی کرده و تیرباران خواهیم نمود، ولی هزارها و دهها هزار کارشناس نظامی هم بطور منظم طی مدتی بسیار متمادی برای ما کار می‌کنند که بدون آنان ارتش سرخ، ارتشی که در دوران سرشار از خاطرات سفور پارتیزان‌منشی بوجود آمد و توانست به پیروزی‌های درخشانی در خاور نایل آید نمی‌توانست بوجود آید. افراد باتجربه‌ای که در رأس ادارات نظامی ما هستند کاملاً بجا و بمورد متذکر می‌شوند در هر جا که سیاست حزب در مورد کارشناسان نظامی و ریشه‌کن ساختن پارتیزان‌منشی مؤکدتر اجرا شده است، در هر جا که انضباط محکمتر است و در هر جا که فعالیت سیاسی میان واحدهای ارتش و فعالیت کمیسرها با حداکثر مواظبت و مهربانی انجام می‌گیرد، — در آنجا تعداد طالبین خیانت در میان کارشناسان نظامی رویهمرفته از همه‌جا کمتر است، و برای چنین کسانی هم امکان اجرای منویات خود از همه کمتر است، در آنجا سستی و وارفتگی در ارتش وجود ندارد، نظم و روحیه آن بهتر و پیروزی در آنجا بیشتر است. پارتیزان‌منشی، آثار آن، بازمانده‌های آن، بقایای آن بمراتب بیش از کلیه خیانت‌های کارشناسان نظامی، هم ارتش ما و هم ارتش اوکرائین را دچار مصائب و ازهم‌گسیختگی، شکست، فلاکت، تلفات انسانی و ائتلاف ساز و برگ و مهمات نظامی کرده است.

برنامه حزبی ما، هم در مورد مسئله عمومی کارشناسان بورژوا و هم در مورد مسئله خصوصی مربوط به یکی از اشکال آنها یعنی کارشناسان نظامی با دقت کامل سیاست حزب کمونیست را معین کرده است. حزب ما «برضد خودپسندی به اصطلاح رادیکال ولی در واقع جاهلان‌های که بنا بر آن گویا زحمتکشانشان قادرند بدون یاد گرفتن از کارشناسان

بورژوازی، بدون استفاده از آنها، بدون گذراندن یک مکتب طولانی کار در کنار آنان، بر سرمایه‌داری و نظام بورژوازی فایق آیند» مبارزه می‌کند و «بی‌امان مبارزه خواهد کرد».

بدیهی است که حزب در عین حال «نسبت به این قشر بورژوازی کوچکترین گذشت سیاسی» نمی‌کند و «هرگونه سوءقصد ضدانقلابی آنرا» در هم می‌کوبد و «بی‌امان درهم خواهد کوبید». طبیعی است که هنگام چنین «سوءقصدی» می‌شود یا هنگامی که کم و بیش احتمال آن می‌رود، برای «درهم کوبیدن بی‌امان» صفاتی لازم است که با آن روحیهٔ آهسته‌کاری و احتیاط‌کاری یک دانش‌آموز یعنی صفاتی که «یک مکتب طولانی» آنها را ایجاب نموده و در افراد پرورش می‌دهد، فرق دارد. تضاد میان روحیهٔ افرادی که «در مکتب طولانی کار در کنار» کارشناسان نظامی بکار مشغولند و روحیهٔ افراد که سرگرم انجام وظیفهٔ مستقیم «درهم کوبیدن بی‌امان سوءقصد ضدانقلابی» کارشناسان نظامی هستند، ممکن است به آسانی کار را به برخورد و تصادم بکشاند و می‌کشاند. این نکته شامل نقل و انتقالات ضروری کارشناسان و گاه تغییر محل عدهٔ زیادی از آنان نیز هست که فلان یا بهمان «سوءقصد» ضدانقلابی بویژه توطئه‌های بزرگ موجب آن می‌شود.

ما این برخوردها و تصادمات را از طریق حزبی رفع می‌کنیم و خواهیم کرد و از تمام سازمانهای حزب نیز همین را می‌خواهیم و اصرار داریم که کوچکترین زبانی بکار عملی وارد نیاید و در اتخاذ تدابیر ضروری کوچکترین دفع‌الوقتی نشود و در رعایت اصول مقررۀ سیاست نظامی ما اندک تزلزلی راه نیابد.

اگر برخی از ارگانهای حزبی نسبت بکارشناسان نظامی روش نادرستی در پیش گیرند (همانگونه که چندی پیش در پتروگراد دیده شد) یا اگر در پاره‌ای موارد «انتقاد» از کارشناسان نظامی بهمان مستقیم استفادهٔ منظم و مداوم از وجود آنان تبدیل گردد، حزب فوراً برفع این اشتباهات می‌پردازد و آنها را رفع خواهد کرد.

وسیلهٔ عمده و اساسی رفع این اشتباهات — تشدید فعالیت سیاسی در ارتش و در میان بسیجی‌ها، فعالیت بیشتر کمیسرها در ارتش،

بهبود کادرها و ارتقاء سطح معلومات آنها و موظف ساختن این کمیصرها به اجرای عملی آن اقداماتی است که برنامه حزب آنرا طلب می کند و در بسیاری از موارد به هیچوجه بحد کافی عملی نمی شود، یعنی: «تمرکز کنترل همه جانبه کادر فرماندهی (ارتش) در دست طبقه کارگر». انتقاد کارشناسان نظامی از کنار و کوشش برای اصلاح کار «بیک چشم بهم زدن» - کاری است بسیار سهل و آسان و لذا بیهوده و زیان بخش. تمام کسانی که مسئولیت سیاسی خود را درک می کنند، تمام کسانی که از نارساییهای ارتش ما رنج می برند باید بصرفوف ارتش پیوندند و بعنوان سرباز ارتش سرخ یا فرمانده، رهبر سیاسی یا کمیصر کار کنند، بگذار هر کس در داخل سازمان نظامی برای بهبود آن کار کند - هر عضو حزب برحسب استعداد خود، جا برای خود پیدا خواهد کرد.

حکومت شوروی مدتهاست به این امر که کارگران و سپس دهقانان و بویژه کمونیستها بتوانند فنون جنگ را بطور جدی بیاموزند، حداکثر توجه را معطوف داشته است. این کار در یکسلسله از مؤسسات و ادارات و در کلاسهای مخصوص صورت می گیرد، ولی هنوز بهیچوجه و ابداً کافی نیست. ابتکار شخصی و انرژی شخصی هنوز هم باید در این مورد خیلی کارها انجام دهد. بویژه کمونیستها باید شیوه کاربرد مسلسل و توپ و ماشینهای زرهپوش را سجدانه بیاموزند، چونکه عقب ماندگی ما در این رشته محسوس تر و تفوق دشمن با کثرت عده افسران بیشتر است، در اینجا ممکن است یک کارشناس نظامی غیرقابل اعتماد زبان بزرگی بما بزند و لذا نقش کمونیستها بینهایت عظیم است.

مبارزه با ضدانقلاب در پشت جبهه

ضدانقلاب در پشت جبهه و در میان ما همانند ژوئیه سال گذشته سر بلند می کند. ضدانقلاب شکست خورده ولی به هیچوجه نابود نگردیده است، و لذا بدیهی است که از پیروزیهای دنیکیین و از تشدید احتیاج به

خواربار استفاده می‌کند. و اما از پی ضدانقلاب علنی و آشکار، از پی سازمان بانده سیاه و کادتها که بعلت داشتن سرمایه و ارتباط مستقیم با اسپریالیسم آنتانت و پی بردن بناگزیری دیکتاتوری و قدرت عملی ساختن آن (بشیوه کلچاک) نیرومندند، — مانند همیشه افراد دودل و سست‌عنصر که کردار خود را با گفتار پرده‌پوشی می‌کنند، یعنی منشویک‌ها، اس‌ارهای راستگرا و اس‌ارهای چپ گم برمی‌دارند.

هیچگونه خیال‌خام در این باره نباید داشت! ما از «محیط مغذی و توانبخشی» که محرک اقدامات ضدانقلابی، طغیانها و توطئه‌ها و غیره است، اطلاع داریم و خیلی هم خوب اطلاع داریم. این محیط عبارتست از محیط بورژوازی، روشنفکران بورژوا، در دهات — کولاک‌ها، در همه‌جا — «غیرحزبی‌ها» و سپس اس‌ارها و منشویک‌ها. باید نظارت بر این محیط را سه بار، ده بار شدیدتر کرد. باید هشجاری را ده برابر کرد، زیرا سوء قصدهای ضدانقلابی از جانب این عناصر همانا در لحظه حاضر و در آینده نزدیک مطلقاً ناگزیر و حتمی است. و بر این پایه تلاشهای مکرر برای منفجر ساختن پلها و برپا کردن اعتصابها و انجام انواع عملیات جاسوسی و غیره نیز اس‌ری است طبیعی. باید بدون استثناء در کلیه مراکزی که «محیط مغذی و توانبخش» ضدانقلابیون ولو اندک امکانی برای «پناهنده شدن» داشته باشد، هر گونه اقدامات احتیاطی، اقدامات بسیار مجدانه و منظم و مکرر و پردامنه و ناگهانی بعمل آورد.

در مورد منشویک‌ها و اس‌ارهای راست و چپ باید آخرین تجربیات را در نظر گرفت. در «حول وحوش» آنها یعنی در میان کسانی که به آنها گرایش دارند بدون شک تمایل دوری از کلچاک و دنیکین و نزدیکی به حکومت شوروی مشاهده می‌شود. ما این تحول را در نظر گرفته‌ایم و هر بار که این تحول بطور واقعی تجلی نموده به نوبه خود گامی برای استقبال از آن برداشته‌ایم. این سیاست خود را بهیچوجه تغییر نخواهیم داد و شک نیست که تعداد «منتقلین» از اردوگاه منشویکی و اس‌اری متمایل به کلچاک و دنیکین به اردوگاه منشویکی و اس‌اری متمایل به حکومت شوروی، بطور کلی افزایش خواهد یافت.

ولی در لحظه کنونی دسکراسی خرده‌بورژوازیی که اس‌ارها و منشویک‌ها در رأس آن قرار دارند و مانند همیشه سست‌عنصر و دودل است، دماغ خود را بسمت باد گرفته و به دنیکی‌ن فاتح متمایل است. این نکته بویژه در مورد «پیشوایان سیاسی» اس‌ارهای چپ و منشویک‌ها (نظیر مارتف و شرکاء) و اس‌ارهای راستگرا (نظیر چرنوف و شرکاء) و بطور کلی «گروههای مطبوعاتی» آنان صدق می‌کند که اعضای‌شان علاوه بر علل دیگر، از ورشکستگی کامل سیاسی خود سخت آزرده شده‌اند و از این رو «اشتیاق» تقریباً غیر قابل‌رفعی به عملیات ماجراجویانه علیه حکومت شوروی دارند.

نباید خود را دست‌خوش فریب گفته‌ها و ایدئولوژی سران آنها و شرافت شخصی یا سالوسی و تزویر آنان ساخت. این اس‌ر برای بیوگرافی هر یک از آنها مهم است، ولی از نقطه نظر سیاست یعنی مناسبات میان طبقات و بین ملیون‌ها نفر حایز اهمیتی نیست. مارتف و شرکاء «از طرف کمیته مرکزی» با لحن مطمئن «فعالین» خود را مورد نکوهش قرار می‌دهند و آنها را به اخراج از حزب تهدید می‌کنند (دائماً تهدید می‌کنند!). ولی با این عمل بهیچوجه نمی‌توان این واقعیت را کتمان نمود که چنین «فعالینی» در میان منشویک‌ها از هر جا نیرومندترند و پشت آنها پنهان شده و فعالیت خود را بنفع کلچاک و دنیکی‌ن انجام می‌دهند. ولسکی و شرکاء آوکسنتیف، چرنوف و همفکران آنها را مورد نکوهش قرار می‌دهند، ولی این عمل بهیچوجه مانع آن نیست که این عده از ولسکی نیرومندتر باشند، و نیز مانع آن نیست که چرنوف بگوید: «اگر ما همین حالا بلشویک‌ها را سرنگون نسازیم پس چه کسی و چه وقت آنها را سرنگون خواهد ساخت». اس‌ارهای چپ می‌توانند «مستقلاً» و بدون هیچگونه بندوبست با ارتجاع و با چرنوف‌ها «کار کنند»، ولی در عمل نیز از همان قماش متحدین دنیکی‌ن و مهره‌های بازی او هستند نظیر فقیه موراووف، اس‌ار چپ و سرفرمانده سابق که به انگیزه «مسلسکی» خط جبهه را بروی چکوسلواکیا و کلچاک گشود.

مارتف، ولسکی و شرکاء خود را «بالا‌تر» از هر دو طرف پیکار می‌شمارند و خود را قادر به ایجاد «نیروی سوم» می‌دانند.

این تمایل حتی اگر صادقانه هم باشد خیال واهی دمکرات خرده‌بورژوازی است که پس از گذشت ۷۰ سال از سال ۱۸۴۸، هنوز هم الغباء را نیا سوخته و نمی‌داند که آنچه در شرایط سرمایه‌داری ممکن است یا دیکتاتوری بورژوازی است یا دیکتاتوری پرولتاریا، هیچ‌گونه نیروی سوم نمی‌تواند باشد. از قرار معلوم، مارتف و شرکاء این خیال واهی را بگور خواهند برد. این کار خودشان است. ولی آنچه بما مربوط است این است که بخاطر داشته باشیم که ضمن عمل نوسان این قبیل افراد امروز بسوی دنیکی‌ن و فردا بسوی بلشویک‌ها اسری است ناگزیر و حتمی. و امروز باید کار همین روز را انجام داد.

وظیفه ما طرح صریح مسئله است. چه اقدامی بهتر است؟ دستگیر کردن و زندانی نمودن و حتی گاهی تیرباران صدها خائن از میان کادتها، غیرحزبی‌ها، منشیویکها و اسارها که (برخی مسلحانه، برخی از راه توطئه و برخی دیگر، مانند کارکنان منشیویکی چاپخانه‌ها و راه آهن‌ها از راه تبلیغ برضد بسیج مردم) علیه حکومت شوروی یعنی بطرفداری از دنیکی‌ن قد علم می‌کنند بهتر است یا اینکه کشاندن کار بجایی که کلچاک و دنیکی‌ن بتوانند دهها هزار کارگر و دهقان را قتل عام کنند، تیرباران نمایند و بقصد کشت شلاق بزنند؟ انتخاب یکی از این دو راه دشوار نیست.

مسئله اینطور و تنها اینطور مطرح است.

از کسی که تا کنون به این نکته پی نبرده و مستعد آنست که بسبب «غیرعادلانه بودن» چنین تصمیمی ندبه و زاری سر دهد، باید دست شست و در معرض استهزاء قرار داد و رسوای عالم ساخت.

بسیج همگانی مردم برای جنگ

جمهوری شوروی دژی است در محاصره سرمایه جهانی. حق استفاده از آن را بعنوان پناهگاهی برضد کلچاک و بطور کلی حق زندگی در آنرا ما فقط برای کسی می‌توانیم قایل باشیم که مجدانه در جنگ

شرکت کند و با تمام وسایل بما کمک نماید. از این رو ما حق داریم و موظفیم همه را برای جنگ بسیج نماییم برخی را برای عملیات جنگی بمعنای مستقیم آن و برخی دیگر را برای انواع فعالیت‌های کمکی در راه جنگ.

اجرای کامل این امر مستلزم یک سازمان ایدآل است. ولی از آنجا که سازمان دولتی ما بسی از حد کمال دور است (و این وضع هم با در نظر گرفتن جوانی و تازگی آن و دشواریهای فوق‌العاده‌ای که در راه رشد و تکامل آن وجود دارد به هیچوجه تعجب‌آور نیست)، لذا هر آینه اگر ما در این رشته بمقیاس وسیع فوراً بمبارزه در راه ایجاد یک سازمان کامل یا حتی بسیار دامنهدار پردازیم مرتکب زیان‌بخش‌ترین طرح‌بافیهای سازمانی خواهیم شد.

ولی برای نزدیک شدن به ایدآل در این رشته کارهای زیاد می‌توان انجام داد و حال آنکه «ابتکار» فعالین حزبی و کارکنان شوروی ما در این راه، به هیچوجه من‌الوجه کافی نیست.

در اینجا کافی است این مسئله را مطرح کرد و توجه رفقا را به آن معطوف داشت. به هیچگونه دستورات مشخص یا فرضیات نیازی نیست. فقط خاطر نشان می‌سازیم که آن دسکراتهای خرده‌بورژوایی که از همه بحکومت شوروی نزدیک‌ترند و خود را معمولاً سوسیالیست می‌نامند، مثلاً برخی از منشویک‌های «چپ» و غیره علاقه خاصی دارند که نسبت بشیوه گروگان گرفتن که بعقیده آنها بشیوه «بربرمنشانه» است، ابراز خشم و تنفر نمایند.

بگذار هر قدر دلشان می‌خواهد ابراز خشم و تنفر نمایند، ولی بدون این کار جنگ نمی‌توان کرد و در شرایطی که خطر شدت یافته است باید دامنهدار استفاده از این وسیله را از هر جهت بسط داد و برمیزان استفاده از آن افزود. اغلب دیده می‌شود که مثلاً مطبوعه‌چی‌های منشویک یا زرد و کارکنان راه آهن از زمره «اداره‌چپها» و سوداگران مخفی و نیز کولاکها و بخش ثروتمند شهری (و روستایی) و عناصری از این قماش، نسبت به امر دفاع در برابر کلچاک و دنیکی‌ن با لاقیدی بی‌نهایت تبهکارانه و بی‌نهایت بی‌شرمانه‌ای که بکارشکنی

مبدل می شود رفتارسی کنند. باید فهرستهایی از این قبیل گروهها تنظیم کرد (یا اینکه خود آنها را وادار نمود گروههایی با تضمین مشترک تشکیل دهند) و آنها را همانطوریکه گاهی عمل می شود نه تنها بستگرکنی و داشت بلکه در عین حال وادار نمود که به ارتش سرخ کمک های مادی کاملاً گوناگون و همه جانبه برسانند.

اگر ما در مقیاس وسیع تر و بشیوه متنوع تر و با مهارت بیشتر این وسیله را بکار بریم، آنوقت کشتزارهای متعلق بسربازان ارتش سرخ بهتر زراعت خواهد شد و خوراک و توتون و سایر مایحتاج آنان بهتر تأمین خواهد گردید و خطریکه از بعضی توطئه ها و غیره متوجه جان هزاران کارگر و دهقان می شود، بسی کاهش خواهد یافت.

«کار بشیوه انقلابی»

با جمع بندی مطالب بالا به این نتیجه ساده می رسیم که از تمام کمونیست ها، از تمام کارگران و دهقانان آگاه، از هر کسی که خواهان پیروزی کلچاک و دنیکین نیست طلب می شود که بیدرنگ و طی ماههای آینده نزدیک بطور خارق العاده بر انرژی خود بیفزایند، «بشیوه انقلابی کار کنند».

اگر کارگران گرسنه و خسته و رنجور راه آهن مسکو، اعم از کارگران متخصص و معمولی و فاقد تخصص که توانسته اند بخاطر پیروزی بر کلچاک و تا لحظه پیروزی کابل بر وی، «شنبه های کمونیستی» معمول دارند و هر هفته چندین ساعت بدون سزد و موجب کار کنند و ضمناً میزان بازده کار را بطور بی سابقه و چندین بار بیش از میزان معمولی افزایش دهند، این عمل آنها ثابت می کند که هنوز کارهای بسیار و بسیاری می توان انجام داد.

ما باید این کارهای بسیار را انجام دهیم.
آنوقت پیروز خواهیم شد.

کمیته مرکزی

حزب کمونیست (بلشویک)

روسیه

از روی متن مجموعه آثار
و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد
۳۹، ص ۴۴ — ۶۳ ترجمه و
چاپ شده است

شماره چهارم «ایزوستیای کمیته»
مرکزی حزب کمونیست (بلشویک)
روسیه، نهم ژوئیه سال ۱۹۱۹

توضیحات

۱- انترناسیونال دوم - سازمان بین‌المللی احزاب سوسیالیست که در سال ۱۸۸۹ تشکیل شد. وقتی جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) آغاز شد، پیشوایان انترناسیونال دوم بسوسیالیسم خیانت کردند و از دولت‌های امپریالیستی خود طرفداری نمودند و انترناسیونال دوم از هم پاشید. احزاب و گروه‌های چپ که قبلاً در انترناسیونال دوم بودند به انترناسیونال سوم - انترناسیونال کمونیستی که در سال ۱۹۱۹ در مسکو تشکیل شد، گرویدند.

انترناسیونال دوم در کنفرانس برن (سوئیس) در همان سال ۱۹۱۹ احیاء شد و تنها آن احزابی که جناح راست‌گرا و اپورتونیستی جنبش سوسیالیستی را تشکیل می‌دادند در آن وارد شدند. ص - ۵

۲- «سوسیال‌دمکرات» - روزنامه غیرعلنی و ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه که از فوریه سال ۱۹۰۸ تا ژانویه سال ۱۹۱۷ انتشار می‌یافت. نخستین شماره این روزنامه در روسیه و شماره‌های بعدی آن در پاریس و ژنو چاپ و منتشر می‌شد. «سوسیال‌دمکرات» از دسامبر سال ۱۹۱۱ توسط و. ای. لنین رداکته می‌شد. ص - ۵

۳- «کمونیست» - مجله‌ای که ولادیمیر ایلیچ لنین آنرا تأسیس نمود و توسط هیئت تحریریه روزنامه «سوسیال‌دمکرات» به اتفاق گ. ل. پتاکف و یه. ب. بوش که هزینه چاپ آنرا می‌پرداختند منتشر می‌شد (ن. ای. بوخارین نیز عضو هیئت تحریریه مجله بود).

در سال ۱۹۱۶ به مناسبت رفتار ضدحزبی گروه بوخارین، پتاکف و بوش، هیئت تحریریه روزنامه «سوسیال دسکرات» بنابه پیشنهاد لنین اعلام داشت چاپ و انتشار آتی مجله را غیرممکن می‌شمارد. ص - ۵

۴ - منظور جزوه «سوسیالیسم و جنگ» (برخورد حزب سوسیال دسکرات کارگری روسیه به جنگ) است. ص - ۵

۵ - مانیفست بال - بیانیه درباره جنگ که در کنگره فوق العاده بین‌المللی سوسیالیستی در بال تصویب شد. این کنگره در روزهای ۲۴ - ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۲ برپا بود. بیانیه ملتها را از خطر جنگ جهانی امپریالیستی که فرا می‌رسید برحذر داشت و هدفهای غارتگرانه ابن جنگ را برسلا می‌ساخت و از کارگران همه کشورها دعوت می‌کرد که مبارزه قاطعانه در راه صلح بپردازند و «قدرت و توان همبستگی بین‌المللی پرولتاریا در برابر امپریالیسم سرمایه‌داری قرار دهند». در بیانیه بال ماده‌ای از قطعنامه کنگره اشتوتگارت (۱۹۰۷) درباره اینکه در صورت وقوع جنگ امپریالیستی سوسیالیستها باید از بحران اقتصادی و سیاسی ناشیه از جنگ برای مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی استفاده کنند، گنجانده شد. این ماده را و. ای. لنین تنظیم و فورسولندی کرده بود. ص - ۶

۶ - منشویک‌ها - طرفداران جریان خرده‌بورژوازی و اپورتونیستی در سوسیال دسکراسی روس بودند. در کنگره دوم حزب سوسیال دسکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی حزب، سوسیال دسکراتهای انقلابی برهبری لنین اکثریت آراء (بلشینیستوو) را بدست آوردند و اپورتونیست‌ها در اقلیت (منشینستوو) ماندند و از این رو به «بلشویک‌ها» و «منشویک‌ها» معروف شدند.

منشویک‌ها مخالف هژمونی پرولتاریا در انقلاب بودند و با اتحاد طبقه کارگر و دهقانان نیز مخالفت می‌کردند و طلب می‌نمودند که با بورژوازی لیبرال سازش بعمل آید. پس از پیروزی انقلاب بورژوا-دسکراتیک در فوریه سال ۱۹۱۷، منشویکها در هیئت دولت موقت

بورژوازی شرکت کردند و از سیاست امپریالیستی آن طرفداری می نمودند و علیه انقلاب سوسیالیستی که مقدساتش فراهم می شد، مبارزه می کردند. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر منشیویکها سازمانده و شرکت کننده توطئه ها و قیامهایی بودند که هدفش سرنگونی حکومت شوروی بود.

ص - ۸

۷ - سوسیال رولوسیونرها (اسارها) - حزب خرده بورژوازی در روسیه بود که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ تشکیل شد.

حزب بلشویکها تلاشهای اسارها را که می خواستند نقاب سوسیالیست بر چهره بزنند فاش می ساخت و بر سر نفوذ میان دهقانان مبارزه پیگیرانه با اسارها می کرد و زبان تاکتیک آنان را، زبانی که تاکتیک ترور فردی برای جنبش کارگری داشت افشاء می نمود. در عین حال بلشویکها در شرایط معینی در مبارزه با تزاریسیم سازشها و توافقهایی موقتی با اسارها کردند. در سالهای جنگ اول جهانی، اکثر اسارها موضع سوسیال شوینیستی داشتند.

پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷، اسارها به اتفاق منشیویکها و کادتها (رجوع شود به توضیح شماره ۳۳) حامی و پشتیبان عمده دولت موقت ضدانقلابی بورژوا-ملاکی بودند. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر اسارها به اتفاق بورژوازی و ملاکین و مداخله گران مسلح بیگانه مجدداً علیه حکومت شوروی مبارزه می کردند. ص - ۸

۸ - نقل قول از اثر «انتقاد برنامه گتا» اثر ک. مارکس است.

ص - ۱۰

۹ - کمون پاریس - نخستین آزمون دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ، دولت انقلابی طبقه کارگر که انقلاب پرولتری در پاریس بوجود آورد و ۷۲ روز - از ۱۸ مارس تا ۲۸ ماه مه سال ۱۸۷۱ - بموجودیت خود ادامه داد. ص - ۱۰

- ۱۰- از نامه^۴ ف. انگلس به آ. ببل ۱۸ - ۲۸ مارس سال ۱۸۷۵. ص - ۱۵
- ۱۱- این فکر را انگلس در «پیشگفتاری» که برای اثر ک. مارکس «جنگ داخلی در فرانسه» نوشته، بیان داشته است. ص - ۱۸
- ۱۲- و. ای. لنین از مقاله^۴ ف. انگلس «درباره اوتوریتته» نقل قول می‌کند. ص - ۱۹
- ۱۳- رجوع شود بنامه^۴ ۱۲ آوریل سال ۱۸۷۱ ک. مارکس به ل. کوگلمان، به اثر ک. مارکس «جنگ داخلی در فرانسه» و به «پیشگفتاری» که ف. انگلس در سال ۱۸۹۱ برای این اثر نوشته است. ص - ۱۹
- ۱۴- منظور پیشگفتاری است که ک. مارکس و ف. انگلس برای چاپ آلمانی «مانیفست حزب کمونیست» در سال ۱۸۷۲ نوشته‌اند. ص - ۱۹
- ۱۵- چهارم اوت سال ۱۹۱۴ فراکسیون سوسیال‌دمکرات رایشتاگ آلمان برله واگذاری اعتبارات جنگی به دولت قیصری رأی داد. ص - ۲۰
- ۱۶- رجوع شود به اثر ف. انگلس. «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت». ص - ۲۲
- ۱۷- ویگ‌ها و توری‌ها - احزاب سیاسی انگلستان که در سالهای ۷۰ - ۸۰ قرن ۱۷ تأسیس یافتند. حزب ویگ‌ها بیانگر منافع و علایق محافل بورژوازی مالی و تجاری و همچنین بخشی از اشراف بورژواشرب بود. ویگ‌ها شالوده حزب لیبرال را ریختند. حزب توری‌ها نماینده زمینداران بزرگ و قشر بالایی روحانیت کلیسای انگلیس بود و از سنن سابق فئودالی دفاع می‌کرد و با خواسته‌های لیبرالی و ترقیخواهانه

سباززه می نمود و بالنتیجه شالوده حزب محافظه کاران را ریخت. احزاب ویگها و توریها متناوباً زمام حکومت را بدست می گرفتند. ص - ۲۴

۱۸- و. ای. لنین منظورش محاکمهٔ مفسده جویانهای است که در سال ۱۸۹۴ توسط محافل ارتجاعی و سلطنت طلب نظامیان علیه دریفوس - افسر یهودی ستاد کل ارتش برپا شد که بدروغ او را بجاسوسی و خیانت بکشور متهم کرده بودند. محافل مرتجع فرانسه از محکومیت دریفوس بزدان ابد که بتحریک نظامیان مرتجع صورت گرفت، برای تشدید روحیه ضدیهودی و حمله علیه رژیم جمهوری و آزادیهای دموکراتیک استفاده کردند. در سال ۱۸۹۹ دریفوس تحت فشار افکار عمومی مورد بخشودگی قرار گرفت و در سال ۱۹۰۶ بنا بحکم دادگاه تجدید نظر بیگناه شناخته شد و دوباره در ارتش بخدمت پرداخت. ص - ۲۵

۱۹- منظور سرکوب بیرحمانه قیام مردم ایرلند در سال ۱۹۱۶ است که بمنظور آزاد ساختن کشور از شر سلطهٔ انگلیس برپا شده بود. اولستر (الستر) - بخش شمال خاوری ایرلند که اهالیش اکثر انگلیسی هستند؛ سپاهیان اولستر به اتفاق سپاهیان انگلیس در سرکوب قیام مردم ایرلند شرکت داشتند. ص - ۲۵

۲۰- دومای دولتی - سازمان انتخابی که دولت تزاری در نتیجهٔ رویدادهای انقلابی سال ۱۹۰۵ ناگزیر آنرا تشکیل داد. دومای دولتی ظاهراً ارگان قانونگذاری بود، ولی در واقع هیچگونه قدرت واقعی نداشت. انتخابات دومای دولتی غیرمستقیم و نابرابر بود و جنبهٔ همگانی نداشت. حقوق انتخابی طبقات زحمتکش و همچنین ملیتهای غیرروس ساکن روسیه خیلی محدود شده بود و بخش اعظم کارگران و دهقانان اصلاً حق شرکت در انتخابات را نداشتند. نخستین دومای دولتی (آوریل - ژوئیه سال ۱۹۰۶) و دومین دومای دولتی (فوریه - ژوئن سال ۱۹۰۷) توسط دولت تزاری منحل شدند. دولت پس از انجام کودتای سوم ژوئن

سال ۱۹۰۷ قانون جدید انتخابات را تدوین نمود که حقوق کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری را بیش از پیش محدود ساخت و سلطهٔ کامل بلوک ارتجاعی ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ را در دوسای دولتی سوم (۱۹۰۷-۱۹۱۲) و در دوسای دولتی چهارم (۱۹۱۲-۱۹۱۷) تأمین نمود. ص - ۲۶

۲۱- شیلوک - پرسوناژی از کمدی و شکسپیر بنام «تاجر ونیزی» که رباخوار سنگدل و بی‌رحم بود و مصرانه طلب می‌کرد که برطبق شرایط اوراق وام یک فوند گوشت از بدن بددکاری که قرض خود را نپرداخته قطع کند. ص - ۳۰

۲۲- رجوع شود به مقاله ک. مارکس زیر عنوان «اندیفرانسیسم سیاسی». ص - ۳۲

۲۳- رجوع شود به اثر ف. انگلس بنام «دربارهٔ اوتوریتته». ص - ۳۲

۲۴- سپاهیان ورسای - سپاهیان طرفدار دولت مترتج و ضدانقلابی و بورژوازی فرانسه بریاست آ. تی‌یر که پس از پیروزی کمون سال ۱۸۷۱ پاریس در ورسای تشکیل شد. ورسائیه‌ها ضمن سرکوب کمون پاریس بی‌رحمی بی‌سابقه‌ای در حق کمونارها روا داشتند. ص - ۳۵

۲۵- اصطبل‌های اژیاس - بنابه اساطیر یونان اصطبل‌های شاهنشاه الید اژیاس که طی سالهای متمادی روی نظافت بخود ندیده بود در عرض یک روز توسط هرکلس (هراکل) پاک شد. اصطلاح «اصطبل‌های اژیاس» مترادف با تلمبار شدن زباله و کثافت یا حداکثر بی‌نظمی و سردرگمی در کارهاست. ص - ۳۶

۲۶- انتخابات مجلس مؤسسان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در موعد مقرر - ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۱۷ انجام گرفت.

این انتخابات برطبق فهرست‌هایی که قبل از انقلاب اکثرب بر حسب دستور مصوب دولت موقت تنظیم شده بود که بخش قابل ملاحظهٔ مردم هنوز نمی‌توانست دربارهٔ مفهوم و اهمیت انقلاب سوسیالیستی فکر کنند صورت گرفت. اس‌ارهای راستگرا از این وضع در نقاط دور از پایتخت و در مراکز صنعتی استانها و شهرستانها استفاده کرده توانستند اکثریت آراء را بدست آورند. مجلس مؤسسان توسط دولت شوروی تشکیل شد و در تاریخ پنجم (۱۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد گشایش یافت. نظر به اینکه اکثریت مرتجع مجلس مؤسسان «اعلامیه» حقوق زحمتکشان و استشارشوندگان» را که کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی روسیه به آن تسلیم نموده بود رد کرد و از تصویب فرامین دوسین کنگرهٔ شوراها دربارهٔ صلح، دربارهٔ زمین و دربارهٔ انتقال قدرت به شوراها خودداری نمود، بموجب فرمان ششم (۱۹) ژانویه کمیتهٔ مرکزی سراسر روسیه منحل گردید. ص - ۳۹

۲۷- منظور اس‌ارهای چپ است.

اس‌ارهای چپ - حزب سوسیالیست رولوسیونرها چپ (انترناسیونالیست‌ها) که در نخستین کنگرهٔ خود تشکیل شد که در روزهای ۱۹ - ۲۸ نوامبر (۲ - ۱۱ دسامبر) سال ۱۹۱۷ برپا بود. قبل از این تاریخ اس‌ارهای چپ بعنوان جناح چپ حزب اس‌ارها وجود داشتند که در سالهای جنگ اول جهانی شکل می‌گرفت. اس‌ارهای چپ در کنگرهٔ دوم شوراها سراسر روسیه اکثریت فراکسیون حزب اس‌ارها را تشکیل می‌دادند که بر سر مسئلهٔ شرکت در کنگره با انشعاب مواجه شد؛ اس‌ارهای راستگرا ضمن اجرای دستور کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارها جلسهٔ کنگره را ترک گفتند، ولی اس‌ارهای چپ در کنگره ماندند و به مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بلشویک‌ها رأی دادند. بلشویک‌ها که اتحاد با حزب اس‌ارهای چپ را لازم می‌شمردند که در آن موقع میان دهقانان طرفداران قابل ملاحظه‌ای داشت، به اس‌ارهای چپ پیشنهاد کردند در هیئت دولت شوروی شرکت کنند. اما اس‌ارهای چپ این پیشنهاد بلشویک‌ها را رد کردند. در

نتیجه مذاکرات که در ماه نوامبر و اوایل دسامبر سال ۱۹۱۷ ادامه داشت، میان بلشویک‌ها و اسارهای چپ درباره شرکت اسارهای چپ در هیئت دولت موافقت حاصل شد. اسارهای چپ ملزم شدند در فعالیت خود از سیاست کلی شورای کمیسرهای ملی پیروی کنند و در هیئت عده‌ای از کمیساریاهای ملی شرکت داده شدند.

اسارهای چپ با وجود اینکه براه همکاری با بلشویکها گام نهادند در مسائل بنیادی ساختمان سوسیالیسم با آنها اختلاف داشتند و مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بودند.

در ماه‌های ژانویه - فوریه سال ۱۹۱۸ کمیته مرکزی حزب اسارهای چپ بمبارزه علیه انعقاد قرارداد صلح برست پرداخت و پس از امضاء و تصویب آن در ماه مارس از طرف کنگره چهارم شوراهای اسارهای چپ از هیئت شورای کمیسرهای ملی خارج شدند. با گسترش انقلاب سوسیالیستی در تاجیکستان سال ۱۹۱۸ در روستا و تشکیل کمیته‌های تهیدستان، روحیه ضدشوروی میان اسارهای چپ قوت گرفت. در ماه ژوئیه همان سال کمیته مرکزی اسارهای چپ در مسکو قتل سیرباخ - سفیر آلمان و شورش مسلحانه علیه حکومت شوروی را سازمان داد تا از این راه صلح برست را عقیم گذارد و آتش جنگ را میان روسیه شوروی و آلمان را روشن سازد. بدین مناسبت پس از سرکوب شورش، کنگره پنجم شوراهای سراسر روسیه تصمیم گرفت آنعده از اسارهای چپ را که با نظریات قشر بالایی رهبری خود موافق بودند از هیئت شوراهای اخراج نماید. حزب اسارهای چپ پس از آنکه تمام تکیه‌گاه خود را در میان مردم از دست داد در راه مبارزه مسلحانه علیه حکومت شوروی گام نهاد. بخشی از اسارهای چپ که در موضع همکاری با بلشویکها قرار داشتند، حزب «نارودنیکها - کمونیست‌ها» و حزب «کمونیست‌های انقلابی» را تشکیل دادند. بخش اعظم اعضای این احزاب بعداً با عضویت حزب کمونیست پذیرفته شدند. ص - ۴۰

۲۸ - منظور انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ است که تزار را سرنگون ساخت. ص - ۴۱

۲۹ - ولادیمیر ایلیچ لنین منظوروش پیشگفتاری است که ف. انگلس برای اثر ک. مارکس بنام «جنگ داخلی در فرانسه» نوشته است. ص - ۴۴

۳۰ - «پراودا» - روزنامه^۱ یوسیه^۲ علنی بلشویکی که نخستین شماره آن ۲۲ آوریل (۵ ماه مه) سال ۱۹۱۲ در پتربورگ انتشار یافت. این روزنامه از محل وجوهی که خود کارگران جمع آوری می کردند، چاپ می شد و تیراژ آن تا ۴۰ هزار نسخه و تیراژ برخی از شماره های آن به شصت هزار هم می رسید.

«پراودا» مورد پیگرد دائمی پلیس قرار می گرفت و هشتم (۲۱) ژوئیه سال ۱۹۱۴ توقیف شد.

«پراودا» پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ دوباره انتشار یافت و از پنجم (۱۸) ماه مارس سال ۱۹۱۷ به عنوان ارگان کمیته^۳ مرکزی و کمیته^۴ پتربورگ حزب سوسیالدمکرات کارگری روسیه منتشر می شد. پنجم (۱۸) آوریل و. ای. لنین با بازگشت از خارجه عضو هیئت تحریریه^۵ روزنامه شد و رهبری «پراودا» را بعهده گرفت. «پراودا» در ماههای ژوئیه - اکتبر سال ۱۹۱۷ مورد پیگرد دولت موقت ضدانقلابی بود و بارها نام و عنوان خود را تغییر داد و بنام «لیستوک «پراودی»»، «پرولتاری»، «رابوچی» و «رابوچی پوت» انتشار می یافت. ارگان مرکزی حزب پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، از ۲۶ اکتبر (نهم نوامبر) سال ۱۹۱۷ با نام سابق خود «پراودا» انتشار یافت. ص - ۴۷

۳۱ - منظور جزوه «احزاب سیاسی روسیه و وظایف پرولتاریا» است. این جزوه بزبان انگلیسی در روزنامه^۶ «The Evening Post» در تاریخ ۱۵ ژانویه سال ۱۹۱۸ و در شماره^۷ چهارم نوامبر - دسامبر سال ۱۹۱۷ مجله «The Class Struggle» - ارگان جناح چپ حزب سوسیالیست آمریکا و همچنین بشکل جزوه^۸ علیحده چاپ و منتشر شد.

«The Evening Post» - روزنامه^۹ آمریکایی که از سال ۱۸۰۱ در نیویورک انتشار می یافت. ص - ۴۹

۳۲ - و. ای. لنین منظورش قطعنامه درباره تجدید نظر در برنامه حزب است که کنفرانس هفتم (آوریل) حزب سوسیالدمکرات کارگری (بلشویک) سراسر روسیه تصویب کرده بود. متن قطعنامه را لنین نوشته بود. ص - ۴۹

۳۳ - کادتها - اعضای حزب مشروطه خواه دمکرات - حزب عمده بورژوازی لیبرالی-سلطنت طلب در روسیه بودند. حزب کادتها در اکتبر سال ۱۹۰۵ از نمایندگان بورژوازی، شخصیت های زمستوا از میان ملاکان و روشنفکران بورژوازی تشکیل شد. بعدها حزب کادتها بحزب بورژوازی امپریالیستی مبدل گردید.

کادتها در سالهای جنگ اول جهانی از سیاست خارجی اشغالگرانه دولت تزاری سجدانه پشتیبانی می کردند و در دوران انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ برای نجات نظام سلطنتی کوشش می کردند. کادتها که در دولت موقت بورژوازی وضع مسلطی داشتند سیاست ضدسلی و ضدانقلابی را تعقیب می کردند. کادتها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر بعنوان دشمن آشفتی ناپذیر حکومت شوروی اقدام می کردند و در همه اقدامات مسلحانه ضدانقلابی و یورشهای مداخله گران مسلح خارجی شرکت داشتند. ص - ۵۳

۳۴ - جلسه مشاوره دمکراتیک سراسر روسیه در ماه سپتامبر سال ۱۹۱۷ از طرف کمیته اجرائیه مرکزی منشیویکی-اساری شوراها برای حل مسئله حکومت در پتروگراد تشکیل شد. هدف واقعی جلسه مشاوره که بانیان آن در برابر خود قرار داده بودند، انحراف توجه توده های مردم از انقلاب در حال اعتلاء بود. در جلسه مشاوره بیش از ۱۵۰۰ نفر حضور داشتند. لیدرهای منشیویکها و اسارها تمام اقدامات را بعمل آوردند تا هیئت نمایندگی شوراها ی کارگران و دهقانان را در آن تضعیف نمایند و تعداد نمایندگان سازمان های مختلف خرده بورژوازی و بورژوازی را افزایش دهند و از این راه اکثریت را در جلسه مشاوره برای خود تأمین کنند. جلسه مشاوره دمکراتیک

قراری دربارهٔ تشکیل پارلمان مقدماتی (شورای موقت جمهوری) صادر کرد. و این تلاشی بود تا چنین جلوه داده شود که در روسیه نظام پارلمانی برپا شده است. ولی بنابه تصویبنامهٔ دولت موقت، پارلمان مقدماتی می‌بایست فقط ارگان مشورتی در جنب دولت باشد. لنین با قاطعیت تمام طلب می‌کرد که بلشویک‌ها از پارلمان مقدماتی خارج شوند و ضرورت تمرکز همهٔ نیروها را برای تدارک مقدمات قیام خاطر نشان می‌ساخت. کمیتهٔ مرکزی حزب پیشنهاد لنین را مورد بحث و بررسی قرار داد و قراری دربارهٔ خروج بلشویک‌ها از پارلمان مقدماتی صادر کرد. روز هفتم (۲۰) اکتبر که روز گشایش پارلمان مقدماتی بود، بلشویک‌ها پس از اعلام بیانیه‌ای جلسهٔ آنرا ترک گفتند. ص - ۵۵

۳۵ - منظور قیام کورنیلف - شورش ضدانقلابی بوزروازی و ملاکان در ماه اوت سال ۱۹۱۷ است. کورنیلف - ژنرال تزاری، سرفرماندهی ارتش در رأس این شورش قرار داشت. توطئه‌گران هدفشان تصرف پتروگراد، تارومار کردن حزب بلشویک، انحلال شوراهای و استقرار دیکتاتوری نظامی در کشور و تدارک مقدمات احیای نظام سلطنتی بود. شورش در تاریخ ۲۵ اوت (هفتم سپتامبر) آغاز شد. بدعوت کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک، کارگران پتروگراد و سربازان و نوایان انقلابی برای مبارزه با شورشیان بپا خاستند. از کارگران پایتخت با سرعت گروه‌های گارد سرخ تشکیل می‌شد. در جاهایی هم کمیته‌های انقلابی تشکیل شد. از پیشروی سپاهیان کورنیلف جلوگیری بعمل آمد و تحت تأثیر تبلیغات بلشویکی پروسه ازهم‌پاشیدگی میان آنها آغاز گردید. دولت موقت تحت فشار توده‌ها ناگزیر دستور بازداشت کورنیلف و هم‌دستان او را صادر کرد تا بعلت شورش تسلیم دادگاه شوند. ص - ۵۷

۳۶ - پتروشکا - پرسوناژ از «ارواح مرده» اثر ن. و. گوگول - نویسندهٔ روس، نوکر سرف که هنگام خواندن کتاب کلمات را هجی

می‌کرد و در معنی آنها تعمق نمی‌ورزید و تمام توجهش به هجی کردن کلمات معطوف بود. ص - ۵۸

۳۷- صحبت دربارهٔ شورش مسلحانهٔ ضدانقلابی سپاه نظامی چکسلواکیها است که قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر از اسیران جنگی چکها و اسلواکیها در روسیه تشکیل شده بود. این شورش توسط امپریالیست‌های آنتانت با شرکت مجذانهٔ منشویک‌ها و اسارها برپا شد. چکهای سفید (ضدانقلابی - م.) در تماس نزدیک با افراد گارد سفید و کولاک‌ها بخش قابل ملاحظهٔ اورال و پاولژییه و سیبری را اشغال کردند و در همه‌جا حکومت بورژوازی را دوباره برقرار نمودند. در بخشهای تحت اشغال چکهای سفید دولت‌های گارد سفید با شرکت منشویک‌ها و اسارها: در اوسسک - «دولت» سیبری، در سامارا - کمیتهٔ اعضای مجلس مؤسسان و غیره و غیره تشکیل شد. پاولژییه در پائیز سال ۱۹۱۸ توسط ارتش سرخ آزاد شد. و در اواخر سال ۱۹۱۹ چکهای سفید بکلی تارومار گشتند. ص - ۵۸

۳۸- و. ای. لینین منظورش مقالهٔ خود - «وظایف کنونی حکومت شوروی» است. (رجوع شود به جلد هشتم همین مجموعه آثار منتخب). ص - ۶۰

۳۹- ایودوشکا گولولیفوف - پرسوناژی از «حضرات گولولیفوف‌ها» - اثر م. یه. سالتیکف-شچدرین که انحطاط معنوی و روحی طبقهٔ ملاک‌خاوندی، طفیلیگری و ددمنشی و سالوسی و تزویر بی‌حد و حصر و خیانت آنرا در سیمای قهرمان اثر خود ترسیم کرده است. ص - ۶۱

۴۰- لیبردانها - عنوانی است که بر سبیل استهزاء به لیبر و دان - دو تن از لیبرهای منشویک‌ها و طرفداران آنها پس از مقالهٔ فکاهی د. بدنی زیر عنوان «لیبردان» اطلاق می‌شد. ص - ۶۲

۴۱- «آکتیویست‌ها» - گروه منشویک‌ها که از نخستین روزهای

انقلاب سوسیالیستی اکتبر بشیوه‌های مبارزه مسلحانه علیه حکومت شوروی و حزب بلشویک‌ها متوسل شدند. منشویک‌ها-آکتیویست‌ها در سازمان‌های مختلف توطئه‌گر ضدانقلابی وارد می‌شدند و در شورش چکهای سفید مجدانه شرکت داشتند، با سپاهیان مداخله‌گران مسلح خارجی متحد می‌شدند. ص - ۶۲

۴۲- و. ای. لنین منظورش سخنرانی ۲۰ سپتامبر سال ۱۹۱۰ آ. بیل در کنگره حزب سوسیال‌دمکرات آلمان در ماگدبورگ است. ص - ۶۳

۴۳- «روزنامه فرانکفورت» («Frankfurter Zeitung») - روزنامه یومیه، ارگان بورسیازان بزرگ آلمانی که از سال ۱۸۵۶ تا سال ۱۹۴۳ در فرانکفورت کنار ماین چاپ و منتشر می‌شد. ص - ۶۴

۴۴- «Vorwärts» («پیش») - روزنامه یومیه، ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که از سال ۱۸۹۱ تا ۱۹۳۳ در برلین چاپ و منتشر می‌شد. ص - ۶۴

۴۵- منظور سرمقاله‌ای زیر عنوان «دیکتاتوری یا دموکراسی» که در شماره ۲۹۰ روزنامه «Vorwärts» مورخه ۲۱ اکتبر سال ۱۹۱۸ درج شده بود. ص - ۶۴

۴۶- و. ای. لنین منظورش سخنرانی گ. و. پلخانف در کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بهنگام بررسی مسئله برنامه حزب در تاریخ ۳۰ ژوئیه (۱۲ اوت) سال ۱۹۰۳ است. ص - ۶۶

۴۷- منظور کنفرانس تسیمروالد یا نخستین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی است که در روزهای ۵-۸ سپتامبر سال ۱۹۱۵ جریان داشت.

این کنفرانس بیانیه تنظیمی کمیسیون - پیام «خطاب به پرولتاریای اروپا» را تصویب کرد که در آن در سایه پافشاری لنین و سوسیال-

دسکراتهای چپ توفیق حاصل شد که یکسلسله احکام اساسی مارکسیسم انقلابی در بیانیه قید شود. علاوه بر این، کنفرانس بیانیه مشترک هیئت‌های نمایندگی آلمان و فرانسه، قطعنامه‌ای حاکی از سمپاتی و دلسوزی نسبت به قربانیان جنگ و مبارزانی که بعلت فعالیت سیاسی تحت پیگرد بودند تصویب کرد. ص - ۶۷

۴۸ - گروه چپ تسیمروالد بنا به ابتکار و. ای. لنین در کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی تسیمروالد در ماه سپتامبر سال ۱۹۱۵ تشکیل شد و هشت نماینده - نمایندگانی از کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دسکرات کارگری روسیه و از سوسیال‌دسکرات‌های چپ سوئد، نروژ، سوئیس، آلمان، اپوزیسیون سوسیال‌دسکراسی لهستان و سوسیال‌دسکراسی منطقه لتونی را متحد ساخت. گروه چپ تسیمروالد که و. ای. لنین در رأس آن بود، علیه اکثریت سنتریست کنفرانس مبارزه می‌کرد. این گروه ارگان رهبری - دبیرخانه را مرکب از و. ای. لنین، گ. یه. زینویف و ک. رادک انتخاب کرد. گروه چپ تسیمروالد ارگان مطبوعاتی خود - مجله «Vorbote» («مبشر») را بزبان آلمانی منتشر می‌ساخت که در آن مقالاتی از لنین چاپ شد. بلشویک‌ها نیروی عمده گروه چپ تسیمروالد بودند. ص - ۶۹

۴۹ - رجوع شود به «پیشگفتاری» که ف. انگلس برای «جنگ داخلی در فرانسه» اثر ک. مارکس نوشته است. ص - ۷۱

۵۰ - رجوع شود به «جنگ داخلی در فرانسه» اثر ک. مارکس. ص - ۷۱

۵۱ - تولستویست‌ها - پیروان آموزش اخلاقی-فلسفی ل. ن. تولستوی - نویسنده روس که اندیشه عدم‌مقاومت قهری در برابر شر و تعدی یکی از عناصر عمده آن آموزش بود. ص - ۷۲

۵۲ - لونگیست‌ها - طرفداران اقلیت حزب سوسیالیست فرانسه بر رهبری

ژان لئونگه بودند. لونیگیستها در دوران جنگ اول جهانی سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ سیاست سازشکارانه نسبت به سوسیال‌شونیستیها تعقیب می‌کردند و مبارزه انقلابی را مردود می‌شمردند و در جنگ امپریالیستی موضع «دفاع از میهن» را اتخاذ کرده بودند. لونیگیستها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در گفتار خود را طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا اعلام داشتند، ولی در عمل کماکان مخالف آن بودند. در ماه دسامبر سال ۱۹۲۰ لونیگیستها به اتفاق رفرمیست‌های آشکار از حزب جدا شدند و به انترناسیونال به اصطلاح دوونیم پیوستند. ص - ۷۴

۵۳ - اس‌ارهای چپ - رجوع شود به توضیح شماره ۲۷.

۵۴ - «کمونیستهای چپ» - گروه ضدحزبی که در اوائل سال ۱۹۱۸ به مناسبت طرح مسئله^۱ انعقاد قرارداد صلح با آلمان (صلح برست) بوجود آمد. گروه «کمونیستهای چپ» زیر پوشش عبارتپردازی‌های چپگرانه درباره جنگ انقلابی از سیاست ماجراجویانه^۲ کشاندن جمهوری نوین‌یاد شوروی که هنوز ارتشی نداشت ب‌جنگ با آلمان امپریالیستی، دفاع می‌کرد و با این ترتیب حکومت شوروی را با خطر نابودی مواجه می‌ساخت.

«کمونیست‌های چپ» همچنین مخالف مسئولیت فردی رؤسا (مدیریت فردی) و انضباط در کار و مخالف استفاده از کارشناسان بورژوازی در صنایع بودند. حزب تحت رهبری لنین با قاطعیت در برابر سیاست «کمونیستهای چپ» مقاومت ورزید. ص - ۷۶

۵۵ - اسپارتاکیست‌ها - اعضای سازمان انقلابی سوسیال‌دمکرات‌های

چپ آلمان بودند. گروه «اسپارتاک» در اوایل جنگ اول جهانی امپریالیستی توسط ک. لیبکنخت و روزا لوکزامبورگ و دیگران تشکیل شد. اسپارتاکیست‌ها به تبلیغات انقلابی میان توده‌ها می‌پرداختند و تظاهرات گسترده برضد جنگ برپا می‌ساختند و اعتصابها را رهبری می‌کردند و ساهیت امپریالیستی جنگ جهانی و خیانت لیدرهای

اپورتونیزم سوسیال دموکراسی را افشاء می نمودند. اما اسپارتاکیست‌ها در مسائل تئوری و سیاسی اشتباهات جدی داشتند. در ماه آوریل سال ۱۹۱۷ اسپارتاکیست‌ها با حفظ استقلال سازمانی خود به حزب مستقل سنتریستی سوسیال دموکرات پیوستند. در نوامبر سال ۱۹۱۸ در جریان انقلاب آلمان در «اتحاد اسپارتاک» متشکل شدند و ۱۴ دسامبر سال ۱۹۱۸ برنامه خود را منتشر ساختند و با «مستقل‌ها» قطع رابطه کردند. در کنگره مؤسسان که سی‌ام دسامبر سال ۱۹۱۸ و اول ژانویه سال ۱۹۱۹ بر پا بود حزب کمونیست آلمان را تشکیل دادند. ص - ۷۹

۵۶ - منظور مقاله کائوتسکی زیر عنوان «نیروهای محرک و چشم‌اندازهای انقلاب روس» است. این مقاله در دسامبر سال ۱۹۰۶ بشکل جزوه علی‌حده تحت نظر و با پیشگفتار و. ای. لنین بزبان روسی منتشر گردید. ص - ۸۴

۵۷ - رجوع شود بمقاله ک. مارکس زیر عنوان «بورژوازی و ضدانقلاب». ص - ۸۵

۵۸ - پس از قتل مفسده‌جویانه میرباخ - سفیر آلمان بدست اس‌ارهای چپ و شورش آنها در روزهای ۶ - ۷ ژوئیه سال ۱۹۱۸، دو حزب جدید «کمونیست‌ها - نارودنیک‌ها» و «کمونیست‌های انقلابی» از حزب اس‌ارهای چپ جدا شدند. (رجوع شود به توضیح شماره ۲۷). «کمونیست‌ها - نارودنیک‌ها» با تقبیح فعالیت ضدشوروی اس‌ارهای چپ در کنفرانس سپتامبر سال ۱۹۱۸ حزب خود را تشکیل دادند. «نارودنیک‌ها - کمونیست‌ها» خط‌مشی حزب بلشویک‌ها در جهت اتحاد با دهقانان میان‌حال را تأیید کردند. ششم نوامبر سال ۱۹۱۸ کنگره فوق‌العاده حزب به اتفاق آراء درباره انحلال آن و ادغامش در حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تصمیم گرفت.

«حزب کمونیسم انقلابی» در کنگره گروه طرفداران روزنامه «ولیا

ترودا» که در روزهای ۲۵ - ۳۰ سپتامبر سال ۱۹۱۸ در مسکو برپا بود، شکل سازمانی بخود گرفت. «حزب کمونیسم انقلابی» بعنوان گروه کوچک تا سال ۱۹۲۰ وجود داشت. کنگره ششم این حزب که در ماه سپتامبر ۱۹۲۰ برپا بود، تصمیم گرفت به حزب کمونیست (بلشویک) روسیه ملحق شود. در ماه اکتبر سال ۱۹۲۰ کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بسازمانهای حزبی اجازه داد اعضای حزب سابق «کمونیست‌های انقلابی» را به عضویت حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بپذیرند. ص - ۸۵

۵۹ - رجوع شود به نامه ۱۲ آوریل سال ۱۸۷۱ ک. مارکس به ل. کوگلمان. ص - ۹۱

۶۰ - کمیته‌های تهیدستان در ژوئن سال ۱۹۱۸ تشکیل شدند. کار عملی کمیته‌های تهیدستان تمام جوانب کار در روستا را دربر گرفت. این کمیته‌ها در واقع تکیه‌گاهها و ارگانهای دیکتاتوری پرولتاریا در روستا بودند؛ تشکیل آنها در حکم گسترش بیشتر انقلاب سوسیالیستی در روستا بود.

کمیته‌های تهیدستان در امر سرکوب ضدانقلاب کولاکی و در تخریب قدرت اقتصادی کولاک‌ها از راه مصادره بخشی از دارائی آنها نقش برجسته ایفاء کردند. این کمیته‌ها در انجام پروسه اسحاء زمینداری ملاکی، در تأمین خواربار مراکز گرسنه کارگری و ارتش سرخ خدمت بزرگ انجام دادند.

فعالیت کمیته‌های تهیدستان، برای تقویت پایه‌های اتحاد طبقه کارگر و دهقانان، برای جلب دهقانان میانه‌حال بسوی حکومت شوروی اهمیت فراوان داشت.

در پایان سال ۱۹۱۸ کمیته‌های تهیدستان که وظایف محوله را انجام داده بودند، در شوراهای محلی ادغام شدند. ص - ۹۴

۶۱ - منظور لنین از «بحران ژوئیه» شورش ضدانقلابی کولاک‌ها

در استانهای مرکزی کشور، در پاولژییه، در اورال و در سبیری در تابستان سال ۱۹۱۸ است که توسط منشویکها و اسارها با پشتیبانی مداخله گران مسلح پیگانه سازمان داده شده بود. ص - ۹۴

۶۲ - بلانکیسم - جریانی در جنبش سوسیالیستی فرانسه برهبری لویی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵ - ۱۸۸۱) - انقلابی مبرز و نماینده معروف کمونیسم تخیلی فرانسه بود. بلانکیستها ضمن جایگزین ساختن اقدامات مخفیانه مستی توطئه گر بجای فعالیت حزب انقلابی وضع مشخص را که برای پیروزی قیام لازم است در نظر نمی گرفتند و به ارتباط با توده ها وقعی نمی گذاشتند.

بلانکیستها مبارزه طبقاتی را نفی می کردند و انتظار داشتند که «بشریت نه از راه مبارزه طبقاتی پرولتاریا بلکه از راه توطئه اقلیت کوچک روشنفکران از شر بردگی مزدوری نجات یابد» (و. ای. لینن. مجموعه آثار چاپ ۵، جلد ۱۳، ص ۷۶). ص - ۹۵

۶۳ - منظور لایحه قانونی اسارها است که توسط س. ل. ماسلف - وزیر زراعت در دولت موقت چند روز قبل از انقلاب سوسیالیستی اکتبر تسلیم شد. در این لایحه ایجاد ذخیره استیجاری ویژه جنب کمیته های ارضی پیش بینی شده بود که زمین های دولتی و موقوفه دیرها را شامل می شد. مالکیت اربابی حفظ می گردید. ملاکان فقط آن زمینهایی را که سابقاً اجاره می دادند بذخیره موقت استیجاری می دادند و ضمناً وجه الاجاره پرداختی دهقانان بابت «زمین های مورد اجاره» می بایست به ملاکان تحویل شود.

بازداشت اعضای کمیته های ارضی توسط دولت موقت در پاسخ قیامهای دهقانان و تصرف زمین های اربابی توسط آنان، صورت می گرفت. ص - ۹۷

۶۴ - زمینهای تیول - زمینهایی که پناپه فرمان تزار پاول اول در سال ۱۷۹۷ از اراضی خالصه به انضمام دهقانانی که این زمین ها را

کشت می‌کردند، بمالکیت اعضای خاندان تزار در آمد. ص - ۹۸

۶۵ - منظور «رهنمود دهقانی درباره زمین» است که بر اساس ۲۴۲ رهنمود محلی دهقانی و بخش ترکیبی در «منشور زمین» مصوب کنگره دوم شوراهای سراسر روسیه در تاریخ ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷ تنظیم شده بود. این منشور زمینداری اربابی را از بین برد و زمین‌ها را بدهقانان واگذار کرد. ص - ۹۹

۶۶ - لنین منظورش «قانون اصلی درباره سوسیالیزاسیون زمین» است که ۱۸ (۳۱) ژانویه سال ۱۹۱۸ در کنگره سوم شوراهای سراسر روسیه از تصویب گذشت. ص - ۱۰۰

۶۷ - منظور اثر و. ای. لنین «برنامه ارضی سوسیال دموکراسی در نخستین انقلاب سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ روس» است. ص - ۱۰۱

۶۸ - و. ای. لنین اصطلاح «نارودنیکها» را برای نشان دادن سه حزب خرده‌بورژوازی نارودنیک: «تروودیکها»، «سوسیالیست رولوسیونرها» (اسارها) و «سوسیالیستهای ملی» بکار می‌برد. ص - ۱۰۴

۶۹ - رجوع شود به اثر ک. مارکس «تئوری اضافه‌ارزش» بخش دوم. ص - ۱۰۶

۷۰ - ایشینی‌ها - دهقانانی که سهم ارضی‌شان تحت مالکیت ایشین (مالکیت مشاع - م. م.) بود. دهقانان خرده‌پا - برخلاف ایشینیها قطعه زمین‌های خود را داشتند و شخصاً مالک آنها بودند. ص - ۱۰۶

۷۱ - آدم توی غلاف - قهرمان داستانی بهمین نام - اثر آ. پ. چخوف - نویسنده روس است. منظور از این اصطلاح آدم عاسی محدودالفکری است که از هرگونه نوآوری و ابتکار می‌ترسد. ص - ۱۱۱

۷۲- منظور انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان است. قیام سوم نوامبر سال ۱۹۱۸ ناویان ناوگان نظامی در کیل موجب آغاز انقلاب شد. شهرهای ساحلی یکی بعد از دیگری بقیام می‌پیوستند. انقلاب پس از فراگرفتن سراسر شمال آلمان، طی مدت کوتاهی تا بخشهای مرکزی و جنوبی کشور گسترش یافت. نهم نوامبر اعتصاب همگانی در برلن آغاز شد و با سرعت بقیام مسلحانه مبدل گردید. در نتیجه قیام ملی نظام پادشاهی ویلهلم دوم واژگون شد و خود او از سلطنت خلع گردید. دولت موقت که دهم نوامبر در پلنوم شورای برلن تشکیل شد، مرکب از سوسیال‌دمکراتهای راستگرا (ف. اپرت، ف. شیدمان، او. لاندسبرگ) و سوسیال‌دمکراتهای «مستقل» (ه. هآزه و دیگران)، بود که بعدها از هیئت دولت کنار رفتند. برنامه دولت از حدود اصلاحات اجتماعی در چارچوب نظام بورژوایی خارج نمی‌شد. در نخستین کنگره شوراهای سراسر آلمان که روزهای ۱۶ - ۲۱ دسامبر سال ۱۹۱۸ در برلن برپا بود، لیدرهای سوسیال‌دمکراتهای راستگرا موفق شدند قطعنامه‌ای درباره تفویض قدرت قانونگذاری و اجرایی بدولت و انجام انتخابات مجلس مؤسسان را از تصویب بگذرانند. در واقع این عمل بمعنای از بین بردن شوراها بود.

بورژوازی آلمان بمنظور بی‌سرپرست گذاشتن حزب کمونیست و تاروسار ساختن پیشاهنگ طبقه کارگر تصمیم گرفت طبقه کارگر را بقیام مسلحانه‌ای که موقعش هنوز نرسیده بود، تحریک نماید. رهبری قیام که ششم ژانویه در برلن آغاز شد، بدست «مستقل‌ها» افتاد که از همان ابتداء تعرض سریع و قاطع بدشمن را سازمان ندادند و سپس بطور خائنانه بمذاکره با دولت پرداختند. گروههای ضدانقلابی برهبری گ. نوسکه - وزیر جنگ و سوسیال‌دمکرات راستگرا با بی‌رحمی فوق‌العاده قیام پرولتاریای برلن را سرکوب کردند. ۱۵ ژانویه باندهای مسلح رهبران طبقه کارگر آلمان - ک. لیپکنخت و ر. لوکزامبورگ را بازداشت کردند و بنحوی فجیع کشتند. ص - ۱۱۳

۷۳- بورو بین‌المللی سوسیالیستی - ارگان دائمی اجرایی و

اطلاعاتی انترناسیونال دوم که در سال ۱۹۰۰ تشکیل شد و در سال ۱۹۱۴ بفعالت خود پایان داد. ص - ۱۱۴

۷۴ - رجوع شود به نامه ۱۸ - ۲۸ مارس ۱۸۷۵ ف. انگلس به آ. ببل. ص - ۱۲۰

۷۵ - منظور: «La Democratie of les Partis Politiques» (اوستروگورسکی، م.، «دمکراسی و احزاب سیاسی») است. چاپ اول در سال ۱۹۰۳ در پاریس از چاپ خارج شد. این کتاب شامل مطالب واقعی زیادی از تاریخ انگلستان و ایالات متحده آمریکا است که جعلی و سالوسانه بودن دمکراسی بورژوازی را برملاء می‌سازد. ص - ۱۲۱

۷۶ - نخستین کنگره انترناسیونال کمونیستی از دوم تا ششم ماه مارس سال ۱۹۱۹ در مسکو برپا بود.

قبل از تشکیل کنگره کارهای تدارکی پرداخته‌ای تحت رهبری و. ای. لنین انجام گرفته بود. بر اساس دستورات لنین و با شرکت وی پیاسی خطاب «به نخستین کنگره انترناسیونال کمونیستی» تهیه شده و در آن اصول انترناسیونال جدید تشریح گردیده بود.

و. ای. لنین کنگره را افتتاح کرد. پس از گزارشهایی از محل‌ها پلاتفورم انترناسیونال کمونیستی مورد بررسی و تصویب قرار گرفت. مسئله اصلی دستور روز کنگره، مسئله دمکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا بود. و. ای. لنین روز چهارم مارس سال ۱۹۱۹ پیرامون این مسئله سخنرانی کرد. کنگره به اتفاق آراء روی تزه‌های لنین صحه گذاشت و آنها را برای توزیع در همه کشورهای به بوروی کمیته اجرائیه انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) تسلیم نمود و قطعنامه متمم تزه‌ها را که لنین پیشنهاد کرده بود، تصویب کرد. در همان روز کنگره قراری درباره تشکیل انترناسیونال سوم - انترناسیونال کمونیستی صادر کرد. به پیشنهاد لنین قراری درباره انحلال سازمان تسیمروالد صادر شد.

نخستین کنگره کمینترن بیانیه‌ای خطاب به پرولترهای سراسر جهان و قطعنامه‌ها و قرارهایی صادر نمود.

انترناسیونال کمونیستی از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۳ تا هنگامی که کمیته اجرائیه انترناسیونال کمونیستی با تأیید همه احزاب کمونیست، بمناسبت تغییر اوضاع و عدم امکان رهبری جنبش جهانی کمونیستی از مرکز واحد تصمیم گرفت که کمینترن منحل گردد، بموجودیت خود ادامه داد. ص - ۱۲۲

۷۷ - کنفرانس برن - نخستین کنفرانس بعد از جنگ احزاب سوسیال‌شوینیست و سنتریست که بمنظور احیای انترناسیونال دوم در روزهای ۳ - ۱۰ فوریه سال ۱۹۱۹ در برن برپا شد. مسئله دسکراسی و دیکتاتوری یکی از مسائل عمده کنفرانس بود. سنتریست یا برانتینگ ضمن سخنرانی پیرامون این مسئله کوشید ثابت کند که انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا کار را پسوسیلیسم نمی‌رسانند. ک. کائوتسکی و ا. برنشتین ضمن بیانات خود می‌کوشیدند که کنفرانس بلشویسم و انقلاب سوسیالیستی روسیه را تقبیح و محکوم نماید. برانتینگ قطعنامه‌ای تسلیم نمود که در آن پس از اظهار خوشوقتی سالوسانه از انقلاب‌های روسیه و اتریش-مجارستان و آلمان در واقع دیکتاتوری پرولتاریا مورد نکوهش، و دسکراسی بورژوازی مورد تحسین قرار گرفته بود. این قطعنامه با اکثریت آراء تصویب شد.

نخستین کنگره انترناسیونال کمونیستی قطعنامه ویژه‌ای «درباره برخورد به جریانات «سوسیالیستی» و کنفرانس برن» صادر کرد که در آن تصمیمات این کنفرانس مورد انتقاد قرار گرفته و از جمله تلاش‌های لیدرهای سوسیالیست‌های راستگرا در جهت واداشتن کنفرانس برن بصدور قرار داد که با آن انترناسیونال دوم مداخله مسلحانه امپریالیستها علیه روسیه شوروی را پرده‌پوشی می‌کرد، محکوم شد. ص - ۱۲۲

۷۸ - رجوع شود به «پیشگفتار» اثر ک. مارکس «جنگ داخلی در فرانسه». ص - ۱۲۴

۷۹- رجوع شود به اثر ک.مارکس «جنگ داخلی در فرانسه».

ص - ۱۲۴

۸۰- آنتانت (توافق سه‌گانه) - بلوک امپریالیستی انگلستان و فرانسه و روسیه^۲ تزاری بود. در سالهای جنگ اول جهانی، ایالات متحده آمریکا، ژاپن، ایتالیا و عده دیگر از دولت‌ها به این بلوک پیوستند. ص - ۱۲۸

۸۱- «Shop-Stewards Committees» (کمیته‌های ارشدهای فابریک‌ها)

- سازمانهای انتخابی کارگران که در یکسلسله از رشته‌های صنعتی بریتانیای کبیر وجود داشتند و در سالهای جنگ اول جهانی رواج وسیع پیدا کرده بودند. این کمیته‌ها برخلاف تریدیونیونهای سازشکار که سیاست «صلح داخلی» و امتناع از مبارزه اعتصابی را تعقیب می‌کردند، بدفاع از منافع و خواسته‌های توده‌های کارگری برخاستند و اعتصابهای کارگران را رهبری می‌کردند و علیه جنگ تبلیغ می‌نمودند. ارشدها در کمیته‌های کارخانه‌ها و فابریک‌ها و بخشها و شهرها متحد شدند. در سال ۱۹۱۶ سازمان ملی ارشدهای کارگاهها و کمیته‌های کارگری تشکیل شد.

پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، در دوران مداخله مسلحانه و نظامی پیگانگان علیه جمهوری شوروی، کمیته‌های ارشدهای فابریک‌ها مجدانه از روسیه^۲ شوروی پشتیبانی می‌کردند. عده‌ای از رجال این کمیته‌ها (او. گلاخر، گ. پولیت، آ.ماکسمانوس و دیگران) عضو حزب کمونیست انگلستان شدند. ص - ۱۳۱

۸۲- «Die Freiheit» («آزادی») - روزنامه^۲ یومیه، ارگان حزب

مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان که از نوامبر سال ۱۹۱۸ تا اکتبر سال ۱۹۲۲ در برلن چاپ و منتشر می‌شد. ص - ۱۳۳

۸۳- منظور حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان - حزب سنتریستی

است که در آوریل سال ۱۹۱۷ در کنگرهٔ مؤسسان در گتا تشکیل شد. «مستقل‌ها» زیر پوشش عبارتپردازی سنتریستی وحدت با سوسیال-شوینیست‌ها را موعظه می‌کردند و بورژوازی عدول از مبارزهٔ طبقاتی در می‌غلطیدند.

در ماه اکتبر سال ۱۹۲۰ در کنگرهٔ حزب مستقل سوسیال‌دمکرات در هاله انشعاب روی داد و بخش قابل ملاحظه‌ای از «مستقلها» در دسامبر همان سال با حزب کمونیست آلمان متحد شد.

عناصر راستگرا حزب علیحده‌ای تشکیل دادند و نام سابق - حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان را روی خود گذاشتند. این حزب تا سال ۱۹۲۲ بموجودیت خود ادامه داد. ص - ۱۳۳

۸۴ - منظور قطعنامهٔ مصوب کنگرهٔ هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه دربارهٔ تغییر نام و برنامه حزب است که روزهای ۶ - ۸ مارس سال ۱۹۱۸ برپا بود. ص - ۱۳۵

۸۵ - «گازتا پچاتنیکوف» - ارگان مطبوعاتی اتحادیهٔ کارگران چاپخانه‌ها که از هشتم دسامبر سال ۱۹۱۸ چاپ و منتشر می‌شد. در این موقع اتحادیه زیر نفوذ منشویکها بود. این روزنامه در مارس سال ۱۹۱۹ بعلت تبلیغات ضدشوروی تعطیل شد. ص - ۱۳۷

۸۶ - شب سی و یکم اکتبر سال ۱۹۱۸ در مجارستان انقلاب بورژوازی‌دمکراتیک روی داد و در نتیجهٔ آن زمام قدرت بدست بورژوازی لیبرال افتاد که با حزب سوسیال‌دمکرات ائتلاف کرد. دولت جدید هیچ اقدامی در جهت بهبود وضع طبقهٔ کارگر و دهقانان بعمل نیاورد و در نتیجه، توده‌های زحمتکش ناراضی شدند و به تشکیل ارگانهای حاکمهٔ انقلابی - شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان پرداختند. شانزدهم نوامبر در مجارستان جمهوری اعلام شد و پارلمان سابق منحل گردید. احزاب بورژوازی به تبلیغات گسترده‌ای در جهت تشکیل مجلس مؤسسان پرداختند. حزب کمونیست مجارستان که بیستم

نوامبر سال ۱۹۱۸ از لحاظ سازمانی شکل گرفته بود شعار «همه قدرت بدست شوراها!» را پیش کشید. تحت رهبری حزب کمونیست در اواخر سال ۱۹۱۸ و اوایل سال ۱۹۱۹ پرونتاریای مجارستان بیک سلسله نظاهرات گسترده دست زد و در کشور وضع انقلابی ایجاد شد (رجوع شود بتوضیح شماره ۱۰۹).

در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ در سوئیس تحت تأثیر انقلاب سوسیالیستی اکتبر جنبش کارگری اعتلاء یافت. در ماه نوامبر ۱۹۱۸ اعتصاب سیاسی همگانی به پشتیبانی از روسیه شوروی در سوئیس آغاز شد. عناصر چپ و انقلابی در حزب سوسیالیست سوئیس گروه کمونیستی را تشکیل دادند. آنها در اعلامیه‌ها و جزوات خود به تشکیل شوراهاى نمایندگان کارگران و دهقانان دعوت می‌کردند. نماینده گروه کمونیستی سوئیس ضمن بیانات خود در نخستین کنگره انترناسیونال کمونیستی به تشکیل شورای نمایندگان کارگران در زوریخ اشاره نمود که «برنامه» کمونیستی را پلاتفورم خود» شمرده است. ص - ۱۳۹

۸۷ - و. ای. لنین منظورش مقاله روزا لوکزامبورگ زیر عنوان «Der Anfang» («سرآغاز») است که در شماره سوم روزنامه «Die Rote Fahne» سورخه ۱۸ نوامبر سال ۱۹۱۸ چاپ شده بود.

«Die Rote Fahne» («پرچم سرخ») - روزنامه‌ای که ک. لیبکنخت و ر. لوکزامبورگ بعنوان ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان شد و از ۹ نوامبر سال ۱۹۱۸ در برلن چاپ و منتشر می‌شد. ص - ۱۴۰

۸۸ - رجوع شود بتوضیح شماره ۶۵.

۸۹ - کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه از ۱۸ تا ۲۳ مارس سال ۱۹۱۹ در مسکو برپا بود.

و. ای. لنین هنگام افتتاح و اختتام کنگره نطق‌هایی ایراد کرد و از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه گزارش

داد و درباره برنامه حزب و کار در روستا و درباره مسئله جنگ سخنرانی کرد.

بررسی و تصویب برنامه جدید حزب مسئله عمده در کنگره بود. پیش‌نویس برنامه جدید توسط کمیسیون برنامه ریاست لنین، کمیسیون منتخب در کنگره هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تهیه شده بود. همه بخشهای اساسی پیش‌نویس برنامه را لنین نوشته بود. برنامه جدید وظایف حزب را در تمام دوران انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم تعیین می‌کرد.

هنگام بررسی پیش‌نویس برنامه، ن. ای. بوخارین با این نکته مخالفت کرد که همزمان با تعریف امپریالیسم در برنامه سرمایه‌داری قبل از دوران انحصار و تولید ساده کالایی تعریف شده است. این نظریه از اصل و ریشه اشتباه بود و با تئوری لنینی انقلاب سوسیالیستی مغایر، و نظریه‌ای بود مربوط با نفی ضرورت پشتیبانی پرولتاریا از جنبش‌های دموکراتیک و اتحاد طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش در ساختمان سوسیالیسم و در عین حال واقعیت پیدایش و رشد عناصر سرمایه‌داری از تولید خرده‌کالایی را نادیده می‌گرفت و به خطر کولاک‌ها کم‌بها می‌داد. بوخارین و پتاکف همچنین طلب می‌کردند که ماده مربوط به حق ملتها در تعیین سرنوشت خود از برنامه حذف شود؛ این پیشنهاد عظمت‌طلبانه شوینیستی پایه‌های سیاست ملی حزب را که متوجه همپیوستگی ملتها بود و نفوذ بین‌المللی کشور شوروی را ویران می‌ساخت.

کنگره پیشنهاد بوخارین و پتاکف را رد کرد و برنامه لنینی حزب را تصویب نمود.

مسئله برخورد به دهقانان میانه‌حال یکی از مهمترین مسائل مطروحه در کنگره بود. حتی در پائیز سال ۱۹۱۸ که دهقان میانه‌حال بسوی حکومت شوروی داشت چرخش می‌کرد، لنین خاطرنشان می‌ساخت که باید به این چرخش استحکام بخشید و از بیطرف ساختن دهقانان میانه‌حال به برقراری اتحاد محکم طبقه کارگر با دهقانان میانه‌حال در شرایط انکاء به تهیدستان و مبارزه با کولاک‌ها و در شرایط حفظ نقش رهبری

پرولتاریا در این اتحاد پرداخت. کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه این سیاست را تأیید کرد و «قطعنامه برخورد به دهقانان سیانه‌حال را که لنین نوشته بود تصویب نمود. ص - ۱۴۲

۹۰ - جنگ سی‌ساله^۴ سالهای ۱۶۱۸ - ۱۶۴۸ - جنگ شمگانی اروپا که نتیجه^۵ تشدید تضاد میان گروه‌بندی‌های مختلف دول اروپایی بود که شکل مبارزه میان پروتستانها و کاتولیک‌ها بخود گرفت. این جنگ که در نخستین مرحله‌اش جنبه^۶ مقاومت در برابر نیروهای مرتجع اروپای دارای حکومت فئودالی-مطلقه داشت، بویژه از سال ۱۶۳۵ بشکل یورشهای استیلاگران بیگانه به آلمان در آمد که با یکدیگر رقابت می‌کردند. جنگ در سال ۱۶۴۸ با عقد قرارداد صلح وستفالی که پراکندگی سیاسی آلمان را سمجّل می‌ساخت، پایان یافت. ص - ۱۴۳

۹۱ - رجوع شود به «پیشگفتار جزوه بورکخیم «بیاد هورا-میهن پرستان سالهای ۱۸۰۶ - ۱۸۰۷» اثر ف. انگلس. ص - ۱۴۳

۹۲ - رجوع شود به کتاب «سرمایه» («کاپیتال»)، جلد اول، اثر ک. مارکس. ص - ۱۴۶

۹۳ - رجوع شود به توضیح شماره ۵۵.

۹۴ - اسمولنی - بنای دانشکده سابق اسمولنی در پتروگراد، اقامتگاه دولت شوروی قبل از عزیمت بمسکو در مارس سال ۱۹۱۸. ص - ۱۴۹

۹۵ - منظور تسلیم فرمان شورای کمیسرهای ملی درباره شناسائی استقلال فنلاند به پ. سوینخود - رئیس دولت بورژوازی فنلاند و به ک. انکل - وزیر امور خارجه آن دولت از طرف لنین در تاریخ ۱۸ (۳۱) دسامبر سال ۱۹۱۷ است. بیست و دوم دسامبر سال ۱۹۱۷ (چهارم ژانویه سال ۱۹۱۸) کمیته^۷ اجرائیه^۸ مرکزی سراسر روسیه فرمان اذعان به استقلال فنلاند را تأیید کرد. ص - ۱۴۹

۹۶- و. ای. لنین منظورش مذاکراتی است که در ماه مارس سال ۱۹۱۹ پیرامون تشکیل جمهوری خودمختار شوروی باشقیرستان با هیئت نمایندگی باشقیرستان بعمل آمد. بیستم ماه مارس «موافقتنامه» حکومت مرکزی شوروی با دولت باشقیرستان درباره باشقیرستان خودمختار شوروی امضاء شد. این موافقتنامه تأسیس این جمهوری خودمختار شوروی را بموجب قانون اساسی شوروی مقرر داشت و سرحدات جمهوری و تقسیمات اداری آنرا معین کرد. این موافقتنامه در تاریخ ۲۳ مارس سال ۱۹۱۹ در شماره ۶۳ روزنامه «ایزوستیای کمیته» اجرائیه مرکزی سراسر روسیه» درج گردید. ص - ۱۵۰

۹۷- شورای نمایندگان کارگران ورشو در تاریخ یازدهم نوامبر سال ۱۹۱۸ تشکیل شد. در بسیاری از شهرها و مراکز صنعتی لهستان نیز شوراهای نمایندگان کارگران بوجود آمد. شورای نمایندگان کارگران ورشو به برقراری عملی روز کار هشت ساعته در بنگاهها پرداخت و مبارزه با خرابکاری کارفرمایان را آغاز کرد و تصمیمی درباره برقراری ارتباط با روسیه انقلابی و غیره اتخاذ نمود. تابستان سال ۱۹۱۹ این شوراها توسط دولت بورژوازی لهستان منحل شدند. ص - ۱۵۳

۹۸- فرمان مربوط به کمونهای مصرف در تاریخ ۱۶ مارس سال ۱۹۱۹ توسط شورای کمیسرهای ملی صادر شد و بیستم مارس همان سال در روزنامه «ایزوستیای کمیته» اجرائیه مرکزی سراسر روسیه» درج گردید. و. ای. لنین در تدوین این فرمان شرکت مستقیم داشت. بموجب این فرمان همه کثوپراتیوهای موجود در شهرها و روستاها در یک کمون مصرف متحد شدند. نظر به اینکه نام جدید کثوپراتیوها در جاهایی بدرک و تفسیر نادرست فرمان منجر شد، کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه طی تصویبنامه مورخه ۳۰ ژوئن سال ۱۹۱۹ «درباره شرکت‌های مصرف کارگری و دهقانی» تصمیم گرفت نام «کمونهای مصرف» را به وجه تسمیه عادی برای اهالی کشور تغییر دهد و آنها را «شرکت‌های مصرف» بنامد. ص - ۱۵۶

۹۹- نوایاژینها - منشویکهای انترناسیونالیست که پیرامون روزنامه «نوایا ژیزن» متحد شده بودند. لنین ضمن تعریف نوایاژینها با لحن طنز آنها را «به اصطلاح انترناسیونالیستها»، «ایضاً مارکسیستها» می‌نماید. ص - ۱۶۲

۱۰۰- قانون اساسی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه مصوب کنگره پنجم شوراهای سراسر روسیه در ژوئیه سال ۱۹۱۸ در انتخابات شوراهای مزایائی برای پرولتاریا قابل شده بود. این وضع تا کنگره هشتم شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برجا بود که در سال ۱۹۳۶ قانون اساسی جدید اتحاد شوروی را تصویب کرد و به موجب آن همه افراد از حق برابر انتخاب کردن و انتخاب شدن برخوردار شدند. ص - ۱۶۴

۱۰۱- رجوع شود به توضیح شماره ۶۵.

۱۰۲- برنامه ارفورت - برنامه حزب سوسیال دموکرات آلمان که در اکتبر سال ۱۸۹۱ در کنگره ارفورت تصویب گردید. ص - ۱۷۲

۱۰۳- رجوع شود بتوضیح شماره ۸۱.

۱۰۴- منظور جمهوری سوسیالیستی فنلاند است که پس از انتقال زمام حکومت به دست کارگران در اواخر ژانویه سال ۱۹۱۸ اعلام شد. اول مارس سال ۱۹۱۸ قراردادی میان جمهوری سوسیالیستی کارگری فنلاند و جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در پتروگراد امضاء شد. این قرارداد که برپایه اصول برابری کامل و احترام بحق حاکمیت طرفین بود، نخستین قرارداد میان دو دولت سوسیالیستی در تاریخ بشمار می‌رفت.

در ماه مه سال ۱۹۱۸ در نتیجه مداخله نیروهای مسلح آلمان، انقلاب در فنلاند پس از جنگ داخلی شدید سرکوب گردید. ص - ۱۷۶

۱۰۵- «آئین‌نامه» مربوط به نظام ارضی سوسیالیستی و تدابیری برای انتقال بزرگ‌زمین سوسیالیستی» در ماه فوریه سال ۱۹۱۹ توسط کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه تصویب شد. تصمیمات کنگره اول شعبات زراعتی سراسر روسیه، کمیته‌های تهیدستان و کمونها که در ماه دسامبر سال ۱۹۱۸ برپا بود، پایه و شالوده این «آئین‌نامه» را تشکیل داد. و. ای. لنین در کار تنظیم و نگارش این «آئین‌نامه» شرکت مستقیم داشت. «آئین‌نامه» اقدامات عملی چندی را برای افزایش حاصلخشی کشاورزی، گسترش کشتزارها و تجدید ساختمان کشاورزی بر پایه سوسیالیستی، پیش‌بینی می‌کرد. ص - ۱۸۴

۱۰۶- رجوع شود به «مسئله دهقانی در فرانسه» اثر ف. انگلس. ص - ۱۸۶

۱۰۷- کنوانسیون - مجلس ملی دوران انقلاب بورژوازی فرانسه در اواخر قرن ۱۸. ص - ۱۸۷

۱۰۸- بمناسبت این نقل قول، نمایندگان سازمان حزبی ویژه گورود اظهاریه‌ای به هیئت رئیسه کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تسلیم کردند و در آن خاطر نشان ساختند که کلمات «بطور کلی دهقانان میانه‌حال» اشتباه چاپی اسفباری است؛ باید بجای «بطور کلی» «بخشی از دهقانان میانه‌حال» خوانده شود. ص - ۱۸۹

۱۰۹- ۲۱ ماه مارس سال ۱۹۱۹ تشکیل جمهوری شوروی در مجارستان اعلام شد. انقلاب سوسیالیستی در مجارستان جنبه نسبتاً مسالمت‌آمیز داشت؛ بورژوازی مجارستان که قادر نبود جنبش انقلابی را سرکوب نماید و از عهده مشکلات خارجی برآید، تصمیم گرفت زمام حکومت را بدست سوسیال‌دمکراتهای راستگرا بدهد تا از گسترش دامنه انقلاب جلوگیری شود. اما وجهه و اعتبار حزب کمونیست مجارستان در این موقع در میان توده‌ها بقدری زیاد، و خواست‌های اعضای معمولی

حزب سوسیال دموکرات دربارهٔ اتحاد با کمونیستها بقدری جدی و قاطع بود که رهبری حزب سوسیال دموکرات برهبران تحت بازداشت حزب کمونیست پیشنهاد کرد که باهم هیئت دولت را تشکیل دهند. لیدرهای سوسیال دموکراتها ناگزیر شرایطی را که کمونیستها بمیان کشیدند که عبارت بود از: تشکیل دولت شوروی، خلع سلاح بورژوازی، ایجاد ارتش سرخ و میلیس ملی، مصادرهٔ زمینهای اربابی، ملی کردن صنایع، انعقاد پیمان اتحاد با روسیه شوروی و غیره، پذیرا شدند. در عین حال موافقتنامه‌ای دربارهٔ اتحاد هر دو حزب در حزب سوسیالیست سجاارستان به امضاء رسید. هنگام اتحاد دو حزب اشتباهاتی روی داد که بعداً اثر خود را بخشید؛ اتحاد از راه ادغام مکانیکی بدون جدا کردن عناصر رفرمیست صورت گرفت.

اول اوت سال ۱۹۱۹ در نتیجهٔ تشریک مساعی سداخله‌گران مسلح امپریالیستی خارجی و ضدانقلاب داخلی، حکومت شوروی در سجاارستان سرنگون گردید. ص - ۲۰۷

۱۱۰ - رجوع شود به «انتقاد برنامهٔ گتا» اثر ک. مارکس.

ص - ۲۰۹

۱۱۱ - لنین منظوروش توطئه‌ای برای تسلیم پتروگراد است که سازمان ضدانقلابی «مرکز ملی» که فعالیت عده‌ای از گروههای ضدشوروی و سازمان مخفی جاسوسی متحد می‌ساخت، رهبری می‌کرد. شب سیزدهم ژوئن سال ۱۹۱۹ توطئه‌گران در برج و قلعهٔ کراسنایا گورکا شورش برپا کردند که یکی از مهمترین راههای دست‌یابی به پتروگراد بشمار می‌رفت. برای قلع و قمع شورشیان نیروهائی از گروه ساحلی و ناوهای نیروی دریایی بالتیک و نیروهای نظامی هوایی و واحدهای داوطلب اعزام شدند. شب ۱۶ ژوئن نیروهای گروه ساحلی قلعه را تصرف کردند و سازمان ضدانقلابی که توطئه را رهبری می‌کرد افشاء شد و نابود گردید.

چرئیه سوتنی - باندهای سلطنت‌طلب که پلیس تزاری آنها را برای مبارزه با جنبش انقلابی تشکیل داده بود. ص - ۲۲۵

۱۱۲- رجوع شود بتوضیح شماره ۷۷.

۱۱۳- نبرد در حومه^۱ سادوایا (روستایی است در چکسلواکی) سوم ژوئیه سال ۱۸۶۶ بوقوع پیوست. این نبرد با موفقیت کامل پروس و قلع و قمع اتریش پایان یافت و سرنوشت جنگ اتریش و پروس را تعیین نمود. ص - ۲۳۱

۱۱۴- حق سرواژ (خاوندی) در روسیه بسال ۱۸۶۱ ملغی گردید. ص - ۲۳۲

۱۱۵- صحبت از برنامه^۲ حزبی مصوب کنگره^۳ هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه است که در سال ۱۹۱۹ برپا بود. ص - ۲۳۵

۱۱۶- رجوع شود بتوضیح شماره ۹۸.

۱۱۷- و. ای. لنین اثر خود «همه برای مبارزه علیه دنیکیین» را بمناسبت تصمیمات پلنوم کمیته^۴ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه که روزهای ۳ - ۴ ژوئیه سال ۱۹۱۹ برپا بود، که مهمترین مسائل کشور را بمناسبت آغاز یورش جدید اسپریالیستها بررسی کرد، برشته^۵ تحریر در آورده است. ص - ۲۴۳

۱۱۸- «اتحاد رستاخیز روسیه» - سازمان ضدانقلابی که در سال ۱۹۱۸ از کادتها و «سوسیالیستهای ملی» و اسارهای راستگرا و منشویکها تشکیل شد و مستقیماً با هیئتها و سازمانهای جاسوسی خارجی رابطه داشت. ص - ۲۵۶

فهرست نامها

ابرلین (Eberlein)، هوگو (آلبرت، م.) (۱۸۸۷ - ۱۹۴۴) -
کمونیست آلمانی که یکی از رهبران «اتحاد اسپارتاک» و عضو کمیته
مرکزی حزب کمونیست آلمان و نماینده کنگره اول کمیترن بود.
ص - ۱۴۰

ابولنسکی، و. و. رجوع شود به اوسینسکی، ن.

استروگورسکی، م. یا. (متولد سال ۱۸۵۴) - پوبلیسیست بورژوا-
لیبرال و حقوقدان و نماینده مجلس اول دومای دولتی بود. مؤلف کتاب
«La démocratie et les partis politiques» («دمکراسی و احزاب سیاسی»)
است که در آن مطالب واقعی زیادی از تاریخ انگلستان و ایالات
متحده آمریکا گردآوری شده است. این مطالب ماهیت واقعی دمکراسی
بورژوازی را افشاء می‌سازد. ص - ۱۲۱

استرووه، پتر برنگاردویچ (۱۸۷۰ - ۱۹۴۴) - اقتصاددان و
پوبلیسیست بورژواشرب و یکی از لیدرهای حزب کادتها بود. در
سالهای دهه نود معروفترین نماینده «مارکسیسم علنی» بود که نوع
روسی برنشتینیسیم است. استرووه یکی از ایدئولوگهای امپریالیسم روس
بشمار می‌رفت که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در دولت
ضدانقلابی ورانگل عضویت داشت و بعداً بعنوان عنصر ضدانقلابی
مهاجرت کرد. ص - ۵

اشتمین (روینشتین) * آ. (۱۸۸۱ - ۱۹۴۸) - منشویک بود که در سال ۱۹۰۶ از روسیه به آلمان مهاجرت کرد. در سال ۱۹۱۷ عضو حزب مستقل سوسیالدمکرات آلمان شد و دبیر روزنامه «Freiheit» («آزادی») - ارگان مرکزی آن بود. در غوغای تهمت بار سنتریستهای آلمان علیه انقلاب سوسیالیستی اکتبر مجدانه شرکت داشت. ص - ۴۱، ۴۹، ۱۱۰

اشمیدت، واسیلی ولادیمیریویچ (۱۸۸۶ - ۱۹۴۰) - از سال ۱۹۰۵ عضو حزب بلشویک بود. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۸ - دبیر شورای ستحده مرکزی اتحادیه‌های شوروی و سپس کمیسر ملی کار، و از سال ۱۹۲۸ نایب رئیس شورای کمیسرهای ملی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شد. ص - ۱۶۱

اکسلرود، پاول بوریسویچ (۱۸۵۰ - ۱۹۲۸) - یکی از لیدرهای منشویسم بود. در دوران جنگ اول جهانی در زیر پوشش عبارتپردازیهای پاسیفیستی، در واقع موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیته اجرائیه شورای پتروگراد شد و از دولت موقت بورژوازی پشتیبانی می‌کرد. با انقلاب اکتبر خصمانه برخورد کرد و در مهاجرت برله مداخله مسلحانه بیگانگان علیه روسیه شوروی تبلیغ می‌کرد. ص - ۴۱، ۴۹، ۵۰، ۱۱۰

آلبرت، م. - رجوع شود به ابرلین، گوگو.

انگلس (Engels) فریدریش (۱۸۲۰ - ۱۸۹۵). ص - ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۳۱، ۴۳، ۴۵، ۶۵ - ۶۶، ۷۱، ۷۶، ۸۵، ۱۱۴ - ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۸۶

اوسینسکی، ن. (ابولنسکی، والرین والرینوویچ) (۱۸۸۷ - ۱۹۳۸) از سال ۱۹۰۷ عضو حزب بلشویک بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از اولیای امور دولتی و حزبی، اداری و اقتصادی شد. در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ از شرکت‌کنندگان

* توی پرائنتر نام خانوادگی واقعی ذکر شده است.

فعال گروه ضدحزبی «سنترالیسم دموکراتیک» بود و بعدها به اپوزیسیون تروتسکی گرایش پیدا کرد. ص - ۱۳۷

آوکسنتیف، نیکولای دمیتروویچ (۱۸۷۸ - ۱۹۴۳) - یکی از لیدرهای حزب اسارها و عضو کمیته مرکزی آن بود که پس از انقلاب بورژوا دموکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ رئیس کمیته اجرائیه شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه شد؛ در دولت کرنسکی سمت وزارت کشور را داشت و بعداً ریاست شورای ضدانقلابی - «شورای موقت جمهوری روسیه» (پارلمان موقدماتی) را بعهده داشت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر یکی از سازماندهان شورش‌های ضدانقلابی بود و بعنوان عنصر ضدانقلاب بخارجه مهاجرت کرد. ص - ۲۶۱، ۹۳

باوئر (Bauer)، اوتو (وبر، هنریخ) (۱۸۸۲ - ۱۹۳۸) - یکی از لیدرهای سوسیال دموکراسی اتریش و انترناسیونال دوم و ایدئولوگ به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بود، با عبارتپردازی‌های مارکسیستی عدول از مارکسیسم انقلابی و مبارزه طبقاتی پرولتاریا را استتار می کرد. ص - ۸۸

ببل (Bebel)، اوگوست (۱۸۴۰ - ۱۹۱۳) - یکی از نامدارترین شخصیت‌های سوسیال دموکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بود. در دهه ۹۰ سالهای و آغاز قرن بیستم با رفریسم و رویزیونیسم در صفوف سوسیال دموکراسی آلمان مخالفت می کرد. این سازمانده و پوپلیسیست پرقریحه در گسترش جنبش کارگری آلمان و جهان تأثیر فراوان داشت. ص - ۷۶، ۶۳، ۵۸، ۵۱، ۲۳

برانتنینگ (Branting)، کارل یالمار (۱۸۶۰ - ۱۹۲۵) - لیدر حزب سوسیال دموکرات سوئد و یکی از رهبران انترناسیونال دوم، و اپورتونیست بود که در سالهای جنگ اول جهانی - سوسیال شوینیست شد؛ از مداخله مسلحانه خارجی علیه روسیه شوروی پشتیبانی می کرد. بارها ریاست دولت‌های سوسیال دموکرات را بعهده داشت. ص - ۱۳۳

برنتانو (Brentano) ، لویو (۱۸۴۴ - ۱۹۳۱) - اقتصاددان بورژواشرب آلمانی و یکی از نمایندگان عمده «کاتدرسوسیالیسم» بود که خودداری از مبارزه طبقاتی را موعظه می کرد و بر آن بود که از راه تشکیل اتحادیه های رفرمیستی و وضع قوانین مربوط به کارخانه ها می توان تضادهای اجتماعی را در جامعه سرمایه داری حل نمود و منافع و علایق کارگران و سرمایه داران را آشتی داد. ص - ۶

برنشتین (Bernstein) ، ادوارد (۱۸۵۰ - ۱۹۳۲) - لیبر چنانح بسیار اپورتونیستی سوسیال دسکراسی آلمان و انترناسیونال دوم، تئوریسین رفرمیسم و رویزیونیسم بود. برنشتین وظیفه عمده جنبش کارگری را مبارزه در راه رفرم و اصلاحات در جهت بهبود وضع کارگران در شرایط وجود نظام سرمایه داری اعلام کرد و فرمول اپورتونیستی: «جنبش همه چیز است و هدف غایی - هیچ» را بمیان کشید. برنشتین در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت و سوسیال شوینیسم را با جملاتی درباره انترناسیونالیسم استتار می کرد. مخالف انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دولت شوروی بود. ص - ۹، ۲۰، ۶۶

بلان (Blanc) ، لویی (۱۸۱۱ - ۱۸۸۲) - سوسیالیست خرده بورژوا - مشرب و مورخ فرانسوی که در انقلاب سال ۱۸۴۸ ضمن عضویت در دولت موقت، هنگام ریاست کمیسیون «بررسی مسئله کارگری»، با تاکتیک سازشکارانه خود بپورژوازی کمک کرد که توجه کارگران را از مبارزه انقلابی منحرف سازد. ص - ۱۸

بوخارین، نیکولای ایوانویچ (۱۸۸۸ - ۱۹۳۸) - پولیسیست و اقتصاددان که از سال ۱۹۰۶ عضو حزب سوسیال دسکرات کارگری روسیه بود.

بوخارین پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر - رداکتور روزنامه «پراودا» و عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی و عضو کمیته اجراییه کمینترن شد و بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت کرد: در سال ۱۹۱۸

رهبری گروه ضدحزبی «کمونیست‌های چپ» بعهدده داشت؛ هنگام بحث حزب درباره اتحادیه‌ها (۱۹۲۰ - ۱۹۲۱) ابتداء موضع «واسط» اتخاذ کرده و سپس بگروه تروتسکی پیوست؛ از سال ۱۹۲۸ در رأس اپوزیسیون راستگرا قرار گرفت. در سال ۱۹۳۷ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج شد. ص - ۱۴۲ - ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۷۵

بیسمارک (Bismarck)، اوتو ادوارد لثوپولد (۱۸۱۵ - ۱۸۹۸) - دولتمرد و دیپلمات پروس و آلمان که از سال ۱۸۷۱ تا سال ۱۸۹۰ صدراعظم امپراتوری آلمان بود و دولت‌های متفرق آلمان را در امپراتوری واحد آلمان تحت هژمونی پروس متحد ساخت. ص - ۵۸

بتاکف، گئورگی لئونیدویچ (۱۸۹۰ - ۱۹۳۷) - سوسیال‌دمکرات روس و بلشویک بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در دولت شوروی اوکرائین عضویت داشت. از سال ۱۹۲۰ در رشته اقتصادی و در سازمانهای شوروی مشغول بکار بود. بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت کرده و به این علت از حزب اخراج گردید. ص - ۱۶۸، ۱۷۵ - ۱۷۷

پروشیان، پرورش پرچویچ (۱۸۸۳ - ۱۹۱۸) - عضو حزب اسارها بود و در دسامبر سال ۱۹۱۷ در شورای کمیسره‌های ملی بعنوان کمیسر ملی پست و تلگراف شرکت جست. در ماه مارس ۱۹۱۸ بعلت عدم موافقت با امضای قرارداد صلح برست، از هیئت شورای کمیسره‌های ملی کنار رفت و در شورش اسارهای چپ در مسکو شرکت جست. ص - ۹۲

پلاتن (Platten) فریدریخ (فریتس) (۱۸۸۳ - ۱۹۴۲) - سوسیال-دمکرات چپ سوئوسی که بعداً کمونیست شد. در سالهای جنگ اول جهانی انترناسیونالیست بود و در کنفرانسهای تسیمروالد و کینتال شرکت جست؛ طرفدار چپهای تسیمروالد بود. در سال ۱۹۱۹ در بنیانگذاری انترناسیونال سوم، انترناسیونال کمونیستی شرکت جست و

یکی از سازماندهان حزب کمونیست سوئیس بشمار می‌رفت و در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۳ دبیر آن حزب بود. ص - ۱۴۰

پلخانف، گئورگی والنتمینویچ (۱۸۵۶ - ۱۹۱۸) - یکی از شخصیت‌های مبرز جنبش کارگری روسیه و جهان، و نخستین مبلغ مارکسیسم در روسیه بود. پس از کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) پلخانف روش آشتی با اپورتونیسم در پیش گرفت و بعدها به منشویک‌ها پیوست. در سالهای جنگ اول جهانی موضع سوسیال-شونینستی داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ روسیه در رأس گروه بسیار راست‌گرای منشویک‌های دفاع طلب «یدینستوو» قرار گرفت و مخالف بلشویک‌ها و انقلاب سوسیالیستی بود و عقیده داشت که روسیه برای انقلاب سوسیالیستی رشد نیافته است. نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر نظر و برخورد منفی داشت ولی در مبارزه علیه حکومت شوروی شرکت نکرد. ص - ۸۴، ۶۶، ۵۱، ۶، ۵

بودبلسکی، وادیم نیکولایویچ (۱۸۸۷ - ۱۹۲۰) - از شخصیت‌های حزب کمونیست و دولت شوروی بود و از ماه مه سال ۱۹۱۸ کمیسر ملی پست و تلگراف جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه شد. ص - ۱۶۷، ۱۷۴

پوترسوف، آکساندر نیکولایویچ (۱۸۶۹ - ۱۹۳۴) - یکی از لیدرهای منشویسم بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مهاجرت کرد و در خارجه روسیه شوروی را مورد حمله قرار می‌داد. ص - ۶۲

تسرتلی، ایراکلی گئورگوییچ (۱۸۸۲ - ۱۹۵۹) - یکی از لیدرهای منشویسم بود. در ماه مه سال ۱۹۱۷ در هیئت دولت موقت بورژوازی بعنوان وزیر پست و تلگراف شرکت جست و سپس وزیر کشور شد و یکی از الهام‌دهندگان قلع و قمع بلشویک‌ها بود. تسرتلی پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر یکی از رهبران دولت ضدانقلابی منشویکی گرجستان

رودبرتوس-یاگتسوف (Rodbertus-Jagetzow) ، یوهان کارل (۱۸۰۵ - ۱۸۷۵) - اقتصاددان عامیگرای آلمانی و شخصیت سیاسی که ایده‌های ارتجاعی «سوسیالیسم دولتی» پروس را موعظه و تبلیغ می‌کرد. ص - ۱۰۶

ریختر (Richter) ، یوگنی (۱۸۳۸ - ۱۹۰۶) - یکی از لیبرال «حزب آزاداندیشان» آلمان بود که بیانگر نظریات بورژوازی لیبرال و دشمن سوسیالیسم بشمار می‌رفت. مؤلف اثر «Sozial- demokralische Zukunftsbilder» («مناظر سوسیال‌دمکراتیک آینده») بود که علیه سوسیال‌دمکراتهاست. ریختر در این کتاب ضمن توصیف درباره «اگنسای محتاط» سعی کرده برابری زحمتکشان و بورژوازی را به اثبات رساند. ص - ۶۳

ریکف، آلکسی ایوانویچ (۱۸۸۱ - ۱۹۳۸) - از سال ۱۸۹۹ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرسئولیت دولتی را احراز نمود و عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی بود. بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت کرد و لذا در سال ۱۹۳۷ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص - ۱۶۹ - ۱۷۰

زاکس، گ. د. (۱۸۸۲ - ۱۹۳۷) - اسار (سوسیالیست- رولوسیونر) و یکی از سازماندهان حزب اسارهای چپ بود که در شورش اسارهای چپ (در ژوئیه سال ۱۹۱۸) مجدانه شرکت داشت. در نوامبر سال ۱۹۱۸ عضو حزب بلشویک شد. ص - ۸۵

زینویف (رادومیسلسکی)، گریگوری یوسیویچ (۱۸۸۳ - ۱۹۳۶) - از سال ۱۹۰۱ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و از سال ۱۹۰۳ بلشویک بود. در دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر از خود تزلزل نشان داد، با قیام مسلحانه مخالفت کرد. کامنف بنام خود و زینویف در روزنامه نیمه‌منشویکی «نویا ژیزن» عدم‌موافقت

خود را با قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی در بارهٔ قیام مسلحانه اعلام نمود که در حکم افشاء تصمیم محرمانهٔ حزب و خیانت به انقلاب بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرسشگرایانه احراز کرد. بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت ورزید: در نوامبر سال ۱۹۱۷ طرفدار تشکیل دولت ائتلافی با شرکت منشویکها و اسارها بود و در سال ۱۹۲۵ یکی از سازماندهان «اپوزیسیون جدید»، و در سال ۱۹۲۶ - یکی از لیدرهای بلوک ضدحزبی تروتسکی-زینویف بشمار می‌رفت. در سال ۱۹۳۴ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص - ۶۵

ساوینکف، بوریس ویکتوریچ (۱۸۷۹ - ۱۹۲۵) - یکی از رهبران حزب اسارها بود که پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ معاون وزیر جنگ و سپس فرماندار کل نظامی پتروگراد شد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سازمانده شورشهای ضدانقلابی بود و به مداخلهٔ مسلحانهٔ بیگانگان علیه جمهوری شوروی کمک می‌کرد و بعنوان عنصر ضدانقلابی در مهاجرت بسر می‌برد. ص - ۶۲، ۹۱

سن-سیمون (Saint-Simon)، هانری کلود (۱۷۶۰ - ۱۸۲۵) - سوسیالیست-اتوپیسست کبیر فرانسوی. ص - ۱۲۰

سونیتسا، ل. ب. (متولد سال ۱۸۸۷) - از سال ۱۹۰۵ عضو حزب بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به کارهای حزبی و تدریس اشتغال داشت. ص - ۱۶۸

سوینخوود (Svinhufvud)، پیر اویند (۱۸۶۱ - ۱۹۴۴) - شخصیت سیاسی و دولتی فنلاند بود. در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ ریاست دولت بورژوازی فنلاند را بعهده داشت که سیاست ارباب و سرکوب بی‌رحمانه انقلاب کارگری فنلاند را تعقیب می‌کرد. ص ۱۴۹

شر، و. و. (۱۸۸۴ - ۱۹۴۰) - سوسیال‌دمکرات و منشویک

بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سازمان مرکزی شرکت‌های مصرف، در شورای عالی اقتصاد و در بانک دولتی کار می‌کرد. ص-۲۴۲

شیدمان (Scheidemann)، فیلیپ (۱۸۶۵ - ۱۹۳۹) - یکی از لیبرهای راست‌گراترین جناح اپورتونیستی سوسیال‌دموکراسی آلمان بود و در انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ آلمان در به اصطلاح شورای نمایندگان مردم عضویت داشت که منافع بورژوازی ضدانقلابی تعیین‌کننده سیاست آن بود. در ماه‌های فوریه - ژوئن سال ۱۹۱۹ ریاست دولت ائتلافی جمهوری ویمار را به عهده داشت و یکی از سازماندهان سرکوب خونین جنبش کارگری در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ بشمار می‌رفت. ص-۲۴، ۶۴ - ۶۷، ۶۷، ۷۱، ۷۳، ۸۰ - ۸۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۲

فوش (Foch)، فردیناند (۱۸۵۱ - ۱۹۲۹) - شخصیت نظامی فرانسه، مارشال بود. در دوران جنگ اول جهانی فرماندهی ارتش‌های فرانسه را بعهده داشت و سپس ریاست ستاد کل فرانسه و سرفرماندهی عالی نیروهای مسلح آنتانت را بعهده گرفت. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ یکی از سازماندهان فعال مداخله مسلحانه خارجی علیه روسیه شوروی بود و ریاست شورای عالی متحد نظامی را بعهده داشت و یکی از تنظیم‌کنندگان قرارداد ورسای بود. ص-۲۳۱

کالدین، آلکسی ماکسیمویچ (۱۸۶۱ - ۱۹۱۸) - ژنرال ارتش تزاری، سرکرده قزاق‌های دن که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر یکی از رهبران ضدانقلاب قزاقی در حوضه دن بود و در ایجاد «ارتش داوطلب» گارد سفید شرکت داشت و شورش قزاق‌ها را رهبری می‌کرد. ص-۵۳

کائوتسکی (Kautsky)، کارل (۱۸۵۴ - ۱۹۳۸) - یکی از لیبرهای سوسیال‌دموکراسی آلمان و انترناسیونال دوم ابتداء مارکسیست بود و بعداً از مارکسیسم ارتداد پیدا کرد و ایدئولوگ و نظریه‌پرداز ستتریسیم شد که یکی از خطرناکترین و زیان‌بخش‌ترین جریان‌های اپورتونیستی

بشمار می‌رفت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر آشکارا با انقلاب پرولتری و دیکتاتوری طبقه کارگر و با حزب بلشویک‌ها و دولت شوروی بمخالفت برخاست. ص - ۵ - ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۳۵، ۲۲۸، ۲۰۹

کراسنف، پتر نیکولایویچ (۱۸۶۹ - ۱۹۴۷) - ژنرال ارتش تزاری که از شرکت‌کنندگان فعال شورش کورنیلفی در اوت سال ۱۹۱۷ بود. در اواخر اکتبر سال ۱۹۱۷ فرماندهی واحدهای قزاق را بعهده داشت که هنگام شورش ضدشوروی آنها را بسوی پتروگراد بحرکت در آورده بودند. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ ارتش قزاقهای ضدانقلابی را در دن رهبری می‌کرد. ص - ۵۸، ۶۲، ۱۱۳

کرنسکی، آکساندر فدورویچ (۱۸۸۱ - ۱۹۷۰) - اس‌ار بود و پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ وزیر دادگستری، وزیر جنگ و نیروی دریایی شد و بعداً ریاست دولت موقت بورژوازی و سرفرماندهی عالی نیروهای مسلح را بعهده گرفت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر با حکومت شوروی مبارزه می‌کرد و در سال ۱۹۱۸ بخارجه فرار نمود. ص - ۵۷، ۶۸، ۷۱، ۹۱، ۹۳، ۱۱۲، ۱۴۰

کروپ (Krupp) - خانواده کارخانه‌داران که در رأس کنسرن فلزسازی سولد اسلحه در آلمان بود که یکی از زرادخانه‌های عمده امپریالیسم آلمان بشمار می‌رفت. ص - ۲۴

کلب (Kolb)، ویلهلم (۱۸۷۰ - ۱۹۱۸) - سوسیال‌دمکرات آلمانی، اپورتونیست و رویزیونیست بود که در سالهای جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد. ص - ۶۶

کلچاک، آکساندر واسیلویچ (۱۸۷۳ - ۱۹۲۰) - دریاسالار ناوگان تزاری و سلطنت‌طلب بود که در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ یکی از رهبران عمده ضدانقلاب روسیه بشمار می‌رفت و دست‌نشانده آنانات

بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر با پشتیبانی امپریالیست‌های ایالات متحده آمریکا، انگلستان و فرانسه خود را حکمران عالی روسیه اعلام نمود و در رأس دیکتاتوری نظامی بورژوازملاکی در اورال و سیبری و خاور دور قرار گرفت. ضربات ارتش سرخ و اعتلای جنبش انقلابی-پارتیزانی، غائله کلچاک را بناپودی کشاند و کلچاک اسیر شد و تیرباران گردید. ص-۱۸۳، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۴۳، ۲۴۶-۲۵۵، ۲۶۰-۲۶۴

کلمانسو (Clemanceau)، ژرژ بنجامن (۱۸۴۱-۱۹۲۹) - شخصیت سیاسی و دولتی فرانسه بود که در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۹ و در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ ریاست دولت فرانسه را بعهده داشت. در دوران جنگ اول جهانی شوینست دوآتشه بود و یکی از سازماندهان و الهام‌دهندگان محاصره و مداخله مسلحانه خارجی علیه جمهوری شوروی بشمار می‌رفت. ص-۲۴، ۷۳

کورنیلف، لاور گئورگوییچ (۱۸۷۰-۱۹۱۸) - ژنرال ارتش تزاری و سلطنت‌طلب بود. در ماههای ژوئیه و اوت سال ۱۹۱۷ سرفرماندهی ارتش روس را بعهده داشت. در ماه اوت سال ۱۹۱۷ در رأس شورش ضدانقلابی قرار گرفت و پس از سرکوب شورش بازداشت شد و بعداً به حوضه دن فرار کرد و یکی از سازماندهان و سپس فرمانده «ارتش داوطلب» گارد سفید شد و در جنگهای حوضه یکاترینودار (کراسنودار کنونی - م.) بقتل رسید. ص-۵۷، ۷۰، ۹۱، ۱۱۳

کولگایف، آندری لوکیچ - (۱۸۸۷-۱۹۳۷) - اسرار چپ بود. در دسامبر سال ۱۹۱۷ در هیئت دولت شوروی بعنوان کمیسر ملی زراعت شرکت جست. در ماه مارس سال ۱۹۱۸ از هیئت شورای کمیسرهای ملی بمناسبت عدم موافقت با امضای قرارداد صلح برست کناره گرفت. پس از سرکوب شورش اسارهای چپ با حزب اسارهای چپ قطع رابطه کرد و عضو حزب کمونیست (بلشویک) روسیه شد. در سال ۱۹۲۰ عضو هیئت کمیساریای ملی راه بود. ص-۸۵

گد (Guesde)، ژول (۱۸۴۵ - ۱۹۲۲) - یکی از سازماندهان و رهبران جنبش سوسیالیستی فرانسه و انترناسیونال دوم بود. از آغاز جنگ اول جهانی موضع سوسیال‌شوینیستی گرفت و در هیئت دولت بورژوازی فرانسه شرکت کرد. گد در سال ۱۹۲۰ از اکثریت کنگره حزب سوسیالیست فرانسه در تور که تصمیم گرفت به کمینترن بپیوندد، پیروی نکرد. ص - ۱۲۰

گراپر (Graber)، ارنست پل (متولد سال ۱۸۷۵) - سوسیال‌دمکرات سوئسی که در اوایل جنگ اول جهانی به انترناسیونالیست‌ها گرایش پیدا کرد. از آغاز سال ۱۹۱۷ موضع سنتریستی-پاسیفیستی گرفت و در سال ۱۹۱۸ تماماً بجناح راستگرای سوسیال‌دمکراسی سوئیس پیوست. ص - ۶۷

گريم (Grimm)، روبرت (۱۸۸۱ - ۱۹۵۸) - یکی از لیدرهای حزب سوسیال‌دمکرات سوئیس بود که در سالهای جنگ اول جهانی سنتریست شد و یکی از سازماندهان انترناسیونال سنتریستی ۲/۳ بشمار می‌رفت. ص - ۶۷

گوگول، نیکولای واسیلویچ (۱۸۰۹ - ۱۸۵۲) - نویسنده کبیر روس. ص - ۵۷

گومپرس (Gompers)، ساموئل (۱۸۵۰ - ۱۹۲۴) - شخصیت جنبش سندیکایی آمریکا و یکی از رهبران فدراسیون کار آمریکا بود و سیاست همکاری طبقاتی با سرمایه‌داران را تعقیب می‌کرد و مخالف مبارزه انقلابی طبقه کارگر بود. با انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دولت شوروی برخورد خصمانه داشت. ص - ۷۳

لنین (اولیانف)، ولادیمیر ایلیچ (لنین، ن.ن.) (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴).
ص - ۵، ۶، ۴۸، ۱۰۹، ۱۴۵

لوکزامبورگ (Luxemburg)، روزا (۱۸۷۱ - ۱۹۱۹) - شخصیت سبز جنبش کارگری آلمان و لهستان و جهان بود و یکی از لیدرهای

جناح چپ انترناسیونال دوم بشمار می‌رفت و یکی از مبتکرین تأسیس گروه «اسپارتاک» در آلمان و یکی از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان بود. در انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ از رهبران پیشاهنگ انقلابی کارگران آلمان بشمار می‌رفت. در ژانویه سال ۱۹۱۹ بطور فجیع بدست ضدانقلابیون کشته شد. ص - ۲۰، ۱۲۸، ۱۲۹

لونگه (Longuet)، ژان (۱۸۷۶ - ۱۹۳۸) - یکی از لیدرهای حزب سوسیالیست فرانسه و انترناسیونال دوم بود که در سالهای جنگ اول جهانی در رأس اقلیت سنتریست-پاسیفیست حزب سوسیالیست فرانسه قرار گرفت و مخالف الحاق حزب سوسیالیست فرانسه به کمینترن و مخالف ایجاد حزب کمونیست فرانسه بود. از سال ۱۹۲۱ در کمیته^۱ اجرائیه^۲ انترناسیونال ۲/۳ عضویت پیدا کرد. از سال ۱۹۲۳ یکی از رهبران به اصطلاح انترناسیونال سوسیالیستی کارگری بود. ص - ۲۴، ۶۴ - ۶۸، ۷۲ - ۷۴، ۸۰ - ۸۱، ۸۸

لیبر (گلدسان)، میخائیل ایساکویچ (۱۸۸۰ - ۱۹۳۷) - یکی از لیدرهای بوند بود که با انقلاب سوسیالیستی اکتبر خصمانه برخورد کرد و دشمن فعال حکومت شوروی بود. بعدها از فعالیت سیاسی کناره گرفت و در رشته^۱ اقتصادی کار می‌کرد. ص - ۶۲

لیبکنخت (Liebknecht)، کارل (۱۸۷۱ - ۱۹۱۹) - شخصیت مبرز جنبش کارگری آلمان و جهان و یکی از رهبران جناح چپ سوسیال-دمکراسی آلمان بود. در دوران جنگ اول جهانی موضع انقلابی-انترناسیونالیستی داشت و یکی از سازماندهان و رهبران گروه «اسپارتاک» بشمار می‌رفت. در انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان به اتفاق روزا لوکزامبورگ پیشاهنگ انقلابی کارگران آلمان را رهبری می‌کرد و یکی از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان و رهبر قیام کارگران برلن در ژانویه سال ۱۹۱۹ بود. پس از سرکوب قیام بطور فجیع بدست ضدانقلابیون کشته شد. ص - ۷۹، ۱۲۸ - ۱۲۹

لیتره (Littre) ، اسمیل (۱۸۰۱ - ۱۸۸۱) - فیلسوف اکلکتیک (التقاطی - م.) بورژوا مشرب فرانسوی، مؤلف فرهنگ لغات «Dictionnaire de la langue française» («فرهنگ لغات فرانسه») بود که نخستین چاپ آن در سالهای ۱۸۶۳ - ۱۸۷۷ انتشار یافت. ص - ۱۱۸

مارتف، ل. (تسدرباثوم، یولی اوسپویچ) (۱۸۷۳ - ۱۹۲۳) - یکی از لیبرهای منشویسم بود که در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت و پس از انقلاب بورژوا دسمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیته اجرائیه شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پتروگراد بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر با حکومت شوروی مخالفت کرد. در سال ۱۹۲۰ به آلمان مهاجرت نمود. ص - ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۲۲۸، ۲۶۱

سارکس (Marx)، کارل (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳). ص - ۷، ۲۳، ۳۱ - ۳۳، ۳۸، ۴۳، ۵۱، ۵۲، ۶۰، ۶۵ - ۶۶، ۷۱، ۷۶، ۷۸، ۸۵، ۹۱، ۱۰۶ - ۱۱۸، ۱۲۴ - ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۸۰ - ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۹ - ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۳۵

ماسلف، پتر پاولویچ (۱۸۶۷ - ۱۹۴۶) - اقتصاددان و سوسیال دسمکرات بود و آثاری درباره مسائل ارضی دارد که در آنها سعی کرده است احکام اصلی اقتصاد سیاسی سارکسیستی را مورد تجدید نظر قرار دهد. ص - ۸۴، ۸۶، ۹۳، ۱۰۳ - ۱۰۶

ماسلف، سمیون لئونتویچ (متولد سال ۱۸۷۳) - اسرار راستگرا بود و در ماههای سپتامبر - اکتبر سال ۱۹۱۷ مقام وزارت زراعت را در دولت موقت بورژوازی بعهدہ داشت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سازمانهای اقتصادی و مؤسسات علمی کار می کرد. ص - ۹۳، ۹۷، ۱۰۳

ماکدونالد (MacDonald) جیمس رامسی (۱۸۶۶ - ۱۹۳۷) - شخصیت سیاسی انگلیس و یکی از بنیادگذاران و لیبرهای حزب مستقل کارگر و حزب لیبریست بود که سیاست بسیار اپورتونیستی تعقیب

می‌کرد و تئوری همکاری طبقاتی و رشد تدریجی سرمایه‌داری بسوسیالیسم را موعظه و تبلیغ می‌نمود. در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۰ کوشید از مبارزه کارگران انگلیس که مخالف مداخله مسلحانه علیه شوروی بودند جلوگیری کند. در سال ۱۹۲۴ و در سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۱ نخست وزیر بود. ص - ۶۴-۶۷، ۸۱، ۸۹

مایسکی، ایوان میخایلوویچ (۱۸۸۴-۱۹۷۵) - دیپلمات و مورخ و آکادمیسین شوروی که از سال ۱۹۰۳ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و تا سال ۱۹۱۸ منشیویک بود. در فوریه سال ۱۹۲۱ با منشیویک‌ها قطع رابطه کرده و با عضویت حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در آمد. از سال ۱۹۲۲ بکار دیپلماتیک اشتغال داشت. ص - ۲۵۵

منگر (Menger)، آنتون (۱۸۴۱-۱۹۰۶) - حقوقدان اتریشی و یکی از نمایندگان به اصطلاح «سوسیالیسم حقوقی» بود که ایجاد سیستم تحول و دگرگون‌سازی صرفاً حقوقی و مقننه نظام سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی را وظیفه خود می‌شمرد. ص - ۱۲۰

موراویف، م. آ. (۱۸۸۰-۱۹۱۸) - افسر ارتش تزاری بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به اسارهای چپ پیوست. در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۸ در مقام فرماندهی نیروهای جبهه خاور در صدد خیانت بحکومت شوروی برآمد و سعی کرد نیروهای مسلح را بشوراند. این تحریکات فاش گردید و از بین برده شد. ص - ۹۲، ۹۳، ۹۴

میلیوکف، پاول نیکولایوویچ (۱۸۵۹-۱۹۴۳) - یکی از بنیادگذاران و لیبرال‌های حزب کادتها بود. در سال ۱۹۱۷ وزیر امور خارجه در نخستین کابینه دولت موقت بورژوازی شد؛ سیاست ادامه جنگ امپریالیستی تا «پیروزی نهایی» را تعقیب می‌کرد. در ماه اوت سال ۱۹۱۷ یکی از الهام‌دهندگان غائله کورنیلف بشمار می‌رفت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در امر سازماندهی مداخله مسلحانه بیگانگان علیه روسیه شوروی شرکت می‌کرد. ص - ۵۷

نوبس (Nobs)، ارنست (۱۸۸۶ - ۱۹۵۷) - یکی از لیدرهای حزب سوسیال دموکرات سوئیس بود. در دوران جنگ اول جهانی به انترناسیونالیست‌ها گرایش داشت، در سال ۱۹۱۷ موضع ستریستی-پاسیفیستی گرفت. در سالهای ۲۰ بجناح راست‌گرای حزب سوسیال دموکرات سوئیس پیوست. ص - ۶۷

نیکولای دوم (رومانف) (۱۸۶۸ - ۱۹۱۸) - آخرین امپراتور روس که از سال ۱۸۹۴ تا انقلاب بورژوا-دموکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ سلطنت می‌کرد. ص - ۶۸

نن (Naine)، شارل (۱۸۷۴ - ۱۹۲۶) - یکی از لیدرهای حزب سوسیال دموکرات سوئیس بود. از آغاز جنگ اول جهانی انترناسیونالیست بود، بعداً ستریست شد و کمی بعد هم بجناح راست‌گرای حزب سوسیال-دموکرات سوئیس پیوست. در سال ۱۹۱۹ از احیای انترناسیونال دوم طرفداری کرد و در سالهای ۱۹۱۹ - ۱۹۲۱ در تأسیس انترناسیونال ستریستی (۲/۳) شرکت کرد. ص - ۶۷

واندروولده (Vandervelde)، امیل (۱۸۶۶ - ۱۹۳۸) - یکی از لیدرهای حزب کارگر بلژیک و صدر بوروی بین‌المللی سوسیالیستی انترناسیونال دوم، و اپورتونیست بود. در سالهای جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد و در هیئت دولت بورژوازی بلژیک شرکت نمود. نسبت به انقلاب اکتبر روش خصمانه در پیش گرفت و بمداخلهٔ سلطنتی خارجی علیه روسیه شوروی بجدانه کمک می‌کرد. ص - ۱۱۴ - ۱۲۱

وب (Webb)، بیاتریسا (۱۸۵۸ - ۱۹۴۳) و سیدنی (۱۸۵۹ - ۱۹۴۷) - شخصیت‌های اجتماعی انگلیسی و فرمبست بودند و جمعیت‌فابییانی را سازمان دادند و کتابهایی دربارهٔ تاریخ و تئوری جنبش کارگری انگلستان را تألیف کردند. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) موضع سوسیال‌شوینیستی داشتند. ص - ۲۴

وبر، هنریخ - رجوع شود به باوئر اوتو

ویتلینگ (Weitling) ، ویلهلم (۱۸۰۸ - ۱۸۷۱) - رجل نامی جنبش کارگری آلمان در دوران پیدایش آن و یکی از تئوریسین‌های کمونیسم تخیلی مساوات بود؛ شخصیت فعال «سازمان عدالتخواهان» بشمار می‌رفت. ص - ۲۱

ولسکی، و. ک. (متولد سال ۱۸۷۷) - اس‌ار (سوسیالیست رولوسیونر) و عضو مجلس مؤسسان و صدر کمیته ضدانقلابی اعضای مجلس مؤسسان در سامارا بود که در تابستان سال ۱۹۱۸ با کمک مداخله‌گران خارجی در پاولژییه و پریورالیه حکومتی برقرار ساخت. ولسکی بعدها از مبارزه علیه حکومت شوروی دست برداشت. ص - ۲۶۱

ویلسون (Wilson) ، وودرو (۱۸۵۶ - ۱۹۲۴) - رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا در سالهای ۱۹۱۳ - ۱۹۲۱، و یکی از سازماندهان مداخله مسلحانه دول امپریالیستی علیه روسیه شوروی بود. ص - ۱۵۲، ۱۷۷

ویلهلم دوم (هوهنسلورن) (۱۸۵۹ - ۱۹۴۱) - امپراتور آلمان و پادشاه پروس (۱۸۸۸ - ۱۹۱۸). ص - ۷۳

هاآزه (Haase) ، هوگو (۱۸۶۳ - ۱۹۱۹) - یکی از لیدرهای سوسیال‌دمکراسی آلمان، اپورتونیست بود. در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت. در آوریل سال ۱۹۱۷ یکی از بنیادگذاران «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان» بود. در انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان در به اصطلاح شورای نمایندگان مردم که سیاست سرکوب جنبش انقلابی را تعقیب می‌کرد، عضویت داشت. ص - ۶۸، ۷۴

هیلفردینگ (Hilferding) ، رودولف (۱۸۷۷ - ۱۹۴۱) - یکی از لیدرهای اپورتونیست و سازشکار سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال

دوم بود؛ تئوریسمین و نظریه‌ساز به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بشمار می‌رفت که نوعی اپورتونیسم بود. تئوری «سرمایه‌داری سازمان‌یافته» را ساخته و بمیان کشید و مداح سرمایه‌داری دولتی-انحصاری شد. از سال ۱۹۱۷ لیدر حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان بود. ص - ۱۳۵، ۱۳۹

هیندنبرگ (Hindenburg)، پائول (۱۸۴۷ - ۱۹۳۴) - شخصیت نظامی و دولتی آلمان، ژنرال-فیلدمارشال، نماینده عناصر مرتجع و شوینیست آلمان بود. در سالهای جنگ اول جهانی - فرماندهی ارتش آلمان را در جبهه خاور بعهده داشت و بعداً رئیس ستاد کل شد. یکی از سازماندهان مداخله نظامی علیه روسیه شوروی بود. در سرکوب انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان شرکت داشت. در سالهای ۱۹۲۵ - ۱۹۳۴ رئیس جمهوری ویمار بود. ص - ۲۳۱

هندرسون (Henderson)، آرتور (۱۸۶۳ - ۱۹۳۵) - یکی از لیدرهای حزب لیبرالیست و جنبش سندیکایی انگلستان بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ بروسیه آمد تا برله ادامه جنگ امپریالیستی تبلیغ کند. در سال ۱۹۱۹ یکی از سازماندهان انترناسیونال (دوم) برن بود. بارها در هیئت دولتهای بورژوازی انگلستان شرکت جست. ص - ۲۴، ۶۴، ۷۳، ۸۱

یاکوبی (Jacoby)، یوهان (۱۸۰۵ - ۱۸۷۷) - پولیسیمست آلمانی، شخصیت سیاسی، دمکرات بورژوازمشرب که در سالهای ۶۰ قرن ۱۹ بحزب «پروگریسیست‌ها» گرایش پیدا کرد. نسبت بسیاست بیسمارک نظر منفی داشت. در سال ۱۸۷۲ در حزب سوسیال‌دمکرات آلمان عضویت پیدا کرد. یاکوبی مارکسیسم نبود ولی مارکس و انگلس برای وی بعنوان دمکرات که طرفدار جنبش پرولتری بود صرفنظر از اینکه در بسیاری مسائل با او اختلاف نظر داشتند، ارزش قایل بودند. ص - ۲۳۰

فهرست مندرجات

صفحه	
۵	انقلاب پرولتری و کائوتسکی سرته
۵	پیشگفتار
	چگونه کائوتسکی سارکس را به یک لیبرال متعارفی
۸	تبدیل کرده است
۲۱	دمکراسی بورژوائی و دمکراسی پرولتری
	آیا بین استمارشونده و استمارگر میتواند برابری وجود
۳۰	داشته باشد؟
۳۹	شوراها حق ندارند به سازمانهای دولتی مهمل گردند
۴۷	مجلس مؤسسان و جمهوری شوروی
۵۶	قانون اساسی شوروی
۶۷	معنای انترناسیونالیسم چیست؟
۸۳	خدمتگزاری در آستان بورژوازی به بهانه «تحلیل اقتصادی»
۱۱۴	ضمیمه ^۱ . تزه‌های مربوط به مجلس مؤسسان
۱۱۴	ضمیمه ^۲ . کتاب جدید واندرولده در باره دولت
۱۲۲	نخستین کنگره انترناسیونال کمونیستی، ۲ - ۶ مارس سال ۱۹۱۹
	تزاها و سخنرانی درباره دمکراسی بورژوازی و دیکتاتوری
۱۲۲	پرولتاری، ۴ مارس
	کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، ۱۸ - ۲۳ مارس
۱۴۲	سال ۱۹۱۹

- ۱ — سخنرانی پیرامون برنامهٔ حزب، ۱۹ مارس ۱۴۲
- ۲ — پایانسخن در بارهٔ گزارش مربوط به برنامهٔ حزبی، ۱۹
 مارس ۱۶۷
- ۳ — سخنرانی در بارهٔ کار در روستا، ۲۳ مارس ۱۷۸
- ۴ — قطعنامه دربارهٔ مناسبات با دهقانان میانه‌حال ۱۹۸
- تزهای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه
- بمناسبت وضع جبههٔ خاور ۲۰۳
- درود بکارگران مجارستان ۲۰۷
- ابتکار عظیم ۲۱۲
- همه برای مبارزه با دنیکیین! ۲۴۲
- وظیفهٔ اساسی در لحظهٔ کنونی ۲۴۴
- توضیح حقیقت دربارهٔ کلچاک و دنیکیین برای مردم ۲۴۶
- کار در میان بسیجی‌ها ۲۴۷
- کار در میان فراریان جنگ ۲۴۸
- کمک مستقیم به ارتش ۲۴۹
- کاهش کارهای غیرنظامی ۲۵۱
- کار و فعالیت در منطقهٔ مجاور جبهه ۲۵۴
- برخورد به کارشناسان نظامی ۲۵۶
- مبارزه با ضدانقلاب در پشت جبهه ۲۵۹
- بسیج همگانی مردم برای جنگ ۲۶۲
- «کار بشیوهٔ انقلابی» ۲۶۴
- توضیحات ۲۶۶
- فهرست نامها ۲۹۸

خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار
سپاسگزار خواهد بود هر گاه نظر خود را
در باره چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت
چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای خود را
بما اطلاع بدهید.

نشانی ما: اتحاد شوروی، مسکو،

زیوفسکی بولوار ۱۷